

یادداشت‌هایی

درباره

حضرت عبدالعزیز

تألیف

مؤسسه محمدی

جلد دوم

فصل ششم

حضرت عبدالبهاء بارض اقدس باز میگردند

۱- حیات مبارک بعد از مراجعت از سفر غرب  
مهم

هیگل مبارک حضرت عبدالبهاء پس از حدود  
۱۲۳۰ روز ( از تاریخ سپتامبر ۱۹۱۰ تا ۵ دسامبر  
۱۹۱۳ ) دوری از ارض اقدس سرانجام روز پنجم دسامبر ۱۹۱۳  
از بندریافته باکشتی دوبارون کال وارد بندر حیفا شدند  
دیگر معلوم است عاقله مبارکه و عاشقان آن روی دلجوی  
چگونه سرمست باده وصال گردیدند و به جبران چند سال  
فرقت از آن طلعت بی مثال باچه روحانیتی پروانه وار بدور  
شمع وجود مبارکش طواف کردند چهره حیفا عوض شد زیرا روح  
رفته باز آمد . بهتر است باز هم در این مورد از سفرنامه  
مبارکه بقلم جناب محمود زرقانی مدد بگیریم .

۵ دسامبر ۱۹۱۳ صفحه ۳۷۲ سفرنامه جلد دوم :  
موکب اقدس از یافه حرکت کرد هوامعتدل و دریا آرام مشی

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۰ بیع

خرام مولی الانام قرارگاه جان ودل هربیققرار وسواحل و  
حوالی ارض مقدسه از دور منظر طلعت محبور تامرکب  
دلبر جان ودل بعد از ظهر مقابل کوه مقدس کرمل رسید  
دائما مشی و با دوربین مدنیه مبارکه عکا و حیفا وارغ مقد<sup>سه</sup>  
اطراف را ملاحظه مینمودند هرچه مرکب مبارک پیشتر  
میرفت سرور و حبور و بهجت و انبساط قلب انور بیشتر میگشت  
جبین مبین بشاش تر و روی چون ماه خندان ترمیگردید  
تامرکب مبارک نزدیک بساحل رسید آنگاه ملتزمین رکاب  
مبارک را امر به پیاده شدن نمودند و بجناب آقامیرزا جلال  
فرمودند مگذارید نفسی زحمت بگشود و بکنار بحریا داخل  
گشتی بیاید . جمیع احبای مسافرین و مجاورین در بیست  
مجتمع و حاضر باشند بعد از ورود جمیع را ملاقات خواهم  
نمود چون بشارت ورود موکب اقدس بحضرت ورقة العلیا  
و حرم اقدس و ورقات سدره مبارکه و افغان و اولیای رحمانیه  
رسید با غلغله و شور جشن سرور برپا نمودند ابواب نشا ط  
و حبور گشودند صحن بیت مبارک را فرش کردند و ساحت  
دلها را بتوجه بمیثاق الله آراستند و چون جمال بیمثال  
نزول اجلال فرمودند اول در حرم اطهر اهل بیت مبارک  
و ورقات سدره ربانیه و اماء الله مؤمنات از اهل شرق و غرب  
بشرف لقا و اصفاء نداء اهل مشرف گشتند و بعد چون

مجمع مشتاقان تشریف فرما شدند جمیع با وجود منع شدید  
متوجها لوجهه الکریم بسجده افتادند چشمها از شوق  
گریان شد و نغمه شکر و ثنا بملکوت ابهی بلند گردید  
پس از جلوس در شکر تأیید جمال قدم و نصرت و حمایت  
اسم اعظم ناطقی مختصر فرموده آنگاه بذکر صفای ارض مقدسه  
و هوای کوه کرمل پرداختند که در بلاد دیگر جاهای مشهور  
با صفا بسیار است اما طراوت و صفای آنجاها همه مصنوعی  
است و لطافت و طراوت اینجا روحانیست و نصارت این  
محل مبارک الهی بعد از تلاوت مناجات و اظهار الطاف و  
عنایت حرکت فرمودند و با زیارت شوق و مسرت احبا مرخص  
گردیدند و هریک شیرینی گرفته شیرین کام ، شکر گو و ثنا  
خوان از بیت مبارک بیرون میآمد .

فردا صبح ۸ محرم چون عزم مقام اعلی حظیره القدس  
فرمودند جمیع احبای مجاورین و مسافرین در کوه مقدس  
جمع شده در راه عبور هیکل اقدس صف کشیدند . و چون  
بمقام اعلی رسیدند احبا را از درب اول اشاره بدخول  
حرم اعلی فرمودند و وجود مبارک خود از در دیگر جبین  
مبین را بترب آستان مقدس سودند غیر از آنروز سایر  
اوقات هر وقت در حظیره القدس یا روضه مبارکه علیا احبا  
در حضور مبارک بزیارت مشرف میشدند اول هیکل مبارک

احباب را عطر و گلاب داده اشاره بدخول میفرمودند آخر خود عقب تر از جمیع اصحاب ایستاده مشغول زیارت میگشتند پس از زیارت آنروز چون باطاق بزرگ مقام اعلی تشریف بردند بعضی از دوستان بر قدم مبارک بسجده افتادند لذا مکرر فرمودند که ایدا جائز نیست سجود بنص کتاب الله مخصوص مقام اعلی و روضه مبارکه علیا و بیت مبارک است دیگر سجود بجهتی جائز نه زنه از مخصوص الهیه تجاوز ننمائید شب مجمع باشور و ولهی در بیت مبارک منعقد چند نفر از رجال عکا و حیفا نیز در آن مجمع پر لطف و صفا و بزم و وصل و لقا حاضر و مشرف و نطق مبارک در شرح سفر امریکا و ارتفاع نداء الله و انتشار تعالیم الهیه در کنائس و مجامع عظمی بود .

۲- اولین لوح مبارک بعد از مراجعت

از سفر غرب

صفحه ۱۶۵ مکاتیب جلد چهارم :

سوالـــــــــــــــــه

..... یاران مهربان عبدالبهاء مدتی بود که در تحریر و تقریر تأخیر شد زیرا این بنده آستان کبریا عبدالبهاء چهار سال متمادیا در خاور و باختر سفر مینمود و ندا

بظهور رب الجنود مینمود تا غرب منور گردد و شرق معطر شود لهذا در جمیع مجامع و صوامع نصره یابها<sup>۱</sup> الابهی باوج ملاء اعلی متواصل شد و فریاد یاعلی الاعلی بیارگاه حضرت کبریا متتابع گشت ملتی نماند که در معابد موجوده تبلیغ امر ملک وجود نشد و فرقه نماند که در محفل ترتیل آیات رب ودود وارد نگردد در کنائس مسیحیان نفخ روح شد و در معابد یهود بشارت ظهور رب الجنود منتشر گشت در دارالفنونهای اروپا و امریکا نظیر اکسفر<sup>۲</sup> انگلیز و دارالفنون کالیفورنیا که اول مدارس عالم است خطاب نسیسگو<sup>۳</sup> بلیغ گشت و بیان فصیح شد منجمله در دارالفنون سانفرانسیسکو در مقابل صد و هشتاد و پنج پرفسور و هزار و هشتصد تلامذه بیان بلیغ گردید در مجامع تیا سوفیها و روحیون و اسپرانتو حتی در مجمع زناده امریکا خطابه های بدیع مجری گشت و در جمیع این مواقع و محافل و کنائس و معابد بفضل و عنایت جمال مبارک نفسی مقتدر بر کلمه اعتراض و احتراز نشد کل اصغای تعالیم و براهین مینمودند و جمیع در وقت خروج اظهار تشکر میکردند و این بسون و عنایت جمال مبارک بود که در جمیع تائیدات ملکوت ابهی موج میزد و صریح عبدالبهاء باوج میرسید و البته در جرائد امریکا و اروپا که اثر کک ملل ساثره است قرائت نموده اید الحق ماشهد

به عموم الازکیاء این مندرجات جرائد اثر خامه ملت روح و ملت کلیم وفلاسفه و پروفیسر و ارباب اقلام و ادبای غرب است مثلاً جریده دارالفنون اعظم کالیفرنیا و جریده اکسفورد دارالفنون شهیر انگلیز و روزنامه کریستچن کامانولث و جریده سانتچری و هرالڈ و استاندارڈ و جرائد غربی نیویورک جدید این اوراق بقلم فلاسفه و پروفیسور و ادبای باختر تحریر یافته و این نیست مگر از فضل و موهبت جمال مبارک کوه اراده مطلقه بنشر امرالله در جمیع اقطار تعلق یافته و تائید عبد آستان نمود....."

۳- سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۱ از حیات

حضرت مولی السوری

سالهای عمر مبارک حضرت عبدالبهاء پس از سفر غرب (۱۹۱۳-۱۹۲۱) به هدایت احباب در سراسر عالم بهائی بمنظور تشویق ایشان به قیام و تبلیغ و خلق آثار مبارکه و جاودانی و تربیت و پرورش ولی امرالله آینده حضرت شوقی ربانی گذشت و در این ایام صحت مبارک تأمین شد زیرا چهار سال جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ باعث شد که ارتباطات قطع شود و همیکل مبارکش فرصت استراحت یابد

در این باره طلعت پیمان چنین شهادت میدهد .

صفحه ۳۳۵ مکاتیب جلد سوم :

..... "ولکن عبدالبهاء غرق دریا باید بموم شرق و

غرب در امور مهمهٔ مخابره نماید و بتمشیت جمیع کارها در جزئی

و کلی بپردازد هر جزئی از عبدالبهاء اگر به هزار جزء منقسم شود

از عهد بر نیاید و انواع عوارض عارض گردد .

امراض

عبدالبهاء پیش از اینکه ناعره جنگ برافروزد بعلیل و

عده مبتلا و سبب کثرت مشاغل بی پایان و لذت و مصد مات

در داخل و خارج ولی چیرند را ایام جنگ طرق و وسائط مخابره

منقطع راحتی حاصل شد با وجود خوف و خطر شدیدی

عبدالبهاء از مشاغل راحت گردید لهذا جمیع امراض و علل

زائل شد اگر چنین نمیشد تا بحال از شدت امراض بکرات

و مرآت صعود نموده بود این یکی از حکمتهای بالغه این

جنگ و حال اگر دوباره باین مشقات عظیمه و مشاغل بی پایان

پردازد در اندک زمانی جمیع آن عوارض عود کند و البته

یاران الهی را عبدالبهاء بهتر از اوراق است البته توقع

مکاتبه فردا فرد ندارند....."

## حضرت عبدالبهاء در ایام حرب

نجم باختر شماره ۹ صفحه ۲ بیستم اگوست ۱۹۱۹ :

حدیث عشق بطومار در نمیگنجد

بیان شوق بگفتار در نمیگنجد

پس از آنکه حرب عمومی در ماه اغسطس ۱۹۱۴ اعلان

گردید و طرق مسافرت بارض مقصود و ابواب مراسلت با یاران

بسته شد حضرت من اراده الله در هیجان آن طوفان عظیم

به نگهداری و محافظت احبای الهی در آن ایام قیام فرمودند

و از هر جهت اسباب راحت و آسایش کل را فراهم آوردند و

با طوار حسنه و اخلاق مرضیه و صداقت و دیانت و تسلیم و رضا

کل را دعوت مینمودند و جمیع شاهد برای مقال هستند که اگر

آن وجود مبارک نبود مقام اعلی و روضه مطهر در خطر

و حوضه یاران متفرق میگردد و حوادث غیر قابل تحمل آنزمان

هر کدام را بگوشه انداخته تار و پودشان از هم می گسیخت

آتششان خاموش و قوتشان مبدل به ضعف میشد .

۱- در ابتدای حرب چون اضطراب عمومی اهالی

سوریه را احاطه نموده و هر روز ترس آن بود که اسطول

دول متحاربه حیفاء و عکاء را به توپ بندند و خرابی گلی

حاصل گردد مردم دسته دسته با اهل و عیال خود به دهات اطراف فرار مینمودند لهذا بنا بر حکمتی بالفیه حضرت مولی الوری بنفسه به قریه ابوسنان تشریف برده محل برای اهل بیت مبارک و جمعی از یاران ترتیب داده و قریب هفت ماه در نهایت آسودگی زندگانی نمودند و در آمدت بر حسب امر مبارک مدرسه برای تربیت اطفال تشکیل داده جناب بدیع افندی بمعلمی نونهالان بوستان الهی مفتخر و سرافراز گشتند همچنین جناب دکتر حبیب الله خان به پرستاری و مداوای مرضی از یار و اغیار کوشش مینمودند و هر وقت حضرت عبدالبهاء از حیفا و عکا به ابوسنان تشریف میبردند حضرات مشایخ در روز و احباب از بالای کوه سرازیر شده در حالت استقبال لسان حمد و ثنا میگشودند و شبها در محفل مشایخ لسان مبارک در شرح و بسط اسرار ملکوت و آیات لاهوت مشغول و قلوب کل از جوهر سرور و شمع مملو چنانچه روحانیت و صفاء و جمال آن ایام هیچوقت از نظر محو نشده و نخواهد شد .

۲- در همان اوقات افواج جرار ملخ بر اراضی سوریه

حطه شدید نمود چنانچه وجه آسمان از زیادی آنها پوشیده و مانع تابش آفتاب گردیده قریب یک ماه این سربازان سماوی دشت و صحرا را پر نموده و قلوب زارعین و بیچارگان



را در چنگال خوف نگهداشته عرچه سبزی بود خوردند  
حتی پوست درختانرا میل فرمودند و قبل از آنکه قدم بمال  
فنا گذارند میلیونها تخم گذارده و اهالی را از جهـ  
حاصلات سال آتیه در اضطراب نگهداشتند .

۳- اگرچه حکومت سعی نمود مردم را مجبور کرد  
که در روزهای معین در صحرا رفته و مقدار تخم ملخ  
جمع نموده تسلیم اداره نمایند ولی در جلو این سیل  
منهدر چند رطل تخم ملخ جمع کردن چه نتیجه دهد و در  
سال جدید از زمین بچه ملخ میجوشید بنوعی که هیچکس در  
خاطر نداشت و هرچه بود و نبود خوردند و باینواسطه  
خطر عظیم قحطی در جلو انظار مجسم گردید .

۴- این قحطی بنوعی براهالی سوریه مستولسی  
گردید که هزاران هزار از شدت گرسنگی مردند و اطفال  
ضمیف البنیه در کوچه و بازار پوست نارنج و زنان و دختران  
در دامنه کوه علف جمع نموده میخوردند در این بحبوحه  
قحطی حضرت مولی الوری به قوت خارق العاده در تائید  
فقرا کوشش مینمودند و اسباب زندگانی احبا را فراهم  
آورده نگذارند که یکنفر از یاران یکشب بی شام ماند و این  
نبود مگر یکی از بزرگترین معجزات حضرت عبدالبهاء .

۵- چون این قحطی رخ گشود و ابواب رخا از هر

جهت بسته حضرت مولی الوری بنفسه به قریهٔ عدسیه تشریف برده و هر سال دوسه ماهی در آن گرمای شدید بسر برده و مشغول زراعت گشتند و به همت احبای زردشتی حاصل خدا داده از گندم و جو و نرت و غیره بعمل آوردند فی الحقیقه حق جل جلاله برکت عظیمی داد و باشترا حاصلات رابه حیفا و عکا حمل نموده در میان بهائیان و مسیحیان و مسلمین و یهود قسمت میفرمودند چنانچه کل براین شیوه مرضیه قدسیه شهادت داده و میدهند .

۶- در آن ایام دوسال متتادیا دولت عثمانی

سعی نمود که ایرانیان را در ردیف عسکری در آورد اول اسامی و عکس های نفوس ایرانی را در دفاتر حکومتی ثبت نمودند و بعد جمیع را بر حسب اسم و رسم طلبیدند و لی در اینموقع هم ید غیبی در نجات یاران از اینورطه دولناک معجزه سبحانی نمود و جمیع را از این قید عسکری آزاد فرمود .

۷- در آن چهار سال علاوه بر خواهشها و

احتیاجات لاتعد و لاتحصای عسکری و فقر عمومی و خوردن حاصلات دوسال بواسطهٔ طخ و قحطی و بیکاری ناخوشیها<sup>ی</sup> زیاد بر اهالی مستولی گردید و تیفوس و مالاریا و غیره آلا ف رابصرهٔ عدم کشانید علی الخصوص این ناخوشیها در میان

عائله های آرامنه که دولت آنها را از شهرهای خود در داخله آسیای صغری به سوریه آورده بود شیوع زیادی داشت عدّه از این آوارگان را به عکا و حیفا آورده و چون بیکس و گرسنه بودند حضرت عبدالبهاء بر حسب رأفت عمومی بقدر امکان در دلجوئی و دستگیری آنها میکوشیدند و یکی در و تفر آنها در خدمت مقام اعلی معین نمودند فی الحقیقه خیرات و مبرات وجود مبارک در آن چهار سال شامل حال جمیع ملل و ادیان بود کسی بحضور اقدس رجوع ننمود که نا امید مراجعت نماید کل از خوان رحمتش بهره ونصیب بردند .

۸- در آن ایام تیره و تاریک چون ابواب مراسلت بسته و رفت و آمد مسافرین ممکن نبود بر حسب امر مبارک حاجی رمضان یکی از دوستان قدیم و تجار ایرانی با وجود قدمت سن و سفر با ایران نموده و از خطرهای عبور کرده الواح مهم و اخبار ارض مقصود را با حباب لب تشنه بی اختیار رسانیده فی الحقیقه خدمت بزرگی با صراحت نمود و باین واسطه روح جدیدی در اجساد یاران دمیده شد و سواد آن الواح با اروپا و امریکا و سائر بلاد شرق ارسال گشته یاران آنصفحات هم که منتظر وصول اخبارات بودند سرزنده و پرحرکت گردیدند .

۹- همچنین هر سال در موسم تابستان تلامذۀ بهائی از مدرسۀ بیروت بحیفا آمده در بالای کوه کرمسل در جوار مقام اعلی ایام تعطیل را میگذرانیدند و هر روز و شب بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بگوش خود اصفای بیانات روحانی مینمودند و مجالس پر روح و سروری ترتیب داده نطق های فصیح و بلیغ در محضر مبارک اداء میکردند نغمه های الهی میسرودند بزیارت روضۀ مبارکه مشرف میشدند و در جمیع آن ایام در ظل شجر پیمان محفوظ و مصون ماندند تا آنکه الحمد لله حرب عمومی بانتهی رسید و هر کدام بخوبی و خوشی تحصیلات خود را تمام کسوده باو طمان خود مراجعت مینمودند تا در امر الهی خدمتگی نمایند در میدان ملکوت اسب همت رانند آتش عشق در قلوب افسرده روشن کنند سبب تسلی خاطر دل شکستگان گردند از معجزات حضرت مولی الوری در ایام حرب صحبت نمایند در طریق حضرت بهاء الله جانفشانی کنند علم دین رحمن را بر اعلی قله آفاق بلند نمایند شمع محبت الله را در انجمن آفاق روشن کنند چه که عنایات حضرت سرالله اکرم همیشه شامل احوال آنها بوده الطاف بی منتهایش آنها را احاطه نموده باران فضلش بر آنها باریده و شمس رأفتش بر پیکرشان تابیده و در هر کجا هستند بزبان حال بگویند .

دیگران چون بروند از نظر از دل بروند

تو چنان در دل من رفته که جان درید<sup>نی</sup>

### راه های مقطوع شده

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۵ - ۱۲ دسامبر ۱۹۱۴ :

در این مدت بحرب پوسته ها و تلگرافخانه ها جاری  
و مشغول و مکاتبات و مراسلات با طرف متبادل و متواصل بود  
حال قریب يك ماه است تلگراف و پوسته بین مصر و سوریه  
متروك شده و اخبارات از ساحت امنع اقدس مقطوع گردیده  
و باین سبب افنده و قلوب یاران محروق است از نساءم  
جان پرور محرومیم و از روائح روح بخش مهجور و محزونیم  
و دل خون مهمومیم و مغموم افسرده ایم و پژمرده ناچاریم  
و درمانده نالانیم و پریشان و ازفراق و هجران حضرت جانان  
مانند ابرگریان چنانچه میفرمایند :

" راه ها مقطوع شده هیچ خبری نمیرسد حالا که وسائل  
مکاتبات جسمانی مقطوع گشته باید بمکاتبات روحانی پرداخت  
قلب پیک مبین است قاصد امین است دعا در حق احبای  
الهی بکنید در روضه مبارکه در مقام اعلى خلیلی دعا کنید  
و طلب تائید نمائید و تضرع و زاری بکنید تا توفیقات صمدانیه

شامل حال یاران رحمن گردد . دیشب من مناجات کردم که  
 خدایا این مکاتبه سبب روح و ریحان احبای الهی بود  
 در همه جا خبر از اینجا میرسید از اطراف اخبار میآمد  
 ویک فرح و سروری از برای آنها حاصل میشد حال کسه  
 این وسائط نیست خدایا مشام آنها را بنفحات قدس معطر  
 کن و قلوبشان را بتائیدات ملکوت ابهی مستبشر فرما  
 ارواحشان را بنسیم عنایت سرور و شرف بخش توئی توانا و  
 قادر و بینا . انتهی قوله الا خلی .

نمیدانم احبای سائر بلاد هم مثل اینان از اخبارات  
 ساحت اقدس محروم و مهجورند . باین امتحان عظیم بهره و  
 نصیب این چاکران است ولی الحمد لله والمنة شمس حقیقت  
 در کمال اشراق در آفاق درخشان است و یقین مبین دارم  
 آنچه در عالم واقع میشود و ظاهر میگردد اسباب ارتفاع  
 امرالله و بیداری عباد خواهد بود و آنچه در کتب و صحف  
 الهیه نازل و مذکور است ظاهراً و مشهور خواهد گشت .

#### ۴- مسافرت ثانی

صحت مبارک حضرت عبدالبهاء آنچنان بود که  
 هیکل اطهر قصد سفری بمراتب طولانی تر از مسافرت

چهارساله بفریب کردند بهمین دلیل وقتی خبر تمایل مبارک بسفرثانی بگوش احبای امریکا میرسد عریضه ای با امضای تقریبی یکهزارودویست نفر تقدیم میکنند هیکل انور را با بیان شدت اشتیاق فراوان تشویق مینمایند که بار دیگر بامریکا تشریف ببرند .

ابتدا به نقل قسمتی از آثار حضرت ولی محبوب امرالله میپردازد و نیز به نوشته جناب دکتر اسلمنت استناد مینماید .

صفحه ۵۲ گوهر یکتا :

حضرت شوقی افندی هم در نامه ای بتاریخ آوریل ۱۹۱۹ مرقوم فرموده اند :

" با وجود ثقل عظیم مکاتبات و آمد و شد زائرین و ورود مهمانان حضرت مولی الوری در کمال قوت و سرور و نشاطند و دو هفته بعد از آن بیکی از دوستان انگلستان نوشتند و این خبر بهجت اثر را عنایت میفرمایند که حضرت عبدالبهاء در نهایت جدیت در فکر سفر ممتد دیگری میباشند "

خبر مهمی که بینهایت جالب توجه است این است که محبوب عالمیان در صدر سفری به اقیانوس هند هستند و فرموده اند " اگر اراده الهی باشد به هند تشریف فرما خواهند شد و از آنجا اراده هند و چین - ژاپن و جزایر هاوایی را دارند

و بعد با آمریکا رفته بشهر محبوب شما لندن میآیند و از راه فرانسه آلمان و مصر بارض اقدس مراجعت میفرمایند در نهایت محبت و ولا تمنا داریم که چنین سفر مبارکی که مدت آن را در حدود چهار پنج سال معین فرموده اند ان شاء الله انجام پذیرد و جمیعا این آرزو را در دل داریم و بنهایت عشق و محبت مستعد خدمتگذاری آستان مقدسش میگردیم .

دکتر اسلمنت در کتاب مصروف و تاریخی خویش در باره این سالها چنین شهادت میدهد .

صفحه ۷۴ کتاب بهاء الله وعصر جدید - سنین اخیره :  
 در مدت زمستان ۱۹۱۹ الی ۱۹۲۰ نگارنده از تشرف دو ماه ونیم که در حیفامیه همان حضرت عبدالبهائم بودم و بمشاهده وضع حیات هر روزه محظوظ سعادتسی عظیم یافتم در آن احوان اگرچه سن مبارک تقریبا هفتاد و شش سال مع ذلك قوی البنیة و بلا انقطاع باجراة امور مهمه مشغول و باوجود خستگی جسم آثار صحت و نشاط عجیبی اظهار میداشتند خدماتشان صرف رفع احتیاجات شدیدة هر سائلی بود آن آیت صبر جمیل و حلم بی مثل و رأفت عظمی و احاطه علم محضر انورش را منبع فیوضات الهیه نموده بود و بر حسب عادت قسمتی از شب را بمناجات و راز و نیاز



صرف میفرمود از فجرالی شام بجز اندک استراحتی بعد از  
 ظهر متصلاً بقرائت و اجوبه عرائض مشغول و بترتیب و تنظیم  
 شئونات امرالله و تمشیت امور بیت و نزدیک غروب قدری فراقت  
 یافته گاهی را کبا و گاهی ماشیاً رفع خستگی میفرمودند در  
 همان حین بعضی در حضور حاضر و جمعی از مسافرین  
 باستماع بیانات در خصوص امر و مسائل روحانیه و یا بملاقات  
 فقیری و عنایتی در حق مسکینی و پس از مراجعت احبار ابतालار  
 و سیعی برای اجتماع احضار میفرمودند و بر سر مائده ظهر<sup>ضه</sup>  
 و شام جمعی از مسافرین و احباب تناول اطعمه لذیذ و استفا  
 از حکایات ظریفه و التفات و عنایات محظوظ و مشغوف و قتی  
 فرمودند خانه من خانه شادمانی و فرح است از مشاهده  
 اجتماع نفوسی از اجناس و نژاد و ملل و ادیان مختلفه  
 در نهایت اتحاد و دوستی و آشتی حول خوان نعمت<sup>ش</sup>  
 مستبشر و مسرور بودند فی الحقیقه اب حنون نه فقط به جمعیتی  
 که در حیف بودند بلکه تمام بهائیان عالم را پد رشفوق و مهربان<sup>ن</sup>

نجم باختر شماره ۸ اول آگوست ۱۹۱۹ صفحه يك

عریضه

سواد ترجمه ایست که جم غفیری از بهائیان امریکا و کانادا و  
 جزائر بحریه به ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء تقدیم نمودند.

محبوب ما عبدالبهاء ما بندگان خاضع تو در آمریکا  
 مسروریم که ابواب مراسله باز شده و از خدا میطلبیم که  
 همیشه اینطور بماند .

هر چند ما قابل نیستیم ولی رجا و استدعا داریم  
 که اگر اراده حق باشد طلعت مبارك متوجه ما بشود تا  
 اینکه ممالك غرب مانند شرق از وجود مبارك مهتز گردند در  
 گذشته بما وعده فرمودی بکلماتی که خلاقیت مصداق دارد  
 که چون قلوب دوستان متحد شوند و مرتبه با آمریکا تشریف  
 خواهی آورد حال قلوب ما مشتاق و در این آرزو متحدر  
 و بر محبت و اوامر تو متکل . انشاء الله ایسن احتیاج  
 ضروری ما سبب شود که تو بزودی بضرب آئسی تا ما باسم  
 اقدس اعظم ابهی تو را خوش آمد گوئیم در ۲۶ ماه نوامبر  
 تحریر نموده در شیکاگو و در ماه جانوری ۱۹۱۹ ارسال  
 حضور گشته .

این عریضه با مضامین تقریبی یک هزار و بیست نفر از احبای نقاط  
 مختلف کشور آمریکا و کانادا رسیده است . که در مجله مذکور  
 درج است .

نجم باختر شماره ۸ اول اگوست ۱۹۱۹ صفحه ۱۶۷ :  
 شیکاگو : بواسطه جناب مستر و مسیس شفلر علیهما بهاء الله  
 الابهی .

ابناء و بنات ملکوت احبای الهی و اماء الرحمن علیهم و  
 علیهن البهاء الابهی .

هو الله

ای ثابتان بر عهد و پیمان نامه شما رسیده و  
 نامه‌های مبارک شما یک یک ملاحظه گردید مضمون نامه  
 الهامات غیبی بود و فیوضات لاریبی زیرا دلالت بر وحدت  
 احبا و الفت و انجذاب قلوب جمیع بود امروز اعظم مواهب  
 الهیه اتحاد و اتفاق احباست تا این اتحاد و اتفاق سبب  
 ترویج وحدت عالم انسانی گردد و جهان از این ظلمت بفض  
 و عدوان رهائی یابد و شمس حقیقت بنهایت اشراق بتابد  
 امروز جمیع طوائف عالم بخود پرستی مشغول نهایت سعی  
 و کوشش مینمایند که منافع ناسوتی خویش را ترویج نمایند  
 خود را میپرستند نه ذات الهی را و نه عالم انسانی را  
 منفعت خویش میطلبند نه منفعت عمومی را و این بسبب  
 آنست که اسیر عالم طبیعتند و از تعالیم الهی و فیض ملکوتی  
 و انوار شمس حقیقت بیخبر حال شما الحمد لله باین  
 موهبت اختصاص یافته اید و از مختارین گشته اید و بر تعالیم  
 آسمانی اطلاع یافته اید و داخل در ملکوت الله شده اید  
 و مظاهر الطاف بی پایان گشته اید بآب حیات و نار محبت الله  
 و روح القدس تعمید یافته اید پس بجان و دل بکوشید که

انجمن عالم را شمسه‌های روشن شوید و افق حقیقت را ستاره‌های درخشانده گردید و سبب انتشار انوار ملکوت شوید تا عالم انسانی عالم الهی گردد و جهان ناسوت آئینه جهان لاهوت شود محبت الله و رحمت ربانیه در <sup>قطب</sup> عالم خیمه برافرازد و نفوس بشر امواج بحر حقیقت گردند و عالم انسانی یکشجره مبارکه شود آیات توحید ترتیل گردد و آهنگ تقدیس بملا<sup>ء</sup> اعلیٰ رسد من شب و روز تضرع و ابتهال بملکوت الهی نمایم و شما را تأیید و توفیق طلبم نظر بقابلیت و استعداد خود منماید نظر بفیض کلی و موهبت الهی و قوت روح القدس منماید که قطره‌ها را دریا نماید و ستاره را آفتاب فرماید الحمد لله جنود ملا اعلیٰ نصرت مینمایند و قوت ملکوت معین و ظهیر است اگر در هر دقیقه لسان بشکرانه گشائید از عهد<sup>ه</sup> شکر این الطاف برنیائید ملاحظه منماید که نفوس عظیمه که صیت اقتدارشان آفاق را گرفته چون از این فیض آسمانی محروم عنقریب کل معدوم گردند نه نام و نه نشانی ماند و نه اثر و ثمری چون بر شما پرتو شمس حقیقت تابیده و بحیات ابدیه فائز شدید از افق وجود الی ابد الابد تابنده و درخشانده حضرت پطرس صیاد ماهی بود و مریم مجدلیه زنی قروی ولی چون بالطاف حضرت مسیح مخلص گشتند افق ایمانرا

روشن نمودند و از افق عزت ابدیه الی الان میدرخشند  
 در این مقام نظر باستمداد و قابلیت نه نظر باشعه شمس  
 حقیقت است که این آئینه ها را روشن نموده مرا دعوت  
 با مریکا می نمائید من نیز نهایت اشتیاق را دارم که  
 آن رویه های نورانیرا به بینم و با آن دوستان حقیقی همدم  
 و همراز گردم ولی قوه مغناطیس که مرا جذب بآن اقلیم نماید  
 آن اتحاد و اتفاق احباء و روش و سلوک بموجب تعالیم  
 الهیه و ثبوت عموم بر عهد و پیمانست ای پروردگار این جمع  
 یاران تواند و بجمال تو منجذبند و بنا بر محبتت مشتعلند  
 این نفوس را ملائکه آسمانی نما و بنفحه روح القدس زنده  
 فرما لسانی ناطق بخش و قلبی ثابت عطا فرما قوت آسمانی  
 ده و سنوحات رحمانی بخش و مروج وحدت بشر فرما و سبب  
 محبت و الفت عالم انسانی فرما تا ظلمات مهلکه تعصب جاهلی  
 بانوار شمس حقیقت محو و زائل گردد و اینجهان ظلمانی  
 نورانی شود و این عالم جسمانی پرتوجهان روحانی گیرد  
 و این الوان مختلفه مبدل بیک رنگ گردد و آشننگ تسبیح  
 بملکوت تقدیس تو رسد توئی مقتدر و توانا و علیکم وعلیکن  
 البهاء الابهی عبدالبهاء عباس . ۲۲ ایار ۱۹۱۹

### فرامین تبلیغی

یکی از اقدامات تاریخی و بزرگ هیکل مطهر  
حضرت عبدالبهاء پس از مراجعت از سفر غرب صدور  
چهارده لوح مبارک است که بعنوان فرامین تبلیغی  
معروف است داستان نزول این الواح الهیه که متضمن  
نقشه تبلیغی سراسر کره! رضاست و کیفیت ارسال آن با  
و تأثیرش در احبای امریکا شنیدنی و دلنشین است . که  
با استفاده از مدارک تاریخی بنظر دوستان راستان  
میرسد .

### صدور الواح

نجم باختر شماره ۹ بیستم آگوست ۱۹۱۹ صفحه اول :

آفرین بر عشق کل اوستاد

صد هزاران ذره را دار اتحاد

از نظر امری میتوان گفت که از حکمت های بالفه  
این حرب همانا صدور چهارده الواح عمومی است که  
با افتخار مجامع بهائیان امریک و کانادا از فم مرکز میثاق

نازل گردید در هر کدام از این الواح مقدسه حضرت  
من اراده الله یاران را امر بقیام بر ترویج امر الله و انتشار  
نفحات الله در اطراف جهان میفرمایند تا روی زمین  
بهشت برین گردد و ساکنین ارض ملائکه سما شوند .

پس از آنکه این الواح نورانی در ایام حـرب در  
بهجی و عکا و حیفا صادر شد جناب میرزا نورالدین بـخـط  
نستعلیق خوش بر قطعه های بزرگ نوشته مـطـلا گردید و چون  
طریق ارسال آن ممکن نبود مدتی در بیت مبارک محفوظ  
ماند و قریب یکسال در سرداب مقام اعلی پنهان بود تا  
آنکه حرب عمومی به انتهای رسید اسباب مسافرت مهیا گردید  
و باول وسیله بواسطه یکی از خادمین آستان بامر مبارک  
بامریکا آورده شد و در جلسه های مجمع سالیانه مشرق الا زکا  
در نه نطق در حضور هزاران از یار و اغیار اداء گردید  
این مجمع مهم در ایام رضوان در شهر نیویورک در یکی  
از بزرگترین هتل ها موسوم به ماک الپین منعقد گردید  
و جلسه هایش یک هفته طول کشید . قرائت ترجمه الواح و  
نمایش هر یک در آخر هر جلسه حرکت عظیمی در عالم بهائـی  
انداخت قلوب را باهتزاز غریبی آورد جمع یاران را از هر  
جهت متحد نمود و آثار دوئیت و بیگانگی را از اساس  
بر انداخت روحانیت بی اندازه حاصل گردید اتساع روح میسر

شد بالها باز گردیدند و ارواح در فضاء قدس  
 پرواز نمود شمس حقیقت در نهایت شدت بدرخشید اقصای  
 مضمیه افکار عالیه در آسمان ضمائر هویدا گردید تائیدات  
 ملکوت ابهی مشهوراً دیده شد ارکان وجود سامعیین  
 بحرکت آمد قوای معنویه نمایان شد هلله و ولوله  
 در جان ها افتاد دلبر شرف و شرف آسمانی پرده از  
 رخ برافکند کند و زنجیر و قیود پوسیده از دست و پا  
 برداشته شد و افکار در قیام انجام خدمات امری و اعلاء  
 کلمة الله تمرکز پیدا کرد . این انجمن عظیم فی الحقیقه از هر  
 جهت روحانی بود توجه جمیع یاران به مرکز میثاق بسود  
 و دیده های کل بر جمال نورانی او ناظر آن مجمع از شدت  
 اتحاد و اتفاق گوئیا بهشت برین بود و جنت عدن از اثر  
 کلمات مبارک بنوعی نماینده گان محفل بنهائی آمریکا و کانادا  
 در جمیع عوالم امری متحد گشتند که مانند شیر و شکر  
 بهم دیگر آمیخته شدند و از آن انجمن عظیم بشهرهای خود  
 مراجعت نموده مشغول بخدمات امرالله گشتند شور و ولهی  
 در قلوب انداختند قوه کلمة الله در مجلس آخر بنوعی قلوب  
 را مسخر نموده که احباء حاضر مبلغ هفت هزار دولا رجهت  
 انتشار تعالیم الهی تقدیم نمودند و کمیته ملیه تبلیغیه  
 از نوزده نفر یاران مهم تشکیل دادند که باین رسیدگی



نمایند **وَاللّٰن** بیشتر از دوازده مبلغین در اطراف  
 امریکا ندای **یا بهاء الابهی** بلند مینمایند و در مجامع  
 نفوس را بملکوت الهی دعوت میکنند این الواح عمومی مانند  
 صور اسرافیل بود که مرده گان صحرائی غفلت را بیدار نمود  
 و روح جدیدی بر ابدان بدمید و کل را متحرک و متهمز فرمود و  
 در این پنج ماه اخیر احباب در هر طرف آمریکا چنان قیامی  
 در خدمات امرالله نموده اند که مثل و شبه آن تا بحال  
 دیده نشده و روز بروز اشتعال خود می افزایند محض آنکه  
 قارئین بر عظمت این الواح پی برند عرض میشود که دوازده  
 عدد آن بافتخار احبای ایالات متحده و کانادا و امریکای  
 جنوبی و جزایر اطراف آن صادر گشته . ایالات متحده  
 بنفسه بچهار قسمت منقسم میشود ایالات شمالی شرقی  
 ایالات جنوبی ایالات مرکزی و ایالات غربی . هر کدام  
 از این چهار قسمت د ولوح کانادا د ولوح امریکای جنوبی  
 د ولوح . لوح سیزدهم بافتخار جزائر پاسیفیک **ممالک**  
**آسیا** **افریقا** **اروپا** و سائر جزائر دنیا و لوح چهاردهم  
 محتوی تعالیم عمومی است از برای مبلغین و ناشرین امرالله .  
 اهمیت این الواح در آن است که حضرت **عبدالبهاء**  
**ممالک** و جزایر دنیا را **یک بیک** اسم برده و دوستان را امر  
 بر قیام به تبلیغ ساکنین آن نقاط میفرمایند و مناجاتی در

آخر هر لوح صادر تا مبلغین حفظ نموده هر روز بخوانند و طلب تائید از حضرت پروردگار نمایند . صدور و انتشار این الواح فی الحقیقه يك عالم جغرافیائی بهائی تشکیل میدهد و بر هر يك از بهائیان واجب مینماید که از تاریخ دنیا جغرافیای ارض نژادهای مختلفه ادیان و آراء متفرقه تمدن قدیم و جدید اصول و فروع شرقی ملل . عقاید و افکار نحل بخوبی آگاه گردند تا بتوانند بر انتشار نفعات الله قیام نمایند و از روی حجاج و براهین عقلیه بر حسب فهم و ادراك هر ملتی امرالله را ثابت کنند و نفوس را بشریعه رحمن داخل نمایند و از دیو پست فطرت جهل و نادانی نجات بخشند و جمیع را بوحدهت عالم انسانی دعوت فرمایند ترجمه این الواح و بعضی بیانات مبارك که مربوط بآنهاست در کتابچه مخصوصی بلسان انگلیسی چاپ و در میان یاران الهی منتشر گردیده و در این موقع در اول لوح مبارك که بافتخار احبای شمال شرقی ایالات متحده صادر شده درج میشود و بتدریج در شماره های آتیّه مابقی انتشار داده خواهد شد .

قسمت شمال شرقی ایالات متحده دارای نه ایالات

است و از جهت قدیم تر از سایر نقاط است دارای ۲۲

میلیون جمعیت و شهرهای عظیم مانند نیویورک و بستن

و فیلادلفیا در این نقطه واقع فقط شهر بندر نیویورک  
 دارای پنج میلیون نفوس است بزرگترین فابریقه ها قدیمترین  
 مدارس و دارالفنونها پارکها و موزه ها و انتیکه خانه ها  
 در اینجا ساخته شده اهالیش روشن ضمیر و خیر خواه  
 و عالم دوست هستند آرزوی حضرت عبدالبهاء آنکه یاران  
 این نقطه بر تبلیغ این نفوس کثیر قیام نمایند و شهپرتقدیس  
 گشوده در هوای منزه ملکوت پرواز کنند تا تائیدات رحمانی  
 رهبر گردد و فتوحات آسمانی پرده از طلعت محبوب برافکند  
 پس از اینکه این الواح چهارده گانه بدست احبای  
 الهی رسید قیامی عاشقانه کردند که بتواند سر مشق قرار  
 گیرد . بمطالب زیر توجه فرمائید .

### نهضت جدید بهائیان امریک

نجم باختر شماره ۸ اول اگوست ۱۹۱۹ صفحه ۶ :

ولسوله در شهر نیست جز شکن زلف یار

فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی <sup>ست</sup> و

از یومی که پرده از وجه چهارده الواح عمومی عالم در مجمع  
 سالیانه مشرق الاذکار برداشته شد و محتویات آن کتب  
 آسمانی بر عالمیان اظهار گردید وقوت اسم اعظم و جلال

و عظمت اسم مرکز میثاق جمال قدم در آن جلسه های پر شور و وله اعلان شد يك نهضت دلربای روحانی و يك حرکت ممنوی عظیمی در میان بهائیان آمریک هويدا گشته که آثار آن عالم گیر و نتایجش بی نظیر است .

اول : مستر لد و که از دوستان مشتعل است با

جمعی از احبای الهی مانند میسیس کروک و میسیس لمن و میسیس کوک و میسیس بویلن تالار بزرگی در نیویورک باز نمود هر روز صد ها فقرا را سیر مینمودند و برای عساکری که از میدان حرب اروپا مراجعت نمود ه کار پیدا میکنند و این خدمت بنوعی دقت عموم را جلب نمود که جریده نگاران آمده و این محفل را ملاحظه کرده مقالات مفصله نوشتند و مردم را از خدمات بهائیان بحالم انسانی آگاه نمودند .

دوم : همچنین رستورانی ( محل خوراك ) بهائی

در نیویورک باز نموده اند و خوراك مناسب بقیمت خیلی ارزان بناس میدهند و در آن محل احبای الهی بدون مزد و اجرت خدمت میکنند و بر دیوار این رستوران بیانات حضرت عبدالبهاء را که بر قطعات نوشته شده آویزان است و نفوسی که داخل میشوند از غذاهای روحانی و جسمانی بهره می برند و عده زیادی باین واسطه تبلیغ شده و فی الفور بخدمات امری مشغول گشته اند .

سوم : در یکی از بهترین شوارع نیویورک خیابان مادیسن نمره ۱۵۴ مستر و مایس دیوث که از احبای جدید روحانی هستند تالار قشنگ بزرگی کرایه کرده و کتابخانه بهائی مفتوح نموده . برای افتتاح اینمحل تلگرافی بحضور مبارک شد جواب رسید که اسم آنرا وحدت بشهر گذارید و این اسم با مسمی بخط طلا بر بالای در نوشته و جمیع را خوش آمد میگوید شرشب مجالس روحانی در این محل منعقد میگردد و متجسسین حقیقت داخل شده از تعالیم الهی نصیب وافر میبرند . این کتابخانه بهائی فی الحقیقه اول محل است که از هر جهت کامل و پر روح و ریحان است و مرکزی است در نهایت فعالیت . زیرا مستر و مایس دیوث شیخ فکری ندارند مگر انتشار امرالله و ارتفاع علم الهی بر اعلی قلل آمریکا .

چهارم : مجله ماهیانه جدید بهائی بنام حقیقت بلسان انگلیسی در نیویورک چاپ و انتشار میشود و مستمر و میس دیوث و مدیر محترم آن هستند اول نسخه این مجله در مجمع مشرق الانکار نشر یافت و فی الفور وقت ناس را بسوی خود جذب نمود و تا بحال انتشار شماره های بهزاران رسیده و شش نسخه آن چاپ گردیده و هر ماه مشترکینش زیادتر میشوند خدمت این مجله در عالم

بهائی آن است که این نباء عظیم را که در میان هزاران نفوس که شیخ از این امر مبارک اطلاع ندارند نشر میدهد جریده ایست که اسم آن حقیقت است و ناشر ضیاء شمس حقیقت است و خادم عالم حقیقت است و عمودهایش بر اساس حقیقت است و مروج اصول و معلم حقیقت است .

پنجم : روزنامه دیگر با اسم تراولینگ فلوشیپ ( مؤانس مسافر ) که دارای اخبارات مجامع بهائیان شرق و غرب است هر دو سه هفته یکمرتبه چاپ میشود و در میان یاران الهی نشر میگردد امة الله مسس ثریا چمبرلین و مستر برت راندال مدیران هستند و تا بحال دو نسخه آن چاپ و سبب سرور قلوب یاران گردیده از منشیان مجامع بهائیان شرق مستدعی آنکه هرماه اخبارات خوشی باین اداره ارسال دارند تا در اوراق این روزنامه بهائی نشر گردد و سبب ارتفاع کلمة الله شود .

ششم : شبی نیست که در شهر نیویورک سه چهار مجلس مفصل در آن واحد منعقد نگردد و نفوس کثیره در نهایت اشتیاق برای استماع کلمات الهی داخل شده مهتز و سرشار میگردند از جمله مجامع روحانی در کلیسای ست مارک تشکیل یافته که مستر هریس در آنجا نطق داده مردم را بملکوت الهی دعوت مینماید محافل دیگر برای

تبلیغ سیاهان تأسیس گشته که در نهایت روحانیت است .  
 مجامعی در کنار خیابان سوم هفته یکمرتبه فراهم آمده  
 شخص مبلغ بر بالای صندوق چوبی ایستاده چارصد پانصد  
 نفر از زن و مرد دور او جمع میشوند و از ساعت هشت الی ده  
 نیم شب به صحبت های او گوش میدهند و بعد سئوالات  
 نموده جواب میشوند هم چنین جمع دیگر شبها در کنار  
 دریا منعقد میشود و صد ها نفوس از اطراف می آیند  
 و آتش بزرگی روشن نموده دور آن بروی شن ساحل مینشینند  
 و پس از اختتام نطق و خواندن انعام کتاب بهائی مجاناً در  
 میان آنها توزیع میگردد .

هفتم : بواسطه نعمت و سخاوت یکنفر از بهائیان  
 نیویورک سه ماشین چاپ نمودن کتب و صحف و اوراق امری  
 ابتیاع گردیده و مستر برت راندال و میس ثریا چمبرلین در  
 این خدمت شب و روز مشغول اند و آنی راحت و آسایش  
 ندارند از جمله یک کتابچه بلسان اسپانیولی برای انتشار  
 در امریکای جنوبی چاپ نموده چندین هزار نسخه با مسیس  
 مارثاروت فرستادند .

هشتم : بهائیان شهرستن یکخانه چهارطبقه  
 باز نموده و مستر و مسیس کینگ در اینجا بخدمت فقراء  
 وضعفاء مشغولند باب اینمحل شب و روز بروی کل باز است

و اغلب محافل بهائی در اینجا منعقد میگردد و يك طبقه آن کتابخانه بهائی است و يك طبقه اش میهمانخانه برای مسافری که دائما در رفت آمد هستند و يك طبقه ضیافت خانه این خانه بهائی در مرکز شهر است و اجبای بستن امیدوار هستند در این پاییز و زمستان مجالس مفصل در این مرکز فراهم آورند و نفوس کثیری را بشریعه رحمانی دعوت کنند .

نهم : امة الله مسس مارثاروت که قبل از این جنگ عمومی بجهت انتشار امر الله سفری به هندوستان و چین و ژاپن نمود این ایام با امریکای جنوبی سفر نموده و در آن بلاد شاسعه مشغول به تبلیغ امر الله است و خبرهای خوشی از او میرسد و همچنین امة الله مسس ماریون جک و یکی از اماء الرحمن به مملکت آلاسکا رفته اند و در آن اقلیم بعید شمالی نائمه محبت الله را روشن کرده اند .

دهم : امسال در تابستان مجمع بهائیان در گرین عکا بسیار منظم بود و قریب دو ماه یاران از اطراف امریکا در این محل جمع شده بذکر و ثنای محبوب عالمیان ایام خوشی گذرانیدند پرگرام نطق ها بسیار روحانی بود و سرور دوستان بینهایت و اساس متینی برای سال آینده گذارده شد و نفوس زیادی بر اتساع دائره امور گرین عکا



قیام نموده اند .

یازدهم : همچنین در شیکاگو و فیلادلفیا و واشنگتن و بالتیمور و شهرهای دیگر احبای الهی بایک قدرت آسمانی و عزم الهی و همت روحانی قیام بر نشر نجات الله نموده اند و شکی نیست که در اندک زمان نتایج عظیمه از این خدمات ظاهر خواهد شد در ایام حرب حضرت عبدالبهاء اغلب میفرمودند بمحض اینکه دول دست از خون ریزی بکشند یک نهضت نریبی در عالم بهائی هویدا خواهد گردید و دستان جمال قدم باشور و وله معجزه آمیز در اطراف جهان بنشر نجات الله رحمن قیام خواهند نمود و زلزله بر ارکان عالم خواهند انداخت قوت اسم اعظم ظاهر خواهد شد و پیروان صلح عمومی و خادمین وحدت عالم انسانی زیاد خواهند گردید این است که در این قلیل مدت احبای امریک باینهمه خدمات فائقه موفق شده و روز بروز بر حرارت و اشتغال خود می افزایند ."

## فصل هفتم

ولی امرالله مخلوق طلعت پیمان

بیگمان یکی دیگر از اهمّ اقدامات اساسیه ایگه در عصر رسولی بنا بر اراده غالبه حضرت مولی الوری سرالسه الاعظم انجام یافت تربیت ولی امراللهی حضرت شوقی ربانی بود . باشم الهی خویش او را از بین احفاد خود برگزید و در کنف حمایت محافظه اش فرمود و از گزند ناقضین و ناکشین محفوظش داشت . حضرت عبدالبهاء ولی امر جمال قدم را از زمان کودکیش انتخاب فرمود و در آغوش پرمهرش پرورش داد تا هنگامیکه او را در این جهان پر آشوب تنها میگذارد کشتی امراللهی را بساحل نجات رساند و خیمه نظم بدیع را در اقطاب جهان برافرازد و اساس نظم اداری را بر پایه خریطه هندسه الهی در عالم استوار فرماید و از همه مهمتر امرالله را از انشقاق محافظه فرماید . مطالب زیر مبین آنست که چگونه مرکز میثاق با تربیت حقیق سعید خویش میثاقی دیگر از احبایش گرفت تا امراللهی ازهر گزندی محفوظ بماند و نیز شدت علاقه حضرت عبدالبهاء

رابهیکل مبارک حضرت شوقی ربانی نشان میدهد .  
الواح مبارکه زیر شاهد این حقیقت است .

عده ای از یاران ایران از حضور مبارک حضرت  
عبدالبهاء در باره مرجع احباب پس از صعود هیکل اطهر  
سئوال مینمایند لوح مبارکی از یراعه میثاق نازل میشود  
که قسمتی از آن چنین است :  
صفحه ۲ کتاب گوهر یکتا :

" ان هذا لسر مصون فی صدق الامر المختوم كاللؤلؤ  
المکنون و سیلوح انواره و یظهر اسراره " .

صفحه ۳۴۵ خاطرات نه ساله :

هنگامیکه در جلو خان بیرونی خوش خوش میخرا میدند  
آهسته آهسته نزدیک شدم با آهنگ شکسته و گسسته عرض  
کردم قربانت گردم فلان کس از امریکا مینویسد که در اینجا  
شنیده ام سرکار آقا فرموده اند ظهور بعد از من بتازگی  
متولد شده در این عالم موجود است اگر چنین است مقصود  
حاصل واگر غیر از این است پس .....

جواب این سئوال را پس از توقف و تأمل چند ثانیه  
بایک نگاه مستانه و جانانه بیک کلمه فرمودند بلی صحیح  
است از استماع این بشارت پرمسرت جان و روانم باهتزاز

آمد یقین دانستم که بساط نقض برجید شد امر الهی عالمگیر و عالم ترابی مرآت جنت ابهی گردید اما مفهوم کلمه ظهور چنانکه در اذهان اهل بها منظور و مذکور است در این مقام مرموز و مستور ماند . و باره بنحو استفهام عرض کردم یعنی ظهور است ؟ والبته اگر جواب مثبت یا منفی هر یک عنایت میشد یحتمل اشکال دیگر ایجاد و سؤال دیگر ایجاد مینمود اما خوشبختانه جواب قاطع که هر کس و هر سائل متبصر و متفکری را قانع نماید از لسان مبارک نازل و باز بیک کلمه واضحتر فرمودند ( ارتفاع امر در دست اوست )

لوح مبارک زیر جواب یکی از احبای امریکا است که در همین مورد سؤال کرده است .

صفحه ۲ و ۳ گوهر یکتا نیویورک - میس - اف - وریتنسن :

### هو الله

يا امة الله ان ذلك الطفل مولود و موجود سيكون له من امزه عجب تسممين به في الاستقبال و تشاهد نيه باكمل صورة واعظم موهبته واتم كمال و اعظم قوة و اشد قدرة يتلألا وجهه تالواً يتنور به الا فاق فلاتنسى هذه الكيفية مادامت حيا لان لها آثار ممر الدهور والاعصار عليك التحية والثناء

در بین افراد غیر بهائی که حضرت شوقی را در سن صباوت زیارت کردند فقط يك خانم دكتر آلمانی بود كه گاهگاهی برای معالجه اهل بیت مبارك به خانه حضرت عبدالبهاء رفت و آمد میکرد او در دفتر خاطرات خویش چنین مینگارد .

صفحه ۱۷ تا ۲۰ کتاب گوهر یکتا :

" طفل عزیز نزدیک شد ( منظور حضرت شوقی افندی است ) و با کمال احترام دست پدر بزرگ خود را گرفت و بوسید و در تمام مدتی که جناب افنان مطالبی حضور مبارك بمعرض میرسانند آن کودک نازنین در نهایت درجه وقار نزدیک در ایستاده بودند و بعد از آنکه دست حضرت ورقه مبارکه علیا را بوسیدند بر زمین جالس شدند در حالیکه میهمانان میآمدند و میرفتند این جانب نگارنده اوراق هرگز نتوانستم چشم را از ظلمت آن طفل بزرگوار بردارم ایشان لباس تابستانه در برداشتند ..... نگاه چشمان درشت سیاه ولی حزین ایشان تا اعماق قلب من اثر کرد و این طفل بهمان حال ادب و وقار بر زمین جالس بود ابداً حرکت نکرد و چون پدرشان اجازه مرخصی گرفتند که بروند نزدیکشان شده در گوش وی چیزی گفته ایشانهم با کمال آرامی و طمأنینه مانند نفوس معمر نزدیک پدر بزرگ عزیز محبوب خود شده

بانتظار کلمه ای ایستادند حضرت عبدالبهاء چیزی  
 بفارسی فرمودند و طفل بالبخندی آسمانی دست ایشان  
 را گرفت و بوسید و از در خارج شد خیلی تعجب کردم که  
 چگونه این طفل مراعات جمیع اصول آداب را مینمود بطوریکه  
 پشت بر در از محضر پدر بزرگ خود خارج گردید و در تمام  
 طول مدت چشمان درشت سیاه خود را از چشمان آبسی  
 حضرت عبدالبهاء بر نگرفت بعدا حضرت عبدالبهاء بسوی  
 من و خواهرشان تشریف فرما شدند در این حال حضرت  
 ورقه علیا برای ادای احترام از جا برخاستند ولی ایشان  
 قبول نفرموده امر بجلوس نمودند و خود نیز در نزد یک  
 همان محل جالس شده فرمودند خوب دختر من آیا از شوقی  
 افندی ایلای مستقبل من خوشتر آمد در جواب عرض  
 شد: " حضرت سرکار آقا اگر اجازه دارم کلمه ای بمعرض  
 رسانم میگویم که در چهره معصوم این طفل در چشم سیاه  
 بزرگ زیارت کردم و این علامت و نشانه است که او مصیبت زیار  
 خواهد دید و رنج بسیار خواهد کشید .

چون این را عرض کردم حضرت عبدالبهاء به آفاق  
 بعیده نظر انداخته و پس از مدتی فرمودند نوه من چشمان  
 نفوسی را ندارد که راه ها بگشاید و کشورستانی نماید  
 در چشمان او در نگاه او آثار وفاداری و استقامت مشهود

و در عمق آن وجدانی در نهایت قوت طالع است ای دختر  
 من میدانی که چرا خداوند مقدر فرموده است که او بدین  
 مقام و منصب شدید و صایت من منصوب گردد؟ این را  
 پرسیدند و بدون آنکه منتظر کلامی باشند در این حال  
 گوئی من در آنجا نبودم تمام نگاه خود را متمرکز در چهره  
 خواهرمهربان خود فرموده ادامه کلام دادند حضرت  
 بهاء الله من ناچیز را بجانشینی خود انتخاب فرمودند<sup>نه</sup>  
 برای اینکه من ولد ارشد بودم بلکه جمال قدم از همان  
 سالیان اولیه وجودم در هستی من کشف فرمودند که آیت  
 الهی برجبین من منقوش است و کمی قبل از صدور مرا  
 متذکر داشته امر فرمودند که بدون ملاحظه ارشدیت  
 و حق الدّم بایستی در بین ابناء حتی احفاد خود بنگرم  
 و کسی را که خداوند مقدر فرموده بوصایت انتخاب کنم پسران  
 من همه در طفولیت بجهان بالا شتافتند و در بین نواده‌های  
 من فقط این طفلک شوقی افندی است که در اعماق چشمان  
 نافذش این سر الهی ملحوظ میگردد. پس از این بیان  
 سکوتی عمیق روی داد مجدد حضرت عبدالبهاء رو بمن  
 نموده فرمودند در این وقت امپراطوری انگلستان اعظم  
 امپراطوری جهان که در اعلی مرتبه قدرت و شأن است زبان  
 این امپراطوری زبان جهان است و این وصی عزیز من برای

ادای وظایف سنگین خود بایستی در خطه انگلستان بمدرسه رود ولی البته اول زبانهای شرقی و حکمت شرق را در این کشور میآموزد و اساس را مکمل میسازد و سپس بدان دیار رهسپار میگردد در این موقع در خاطر خود مشکوک شده عرض کرد م آیا تربیت غربی طبیعت زیبایی شوقی افندی را عوض نمی نماید و روح عظیم ایشان تحت تأثیر معارف و مراسم غربی تیره نمیگردد زیرا برای کسی که باید وسیلهئی درست خدا باشد همان علم لدنی کافی است حضرت عبدالبهاء با صدائی مهیمن و متین فرمودند ایلایای خود را بانگلیسها نمی سپارم که او را تربیت کنند من او را تقدیم آستان الهی مینمایم و قدرت محیطه خداوند او را حتی در اکسفررد حفظ و حراست خواهد کرد . دیگر بدون آن که چیزی بفرمایند از اطاق خارج شده بسوی باغ رفتند و مدتها بنهایت وقار و در حال تفکر زیاد در نقطه ای ایستادند .

صفحه ۲۰ کتاب گوهر یکتا :

عائله مبارکه در حدود فوریه ۱۹۰۷ از عکا به حیفا منتقل شدند و رفته رفته حضرت عبدالبهاء نیز در این شهر سکونت دائمی اختیار فرمودند اطاقهای بیت مبارک هر یک برای یکی از اعضای خانواده تخصیص داده شد و وقتی حضرت



شوقی افندی اطاقی برای خود داشتند همان ججره کوچك جنب اطاق حضرت عبدالبهاء بود بسیاری از اوقات در دل شب حضرت مولی الوری ملاحظه میفرمودند که چراغ نفتی ایشان هنوز میسوزد (( برق بعد از صبح در بیت مبارك کشیده شد )) لذا میرفتند و با نهایت ملاحظت بر در زده میفرمودند (( بس است بس است بروید بخوابید )) والبته در تمامی دل و جان شاد بودند گنه که این حفید جوان هر امری را بسیار جدی میگیرد و در کمال اتقان انجام میدهد حضرت شوقی افندی باین کمینه فرمودند که وقتی در همین حجره مشغول کار بودند که دیگک اطهر وارد شده رو به پنجره ایستاده به بیرون نظاره میفرمودند بطوریکه پشتشان به ایشان بود در این لحظه صداهای گفتگو و خنده از اطاق دیگر مسموع شد بعد از مدتی رو بایشان کرده فرمودند نمی خواهم تو مانند اینها آلوده بدنیا گردی " وقت دیگری حکایت کردند که روزی در محضر مبارك بودند و حضرت عبدالبهاء رو بحرم مبارك نموده فرمودند : نگاه بچشمایش کن مانند آب زلال است " و نیز حضرت شوقی افندی حکایت کردند که روزی هیگل مبارك از پنجره به بیرون نظر مینمودند و ملاحظه کردند که من بانهایت شتابزدگی از در بیت مبارك وارد شده و بکمال

عجله از پله ها بالا رفته فوراً مرا احضار کرده فرمودند  
اینطور راه نرو باوقار مشی کن .....

از ملاحظه و مذاقه در همین خاطرات کوتاه  
و نیز شرحی که حرم مبارک حضرت روحیه خانم در کتاب  
گوهر یکتا در مورد این ایام از سن حضرت ولی امر الله  
مرقوم نموده اند بخوبی پیدا است که حضرت عبدالبهاء  
حفید سعید خود را در دامان پرمهر خود پرورش داده اند  
حتی در مورد راه رفتن ایشان نیز تعلیماتی بایشان میدادند  
مطالبی که در صفحات آینده ملاحظه میشود بیش از  
پیش ما را بارتباط این دو هیكل نوره آگاه میسازد و میزان  
عشق و محبت طلعت پیمان را به حفید مجید خویش گشته  
ارتفاع امر در دست او بود واضح مینماید .

حضرت شوقی افندی در کودکی خوابی می بیند لاکه  
بوسیله دایه ایشان بسمع مبارک حضرت عبدالبهاء میرسد  
ولوچ زیر خطاب بحضرت شوقی ربانی نازل میشود .

صفحه ۲۵ کتاب گوهر یکتا :

شوقی من این خواب بسیار خوبست مطمئن باش تشرف  
بحضور حضرت اعلی روحی له الفداء دلیل تفیض از حضرت  
کبریا و حصول موهبت کبری و عنایت عظمی است و همچنین

باقی رویا امید وارم که مظهر الطاف جمال ابهی گردی و روز  
 بروز بر ایمان و ایقان و عرفان بیفزائی شب تبتل و تضرع  
 و مناجات کنی در روز آنچه لازم است مجری داری . ع ع

و با اظهار عنایت هیکل مبارک بحضرت شوقی و شدت  
 تعلق خاطر بایشان از این بیان که در لوحی نازل شده  
 پیدا است " نوگل باغ ملاحظت شوقی افندی را ببوسید . . . . . " .  
 در مرقومات مختلف حضرت عبدالبهاء که از اروپا خطاب  
 بخواهر یگانه خود حضرت ورقه علیا مرقوم داشته اند  
 پیوسته نام حضرت شوقی در نهایت حب و تعلق خاطر  
 و نگرانی درونی برده شده است .

" احوال شوقی افندی را زود مرقوم دارید ولی طبق واقع  
 کتمان ننمائید این بهتر است "

" نور دیده روحانیان شوقی افندی را ببوسید "

" نوگل باغ ملاحظت شوقی افندی را ببوسید "

لوح مبارک زیر شدت تعلق خاطر و نگرانی ضمیر حضرت  
 عبدالبهاء را نسبت بحضرت شوقی نشان میدهد .

" شوقی افندی علیه بهاء الله الابهی . یا صغیر

السن و منیرالوجه از قرار معلوم نگاهی از برای شما  
 حاصل لهذا مجبور بر راحت شده می ضرر ندارد گاهی

راحت لازمست والا مانند عبدالبهاء از شدت تحمل  
 مشقات بنیه بگی ضعیف و ناتوان شود و از کار بازمانی  
 حال چند روز راحت کنی ضرر ندارد امیدوارم که در حفظ  
 و حمایت جمال مبارک باشی . ع ع

### خاطره ای از اسکندریه

صفحه ۳۸-۳۹ گوهر یکتا :

داستان دیگر فرمودند که بینهایت سبب تعجب و دهشت  
 این کمینه گردید و آنچه از لسان مبارک شنیدم این بود :  
 " روزی در حضور حضرت عبدالبهاء در کالسکه ای کرایه ای  
 از اسکندریه به رمله میرفتیم در کالسکه یکی از پاشای  
 بسیار محترم و موقر نیز حضور داشت ایشان مهمان آنحضرت  
 بودند و بدین ترتیب بسوی منزل مبارک در رمله عازم شدیم  
 چون مقصد رسیدیم و از کالسکه پیاده شدیم حضرت عبدالبهاء  
 از راننده پرسیدند که چقدر باید کرایه مرحمت کنند راننده  
 خیلی خیلی زیاد ترازحد معمول درخواست کرد حضرت  
 مولی الوری درخواست او را رد فرمودند راننده قوی هیکل  
 ازجا برخاست و بالحنی بسیار جسارت آمیز آغاز سخن کرده  
 پائین آمد و کمر مبارک را سخت گرفت و با نهایت قوت

هیكل مبارك را حرکت میداد و هرچه دلش میخواست میگفت حضرت شوقی افندی که نهالی ترو تازه بودند از این پیش آمد ناگوار مخصوصا در برابر آن میهمان بزرگوار بینهایت نگران و خاطر لطیفشان افسرده گردید و چون طفل کوچکی بیش نبودند و قدرت حمایت در خود نمیدیدند بوحشت افتادند ولی حضرت عبدالبهاء ابداء تغییر حالت ندادند و با کمال آرامی و وقار در مقابل هجمات آن متجاسر ایستادگی فرمودند و بالمره از اعطای درخواست وی امتناع ورزیدند بالاخره راننده کمر مبارك را رها کرد و حضرت عبدالبهاء آنچه حقیقش بود بوی داده فرمودند بحالت این رفتار ناهنجار خود را از انعامی که در نظر داشتیم بتو بد هم محروم نمودی و با نهایت سکون و آرامی با میهمان خود وارد منزل شدند .

ولی همین حادثه اثری عمیق در اخلاق و روحیه حضرت شوقی افندی نمود چنانکه در تمام طول مدت کار و خدمت هر قدر که وجود مبارك با خدام حضور صدمه میخوردند و از دست نابکاران ناراحت میشدند محال بود که در هیچ امر و حادثه ای ایشان مداهنه فرمایند و یا بگذارند احدی در امر خدعه نماید و پیش ببرد .

حضرت شوقی پس از مراجعت حضرت عبدالبهاء

از سفر غرب بعنوان مترجم آثار والواح مبارکه کمر خدمت حضرت عبدالبهاء را بسته و خدا میداند که در این ایام چگونه روح مقدس حضرت عبدالبهاء در حفید سمیدش اثر گذاشت و آنوجود مقدس را آماده کرد تا بتواند در آینده نزدیکی ثقل مسئولیت امر اعظم را بمدت ۳۶ سال فریدا وحیدا تحمل نماید و جامعه اهل بها را بسوی کمال سوق دهد و خیمه نظم الهی را در شرق و غرب و جنوب و شمال عالم برافرازد ، در جهت این موضوع مطالب زیر مأخوذ از کتاب گوهر یکتا صفحه ۴۸ رج می شود

..... " رفته رفته حضرت عبدالبهاء در مواقعی

که با احتفالات رسمی دعوت میشدند و یا به مجالس روزافزون خود حضور میافتند حضرت شوقی افندی را نیز همراه میبردند..... "

صفحه ۹۹ گوهر یکتا : ..... همانطور که گفته شد طلعت میثاق ایشانرا اغلب همراه خود میبردند این مصاحبت مستمر دو سال طول کشید و بینهایت مورث سرور و انبساط خاطر آن دو هیکل مقدس بود و تأثیر شدید عمیق داعی در وجود مبارک آن غصن برومند داشت..... "

حضرت عبدالبهاء با توجه بمسئولیتهای آتی حضرت شوقی ربانی تصمیم گرفتند که ایشانرا برای تحصیلات

به انگلیس اعزام بفرمایند اراده مبارک انجام و هیکل اطهر  
حضرت ولی امرالله بدانشگاه اکسفورد وارد شدند

### فصل هشتم

#### ۱- صعود حضرت عبدالبهاء

طول حیات مبارک حضرت عبدالبهاء با آنها سه  
صدمات و لطماتی که از سن هشت سالگی تا نفس اخیسر  
با آن مواجد بود یکی ازعجائب است . صدمات سرگونی  
در زمستان سال ۱۸۵۳ از طهران به بغداد و شدت  
سرما برآن وجود الطف در سن ۹ سالگی ابتلا بسسه  
بیماری سل در سنین صباوت صدمات ایام بغداد از  
مفارقت اب بزرگوار ، شدائد ایام ادرنه و کیفیت سرگونی  
بعکا و لطمات ایام سجن و دو سال زندگی در غسال خانسه  
سجن اعظم ، با آنها همه گرفتاریهای سجن شدت فعالیت  
حضرتش برای رفع مشکلات و درمان بیناران حرکات و قیحات  
میرزا محمدعلی ناقص اکبر پس از صعود جمال مبارک با اعوان  
و انصارش بهیکل اقدس مولا ی عالمیان ، تحمل جفای جفاکاران  
و بی وفایان و سکوت در برابر هیاهوی نقض بنا بر مصالح

امرالله ، هشت سال دیگر قلعه بندی و محدودیت رنج سفر بفریب در مدت چهار سال از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ میلادی هر يك كافی بود که شخص سالم و توانائی را علیل و محسوس و نابود کند این فقط حضرت عبدالبهاء بود که طاقت آورد و روح با عث قوت جسم شد و تا ۷۷ سال آنرا قائم نگه داشت .

حضرت ولی امرالله در باره دوران بیست و نه ساله مرکز عهد و پیمان الهی چنین شهادت میدهند .  
 کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۳۰۸ :

..... خدمت عظیم و تاریخی حضرت عبدالبهاء در جهان ادنی خاتمه یافت و مأموریت مقدسی که از طرف اب بزرگوارش بمسئولیت آن وجود مبارك محول گردیده بود پس از بیست و نه سنه بنهایت اعزاز و اجلال اکمال پذیرفت فصل مشمشعی بر تاریخ قرن اول بهائی افزوده شد و عصر پر انوار رسولی که از آغازش آن منادی ملکوت در آن مشارکت و مقام فیض الهی و مشرق مواهب سبحانی مصائب و بلا یائی تحمل فرموده که احدی از تابمان و پیروان این ظهور اکرم که بمشهد فدا شتافته بدان درجه تحمل ننموده و در نصرت امر الهی و خدمت بمسئولیت مقدسه یزدانی بقیامی برخاست و بمجهودات و مشروعات عظیمه ای دست زد که



هیچیک از حامیان و مجاهدان آئین رحمانی بدان عرصه پاننهاده و بالاخره در ایام حیات مقدسش شاهد فتوحات و انتصاراتی گردید که نه مبشر اعظم این امر ابداع افخم و نه شارع قدیرش هیچیک بدیده عنصری مشاهده ننموده بودند .  
در پایان سفرهای پر رنج و پرفعالیت غرب هنگامی که قوای مبارک در غایت انحلال و آثار ضعف و انکسار از هر جهت نمودار هیکل اقدس یاران و ثابتان بر عهد و پیمان را باین خطاب پرهیجان مخاطب میفرماید :

" ای یاران عنقریب یومی آید که از بین شما مفارقت نمایم و بملکوت ابهی عروج کنم آنچه تکلیف من بود بجا آوردم بقدر قوه در خدمت امرالله کوشیدم شب و روز آرام نیافتم و روز و شب بنشر نجات پرداختم حال آرزویم آن است که دستان الهی بخدمت آستان ربانی قیام نمایند و در اجرای این وظیفه خطیر اقدام کنند ..... ایام حیات من معدود است و جزاین سرور و بهجتی برای من باقی نمانده "

در باره صعود مبارک خاطرات متعددی از احبای ساکن حول هیکل مبارک بجای مانده از جمله خاطرات لیدی بلامفیلد است که بصورت شرح صعود در لیلہ صعود بارها و بکرات و مرات بسمع احبای عزیز رسیده است ولکن متن نامه یکی از مؤمنین که در آن ایام در ارض اقدس بود هنوز منتشر نشده

علیهذا نامه مذکور را زیلا درج مینماید .

قسمتی از نامه پسر میرزا محمد باقر خان شیرازی که به برادر

ومادر خود نوشته است : ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱

قربان برادر عزیز و عزیزجان بشوم مدتی است خدمتان  
عریضه نگارن شده ام علت تحسرو ماتم زیاد از فراق محبوب آفاق  
بود . برادر جان بطوری این مصیبت کبری غفلتا واقع  
شد که تا چند روز ادا باور گردنی نبود . گرچه در مجالس  
و مخصوصی گوشه کنایه میزدند ادا کسی باین فکر نبود که  
صعود بشیکل مبارک باین زودی ممکن است واقع شود  
بطوری این مصیبت عظیمه قلب و جان را متأثر نمود که ادا  
حالت برای کسی نیست والا ن دوازده روز از این فاجعه  
کبری گذشته است ادا حالت چیز نوشتن ندارم ولی چون  
میدانم خیلی مشتاق و چشم بر راه اخبار ارضی مقصود هستیید  
از این جهت خود را بزور پی میز کشیده به عرض ( محوشده )  
مبادرت مینمایم این مختصر به خودتان و عزیزجان مینویسم  
زیرا گمان میکنم که آقا جان بطهران تشریف برده باشند اگر  
شیراز تشریف دارند البته ملاحظه خواهند فرمود .

شرح وقایع این چند روزه بدین ترتیب بوده است .

آخرین شبی که بحضور مبارک مشرف شدیم شب عروسی آقا  
خسرو بود وجود مبارک حمام تشریف برده بودند و به مجلس  
تشریف آوردند .

بیانات در خصوص تهمت های ناقضین و حبس مبارک میفرمودند که ملاحظه کنید مقام اهلی عنقریب با چراغ الکتریک روشن میشود ولی قصر خاموش است به بینید چقدر برمن سخت میگذرد من مایلم که شبها روشنی قصر تمام جلگه عکارا منور کند اگر هم بخواهم حضرات را بیرون کنم خیلی آسان است ولی راضی نمیشوم از این قبیل بعد به بنده فرمودند : خان کتاب مسیود ریغوس را بخوان بنده آن قطعه را که راجع بحضرت عبدالبهاء است خواندم فرمودند : نشانه بگذار و بمن نشان بده و قیام فرمودند . آن شب عروسی آقا خسرو بود و خیلی بآنها عنایت فرمودند . فردا صبح روحی افندی گفتند که وجود مبارک دیشب سرما خورده اند و از این جهت بیرون تشریف نیاوردند خیلی متأثر شدم ولی امید وار بودیم که بزودی رفع کسالت بشود آن روز تب مبارک زیاد شد به سی و نه و نیم ( ۳۹ / ۵ ) رسید دکتر یوفی شهر نبود از این جهت دکتر حبیب قطان آمد روز بعد یمنی یکشنبه تب مبارک پائین آمد و درجه حرارت عادی شد و حتی قدری ضعیف هم بود یعنی حرارت سی و شش و نیم طرف عصر سی و هفت و سه خط بود همه مسرور بودند که بحمد الله عافیت حاصل شده همانروز عصر مفتی و چند نفر از محترمین شهر آمده مشرف شدند در اواخر شب هم

مستر سیکلر رئیس پلیس مشرف شد و هفتمه سرور بودیم کسه  
 بحمدلله بزودی در مدت دو روز رفع کسالت از وجود اطهر  
 گردیده بانهایت سرور خوابیدیم بامید اینکه فردا مشرف  
 میشویم . ولی اراده مبارکش غیر از این بود ساعت دو بعد  
 از نصف شب در منزل آقا میرزا حسین را بشدت زدند  
 توفیق افندی که با بنده در همان اطاق میخوابید بیدار  
 شده و سؤال کردند چه خبر است جواب داده شد که  
 سرکار آقا غش کرده اند فوری مرا بیدار کردند قلم از شرح  
 بیان حالت روحی که برایم در آن دقیقه دست داد عاجز  
 است البته خودتان تصورش را میتوانید بکنید چنیمن  
 احساس کردم که قلبم میخواهد بایستد و تمام اعضایم به رعشه  
 افتاد و چون قدری آرام شدم بلند شده لباس پوشیدم رو به  
 بیت مبارک رفتم بامید اینکه نوید بهبودی هیکل مبارک را  
 بشنوم نزدیک خانه آقا میرزا عنایت الله صدای گریه و زاری را  
 شنیده و بی اختیار بگریه افتادم دیگر لازم بسؤال نبود معلوم  
 بود که صمود واقع شده است داخل بیت مبارک شدیم  
 قیامت بود که بتصور نمیآید مسافرین و مجاورین سر برهنه  
 بروی زمین افتاده گریه وزاری میکردند پس از چند دقیقه  
 باطاق مبارک رفته روی محبوب را برای دفعه اخیر زیارت نمودم  
 احباب هم آمدند شرح و بیان این دقیقه هم خارج از وصف

است و قلم من هیچوقت نمیتواند بیانش را بکند - همه خون میگرییدیم و از شدت تأثر مثل انسان سرکنده باینطرف و آنطرف میافتادیم .

شرح صعود این است تا ساعت يك و نیم بعد از نصف شب حال مبارك خوب بوده ابداتب یا آثاری به هیچوجه نبوده ساعت يك باصرار اهل حرم يك فنجان شیر میل میفرمایند ساعت يك و نیم بختة میفرمایند قلبم گریخت و سر روی متکا میگذارند و از این عالم فانی بملکوت ابهی صعود میفرمایند فوراً دکتر کروک میآید و تب و نبض را فحص میکند و سعی میکند بواسطه ( در اینجا نام يك دارو به لاتین نوشته شده که بخوبی خوانده نمیشود ) کار بکند ولی می بیند بی فایده است بدعا میایستد چند دقیقه بعد دکتر یوفو و دکتر حبیب میآیند و آنها هم میگویند هیگل ظاهری مبارك حیات ندارد . چنانچه دکتر کروک میگفت وجود مبارك در صعود ابد احساس درد یا زحمت نفرموده اند فقط پنج شش ثانیه طول کشیده است علت ظاهری هم چنانچه از دکتر حبیب پرسیدم ( در اینجا نیز نام يك بیماری بزبان لاتین نوشته شده که لا یقره است ) قلب بواسطه کار زیاد کم کم از کار افتاده میایستد صبح منزل آقا میرزا جلال برای اغیار تهیه شده و بیت مبارك

برای احباب . احبا از هر طرف آمدند و تلگرافات بجمیع  
 جهات مخابره شد . تمام روز آمد و رفت اغیار مثل سیل بود  
 خواستند جسد مطهر را همان روز عصر بلند کنند ولی ممکن  
 نبود همانروز تمام وسائل مهیا بشود زیرا اوراق دعوت  
 بهمه نصیرسید از این جهت چنین قرار دادند که فردای  
 آن روز یعنی روز سه شنبه ساعت ۹ حرکت شود مندوب  
 سامی بتوسط حاکم پیغام داد که روز سه شنبه عصر به حیفا  
 میآید چون مایل است در تشییع حاضر باشند سئوال نمود  
 آیا ممکن است که تشییع را به عصر محول کنند اهل بیت  
 مبارک جواب دادند که چون مقرر شده است که ساعت ۹  
 صبح باشد از این جهت تغییر ممکن نیست مندوب سامی  
 جواب داد که چون تغییر ممکن نیست خود ش سفرش را جلو  
 انداخته ساعت ۹ در حیفا حاضر خواهد بود صبح سه  
 شنبه قیامت بود اهل حیفا بیرون آمده بودند کوچه بیت  
 مبارک سوزن انداز نبود صفوف پلیس در دو طرف نظام  
 ایستاده بودند اعیان شهر و رؤسای ادارات حکومتی حاضر  
 شدند ساعت ۹ اتوبیل مندوب سامی وارد شد حاکم  
 قدسی جنرال سورتس اجازه گرفته بود که آمده فقط نیمساعت  
 در حیفا حاضر باشد همه بخانه آقامیرزا جلال آمدند پنج  
 دقیقه بعد مندوب سامی و جنرال سورتس و حاکم و همراهان

خصوصی مندوب سامی و اعیان بلند شدند به بیت مبارک  
 رفتند جنرال سورتس عرش مطهر را بوسید مندوب سامی  
 و همراهانش کلاه را برداشتند در حالت خضوع ایستاده  
 داماد های مبارک عرش مطهر را بلند نمودند دم در احبّا  
 و مسلمین زیر تابوت رفتند صدای گریه وزاری باوج میرسید  
 مندوب و حاکم و مفتی شیخ اسعد و سایر محترمین در نهان<sup>یت</sup>  
 خضوع در عقب راه میرفتند در صورتیکه تمام کروسه های حیفا  
 را اجاره کرده بودند احدی سوار کروسه نشد همه پیاده  
 از راه بزرگ در عقب عرش مبارک بسوی مقام اعلی حرکت کردند  
 ادب و وقار مندوب سامی شایان تحسین و تقدیر است چه  
 که با خضوع و ادب تمام راه را پیاده آمد هیئت کشافه  
 Boy Scouts یهود و مسیحی در جلو بودند هوا  
 بسیار موافق بود باین حالت عرش مطهر به مقام اعلی رسید  
 در آنجا در جلو باب شرقی مقام بزمین گذارند مردم روی  
 بام مقام و اطراف و خانه عباسقلی را پر کرده بودند بطوریکه  
 حرکت ممکن نبود مندوب سامی و همراهانش و محترمین  
 و خطبا دور عرش مبارک حلقه زدند يك جوانی نطق مؤثری  
 نمود بعد ابراهیم نصار نطق نمود سپس مفتی خطابسه  
 مفصل مؤثری القا کرد نماینده یهود بفرانسه نطق غرائی نمود  
 که فی الحقیقه اگر احبّا صحبت میکردند باین خوبی نمیتوا<sup>ستند</sup>

صحبت کنند و شیخ اسعد هم چند کلمه صحبت نمود .  
 کشیش بزرگ نصاری هم کلماتی القاء نمود این تقریباً یک  
 ساعت طول کشید بستاقی شعر بدیمی قرائت کرد با ادب  
 و خضوع تمام جلو آمده به عرش مبارک تعظیم نمود و گفت  
 مولائی بمثل اینکه در ایام حیات مبارک هیکل اقدس را خطا  
 مینمود و سپس قصیده را خواند و این قصیده که بسیار رشیق  
 و بلیغ است در روزنامه نصیر طبع است .....

خلاصه چون خطبه ها تمام شد مندوب سامی  
 دوباره کلاه را برداشته به جسد مطهر تعظیم نمود خا رج  
 شد . بزرگان شهری هم آمده دست دادند و سر سلامتی  
 گفته رفتند عرش مطهر را عصر در مقام اعلی و دیعه گذاردند  
 تا معلوم شود که در وصیت مبارک چه امری میفرمایند شرح این  
 هم آنست که وقتی که زمین مقام اعلی را ابتیاع فرمودند  
 آب انباری در زمین بوده که میخواستند خراب کنند  
 میفرمایند خراب نکنید وسط آب انبار را تیغه میکشند  
 و این دو اطاق میشود در یکی عرش حضرت اعلی است و در  
 دیگری عرش حضرت عبدالبهاء یعنی زیر اطاق مهمانخانه  
 مقام - مردها از اطاق غربی جایی که ما میخوابیدیم  
 زیارت ( این قسمت محوشده ) هم در مسافرخانه میشود .  
 بحمدلله بسکون و آرامی گذشت گویا قبلاً وصیت فرموده بودند



که احدی از ناقضین را که من راه نمیدادم نگذارید در خانه  
 و تشییع جنازه ( اینجا نیز چند کلمه محوشده است ) همین  
 طور هم شد میرزا محمد علی و مجدالدین با جماعت آمدند  
 روحی افندی به میرزا محمد علی گفت وجود شما مزید حزن  
 میشود از این جهت خواهش میکنم تشریف ببرید سر را زیر  
 انداخته و گفت نمیگذارند داخل بشوم و مراجعت کسرد  
 ( یک کلمه محوشده ) عکس اش را در حین مراجعت گرفته  
 خودم ابداحال عکس گرفتن نداشتم ( یک کلمه ناخوانا است )  
 و دکتور کروگ عکس های متعدد خوب گرفته و عنقریب به هیکل  
 کتابچه منتشر میسازند اگر توانستم بعضی عکسها را گرفته  
 برایتان میفرستم روز نهم بعکا رفتم احدی از ناقضین پیدا  
 نشد و ابداکسی رویشان را ندید وصیتی از سرکار آقا هست  
 ولی چون با اسم شوقی افندی است تا بحال باز نشده است  
 منتظرند شوقی افندی بیایند تا باز شود . نمیدانم چه  
 عریض کنم چند روز قبل از صعود در باغچه مشی میفرمودند  
 بنده را خطاب فرموده فرمودند خان میخوایم بگذارم فرار  
 کنم چطور صلاح میدانی تعظیم کرده ساکت شدم فرمودند  
 بگو به بینم تو صلاح میدانی یا نه باز تعظیم کردم مشی  
 فرموده از زیر طارمی خارج شدند خلاصه اشارات میفرمودند  
 ولی کسی ملتفت نبود لابد مطلع شدید که آقا میرزا ابوالحسن

افنان ( محوشده ) به پیش خود را در دریا انداخته  
 غرق نمود ( محوشده ) مثل اینکه میخواستند از چینیان  
 اعمال احبا بعد از صعود جلوگیری بفرمایند از این جهت  
 در مجلسی فرمودند چنین کارها خوب نیست و کسی نباید  
 خود را هلاک کند بل بالعکس باید با استقامت تمام بس  
 خدمت قیام کند این خیلی بهتر است دنیا محل شدائد  
 و بدبختی است هر قدر مصائب بیشتر باشد باید استقامت  
 بیشتر باشد زیرا مصائب معك افتقان است .... ))

امضاء - علی محمد

۳- مطالب خواندنی درباره صعود

مبارك

مطلب دیگری که شاید بنظر بعضی از احباب نرسیده  
 باشد مقالات و مطالب زیر است که از مجله نجم باختر اخذ  
 شده است . ابتداء سه تلگراف بنظر یاران الهی میرسد  
 اولی بیست روز قبل از صعود است و نشان میدهد که هیکل  
 اطهر میخواهد از صحت یارانش قبل از صعود بملکوت بقا  
 مطلع شود . دومین تلگراف که در پاسخ تلگراف رسیده  
 از آمریکا است آخرین وصیت آن وجود مبارك است و انداز

شدید از معاشرت با ناقضین چهارده روز قبل از صعود  
 مبارك آخرین تلگراف حضرت عبدالبهاء صادر میشود که مبین  
 قرب صعود مبارك است اینک بمطالب ذیل توجه فرمائید .

نجم باختر شماره ١٤-٢٣ نوامبر ١٩٢١ :

تلگرافات مبارك که اخیراً از حضرت عبدالبهاء با آمریکا رسیده  
 وجوابهاییکه عرض شده .

" حیفاً ٨ نوامبر سنه ١٩٢١ ویلهلم نیویورک احوال

وصحت احباباً چطور است . عباس "

مستر ویلهلم بتاریخ ٩ نوامبر عرض کرد بمضمون اینکه حرکات  
 نقض در بعضی شهرها پیدا شده جواب مبارك این بود .

" حیفاً ١٢ نوامبر سنه ١٩٢١ ویلهلم نیویورک هرکس

با ابرص میشیند مرض برص میگیرد کسی که با مسیح است  
 از فریسیان اجتناب میکند و از یهودای استخر یوطی متنفر  
 میشود البته از ناقضین اجتناب کنید گودال ترو و پارسنرز  
 را تلگرافیا اخبار دهید . عباس "

بعد تلگراف مبارك دوم رسید .

" حیفاً ١٢ نوامبر سنه ١٩٢١ ویلهلم نیویورک از الطاف

الهی صحت میطلبم . عباس "

نجم باختر شماره ١٦-٣١ نوامبر ١٩٢١ ص ٢٥٦-٢٥٧ -

## اخبارات حيفا

خلاصه تفاصيل مصيبت عظمي صعود مبارك از مكاتيب

ابناء مرحوم آقا حسين آغا :

از حيفا بتاريخ ٢٩ ماه نوامبر سنه ١٩٢١ الى شيكاغو  
 اي برادر عزيز : بنهايت حزن مختصراً عرض ميكنم كه شب  
 دوشنبه ساعت يك و نيم ٢٨ ماه نوامبر فرنگي سنه ١٩٢١ -  
 صعود مبارك حضرت عبدالبهاء باراده خودشان وقوع  
 يافت زيرا در الواح جديد كه قبل از صعود مبارك نازل  
 گشته و هنوز منتشر نشده اين مسئله را واضح و آشكار  
 فرمودند و همچنين در بيانات مقدسه در وقت شرفيابي  
 احباً وصيت در خصوص اتحاد و اتفاق مي فرمودند حتي  
 باغيار هم اشاره از صعودشان ميدادند بعد مينويسم و از  
 جمله فرمايشات مبارك اينست كه تشتيقي بين احبا وقوع  
 نخواهد شد بسبب اينكه جمال قدم بيت العدل را حكم  
 قرار فرمودند بعدها بسيار از احاديث كذبه ظاهر  
 خواهد شد ولي رجال بيت العدل دهن اين اشخاص  
 كاذب را خورد خواهند كرد. انتهی

باري آقاميرزا ابوالحسن افنان قبل از صعود

مبارك بر او كشف شده كه صعود مبارك نژديك است و چون

نتوانست تحمل کند خود شرا در دریا انداخت و غرق شد  
 و از جمله فرمایشات و نصایح مبارک از برای ما و همه این  
 بود — ولا تلقوا انفسکم باید یکم الی التهلکته یعنی  
 لا یجوزان تفعلوا کما فعل میرزا ابوالحسن الافغان اگر  
 هرگاه بر احدی روزگار تنگ و سخت شود فکر کند که میگذرد  
 آنوقت آرام و سکون یابد من همیشه در بلایا و سختیها  
 خودم فکر میکردم که میگذرد صبر مینمودم شما هم چنین نما<sup>ئید</sup>  
 اگر کسی نتواند صبر کند و آرزوی شهادت را دارد پس قیام  
 بتبلیغ امرالله نماید و در این راه بشهادت رسد بهتر است  
 قوموا علی خدمة امرالله كما قام الحواریون بعد صمود  
 حضرت المسيح .

باری وصیت نامه بقلم مبارک موجود در وقت  
 خوانده شود فوراً آنچه مرقوم فرمودند بشما میتویسم طوبی  
 لاهل الوفاء فی الامر وطوبی لكل ثابت فی عهده . برادر شما  
 احمد .

از حیفا بتاريخ ٥ دسمبر سنه ١٩٢١ الی شیکاگو :  
 ای برادر عزیز دکتور ضیاء افندی بغدادی در آن شبیکه  
 شمس نیر آفاق از عالم فنا غروب کرد و در عالم بها اشراق  
 نمود قطعیاً در صحت و عافیت مبارک خللی نبود حتی در آن  
 شب دو نفر از اعیان اهل حیفا مشرف بودند و بمثل قاعده

صحبت و بیانات میفرمودند ولی از یکماه قبل اشاراتی  
میدادند که در این عالم يك واقعه عظیمی وقوع خواهد  
یافت ولی هیچکس گمان این روزسیاه را نمیکرد .

باری اسماعیل آقای باوفا بعد از صعود مبارك  
رفت در مقام مقدس اعلی زیارت کرد و بعد از اینکه بیرون  
آمد گردن خود را با دست خود برید حال مابین حیات  
و ممات است در رمیضخانه و اگرچه هنوز جان بر او باقی هست  
ولی معلوم نیست که خوب میشود یاند .

دیگر اینکه در عکس برداشته شده هنوز نزد عکاس  
تمام نشده هر وقت بدستم میرسد بشما خواهم فرستاد عکس  
اول وقتیکه هیکل انور بر روی تخت در اطاق مبارك و قبل  
از آنکه در صندوق مطهر گذاشته شد و عکس دوم وقتیکه  
عرش مقدس بر دوش احباب برداشته در راه کوه کرمل از بیت  
مبارك تا مقام اعلی و از دحام خلق که موج میزد . دیگر این  
کاغذ را بنهایت اختصار نوشتیم زیرا قلب حزین و جان در ناله  
و فغان - عطا محمد و احمد .



٤- شرح صعود

نجم باختر شماره ١٧ اول ژانويه ١٩٢٢ صفحه ٢٧٢ :

شرح کیفیت صعود مبارك حضرت

عبدالبهاء

بهر درد يست درمان بهررنجی دوا

آه از این دردی درمان ورنج بسود و

شمه یا دل پر خون و قلب پر سوز و ادمع چون

جیحون از واقعه فاجعه مؤلمه با قلب آتش زده و ارواح ملتتهبه

چون کانون نیران بعرض میرسانم :

" یا لیتنا کنا فی العدم قبل صعودك یا مولی العالم

آه آه من هذه المصیبتہ العظمی والرزیته الكبرى فی الحقیقه

با این حال پر ملال و قلب محزون قلم نیز یارائی نمیکند که

بذکر این مصیبت مشغول گردم ولی علی قدر الامکان با حال

پریشان مصروض میگردد . یوم جمعه ٢٥ نوامبر سنه ١٩٢١

ساعت یازده ونیم قبل از ظهر حضرت مولی الوری عبدالبهاء

تشریف فرمای جامع شدند و بعد از اداء نماز مراجعت

فرمودند و نهار صرف شده قدری استراحت فرمودند عصر آن روز احباء شرفیاب شدند شب را نیز کما فی السابقی در بیت مبارک مجلس نیز بر پا و یاران حاضر شرفیاب حضرت مولی الوری در کمال سرور بیاناتی میفرمودند و در ضمن فرمودند امشب شب زفاف آقا خسرو است . و هیچ اثر تب و ضعف در هیکل مبارک نبود احبا مرخص شده فردای آن روز که روز شنبه است صبحا جمعی از یاران بشرف لقا فائز گشتند عصر آن روز هیکل مبارک از اطاق بیرون تشرف نیاروند زیرا تب خفیفی بعنصر وجود مبارک عارض شده بود و بتدریج بدرجه . ٤ رسید حکیم آمد و سوزن زد و درجه تب به ٣٧ تنزل نمود صبح یکشنبه تب بکلی زائل گشت ولی ضعف باقی عصر آن روز را که شب ششم قوس بوده یکی از احبا آقارستم ارد شیر تفتی بمناسبت شرافت یوم بعد که روز و شنبه که ششم قوس باشد احبا را از مسافرین و مجاورین در مقام اعلی ضیافت نمود بچای و میوه و شیرینی . ولی جای تأسف بود یاران بشرف لقا نائل نگشتند پس از ختم مجلس زیارت مرقد مطهر حضرت نقطه اولی دوستان عموما به بیت مبارک عازم و روانه شدند و در آن هنگام دو نفر از اعیان شهر و دو نفر از دوستان شرفیاب لقا بودند پس از آن مجلس بر پا و یاران مجتمع جناب روحی افندی افنان بحضور مبارک



شرفیاب شده عرض نمود امروز در مقام اعلیٰ مجلس خوبی بود ولی بی وجود مبارک صفائی نداشت فرمودند اگر چه من حاضر نبودم ولی روح من در آنجا بود بعد روحی افندی بمجلس آمده مژده صحت و بهبودی وجود مبارک را آورد احباء مسرت و شکر لایحسی چهره گشود پس از ختم مجلس یاران بنهایت روح و ریحان بنفازل خود عودت نمودند آن شب حضرت مولی الوری دوسه ساعت استراحت فرمودند بعد از نیمه شب ساعت یک فرنگی حضرت خانم را احضار فرمودند فرمودند من عرق کردم . حضرت خانم مشغول شدند بمحافظه وجود مبارک از سرما بعد روحی له الفداء فرمودند خانم حال من تخفیر کرده . فی الفور دکتروک امریکائی و دکترهای دیگر را خبر دادند دکتروک مشرف شد بعد دفعتا قلب مبارک که خاک سیاه بر سر عالمیان شد ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب بود که صمود بملکوت ابهی فرمودند و باب لقا بروجه من علی الارض سدود شد و بعد احبا مسافرین و مجاورین عموما خبر دادند همگی در منزل مبارک حاضر شدند و بناله و فغان همدم و همراز گشتند آن شب ناله جان گداز و فغانها بود که بفلک اشیر میرسید و محشر عظیم صبح دوشنبه بامر حضرت ورقه علیا تلغرافها باطراف عالم ارسال شد باین

مضمون : " حضرت عبدالبهاء قد صعد الى الملكوت الابهي " الورقة العليا وآن روز از صبح تا نيمه شب جمعی زياد ي از يار و اغيار و كسبه و تجار و بزرگان و مأمورين حكومت از هر طائفه و ملل مختلفه در نشاب و ايب بودند آنروز در بيت مبارك و در منزل جناب آقاميرزا جلال و در مقابل بيت مبارك در ميدان گاه انقدر جمعيت و ازدحام بود كه اگر يك نفر ميخواست عبور كند بصعوبت تمام نيز نميتوانست و همان روز از اطراف جمعی از احبا حاضر شدند و اجتماع احبا افزوده شد روز و شنبه حكومت قدس جناب هريست سموئيل حاكم و آمر اراضي فلسطين است خبر داد كه فردا حاضر خواهيم شد و چه وقت عرش مبارك را حركت خواهند داد جواب رفت ساعت ٩ روز سه شنبه قبل از ظهر روز سه شنبه از صبح زود شروع با اجتماع جمعيت گرديد آنقدر ازدحام شده بود كه روي زمين جاي پانمانده بود و خلسق بعضی در روي باصها و ديوارها ايستاده بودند با حالت حزن و متاثرانه تا آنكه ساعت ٩ شد حاكم قدس با اعضای حكومت حيفا و عكا و قناصل دول خارجه و عسوم محترمين شهر حاضر شدند و عرش هيكل مبارك را با حضرات افنانها و احبا از بيت مبارك حركت دادند كه ناله يار و اغيار كه شهر را بزلزله انداخت يكي واسيدا واسيدا ميگفت ديگری

یا عبدالبهاء یا عبدالبهاء یکی بناله و انین همدم بود  
دیگری فریاد و فغان که بعنان آسمان میرسید یکی  
مبهوت و حیران و نالان ایستاده دیگری خود را برزمیسن  
انداخته محشر عظمی بود و قیامت کبری که چشم امکان ندید  
و گوشی نشنیده و در همین حال جمعیت حرکت کرده  
بسوی مقام اعلی و چهارده صف بسته شد صف اول -  
سربازهای حکومتی صف دوم تلامذهای مسیحی با بیدق  
یعنی کشفه صف سیم کشفه شای اسلام صف چهارم  
نفوسی بتلاوت قرآن شریف مشغول صف پنجم علما و افاضل  
و رؤسای دین اسلام صف ششم کشیشها و معلمین از هر  
طایفه صف هفتم نیز محترمین قرآن خوان صف هشتم  
کسانی بودند که معاونت حاملین عرش مینمودند صف نهم  
عرش مبارک با حاملین که از طرف بالا از اغیار گرفته و بعضی  
از یاران حین فرصت مفتخر و سرفراز میشدند ولی اغیار  
بدرجه فرصت نمیداند که از یکدیگر بقوه و التماس میربودند  
ولی از طرف پائین احبا سرفراز و مفتخر بودند صف دهم  
در عقب عرش مبارک حضرات افنان و محترمین احباء صف  
یازدهم حکومت قدس و اعیان حکومت حیف و عکا و قناصل دول  
خارجیه با لباسهای رسمی صف دوازدهم نفوسی محترمین  
از تجار شهر صف سیزدهم جماعتی از اصناف کسبه صف

چهاردهم از زندهای بهائیان و اسلام و نصاری و یهود .

این جمعیت صفوف مذکور موجهه متأثرانه با چشم

گریان و پای پیاده حرکت بسوی مقام اعلی در تشییع عرش

مبارک میرفتند پس از جمعیت اتومبیل ها و کالسکه ها خالی

در عقب جمعیت حرکت مینودند باندازه جمعیت و ازدهام

خلق زیاد بود که در حین ورود صف اول در مقابل

مسافرخانه مقام اعلی تازه اتومبیل ها و کالسکه ها از درب

بیت مبارک حرکت مینمودند و این صفوف حتی اتومبیل ها

و کالسکه ها مثل زنجیر بیکدیگر وصل و ملزوق بود .

باری پس از ورود عرش مبارک در مقابل مقام اعلی

در روی میزی گذاشته و حکومت قدس و اعضای حکومت حیفا

و عکا و محترمین شهر و حضرات افنان ها و احبا در حول

عرش مبارک مجتمع و در آن حین نه نفر از اغیار اسلام

و نصاری و یهود خطابه های مفصل ادا نمودند و این

اشخاص نفوسی بسیار محترم هستند که یکی از آنها مفتی

شیخ الاسلام شهر است و دیگری قاضی و یکی قسیس و رئیس

مذهب روم کاتولیکی و دیگری از اعیان ملت یهود که

بالسان فرانسوی خطبه بسیار مؤثری ادا نمود و خطابه نیز

از شخصی آخوندی که از روسای دین اسلام است و خطابه

از شیخ اسعد شقیر که از مندوبین و نمایندگان مجلس دولتی

اسلامبول بوده و سه نفر از اعیان مسیحیان که با علم و فضل بودند فی الحقیقه از خطابه های آنها عالم بهیجان آمد شور و وله در حالت بکا دست داد که یار و اغیار کوچک و بزرگ فقیر و غنی زن و مرد بدون اختیار چون سیل نیسان دموع از عیون جاری و ساری نمودند زیرا از احتراق قلب خطابه ها ادا میشد و همه آنها مفر و مدعند بر بزرگواری حضرت قبله آفاق عبدالبهاء و اظهار تأسف مینمودند و ناله و فغان از محرومیت خودشان از لقای مبارک مینمودند .

خلاصه اگر بخواهم شرح خطابه های آنها را بیان نمایم از عهد بر نیایم . باری انشاء الله بقدر امکان جزئی از خطابه ها مع متفرقاتی که در روزنامه ها چاپ شده در ضمن این عریضه ارسال خواهد شد که یاران آگاهی یابند که چه نوع ظلم اغیار شهادت میدهند بر بزرگواری این ذات مقدس که جوهر جمیع انبیاء سلف است الفضل ما شهدت به الاعداء تا چه رسد بیاران .

خلاصه پس از اداء خطابه ها عرش مطهر را نقل دادند در اطاق وسطی در مقام اعلی که همیشه در ایام مبارک روزهای یکشنبه مجلس عمومی میشد و همان روز بعضی از احباباً از اطراف یعنی طبریا و نقیب و عدسیه و ابوسنان و بیروت و شام و قدس و یافه وارد شدند و در آن یوم جمعیت

زیادی از یار و اغیار دوست و آشنا در نهاب و ایاب بودند الی نیمه شب و فردای آن روز که یوم چهارشنبه بود از صبح تا وقت سحر از محترمین اغیار از شهرهای دیگر مثل بیروت و شام و قدس و عکا و حیفا و غیره بعضی با اتومبیل و بعضی با راه آهن آمده روز چهارشنبه احبای مصر آمدند باری پس از صعود مبارك سفره عظیمی گسترده شد که یار و اغیار دوست و آشنا فقیر و غنی از ادیان و ملل و اجناس مختلفه شبانه روز بر سر سفره نعمتش منتعم و روزی خوار بودند بدرجه سفره عظیمی بود که شبانه روز چند گوسفند ذبح میشد دیگر چه عرض شود از سوزش قلوب یار و اغیار حتی فقرا چنان ناله میکردند که سنگ را میگذاخت و جگرها را بریان مینمود فقرا بیکدیگر میگفتند کی دیگر بما رسیدگی میکند و احسان مینماید ماها یتیم شدیم بعد از این باید برویم و بمیریم این ناله ها بود که اگر بر سر سنگی میخورد آب میشد .

باری روز سه شنبه که عرش مبارك را حرکت دادند دکانهای اغیار چه از کسبه چه از تجار چه از اداره حکومتی و چه از مدرسه های اسلام و نصاری و یهود بسته بود و در این روزهای حزن تلخراقات متعدده از یار و اغیار از جمیع نقاط عالم میرسد و جمیع از احتراق قلب و حزن و فراق بود که

اگر بخواهیم صورت آنها را بنویسم يك كتاب میشود .  
 باری روز دوشنبه و سه شنبه عکسهای متعدد با  
 اشکال مختلفه که در حرکت وسکون بوده اند چه در وقت  
 حرکت عرش مبارک و چه در وقت آمد و شد جمعیت در تعزیه  
 برداشته شده .

باری این شرح واقعه فاجعه مؤلمه ومصیبت عظمی  
 را با چشم گریان و دل بریان و حال پریشان و درد بی درمان  
 چون یتیمان باعجله<sup>تما</sup> معروض داشتم که یاران با وفا و ثابتین  
 بر عهد طلعت مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمرسه الا طهر  
 الشریف فداء اطلاع یابند . . . . .

نجم باختر از جناب آقا محمد حسین کهربائی یزدی نهایت  
 ممنونیت و تشکر را دارد که اخبار فوق را باین دور افتادگان  
 ارسال نموده .

دکتر الاحباء ضیاء

۵- انتشار خبر صعود مبارك در عالم

بهاء  
ــ

اینک تلگرافات و دستخطی از حضرت ورقه علیا خواهر  
والا گهر حضرت عبدالبهاء زیلا درج میگردد این تلگراف  
بلافاصله پس از صعود مبارك حضرت مولی الوری مخابره شده  
است .

صفحه ٦٤ کتاب گوهر یکتا :

" حضرت عبدالبهاء بطکوت ابهی صعود فرمودند یاران خبر  
کنید . ورقه علیا "

و با آمریکا تلگراف زیر مخابره شده است :

١٦ ژانویه ١٩٢٢ طبق الواح وصایا حضرت شوقی افندی  
ولی امرالله و رئیس بیت العدل اعظم اخباری آمریکا را خبر  
کنید .

و این تلگرافات از آهنگ بدیع شماره ٤-٥-٦ سال ١٣٤١  
شماره مخصوص حضرت ورقه علیا اخذ شده است .

ترجمه تلگراف مبارك از حیفا مورخه ٢١ دسامبر ١٩٢١ -  
مطابق ٢٩ برج قوس تخاقوی عیل ١٣٠٠ طهران دواچی .  
روز هفتم ژانویه مطابق شانزده جدی ١٣٠٠ مجالس تذکر



در تمام دنیا منعقد حضرت مولی السوری در کتاب وصیت  
 و لوح عهد خویش دستورالعملی تعیین فرموده اند سواد  
 ارسال خواهد شد احبا را اطلاع دهید . ورقه علیا  
 ترجمه تلگراف مبارک از حیفا مورخه هفتم ژانویه ۱۹۲۲ مطابق  
 ۱۶ جدی ۱۳۰۰ کتاب وصیت مبارک ارسال شد شوقی  
 افندی مرکز امر ورقه علیا .

.....

حضرت ورقه علیا قبل از ورود حضرت شوقی ربانی بارخ اقدس  
 در ۱۴ سامبر باحباى امریکا مرقوم فرمودند :  
 صفحه ۷۹ گوهر یکتا :

" اکنون بمرحله ای مطو از امتحانات الهیه وارد میشویم  
 احباى الهی بایستی کلا متفقا متحدا در نهایت قوت و  
 استقامت از امر الهی دفاع نمایند ناقضین پرکین بد سائس  
 خود مجددا مشغول میشوند و از طریق نشر اکاذیب  
 به تخریب امر الهی قیام مینمایند پس احبا باید لجنه هائی  
 انتخاب نمایند که با نهایت حکمت و بردباری توسط مجلات  
 و جرائد حقائق امریه را اعلان کنند »  
 یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا .

( صفحه ۶۲ دستخط های حضرت ورقه علیا )  
 خراسان : مشهد . وعموم توابع آن احباى جمال رحمن  
 و شاتان ، سعید حضرت زدان ، علیهم سماء الله و ثنائیه

ملاحظه فرمایند :

### هوالله

بندگان آستان طلعت ابهی و یاران عزیزان با وفای حضرت  
 عبدالبها معلوم است که مصیبت عظمی و فاجعه کبری  
 صمود مبارک حضرت عبدالبها ارواحنا لمظلومیتہ الفدا  
 چه آتشی بدنها زد و چگونه اعضاء و ارکان و جوارح را  
 بگداخت فوآدها مگدر شد و از دیده ها سرشک خونین  
 جاری گشت حقائق تقدیس بفرع آمدند و جواهر تنزیه بناله  
 و جزع مشغول گشتند سینه ها سوزان شد و جگرها بریان  
 گردید نه در دل قراری ماند و نه در جان صبر و اصطباری  
 بلبل وفا از تخنیات روح افزا باز ماند و ورقاء بقا از  
 ترنمات قدس احملی خموش گشت آن بدر مبین در خلوف  
 سحاب بقا مستور شد و آن شمس علیین در مغرب عزا سنی  
 متواری گردید و از افق غیب پنهان مشرق لا مکان اشراق  
 انوار فرمود وسطوع اشعه و ضیاء نمود باری این ستم دیدگان  
 بقسمی در بحر احزان مستغرق و در طوفان هموم و اكد از  
 از حرمان و هجران آن دلبر مهربان گرفتار شدیم که لسان  
 از تقریر آن عاجز و بیان از توصیف آن قاصر روز را بنوحه و  
 ندبه و شب را بغمان و ناله گذرانیم لهذا این تأثر و تحسر  
 و تأسف سبب شد که در ارسال تحریر تأخیر گشت و در

تقدیم مراتب تعلقات قلبی و احساسات وجدانی تمویق حاصل گشت و فی الحقیقه اهل بها و راکبین سفینه حمراء و صاحبین در قلم کبریا و فائزین بفیوضات افق ابهسی و ثابتین برعهد اوفی رجالاً و نساءً صفاراً و کباراً در این ماتم مؤتم و بلیه اد هم شریک و سهیم این آوارگان بودند و بسمع روح و فؤاد ناله آن عشاق دلبر آفاق و محترقان بنار فراق استماع مینمودیم و آه حزین زدل غمگین بافق علیهم میرساندیم و با ناله و حزین تضرع و زنین بدرگاه جمال صبین مینمودیم که ای پروردگار مهربان و ای غمگسار دلسوختگان ترحمی و تفضلی فرما صبر و اضطبار عنایت کن تحمل و قراری ده با دست فضل و کرمت مرهمی بر این زخم نه و علاج این درد بی درمان فرما احبایت را تسلیت بخش و یاران و کنیزانت را تمیزیت ده این قلوب مجروح را التیام بخش و این فؤادهای مقروح را بدریاق جود و مرحمت شفا عطا کن اشجار پژمرده از آریاح خزان را بهبویب نسائم رحمن طراوتی بخش و ازهار افسرده از سموم هجران را لطافت و نضارتی عطا کن ارواح را ببشارت ملکوت ابهسی قرین افراح نما و اشباح را بهواتف افق اعلی انشراح و انبساطی ده توئی فضال و توئی رحمن و توئی ممطی و مهربان .

باری آن اقلیم کریم از بد و اشراق نور مبین  
 مستضی از اشعه نباء عظیم گردید و مستبشر از ضیاء  
 شمس جمال قدیم شد فیوضات رحمانی چون غیث مناطل  
 بر آن بلده طیبه ببارید و از غمام رحمت سبحانی رشحات  
 عز عنایت ربانی آن قطر نورانیرا طراوت و لطافت بخشید  
 اشجار وجود مخضر شد و از هار معنوی شگفته گردید شقایق  
 بروئید و ریاحین معنوی سرسبز و خرم گردید و نسیم مشکبار  
 از آن خطه و دیار بوزید و سایر اقطار را عنبر بار فرمود و نافه  
 اسرار نثار نمود خراسان بیشه غضنفران رحمن شد و لانه  
 و آشیانه مرغان جنه الرضوان گردید جمال قدم و اسم اعظم  
 جل ذکره الا منع آن قلم مبارکه را بعنایت مخصوص مخصص  
 فرمود و بالطاف مالا نهاییه مشمول داشت خواه بلسان ابدع  
 احلی و خواه باثر قلم اعلی و هریک از یاران آن کشور انور  
 را تاج عزت ابدیه بر سر نهاد و رداء فضل و موهبت در بر  
 نمود و خلعت فضائل و کمالات معنوی بپوشاند و ستایش  
 و ثنا فرمود و تمجید و نیایش نمود چنانکه در بطون السواح  
 مبارکه و متون اوراق و آثار رحمانیه مدون و مثبت و شروقت  
 ذکر خراسان از لسان اقدس مالک امکان و ملیک اکوان جاری  
 میشد شیکل مبارک باهتزاز می آمد و آثار بشاشت کبری از وجه  
 نوراء و چهره اقدس ابدع اسنی ظاهر و باهر می گشت

فیوضات مستمر بود و عنایات از سحاب الطاف برآند یسار  
منهمر تا دوره میثاق رسید و کأس دهاق بدور آمد  
و شمس عهد از مشرق وفاق بضیاء عبودیت کبری و سناء  
رقیت عظمی پرتوافشان شد و قلوب و ارواح را مستضئی و منور  
ساخت روح بدیمی در جسد امکان دمیده شد و فتوح  
جدیدی در جهان دل و جان آشکار گردید افئده اهل  
بها مستبشر ببشارت ملکوت ابهی شد و ضمائر و سرائر  
مستظلمین در ظل شجره مقدسه نورا<sup>ء</sup> مستنیر بانوار وفا گردید  
یاران آنسامان مجدد در این تشئه<sup>ء</sup> پیمان سرمست از جام  
الست گردیدند و در میدان ثبوت و رسوخ و وفا گوی سبقت  
را ربوند چنان استقامتی آشکار فرمودند که محیر عقول  
و افکار شد و چنان متانت و رزانت و مقاومتی اظهار داشتند  
که بنیان شبهات اهل ارتیاب را منهدم ساختند ریح  
مسموم نقض را در آن مرز و بوم تاثیر نمود و امید اهل  
فتور بکلی مقطوع گردید و مرکز نقض بخییت آمال و خسران مال  
یقین تام حاصل نمود یقین است نفوسیکه مشامشان برایحه<sup>ء</sup>  
جنت ابهی معطر شده و آذانشان با استطاع نغمات عندلیب  
گلزار بقا متلذذ گشته و ارواحشان بنفحات قدس کسسه  
از صهب<sup>ء</sup> ریاح<sup>ء</sup> رحمن منتشر انتماش و اهتزاز یافته البتسه  
از نصیق زاغ و نمیب غراب دل آزرده گردند و احتزاز و

اجتناب فرمایند و فرار اختیار کنند .

باری حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلوميته الفداء  
 از یوم صعود جمال اقدس ابھی تا حین عروج روح اطهر  
 انورش بافق اعلی و ملکوت اسمی مدت سی سال نه روز راحت  
 داشت نه شب آرام و حیداً فریداً مظلوماً مسجوناً باصلاح  
 عالم پرداخت و بتربیت و تهدیب من فی الامکان قیام فرمود  
 شجره امر را سقایه نمود و سدره تقدیس را از عواصف  
 و قواصف شدیدہ محافظہ فرمود دین الله را حمایت  
 و حراست نمود و شریعت الله و مذهب الله را صیانت فرمود  
 اعدای امر را مقهور ساخت و بدخواهان را مأیوس و ناامید  
 کرد آن لطیفه ربانی و سازج عزمدانی مدت حیات را  
 بیلا و ابتلا گذرانید و مورد هرگونه افترا و بهتان از اعدای  
 خارج و داخل گردید در این عالم جز جور و جفا نصیبی  
 نداشت و بقمیر از محنت و تعب و زحمت چیزی مشاھدہ  
 نفرمود در نیمه شب آہ سوزان از سینہ اطهر مرتفع و در  
 اسحار لحن بدیع مناجات بمسامع علیین متواصل در چنین  
 حالتی نفوسی را بید مبارک پرورش داد و تربیت فرمود تا هیکل  
 امر را حصن حصین گردند و سفینه میثاق را درع متین  
 جنود شبہات را بصولتی پراکنده نمایند و بنیان اراجینف  
 اهل ارتیاب را بضربتی منہدم سازند الحمد لله کہ آثار

آن عنایات مشهود شد و اسرار آن زحمات عیان گردید  
 آن وجودات مبارکه و ذوات نورانیه بحسن وفا قیام فرمودند  
 و باستقامت و ثبات سر مشق اهل نجات گشتند .

باری آن روح قدسی نعمت را بر اهل بها تام  
 و کامل فرمود و فضل و احسان را شامل خاص و عام نمود  
 و مبدء را در مآب با حسن طراز جلوه داد و خاتمه مواهب  
 و الطاف را بالواح و صایا مزین داشت و تکلیف جمیع طبقات  
 اهل بها را با تم و اکمل و اقوم بیان واضح و مبرهن فرمود  
 و مرکز امر را بنص صریح قاطع مبین داشت و ولی امر  
 مبین کتاب الله حضرت شوقی افندی را تعیین فرمود و مرجع  
 توجه را بخصم ممتاز منصوص نمود باب اختلاف را الی الابد  
 مسدود فرمود و سبیل مستقیم و منهج قویم را با حسن و اجمل  
 و ابداع وجوده واضح و مشهود نمود شجره شقاق را از ریشه  
 در آورد و بنیان نقض و نفاق را از اساس برانداخت مجال  
 شبهه نگذاشت و محل شك و تردید نماند (۱) الفوز الجلیل  
 حضرت ولی امر الله شوقی افندی بعد از وقوع این فاجعه  
 عظمی و نزول این رزیه کبری از شدت تأثر و احزان و هموم  
 و غموم بیپایان که بر آن قلب لطیف روحانی وارد و تحمل

(۱) و فاتحه الالطاف را بخاتمه الاعطاف انجام داد نشکراله

بارگران و مسئولیت عظمی ترتیبات لازمه را مرتب فرمودند و با طرف مرقوم داشتند که آرزو و آمالم چنین است که چندی تنها و فرید در محلی خالی و خلوت از هر قیل و قال بنماز و نیاز و دعا و تضرع و ابتهال مشغول گردم و طلب تائید و توفیق از ملکوت ابهی نمایم و بهمین نیت و قصود حال چندیست که مسافرت فرموده اند و ما را بحرمان و هجران مبتلا نمودند امید چنان است که عنقریب نتایج این مسافرت مشهود و عیان گردد و سبب سرور و حبور یاران شود و فوائد عظیمه از سفر مبارک ایشان حاصل شود و بزودی مراجعت خواهند فرمود و ابواب مراسله بآتم و اکمل و جو مفتوح شود و مخابره مستمر گردد این فانیه نظر بتعلق قلبی و اشتیاق روحی قبل از مراجعت ایشان بارض اقدس بتحریر این نامه پرداختم تا معلوم و مبرهن شود که آن یاران عزیز با وفای حضرت عبدالبهاء چه منزلتی در دل و جان این آوارگان دارند و چگونه از ذکر ایشان آنی فراغت نداریم این مظلومه و اهل سراق عفت و عصمت و رقات مبارکات سدره تقدیس احبای الهی و اماء الرحمن آن ارض کنیزان عزیزان — جمال مبارک را بابدع از کار و اجمل تحیات زاگر و مکبریم و البهاء علیکم ( بهائیه ) شهر ذی القعدة . ۱۳۴۰ نامه محفل روحانی نمره ۴ در غره شرح حال و اصل بشارات مندرجه



در آن و مؤده اتحاد و اتفاق یاران آنسامان قلب حزین  
 و فؤاد غمگین را سرور بیپایان بخشید تشکیل محافل  
 و انمقاد مجالس متعدده سبب انشراح خاطر گردید  
 و روح و ریحان حاصل شد در آستان مقدس محبوب اعلی  
 و عتبه مقدسه جمال ابهی و مرقد مطهر منور حضرت عبدالبهاء  
 اروا حنا المظلومیتهم الفداء بکمال تضرع و ابتهال مزید  
 تائیدات و توفیقات صمدانیه را صدقت و رجا مینمائیم جناب  
 آقا شیخ محمد علی علیه بهاء الله الابهی راتحیت ابدا ع  
 ابهی ابلاغ دارید .

( فانیه بهائیه )

۶- حضرت ولی امرالله از صعود

حضرت مولی الوری آگاه میشوند  
 ~~~~~

حضرت ولی امرالله چگونه خبر صعود مبارک را دریا  
 میکنند این داستانی است که حضرت حرم روحیه خانم  
 صلاحیت نقل آنرا دارند .  
 صفحه ۶۳ گوهر یکتا :

مرکز کارتنود و ریپول Tudor pole نشانی مکاتیب  
 و رسائل و تلگرافهای اکثر احببا در لندن بود و حضرت

ولی امرالله شهر وقت لندن تشریف میبردند برای وصول نامه های خود بدان نشانی مراجعه میفرمودند . در روز ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۱ هشت و نیم صبح تلگراف ذیل بدان مرکز رسید .

” حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهی صعود فرمودند یارانرا خبر کنید ” تئودرپل تمام یاران را بوسیله تلگراف یا ارسال نامه ازاین واقعه هائله مطلع ساخت و بنظر میآید که بحضرت شوقی افندی بوسیله تلفن عرض کرده است که برای ایشان خبری دارد . زیرا میدانست اگر آشکارا وصول این خبر مدتها را اطلاع دهد تحمل آن برای وجودنازنین بسیار صعب و سخت خواهد بود روز بعد در حدود ظهر حضرت شوقی افندی بلندن رسیده فوراً بهمان نشانی رجوع فرمودند و داخل اطاق کار او شدند ولی خود تئودور نبود و آنحضرت در کنار میز او ایستاده بودند که ناگهان چشمشان به تلگرافی افتاد که نام حضرت عبدالبهاء را داشت چند دقیقه بعد تئودورپل باطاق خود بازگشت و مشاهده نمود که بواسطه وصول این خبر مصیبت اثر حضرت شوقی افندی بیجان و نگران و در شگفتی بی پایان در روی صندلی افتاده اند از آنجا آن حضرت را بخانه میسرگراند که یکی از یاران لندن بود بردند و فوراً وجود مبارک را به بستر

سپرده و تمنی کردند که چند روز استراحت فرمایند —  
 همشیره ایشان روح انگیز خانم نیز در لندن تحصیل میکرد  
 و فوراً بمصیبت ستاره خانم آمدند و کوشیدند که قلب شکسته  
 ایشان را قوت بخشند جناب دکتر اسلمنت نیز فوراً بكمك  
 برخاست زیرا بعد از دریافت خبر رزیه کبری تمام فکر  
 و حواسش متمرکز و معطوف وجود مبارك حضرت شوقی ربانی  
 گردید و در همان روز یعنی ۲۹ نوامبر عریضه ای حضور  
 ایشان بشرح ذیل نگاشت :

” عزیزترین محبوب من حضرت شوقی افندی دیروز خبر  
 رسید که حضرت عبدالبهاء به آرامی تمام بملکوت ابهسی  
 صعود فرمودند این صاعقه ای بود از آسمان که قلوب را  
 ملو از احزان نمود و مخصوصاً شما که تنها و دور از عائله  
 مبارکه و دوستان خود بسر میرید حال نمیدانم که فکر  
 و نقشه شما چیست بنظر من میآید که شما حتماً میل دارید  
 که هرچه زودتر خود را به حیفا برسانید در این اثناء اگر  
 اراده فرمودید تمنی میکنم باینجا تشریف فرما شوید البته  
 میدانید که مقدم مبارك شما چقدر برای ما عزیز و گرامی  
 است فقط تلگراف بفرمائید و اطایقی مخصوصی برای وجود  
 مبارك در این جا تهیه خواهم کرد و نیز هر خدمتی  
 و کاری که از عهد اینجانب بر میآید از رجوع آن بینهایت

سرافراز خواهم شد میدانم که قلب نازنین شما چگونه محزون و شکسته است و چقدر آرزو دارید که اعضاء عاقله خود را ملاقات فرمائید و نیز میدانم چقدر جای محبوب معظم خود را در آن جمع و در زندگانی خود خالی خواهید یافت ولی بیاد بیاوریم که حضرت مسیح پس از صعود بدوستان خود نزدیکتر شدند آنقدر نزدیک بودند که در ایام حیات مبارکش یاران خود را بدین نعمت عظیم فائز فرموده بودند امید وارم که محبوب ما نیز ما را تنها نگذارد و بیش از هر وقت سایه لطف و عنایتش را بر سر ما بیندازد همه بایستی شانه زیر بار سنگین مسئولیتهای عظیمه امر داده تکالیف را عهده دار شویم و بیقین مبین بدانیم که روح مقدس حضرت مولی الوری و قوای نافذ قاهره اش همه گاه محیط برهستی ما است و حتی در وجود و زندگانی ما موجود و پایدار خواهد ماند

نامه بایکه زیل درج میگردد و تاریخ آن معلوم نیست اثر قلم حضرت ولی امر الله است که قبل از عزیمت از انگلیس بارض اقدس و پیش از آگاهی از مندرجات الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است . این نامه خطاب بیکسی از محصلین در لندن است .

" این خبر وحشت زا چند روز تمام جسم مرا علیـل  
و روحم را دچار تألم و حسرتی شدید نمود سه روز در  
رختخواب بی حس افتاده بودم و ابدا نمیتوانستم افکار خود  
را جمع نمایم هیچانی عظیم سراسر وجودم را فراگرفت رفته  
رفته قوای ملکوتی اب آسمانی مرا حیاتی تازه عنایت کرد  
و بانفاس قدسیه خود روح اعتماد در من دمید امید وارم که  
از این بعد نیز هادی و راهنمای من بوده و این عـبـد  
را در خدمت کوچکی که بامر مبارک انجام میدهم الهـم  
بخشند رسیدن این یوم رهیب البته مقدر بود ولی چقدر  
ناگهانی و غیر منتظر رسید بایستی بحق الیقین بدانیم امریکه  
تا بحال اینهمه ارواح شجیمه را در اکناف جهان در  
ظل ظلیل خود مبعوث فرموده باستقلال ذاتی خود دائم  
و بر قرار است این امر عظیم الهی زنده است و به تائیدات  
فائضه از ملکوت غیب پایدار و ابدی القرار و مترقی خواهد  
ماند چیزی نخواهد گذشت که سراسر جهان را در قبضه  
قدرت خود تسخیر نماید این عبد فوری بسوی حیفا در  
حرکت تا دستوری که عنایت فرموده اند دریافت دارم تصمیم  
قطعی من آن است که حیات خود را وقف بندگی آستانش  
نمایم و بمنایات او آنچه دستور فرموده اند در سراسر  
زندگانی خویش بدان عامل باشم دوستان عزیز اصرار فرمودند

که یکی دو روز در این آسایشگاه با دکتر اسلمنت بسر برم  
 زیرا این لطمه روحی مرا چنان از پای در آورده که دیگر  
 طاقتی در خود نمی بینم لذا فردا بسوی لندن و بمسند  
 بسمت ارض اقدس حرکت خواهم کرد این رزیه عظمی هیچان  
 عظیمی در عالم امر بوجود آورده و قدرتی بدیع در ارکان  
 هستی ایجاد فرموده است که ارواح افسرده یاران تازگی  
 گیرند و شانه های خود را زیر بار مسئولیتهائی گذارند که  
 حضرت عبدالبهاء بهر یک عنایت فرموده اند یقین است آنچه  
 او بآیادی عطا بردوش هر نفسی گذارده بکمال سرور  
 و همت حمل مینمایند ارض اقدس مرکز جهانی بهائی خواهد بود  
 و عصر جدیدی در امر مبارک آغاز میگردد و یقین است که حضرت  
 مولی الوری با قوای عظیمه محیطه خود جمیع امور را مرتب  
 و ارکان را مستحکم فرموده اند و روح پرفتوحش این عبد را  
 اطمینان میبخشد که بزودی آثار باضره حکمت های بالفیه  
 آن مولای مهربان ظاهر و عیان خواهد شد نقدا بهمراهی  
 ستاره خانم عازم حیفایم و اگر ماندن ما در لندن طول  
 کشید البته بدیار شما خواهم آمد و حضورا شما را اطمینان  
 داده شرح میدهم که با چه اتقان و اعتمادی حضرت عبدالبهاء  
 امور خود را مرتب و منظم و چه بیانات عجیبه ای در بساره  
 مستقبل عظیم امر اعظم ابهی فرموده اند ادعیه خالصانه خود

را در تلو نامه ابلاغ میدارم و با ایمانی که بامر مبارك دارم  
خیرخواه شما و شريك و سهیم شما در خدمت امر عظیمش  
میانم "

از نامه فوق معلوم میگردد که چگونه دست پرورده ید  
عنایتش با احاطه ای الهی و بصیرتی کامل نسبت بمسائل  
اذهار نظر میفرمایند بدیهی است چنانکه یاران الهی  
میدانند هیكل مبارك حضرت ولی امرالله تاپیش از زینارت  
الواح وصایا نمیدانستند که حضرت عبدالبهاء هیكل مقدسش  
را بردای ولایت امرالله در حیات خویش آراسته است و  
مندرجات این نامه یکی از عجایب آثار حضرت شوقی ربانی  
است و نشانده این حقیقت است که از طرفی حق جل جلاله  
امرش را بی سرپرست نگذاشت و از سوی دیگر حضرت  
عبدالبهاء با احاطه الهی خویش حضرت شوقی ربانی را  
بدین سمت مخصص فرمودند و تربیت کردند .

در جای دیگر حضرت ولی امرالله پس از ورود بارضی  
اقدس در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۱ من باب حکایت اینظهور  
مرقوم فرموده اند :

صفحه ۷۰ گوهر یکتا :

لحظات مطو از تاریکی و رنج را میگذرانم ساعات  
حیاتم لبریز از احزان و هیجان است این حالی است که

اغلب بمن دست می‌دهد زیرا هر جا قدم می‌گذارم هیگل نازنین محبوب خود حضرت عبدالبهاء را بخاطر می‌آورم و در ضمن مسئولیتی که بر دوش‌های من گذارده‌اند انقدر سنگین است که تحمل را سخت‌تر می‌سازد چنان وظیفه شاقی را آن هیگل مکرم برشانه‌های اینقدر جوان و ناتوان من گذارده‌اند .  
نامه ذیل را در حدود یکماه پس از ورود بحیفا

در ۲۲ فوریه ۱۹۲۲ مرقوم فرموده‌اند .

صفحه ۷۱ گوهر یکتا :

” چنان مینماید که سراسر وجود و هستی خود را بایستی بالمره تبدیل نمایم و این عظم‌رمیم را حیاتی جدید بخشیم تا قوای بدیعه‌ای در قالب عنصری فروریزد و روح مشتاقم لبریز از عنایات کامله مولای حنون شود بدین طریق میتوانم متوکلا علیه مقام خود را در لشگر حیات امر ابداع‌کده حامل چنین اصول و تعالیم عالیه ایستد حائز گردم مطمئنم که آن مولای عطوف مرا بحال خود وانمیگذارد دائما بذیل هدایتش متمسکم و یقین دارم که حکمت او بالغ و کامل است آنچه الیوم لازمه وجود این عبد است اینست که آن اب حنون که مرا در ورطه امتحانی چنین صعب‌گذارده قطعاً موفق و منصورم خواهد فرمود کاملاً بسنگینی این وظیفه مقرر و از روی کمال علم و ایقان برعجز خویش معترفم هر هنگام که دست



بنکاری میزنم جز رشوت در خود اثری مشاهده نمی‌نمایم «  
 مخاطب این نامه مومنه موقنه ای بوده که معلوم است  
 عرائض مطو ازاله‌ها م و تشجیع حضور مبارک ارسال نمود  
 است بنحویکه هیکل مبارک میفرمایند : " نامه ها را خواندم  
 واشک ریختم ..... در این جوانی و عجز و ناتوانی  
 باینگونه عواطف قلبیه و تذکرات منعیه ولو به کلمه‌ای  
 مسرت آور یا جمله ای تسلی بخش باشد نیازمندم اینجا  
 بتمام ورقات و اعضاء عاقله مبارکه نصیحت شما را گوشزد کردم  
 که گفته بودید :

" این نهضت الهی راه‌گز فرقه بندی ننمائید "

این نامه را بدین نحو اعضاء میفرمایند :

" دوست مطو از محبت و عاطفه شما "

در همان ماه نامه ای دیگر مرقوم فرمودند بدین مضمون :

" رنج دوری و عذاب حرمان بسی طاقت فرسا است "

نامه مندرج در ذیل یکی از شورانگیزترین مرقومات هیکل  
 اطهر حضرت ولی امرالله در باره مفارقت آن اب جنون است .  
 این نامه خطاب بیکی از افراد عاقله نوشته شده است .  
 صفحه ۵۳ گوهر یکتا :

این نامه بتاريخ فوریه ۱۹۲۲ می باشد " میدانید که در چه

آتش حرمانی میسوزم مولای عظیم محبوب را ناگهان از دست دادم و در آخرین لحظات حیات عنصری مبارک از زیارت جمال و درک فیض محضر پر انوارش الی الابد محروم ماندم هر قدر به آستان مبارک آن مولای مهربان خدمت بندگی نمایم و هر قدر با جمیع قوا بویا قیام کنم هنوز خویشتن را در برابر امواج عواطف بی حسابش آنقدر مدیون می شمارم که هرگز قادر به ادای آن نخواهم بود و این آرزو را با خود بگور خواهم برد " ترجمه .

پس از صعود مبارک که شرح آن در کتاب قرن بدیع نیز که در اصل بزبان انگلیسی از ایراعه قدرت مولای مهربان حضرت ولی امرالله نازل گشته آمده است قافله سالاران امر الهی و طجاء و ملاز و پناه احابای رحمانی حضرت ورقه مبارکه علیا شواهر والا گهر حضرت عبدالبهاء تاپیش از زیارت الواح مبارکه و صایا پیوسته آغوش پر مهرش پناه گاه و آرامش دهند حضرت شوقی ربانی بود که در سن جوانی متحمل سنگین ترین بار مسئولیت در عالم انسانی شده بودند بالاخص این وجود مبارک در موقع ورود حضرت شوقی افندی بار خراقدس پس از صعود مبارک حضرت عبدالبهاء تنها متسلّی و تنها طجاء و ملاز هیکل الطفش بودند .

حضرت روحیه خانم حرم مبارک در صفحه ۶۹ کتاب گوهر یکتا

چنین مرقوم فرموده اند :

" برای بالا رفتن از پله های بیت مبارک زیر بازو نشان را گرفتند و تنها کسی که در آن بیت میتوانست فی الواقع در فقدان محبوب بیهمتا ایشان را راحتی و رخابخشود و قلب کئیشان را تسلی و قوتی دهد همانا حضرت ورقه مبارکه علیا بودند که با وجود تقدم سن و رنجوری و ناتوانی بسیار از غم برادر بزرگوار در نهایت سکوت و سکون رفتار فرموده و در جمیع اوقات در کمال فروتنی و انقیاد معامله نمودند چندانکه در این طوفان بلای ناگهانی اهل بهاء را صخره نجات گشتند که همه اطرافیان در هجوم بلایا بذیل اطهرش متشبث میگشتند و خود را از ضربات اصواج احزان محفوظ میداشتند آنچه در مدت حیات ذیقیمت خود از آب حنون و برادر بیچون آموخته بودند در هنگامه پس از صمود بمنصه بروز وظهور رساندند مخصوصا در سنین اولیه ادوار حیات پر حادثه مولای عزیزمهربانیها و مقام و منزلت حضرت ورقه مقدسه علیا بیش از پیش معلوم و عیان گردید و وظیفه شان معین و اعلان شد .

٧- یکسال پس از صمود  
 صمود

نوشته زیر اثر قلم حرم مبارک حضرت عبدالبهاء است که در احتفال اولین سال صمود مبارک در حیفا قرائت شد و قیامتی برپا نمود و این نامه یا مقاله مبین اوضاع امریه در ارض اقدس پس از صمود حضرت مولی الوری است اقتباس از جزوه ای است بعنوان " سالروز صمود حضرت عبدالبهاء بقلم عبدالحسین آواره "

هوالله

الهی الهی لا تبعد عنی لان الشّدائد بکلها احاطت نسی  
 الهی الهی لا تدغنی بنفسی لان المکاره باسرها اخذت نسی  
 ای محبوب بی همتا ای حضرت عبدالبهاء ای آقای نازنین  
 باوفا امروز یک سنه است که از دیده ها غایب گشتی و  
 بملکوت ابهی پرواز فرمودی و در جنت اعلی در کمال آسایش  
 منزل و مأوی گزیدی و این عائله مسکینه محزوننه را که پنجاه  
 سال از ثدی عنایت شیردادی و در هر جا صباح و مساء از  
 کأس مرحمت و لطف نوشانیدی و در هر صبح میفرمودی جمیع  
 باید حاضر باشید حتی اطفال صغیر را میفرمودی از خواب

بیدار کنید و بعد از صرف چای بتلاوت آیات و مناجات  
 مشغول باشید حال ای مولای خون مهربان از عالم با لا  
 و سدره منتهی نظری فرما و حال این اوراق متشسته در هر  
 شهر و دیار را نظاره کن هر یک بیک دیار و مبتلای ناخوشیها  
 صعب دشوار . اگر شرح این سنه ظلمانی و صاعقه نیم شب  
 ناگهانی و قضایای غیر منتظره آسمانی بتمامه داده شود  
 مثنوی هفتاد من کاغذ شود و دریای خون مانند رود حیچون  
 از دیده ها جاری گردد .

ای بها ای واقف اسرار ما

شاهدی شاهها بحال زار ما

عندلیبانی که پروردی بنماز

حالشانرا باز بین ای بی نیاز

آشیان ویران و سامانها خراب

در هوای غم بچنگال عقاب

دعوتی فرما بدیگر کشوری

شاخ و برگ آشیان دیگری

کاین جهان و این فضای بی درنگ

بی تو ای جانا بما تنگ است تنگ

شام ما را صبح گردان ای کریم

پر عطا کن تا بسویت بر پریم

بهر این حیفا نما خلقی جدید

آنچنان خلقی نما اینجا پدید

کوندیده باشد آن بالای تو

و آن تبسمهای روح افزای تو

الهی الهی تو بینا و آگاهی که دیگر صبر و قرار

بر این دل‌های محزونه باقی نمانده و رشته تحمل و اصطبار

از شست‌گذشته و طاقت و قرار بکلی از دست رفته فراق

و مسافت غصن ممتاز و هفت اخبار بکلی حضرت ورقه مبارک‌که

علیا و ورقه مقدسه روحاء را تحلیل برده دیگر نه تاب و نه

توانی و نه صبر و قراری حالت این فانیه محزونه که از شرح

و بیان خارج — و رقات مقدسه هر یک بشهر و دیاری پریشان

و ناتوان و منزل و مأوی کل خالی و نمایان .

یک پسر یعقوب گم کرد از فراقش کورشود

من چه بنمایم که یک عالم پدر گم کرده ام

دیگر معلوم است که بر این فانیه علیل ناتوان چه میگذرد

شرح ندارد از درگاه احدیت سائل و راجیم که ید قدرت

از آستین عظمت بدر آید و بدر منیر حضرت غصن ممتاز از

افق حیفا طلوع نماید و رقات مقدسه تمام ببقعه نورا

و مقام اعلی مراجعت نمایند . و وعده های حضرت عبدالبهاء

بظهور رسد و چشمهای همه دوستان روشن گردد و قلوب

همه بهائیان گلشن شود و ليس ذلك على الله بعزیز حال  
 این امه فانیه از احبای جمال قدم و مقربان درگاه اسم اعظم  
 رجا مینمایم که در این چند یوم مصیبت در مقام اعلی و بقعه  
 نوره باکمال توجه و رجا لوح احمد را تلاوت کنند که  
 انشاء الله این طوفان احزان قدری آرام گیرد و صبح امید  
 بدمد و این سفینه متلاطم بساحل رسد زیرا که بیقین  
 مبین میدانم آن روح پاک قدسی و لطیفه ربانی راضی  
 بحزن نفسی نبودند و بهم و غم احدی میل مبارک نبود  
 و میفرمودند صورت محزون را نمیتوانم ببینم غمگسار نوع بشر  
 بودند مهربان بجمیع عالم در اکثر اوقات با مزاح و تبسم  
 تکلم میفرمودند و اطفال را می طلبیدند و نشاط و انبساط  
 عموم را طالب بودند و میفرمودند اطفال اهل ملکوتند و همیشه  
 مسرور و مشغوفند .

باری بیش از این قلوب مخلصین را خراشدم و  
 بزخمهای دلسهای غمگین نمک نپاشم .

ربنا لا تحمل علينا مالا طاقته لنا و ارحمنا بفضلك  
 انك انت الغفور الرحيم الكريم . باری دیگر بمد از این  
 شرح پر ملال یکی از فروضات و واجبات این فانیان تقدیم  
 تشکرات صمیمانه است .

خدمت هیئت بهائیان ازهر بلاد و دیار و امکانه

واقطار که اگر فی الحقیقه خبر قیام و استقامت و وفاداری و  
 همت بلند احبای الهی و اماء الرحمن در هر پوسته نمیرسید  
 بکلی شیرازه وجود این فانیان از هم پاشیده بود چیزی که  
 اسباب التیام و تسلی قلوب مجروح حضرت ورقه مبارکه علیا و  
 این فانیان است گشودن پوسته اطراف و احباء ارتفاع  
 امرالله است و شکی نیست سرور قلب مبارک در ملکوت ابهسی  
 و مقام اعلی بهمین است لذا مجددا بتمام قلب و روان تشکر  
 و امتنان از کل مینمایم .

امه آستان مقدس : منیره

حیفا ۲۸ فوریه سنه ۱۹۲۳



## \* فصل نهم \*

## حضرت عبدالبهاء کیست

۱- جسم حضرت عبدالبهاء  
 ~~~~~

همانطور که هیكل اطهر حضرت عبدالبهاء از لحاظ مقام و مسائل معنوی بی مثل و نظیر بودند از جهت جسمانی نیز هیكل اطهرش با دیگران کاملاً متفاوت بود . چنانکه در اوراق قبل آمده است هیكل مبارك از کودکی در معرض هجوم مشاكل جسمانی چون سرمازدگی و ابتلا به بیماری سل قرار گرفتند مبع الوصف از نظر جسمانی تا پایان عمر بسیار سالم بودند . اینک در سطور زیر نظریه جناب دکتر حبیب مؤید اعلی الله مقامه رابعنوان يك پزشك در باره جسم حضرت مولی الوری مورد مطالبه قرار میدهیم .

صفحه ۳۷۶ خاطرات حبیب :

..... از گورستان خارج شده قدم زنان باطاق ایستگاه راه آهن تشریف برده جلوس فرمودند و خطاب باین فانی نموده فرمودند : " حالا حکیم باشی شده ای نبض

مرا بگیر " این فانی بمجردی که دستم را روی نبض مبارک  
 گذاشتم یکه خورده عرض کردم نبض بطئی است خیلی آهسته  
 میزند ولی منظم و پراست و شریانها نرم. فرمودند : " من  
 از سن سی سالگی نبض بطئی است هر کس دیگر باشد ۷۵-  
 ۸۰ خواهد بود بسیاری از نبض من تعجب میکنند چقدر  
 میزند ؟ عرض شد شمردم ولی گمان میکنم چهل قرعه میزند  
 فرمودند : " خیر ۴۵-۴۶ میزند بیا بشمار " بنده از روی  
 ساعت شمردم ۴۵ زد عرض شد ۴۵ فرمودند : " اگر من تب  
 کنم پنجاه میزند " .

صفحه ۳۷۸ خاطرات حبیب :

..... همواره آرزو میکردم یکوقتی اسباب فراهم شود که  
 این فانی حضرت عبدالبهاء را معاینه طبی کنم و از وضع  
 مزاجی آن حضرت اطلاع کامل داشته باشم ..... تا آنکه  
 بدون مقدمه یکروز فرمودند : " جناب میرزا حبیب خرد !  
 خواست زحمات تو بهدر نرود و ترا موفق بخد مت احبای  
 الهی نمود حال که همه را معالجه میکنی مرا هم معالجه  
 کن میخواهم تو مرا بدقت فحص ( معاینه ) طبی بکنی نمیشود  
 تو همه را معالجه بکنی و مرا معالجه نکنی " .  
 بنده دیدم دعایم مورد قبول واقع شد و آرزوی دیرینم

برآورده شده از شدت شوق میلرزیدم قلبم طپیدن گرفت  
 زبانم لکنت پیدا کرد و شروع بمعاینه کردم آن حضرت لباس  
 و پیراهن را بیرون آورده تمام اعضاء و جوارح از فرق سر تا  
 کف پا را بدقت هر چه تمامتر معاینه کردم موهای سر پر پشت  
 و بلند ابروها پر پشت ناخنها سفید شفاف و براق دندانها  
 تماما سالم و بدون زره‌ئی زدگی و کرم خوردگی چشم و  
 ملحقات آن کاملا طبیعی ولی در قرنیه چشم قوس شیخوخت  
 نمایان بود در حلق و گوش و بینی چیزی که دلالت بر مرضی  
 بنماید دیده نشد در دماغ و لوزه‌ها تورمی دیده نشد  
 و آثار پلیپ ندیدم با وجودیکه اغلب بزکام مبتلا بودند  
 میفرمودند: " نوازل کردم " در بینی چیز غیر طبیعی ندیدم  
 فقط شکایت هیکل مبارک از بیخوابی بود و گاهی تب عصبی  
 که آنهم در نتیجه تأثر وهم و غم بود محاسن مبارک پر پشت  
 و موها نرم و قرص بودند قلب مرتب و منظم ولی بسیار آهسته  
 بود شریانها نرم و نباغز و پر بود بدون کوچکترین علائم  
 تصلب الشرائین فشارخون طبیعی بود و شریانها عوجاجی  
 نداشتند سایر اعضای شکم هم سالم دردی و یا ناراحتی  
 در ناحیه کبد و سپرز و کلیه‌ها و آپاندیس و روده و مثانه  
 دیده نشد رفلکسها همه طبیعی بودند . خلاصه هرچه  
 گشتم و تحقیق و معاینه کردم چیزی غیر طبیعی ندیدم .

پس از ختم معاینه فرمودند چه دیدی عرض کردم چیزی که حکایت از عارضه و کسالت بنماید ندیدم فرمودند: " در اروپا هم دکترها فحص کردند چیزی ندیدند .... "

هروقت تأثیری بوجود مبارك عارض میشد یا خبر اختلافی از احباء میرسید و کدورت و نفاقی در بین یاران دیده میشد یا آنکه عریضه شکوائی از بعضی از نقاط عالم میرسید که حکایت از اختلاف معاملات و شقاق بود یا آنکه ناقضین و منافقین موجب تخریب امرا لله میشدند و نفوسی را متزلزل میکردند فی الفور درجه حرارت بالا میرفت و چند عشر تب میآمد و به مجرد اینکه يك خبر خوشی میرسید که يك قدمی امرا لله پیشرفت کرده یا آنکه یکی از احبا خدمات نوع پرورانه می کرده یا درجائی تأسیسات عام المنفعه می شده است آنرا علائم سرور و بهجت در وجود مبارك ظاهر میشد و تب قطع میگردد و روی این اصل حضرت ورقه مبارکه علیا و جناب حاجی میرزا حیدر علی غالباً سعی میکردند اخبار خوشی بصرغ برسانند که سبب سرور و سلامتی هیکل مبارك بشود .

صفحه ١٤٦ خاطرات حبیب :

" .... بعد فرمودند حال من خیلی خوب است امروز قدر

صد مکتوب دیده ام حال خیلی خوبست ولی بعضی اوقات خواب ندارم دیشب دوساعت خوابیدم از ساعت چهار تا ساعت شش . من هر وقت درجائی بیش از چند روز بمانم شبها بیخواب میشوم ولی با این حال خوشم چه که مناجات و تبتل و تضرع بملکوت ابهی میکنم و بفکر احبّاً میافتم و در مسائل امر فکر میکنم و خوشم ....."

### اکل و شرب مبارک

صفحه ٣٦٩ خاطرات نه ساله :

.... ترتیب اکل و شرب مبارک هرچند اگر میهمان نبود نظم و ترتیب معینی نداشت اما شستن دست قبل از غذا و شستن دهان و دندان بعد از غذا حتمی بود تقلیل غذا و تفسیر مائده در مواقع لازمه معمول بود . مثلاً اکتفا به نان و پنیر یا نان و زیتون یا نان خالی در بعضی مواقع متداول بود گاهی فقط مقدار خیلی حکیمانه کباب برای خود تجویز میفرمودند .... سفره مبارک در اندرون بینهایت ساده بود و مخارج نهار و شام مبارک اگر میهمان نبود از هرچه تصور نمائید کمتر بود لطافت و نظافت باعلی درجه حکمفرما بود با غذا مختصری آب میل میفرمودند این بود ترتیب اکل و شرب مبارک .....

## لباس هیگل اظهر حضرت عبدالنبیاء

صفحه ۳۷۰ خاطرات نه سائنه :

..... پوشاك جسم نازنین هرچه بهخراهرید لطیف  
و سبک و آزاد بود با اینکه هوای آزاد عکا مانند  
شهرهای اروپا بود و کثافت هوا نداشت و نسیم لطیف  
همیشه در مرور بود و عدلک روزی در مرتبه پیراهن عوض میکردند  
و برای اینکار اوقات زیادی مصرف نمیشد زیرا عبا و قبای  
آزاد بلند و فراخ بدون دگمه های زائد را کندن و پوشیدن  
زحمت نداشت .

سفیدی و لطافت پارچه پیراهن و کلاه مبارک چشم  
را خیره مینمود بیشتر لباسهای مبارک پنبه و ارزان قیمت  
بود و بواسطه خفت ملبوس جسم نازنین همیشه آزاد بود  
شالی که بکمر می بستند بسیار شل و نرم بود . رنگ ملبوس  
عموما سفید شکر یا نیم رنگ ، لباس سیاه یا مشگی  
هرگز ندیدم بپوشند ...."

## ترتیب صدور آثار مبارکه

~~~~~

جناب دکتور یونس افروخته علیه بهاء الله در کتاب  
 تاریخی وہی نظیر خویش ( خاطرات نہ سالہ ) تحت عنوان  
 فوق صفحاتی چند اختصاص داده اند کہ قسمتی از آنرا  
 برای مزید اطلاع یاران روح مینمایم تا احبای الہی بیش از  
 پیش باین لطیفہ ربانی متوجہ گردند کہ چگونه ہیکل انور  
 مرکز میثاق در خلال بیست و نہ سال با وجود آن ہمہ مشکلات  
 و معضلات داخلی و خارجی و قیام ناقضین قدیم وجدید  
 حبس مجدد و ایجاد تأسیسات عظیمہ چون ساختمان مقام  
 مقدس اعلیٰ با وجود غوائل حائلہ و چہار سال آوارگی کوی  
 و بیابان وطنی و قارہ اروپا و امریکہ برای اعلاء امر اللہ  
 و ارتفاع کلمۃ اللہ و صرف اوقات برای آبیاری شجر ایمان  
 مؤمنین غرب و ملاقات رجال مہمہ و دستداران و مشغولیت  
 فکری بعلت حوادث مولمہ و وقایع محزنہ در ایران بسبب  
 شہادت جمع کثیری از یاران و ہدایت جامعہ غیر متشکل بہائ<sup>ی</sup>  
 در سراسر عالم و چہل سال سابقہ تحمل شدائد تبعید  
 و سجن و سرگونی و ہزاران بلائی ناگہانی بدلیل دشمنان  
 داخل و خارج اینہمہ آثار بدیعہ با کلک گہربار ش

آفریده که بیگمان عقول عقلا متحیر و افکار فحول علماء متعجب

صفحه ۲۵۹-۲۶۱ کتاب خاطرات نه ساله :

..... و اما صدور آثار مبارکه که تاثیرش در وجود

مستمعین بیش از تأثیر ملاقات بود از این قرار است :

همینکه از مشاغل متعده مختلفه یومیه فراغت حاصل

میشد جناب آقا میرزا نورالدین را احضار فرموده مشغول

القاء آثار میشدند و در این ضمن گاهی هم اتفاق می افتاد

که الراح پاک نویس شده سابق همان دم تقدیم حضور میشد

بانظار اجمالی به تصحیح و امضاء آنها می پرداختند اینجاست

بود که بادست مینوشتند و بالسان القا می فرمودند زیرا

حقیقت لایشغله شان عن شان بودند و تشتت حواس در آن

ساحت راه نداشت اما در این ساعت مسافرین غریب

بیچاره که در مسافرخانه یا در اطاق پائین یا در کوچه

و بازار عکا پراکنده و پریشان و در اشتیاق لقا آه میکشیدند

لازم بود مشرف شوند هم ببلقای محبوب فائز و هم از اصغفاء

کلمات که در جواب مسائل معضله نازل میشد مستفیض گردند .

بلی آنها هم احضار شده می آمدند می نشستند و بعد از

اظهار ملاحظت نسبت به ایشان باز نزول آیات شروع میشد

گاهی با تلفظ ساده و صدای غرا و شمرده و گاهی با همان



لحن طلیح روحپوری که زیارتنامه جمال ابهی راتلاوت میفرمودند نازل میشد حاضرین در بحر حیرت مستغرق بودند و ضمنا وتلویحا بعضی جواب مسائل باطنی خود را می شنیدند و برخی درس عبرت میگرفتند مجلس گرم میشد ارواح بملکوت ابهی متوجه میگشت . . . . .

اما بیشتر اوقات نوشتجات بقلم مبارک نازل و بهمین ترتیب و باهمان پیش آمد انجام میگرفت یعنی در هنگام فراغت و بتنهایی قلم را دست گرفته مشغول میشدند اما سزاوار نمیدانستند که مسافرین خمیازه بکشند و منتظر و محتضر بمانند لهذا وقتی که دسته های عرایض از جیب مبارک بیرون آورده ملاحظه مینمودند و اراده صدور جواب میفرمودند و قلم دست گرفته مشغول تحریر میشدند . بیاد مسافرین هم بودند شاید بعضی صاحبان آن عرایض و برخی حامل آنها از اطراف مشرق زمین بودند در هر صورت حال که قلم در گردش و اطاق مبارک خلوت خوبست آنها هم بیایند به نشینند و درک فیض کنند. بر حسب احضار همگی مشرف میشدند و مرحبا مرحبا خوش آمدید می شنیدند اما قلم در گردش بود و لسان باظهار شفقت و رأفت در حرکت گاهی کلمات منزله را تلفظ میفرمودند گاهی مجلس بسکوت میگذشت و گاهی سکوت را خود میشدستند و میفرمودند

صحبت کنید من می‌شنوم البته آنها محو و مات جمال  
بیمثال بودند .....

ای خواننده عزیز من مقصود از این طول کلام این  
است بدانیم این همه آثار والواح و مناجاتهای روحپرور  
که تلاوتشان انسانرا بملکوت ابهی نزدیک میکند بیشتر در چه  
مواقعی نازل شده و با چه موانعی مواجه گردیده است...»

## ۲- سرور قلب حضرت عبدالبهاء

هر عاشق صادقی آرزو دارد که بداند قلب  
محبوبش چگونه شاد میشود و پیوسته میکوشد که علت سرور  
قلب او گردد احبای عزیز که عشق حضرت عبدالبهاء را در  
دل دارند یقینا مایلند بدانند که چه کنند که باعث  
سرور و شادی همیکل مبارک حضرت مولی‌الوری گردند بهمین  
دلیل مطالب کلی و مختصر ذیل درج میگردد :

صفحه ۳۹۱ مکاتیب جلد اول :

هو الله

... ای احبای الهی اگر سرور و حبور و آسایش جان و  
راحت وجدان عبدالبهاء را خواهید ، بر اتحاد و اتفاق

بیفزائید و جمیع امواج یک بحر گردید و قطرات یک نهر .  
 گل‌های یک گلشن گردید و حلقه‌های یک جوشن ، در یک  
 هرا پرواز نمائید و بیک نغمه و آواز ترنم ساز . این سرور  
 ابدیست و راحت قلب و جان سرمدی این عهد همواره از  
 سرور اهلی نور در خطری عظیم است و در بالای عظیم امید  
 بقا در ایام عهد و دی نه و خوف و بیم آنست که در حصص  
 حصین را از اختلاف جزئی بین اعیان رخنه عظیم حاصل  
 گردد لهذا الیوم خدمتی اعظم از اتحاد و اتفاق واحسان  
 نیدرت . . . . ع ع

صفحه ۳۳۵ مکاتیب جلد اول :

” . . . . زنهار زنهار اگر فتور نمائید ؛ لبته بجان بکشید

که اطفال خویش را علی‌الخصوص دختران را تعلیم و تربیت  
 نمائید و هیچ عذری در این مقام مقبول نه تا عزت ابدیه و  
 علویت سرمدیه در انجمن اهل بها مانند شمس ضحی جلوه  
 نماید و قلب عبدالبهاء سرور و مضمون شود و علیکم بهاء  
 الابهی . . ع ع ”

صفحه ۲۰۰ مکاتیب جلد دوم :

## هو الله

ای احبای الهی خبر پرمسرت اتحاد و اتفاق  
 احبا در اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح  
 و ریحان عبدالبهاء گشت قسم بجمال قدم روحی لاجبائ  
 المتحدین فدا که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز  
 بشارت اتحاد و اتفاق احبا نه زیرا اساس امر الله  
 وحدت و یگانگی و محبت است که باید چنان قلوب و ارواح و  
 انفس احبائ الله را احاطه کند که کل عبارت از یک هیکل  
 رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء و عضوی از اعضاء ..."

ع ع

۱۴ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۷۲ سفرنامه جلد اول :

".... مبارکترین اوقات وقتی است که با احبای الهی  
 ملاقات مینمایم این بهترین اوقات است لهذا من در نهایت  
 سرورم که خود را در میان شماها می بینم الحمد لله رویهای  
 شماها منور است و قلوب و ارواح مستبشر و نفوس بملکوت ابهی  
 متوجه و این نهایت سرور من است و از آستان حضرت  
 بهاء الله می طلبم که جمیع شماها را سرور ابدی بخشد و در  
 ملکوتش عزیز فرماید و حیات سرمدی میذول دارد ...."

۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۸ جلد دوم سفرنامه : پاریس .

.... حین ورود مبارك یکی از حضار عرض نمود کسه  
 آیا قلب مبارك در آمریکا مسرورتر بود یا اینجا فرمودند  
 " سرور قلب من همه جا با من است انفکاک ندارد و دیگر  
 آنکه اسباب سرور من اعلاء کلمة الله است هر جا مشغولیت  
 بنشر نفعات الله بیشتر البته قلب شادمان تر است و این  
 مسئله در آمریکا زیادتر بود . "

### ۳- خنده ها و مزاحهای حضرت

#### عبدالبهاء

چنانکه در خاطرات نفوسی که بشرف لقا<sup>۱</sup> مشرف بودند  
 ذکر شده است کمتر لبخند از لبهای مبارك محو میشده ،  
 پیوسته خندان و مسرور بودند حتی در ایام سجن اعظم  
 اینک شواهدی از خنده ها و شوخیهای هیکل مبارك عیاوریم .

صفحه ۳۶۵ کتاب خاطرات نه ساله :

.... امان از وقتی که کلماتی بر سبیل مزاح میفرمودند  
 بلی مزاحهای مبارك چنان تأثیری در قلب و فواد مینمود که  
 مستمعین از شوق و شرف مد هوش میشدند خصوصاً وقتی که  
 بر سبیل مثال میفرمودند این مثل و حکایت هر قدر عادی

و ساده بود طرز بیان مبارك چنان جلوه میداد که گوئی لوح مقدس فصیح و غرائی نازل میشد این است که حکایتها و مثلها که از لسان مبارك شنیده میشد بهیچ زبانی نمیتوان تکرار نمود ...."

صفحه ١٦١ کتاب درگه دوست :

.... و بعد یکی از هزاران حکایات شرقی را که میدانستند بیان فرمودند و جمیع از صمیم قلب در انتهای قصه خنده و افر کردند ... چهره مبارك حضرت عبدالبهاء از سرور میدرخشید و چند قصه دیگر بیان فرمودند و صدای خنده خودشان در فضا طنین انداز شد و بعد فرمودند شرقیها قصص بسیاری دارند که جوانب مختلفه حیات را بیان مینماید و بسیاری از آنها بسی شیرین و خوشمزه اند انسان خوبست که بخندد خنده راحتی روحانی میآورد وقتی ما در زندان بودیم و تحت محرومیت و شکنجه بی اندازه بسر میردیم هر يك در انتهای روز یکی از خوشترین حواری را بیان میکرد و اکثر اوقات مسجونین بحدی می خندیدند که اشک بر گونه ها فرو میریخت ....

..... شب جمعی سر میز در حضور انور بصرف شام مشغول از جمله مزاحهای مبارک سر میز این بود که من گرسنه نیستم اما سر میز می نشینم محض خاطر لیدی بلامفید که اصرار دارد ، انسانرا مجبور میکند و پادشاه مستبد شرق بر من تحکم و غلبه نتوانستند اما خانمهای امریکا و اروپا چون آزادند بر من تحکم می نمایند.....

صفحه ٣٥٣ مکاتیب جلد سوم :

هو الله

١٥١، یاران و یاوران عبدالبهاء فرصت ندارم مهلت نیابم مشاغل و غوائل بی پایان و رسائل مانند یاران و از این گذشته جناب شیخ فرج الله الان مانند حسین کرد با گرز و توپز حاضر و ترجمه آثار و تصحیح آن آرزو میفرماید من در چنین حالتی بذکر شماها مشغولم و بنگارش این نامه پرداختم تا بدانید چقدر عزیزید . باری اگر فرصت داشتم هر یک را نامه مخصوص مینگاشتم ولی مهلت ندارم بهمین کفایت فرمائید ..... ع ع

١٠ اکتبر ١٩١٢ صفحه ٢٦٥ - ٢٦٦ سفرنامه جلد اول :  
 "..... و منتهی باین بیان صریح شده که " اگر عدم

احساس معقولات و روحانیات برای حضرات فلاسفه کمالی باشد خوبست جمیع نزد حضرت گاو برونند که بدون تحصیل دارای این کمال است " چون بیان مبارک باینجا رسید جمیع خندیدند زیرا اینگونه مزاح و ظرافت و این طرز بیان خیلی موافق مشرب امریکائیها بود و سبب سرور و تبسم عموم لذا پس از نطق مبارک چون یکی از فلاسفه برخاست ۴ اکثر اهل مجلس بهمدیگر میگفتند که حضرت گاو در عدم احساس اقدم است . با این حالت جمیع حتی حضرات فلاسفه بر عظمت تعالیم الهیه و نفوذ کلمه مبارکه شهادت دادند . "

۲۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۵ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت .  
 .... احباب اظهار شکر از اقامت مبارک کردند فرمودند  
 احباب اینجا استحقاق دارند علی الصجاله من تب و زکام  
 کردم و منفعت را شما بردید ( خیلی احباب خندیدند ) .

۷ می ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 .... بعد آقاسید اسدالله را صدا زده فرمودند :  
 از خدا بترس یک فنجان قهوه برای من بیار خیلی ضعف  
 دارم ..... "

۵ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۸ سفرنامه جلد اول :



".... با وجود يکۀ عدم احساس شأني نيست هر گاه عدم احساس کمالی باشد بايد بگوئيم گا و فيلسوف اعظم است که بدون زحمت دروس و تحصيل ابدا احساس غيرعالم حيواني ندارد". اين بيان مبارك و مزاح مبارك که گا و فيلسوف اعظم است بسيار سبب خنده و مذاکره بين اهـل مجلس شد و بعد از مجلس چند نفر از رجال و نساء محترمه رجا نموده در اتومبيل آنها بگردش تشريف بردند ، از قضا در حين سرعت مرکب مبارك در يکی از خيابانها يك گله گا و از دور نمايان و چون نزديک اتومبيل ميشوند همه رم و فرار ميکنند فورا خانمها عرض مينمايند آقا جماعت فلاسفه را به بينيد که چطور از اتومبيل فرار ميکنند آنقدر وجود مبارك ميخندند که از خنده خسته ميشوند . چون امريکائيهـا اينگونه مزاح را خيلي دوست مي دارند لهذا اين قضيهـه ضرب المثل شد .

#### ٤- توصيف حالات مبارك

صفحه ٨٢ کتاب درگه دوست :

".... آنچه در سراسر عمر آرزوی وصول بانرا داشتم در هيکل مبارك يافتم کمال در گفتار و کردار و جمالی که کلام و آهنگ قدرت توصيف آنرا ندارد اين آهنگی است که

تا اعماق قلب فرو میرود و قدرتی است که انسانرا کمال  
راحت و اطمینان میبخشد و حالتی است که از دیدار  
تمثال حضرت موسی که ساخته دست میکلائیل و یا تماشای  
تابلوی متفکر اثر پنجه های قوی رودن در انسان پدیدار  
میگردد .

در هیکل مبارک حکایت از اثر و اشاره کمال نبود  
بلکه هر چه بود کمال محض بود . چه بسیار شنیده ام احبای  
شرق وقتی به محضر مبارک مشرف شده اند چنان این قوه  
محیطه آنانرا از هرسوی فرا گرفته که گوئی تمام وجودشان  
تبدیل به اشک شده است تعجبی نیست اگر چنین باشد  
زیرا در محضر مبارک برأی الصین مشاهده نمودم که بساطت  
عظیم در قدرتی لایتناهی ممزوج و خضوع و خشوع چون  
تاج سلاطین دایما بر تارکشان متلئلا بود .

طهارت و تغزیه و تقدیسی راز یارت نمودم که ابدا  
لکه ای بر آن ننشسته و از همه برتر و عظیم تر آنکه حقیقت رادر  
آن هیکل جسمانی زیارت کردم نهایت درجه نشاط و سرور  
و فرح ذاتی من آن بود که در قرب جوار چنان هیکل  
مطهری باشم ....

.... هنگامیکه حضرت عبدالبهاء با آن هیکل الهی از رواق کلیسا میگذشتند و جمعی که هر يك از کشور و بومی بودند در پی ایشان روان شدند ، منظره ای که تأثیر آن در وجود خود وصف نتوانم . اکنون که آن منظره تاریخی را بخاطر میآورم میفهمم که چقدر اهمیت و عظمت موقع را کم درک نمودم در آن مرکز تمدن غربی پس از گذشتن دوهزار سال از ظهور حضرت مسیح در برابر نفس مقدسی ایستاده بودم که حیات و کلماتش تجسم جوهر و عصاره و خلاصه پیامهای الهی در ادوار ماضیه یعنی خیرخواهی جمیع مللی بود که حتی ملل مسیحی آن اصل عظیم یگانگی را بالکل از خاطره ها زدوده بودند و در مقابل وجود مبارکی بودم که با حیات خود بطلان این کلام را میگویند شرق شرق است و غرب غرب و این دو هرگز بهم متصل نخواهند شد ، بالکل ثابت و ظاهر فرمود . در برابرم کسی بود که سراسر حیاتش فدائی راه حق و حقیقت بود و بنهایت محبت و لطف به آن کسانیکه در غرقاب جهل و گرداب نفس فرو رفته و خود نمیدانند تکلم میفرماید .

در برابرم مردی بود که تجسم روح القدس بود که مجدداً پیام اخوت و وحدت را به عالم بشریت اعطا میفرمود ، در برابرم شخصی بود که خود حیات و قیامت بود و کسانیرا

که در قیود آمال وهوی آرمیده بودند دعوت میفرمود و بجهان  
الهی میخواند ولی ماصدای او را نشناختیم .... ”

کتاب درگه دوست صفحات ٩٠-٩١ :

.... هرگز تظاهر بخوبی ندارند هرگز وعظ نمیکنند  
هرگز و ابدان نمیفهمانند که بایستی انسان چیزی غیر از  
آنچه هست بشود و با وجود این جهانهای جمال و عظمت  
الهی را بطوری بمانشان میدارند و قلوبمان را برای وصول  
بدان عوالم ناریده از شوق از هم میپاشیدند که نفرتی  
عظیم بآنچه ما را با اسم حیات احاطه کرده بود در قلوب احسا<sup>س</sup>  
میکردیم .... ”

صفحه ١٧٢ کتاب درگه دوست :

.... درچه موضوعی نطق فرمودند درست بخاطـر  
ندارم حتی کلمه ای از آن امروز در خاطر من نیست ولی  
کلیسای خموش جمعیّت انبوه و حضرت عبدالبهاء در پشت میز  
خطابه لباس شیره شگری و گیسوان و محاسن سفید  
لبخندهای آسمانی و آداب الهی و حرکات ربانی ایشانرا  
کاملاً بیاد دارم . هرگز دست خود را به تسلط یا تحکم  
از بالا بیاین فرو نمیآوردند هرگز انگشت خود را بعلاصت

تحدیر بلند نمی فرمودند ابداً حالت معلمی بخود نمی گرفتند  
 دائماً دستهای حضرت عبدالبهاء از پائین بسوی آسمان  
 بلند میشد و با این حرکت مشوق و مشجع شنوندگان  
 خود بودند گوئی که با این حالت ارواح نفوس نیز از قیود  
 اجساد بیرون آمده بسوی بالا صعود میکردند از صدای  
 مبارك چه بگویم که هرگز بلند نبود ولی بسی طنین انداز  
 بود ، لحنی نافذ داشت که حتی دیوارهای بیوت و معابد  
 باموسیقی آن برعشده میآمدند ...."

صفحه ۱۲۰-۱۲۳ خاطرات حبیب :

حضرت عبدالبهاء از ریچه چشم مولف

در ایام تشرف چه مسافر چه مجاور چه شرقی چه غربی  
 از هر طبقه و طایفه ای و از هر نژاد و کیشی بساحت اقدس  
 مشرف میگردد و هر يك سؤالهای عجیب و غریب میکردند که  
 هیچیک شبیه دیگری نبود یکی طبیعی مشرب و فیلسوف مآب  
 بنسود دیگری مذهبی و متعصب در دیانت خود یکی  
 آتش وطن پرستی در دل داشت و دیگری خیرخواه نوع بشر  
 و تمام ابنای بشر را برادر و برابر میدانست یکی سیاه بود  
 و دیگری سفید یکی آسیائی بود و دیگری اروپائی یکی

از نهضت زنان صحبت میداشت و حریت نسوان را طرفدار بود  
دیگری از بردگی زنان و تعدد زوجات بحث میکرد ، یکی از  
رنجبری بحث میکرد یکی اشتراکی سؤال میکرد ، یکی از  
شعر و ادب مطالبی عرض میکرد یکی از تاریخ و فلسفه  
سخن میراند ، یکی از احادیث و اخبار پرسش مینمود  
و حل محضلات راصی طلبید و دیگری از آیات کتب مقدسه  
مشکلاتی داشت و میخواست از حضور مبارك سؤال کند <sup>حجت</sup> و را  
شود . یکی عرب بود و از استقلال عرب مطالبی عرض و راه  
حلش را میخواست ، دیگری یهودی و آتیه فلسطین را مورد  
مطالعه قرار میداد . خلاصه آنکه صدها نفر که شرفیابی  
حاصل مینمودند مشکلات زندگی خود را بنحو دلخواه حل  
شده میدیدند چه در مسائل دینی و چه علمی و چه روحی  
بالاخره در نهایت سرور و خلوص و ارادت مرخص میشدند  
وراضی میرفتند و زبان بدعای خیر و ثنا میگشودند و صحبت  
هیکل مبارك را در دل میپروراندند و آنحضرت را متخصص  
و متبحر و حکیم و مطلق در آن رشته بخصوص میدانستند و  
از این قبیل اشخاص گذشته اشخاصی هم که احتیاجات  
دنیوی و مشکلات زندگی داشتند علاجش را از حضور مبارك  
میخواستند و هنوع درماندگی و گرفتاری مادی در دایر  
کشوری و لشگری هم که داشتند یکتا ملجأ و پناهگاه خود را

آستان مبارك ميدانستند و هيكل اطهر هم بكمال مهرباني  
 تقاضايش را انجام و مشکلاتش را حل و حاجتش را برآورده فرموده  
 روانه مي فرمودند و با کلمات اميد بخش و نصايح مشفقانه او را  
 شاد و اميدوار مي کردند همچنان فضلاء و ادباء و دانشمندان  
 و شعرا که بحضور اقدس ميرسيدند بي اختيار بمدح و ستايش  
 مرکز ميثاق مي پرداختند بعضي از شعراي عرب از مسلمان  
 و درزي و نصاري قصائد غرائي مرتجلا وفي البدیهه  
 ميساختند و برخي اشعار آبداري در نهايت فصاحت و بلاغت  
 در مدح مبارك انشاء نموده تذهيب مي کردند و در حضور  
 مبارك مي خواندند و بعد هم عين ورقه را در دستي بحضور  
 مبارك تقديم مي کردند آنحضرت هم ورقه را گرفته بعد از آنکه  
 آن شخص مرخص ميشد ورقه را صچاله کرده در ميانداختند .  
 خلاصه آنحضرت معلم روحاني و مربي جهاني بودند  
 تعاليم قدسيش عمومي و مفيد بحال کليه جامعه بشريه بود  
 علمش لدني بود نه اکتسابي و تحصيلي و با وجود سيل  
 بليات و هجوم اعداء ابد افسرده نشده و آزرنگشته در مبدم  
 روشن تر بودند و سرور روحاني بعموم ميدادند و عموم  
 حاضرین و اطرافيان را سرور و منجذب و منقطع مينمودند  
 و نفوذ کلمه مبارکه اش بمفزا استخوان رسوخ مينمود حتی  
 دشمنان را خاضع مينمود تعاليم روحانيش همواره بر اساس

حق پرستی و ایجاد ائتلاف و رفع اختلاف و وحدت عالم  
انسانی و صلح عمومی و نظم بدیع الهی و مبتنی بر آسایش  
روحی و جسمی و سعادت دنیوی و اخروی ساکنین غمزه این  
کره ارض بود و مستمعین را از قید غم و اندوه زندگی رهائی  
بخشیده امیدوار میفرمودند و از آلائش جهان طبیعی پاک  
ومبری میگرداند و آرزایش میدادند و واقعا انسان را بعالم  
بالا میبردند و به نیروانای حقیقی میکشانند. طرز  
غذا خوردن حضرت. شبدالبهاء عجیب و قابل دقت بسود  
اغلب در سر میز آبدست میدادند و خدمت میکردند بمسئله  
میهمانها غذا عنایت میفرمودند و ضمنا بیانات میفرمودند  
بعد که همه غذا خوردند هیکل مبارک شروع میفرمودند  
لقمه ها بقدر یک باره یا کمتر آنهام بقدری میجویدند  
و آهسته میل میفرمودند که بوصف نیاید گوشت و سبزی  
نمیداشتند میوه هم کم میخوردند فقط گاهی نارنگی یا  
لیموشیرین میل میکردند بیشتر نان شیر و پنیر و سبزی بخصو  
ص  
ترخان ریحان و نمناع میل میفرمودند رویهمرفته خیلی کم  
غذا بودند ولی چای را بسیار داغ میآشامیدند و در اواخر  
آنهام مبدل بزودا گردید خیلی کم غذا و کم خواب بودند.



٥- تبسم مبارک  
 ~~~~~

صفحه ٢٦٠-٢٦١ کتاب درگه دوست :

..... یکی از خصائل برجسته بل اعظم فضائل همیکل مبارک تبسم جانبخش در جمیع حوادث و در برابر کلیه وقایع بود مثلاً بخاطر دارم که برای آخرین بار که در نیویورک حضور اقدسش مشرف گشتم که وداع گویم قلبم چنان از حزن مالا مال بود که با لگنت زبان احزان قلبیه خویش را از فراق همیکل مبارک بصرخر رساندم . میگفتم که ممکن است دیگر بشرف لقا فائز نگردم و این برای روح و جان من بس طاقت فرساست . حضرت عبدالبهاء ایستادند و دستهای مبارک را روی شانه های من گذارده تادم در با من آمدند و مرا اطمینان بخشیدند که در جمیع عوالم الهی با حضرت عبدالبهاء خواهم بود بمد خنده ای از اعماق دل نمودند که صدای شیرینش در فضا طنین انداز شد ولی من با چشمهای ملو از اشک با خود فکر میکردم چرا همیکل مبارک میخندند بمدها دانستم که آن کلمات و آن لحن و طنین خنده مبارک روشنی بخش سبیل حیات من در سراسر سالیان دوری بوده است ، شهید این بیانات بود که تلخی زهر

فراق و هجر را تغلیل میبخشید ...."

### ٦- آرامش هیکل مبارک

صفحه ٤٢ کتاب درگه دوست :

..... بخاطر دارم غالباً بخود میگفتم بالاخره چشمم  
 بجمال دوست افتاد ..... بالاخره منظر چشم آشیانۀ  
 حضرت دوست شد با نگاهی ممزوج از امید و یأس بچهره  
 حضرت عبدالبهاء مینگریستم ، من و جهان در تشویش بودیم  
 و ایشان جهانی از آرامش و سکون بودند می نشستند  
 و برمیخاستند و میگفتند و می خوابیدند ولی جمیع درجهان  
 مخصوص بخودشان بود و درعین حال هرکس را مشتاق و ساعی  
 می یافتند با اشاره دست بجهان خویش دعوت می فرمودند  
 بنظر من ایشان قلب چرخ داری بودند که خود در کمال  
 وقار و سکون در محل خویش مستقر و هرچیز در حول ایشان  
 بنهایت سرعت در حرکت بود هنگامی که باین اطمینان خاطر  
 و آرامش درون و سکون و وقار بی انتهای حضرت عبدالبهاء  
 مینگریستم سراسر وجودم از آرزوی ممزوج با یأس پر میشد  
 پس تمجیبی نیست اگر درعین وصال غمگین بودم آیا من  
 خارج از این دایره دوار نبودم ؟

و نیز صفحه ۶۶-۶۷ کتاب درگه دوست :

.... حضرت عبدالبهاء با آنکه دارای ثروت مادی نبودند ولی غنای حقیقی و وارستگی و انقطاع بی نظیری داشتند. تمام حیات مبارک در زندان و سرگونی صرف شده بود . هنوز آثار بیرحمی های دشمنان در بدن ایشان نمایان بود ولی هر وقت آن قامت رعنا و چهره پراز نشاط و سرور را زیارت میکردید تصور می نمودید که تمام عمر را در نهایت آزادی زیسته اند واضح بود که این آزادی هرگز با مال و منال زمینی حاصل نمیشود در بحبوحه از حاکم نیویورک در کمال آرامش مشی مینمودند گوئی در ارتفاعی فوق رؤس الناس حرکت میفرمایند و با وجود این خود را هرگز از افراد دور نمی گرفتند دائما اشتیاقی مفرط ب مردم سالاران و حوادث ایام نشان میدادند حتی بجای مردم کلمه نفوس را ذکر میکردند که حاکی از زندگی و روح انسانی است بیشتر ایام از ساعت ۵ صبح تا بعد از نیمه شب دائما مشغول کار و خدمت بودند و با وجود این اثری از عجله و شتاب در کارهایشان هویدا نبود .....

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

## ۷- نگاه مبارک

صفحه ۱۲۳ کتاب درگه دوست :

..... قبالا خطابہ ای از خطابات مبارکہ راشنیدہ بودم ولی ہرگز اینقدر نزدیک بہ ہیکل مبارک جالس نبودم تا درست در احوال و اطوار آن وجود مقدس وقت نمایم زیرا فقط لہجہ و کلمات نبود کہ اینقدر در من اثر میکرد بلکہ در چشمان مبارک شملہ زندہ ای وجود داشت کہ گویا جرقہ ای از داخل قلب و روح من برافروخت....."

صفحه ۱۳۲ کتاب درگه دوست :

..... پس از اجرای مراسم بسیار سادہ عقد عروس و داماد در محل خود جای گرفتند و حضرت عبدالبہاء قیام فرمودند عباى بلند با موجی مطو از جمال و زیبائی روی اقدام مبارک را گرفته بود و مولوی زیبا بر تارک اطہرش قرار داشت و گیسوان سیمگونش از زیر مولوی تا روی شانہ ہا فرو میریخت مؤثرترین حالات از چشمان آبی مبارک ظاہر میگردد چقدر حالت چشمان با کیفیات درونی ہیکل مبارک عوض میشود گاہی آرام و منجذب و زمانی در نہایت سلطہ و اقتدار جلوہ میکردند

وقتی با آتشی درونی می درخشیدند و ساعتی در آرامشی عمیق و ممتد فرو میرفتند که گوئی مناظر مجد و جلال آتیه بسیار بصری را تماشا می فرمودند ، ابروهای مبارك بالای آن چشمان نافذ و وسیع را بمثابة طاقی از عاج پوشانده بودند محاسن سفید و لطیف و نظایف تقریباً تا سینه را گرفته بود اما لبهای متحرك مبارك رانمی توانستند بپوشانند..."

صفحه ٢٦٣ کتاب درگه دوست :

..... مطلب دیگری از مطالب بسیار که خاطراتم را مملو داشته نگاه نافذ هیکل مبارك بود که در بطون هر مطلب مورد بحثی فرو میرفت و گاهی اوقات جواب با حکایتی توأم بود و این نگاه و جواب و داستان بقدری مطو از اشارات لطیفه و حکمت و نکات و دقایق جمیل بود که انسان سرگردان میگردید بگرید یا بخندد و یا حیران بماند...."

صفحه ٣٦٤ کتاب خاطرات نه ساله :

٨- مشی و رفتار مبارك گفتنی نیست

..... کثرت مشاغل مبارك را بهر نحوی بود مختصری نوشتم و تاثیر نزول بیانات والواح را تا اندازه ای که ممکن

بود متذکر شدم که خواننده را قطره از دریای آنچه دیده  
 و احساس نموده ام نصیب و قسمت داده باشم ولیکن اصل مشی  
 و رفتار مبارک طوری نبود که قلم و لسان از عهده تشریح  
 بدآید مثلا راه رفتن مبارک که ساده ترین حرکات جسمانی  
 آن هیکل آسمانی بود هیچ ربطی و هیچ شباهتی براه رفتن  
 عباد نداشت کما اینکه جمیع احماء طائفین از لسان طلعت  
 قدم شنیده و شهادت میدادند که فرموده بودند راه رفتن  
 آقارابه بینید هیچکس در عالم باین خوبی قدم برنمی‌دارد  
 و بقراریکه احمای آن ایام ذکر میکردند وقتیکه جمال مبارک در  
 قصر تشریف داشتند و از بالای عمارت صحرا را تماشا می‌فرمودند  
 همینکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از دور نمایان میشد  
 هرکس که مشرف بود می‌فرمودند بیائید راه رفتن آقارا تماشا  
 کنید خلاصه همینطور بود ترتیب اکل و شرب و قعود  
 و قیام مبارک که در مقام خود بی نظیر و مشارالبنان بود  
 و البته هرآیتی از آیات که طرف توجه و عنایت حضرت  
 رب البینات باشد بقوه تحریر و تقریر عباد و تشریح آن ممتنع  
 و محال گشته از طرز فرمایش مبارک که چه اندازه بی نظیر  
 و دلچسب و دلپذیر بود .....

## ۹- آرزوهای حضرت عبدالبهاء

چه خوبست که عشاق جمال رحمانی هیکل مقدس حضرت عبدالبهاء که شب و روز آن وجود اقدس را در اعمال و کردار خویش تجسم میدهند بدانند که حضرتش برای یارانش چه آرزوهایی دارد و بچه نحو این آمال را بیان فرموده . از اینجهت فصلی را اختصاص به آرزوهای حضرت عبدالبهاء داده ام .

در صفحه ۳۳۰ مکاتیب جلد اول میفرمایند :

هو الله

..... پس همتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری گوه

نهایت آرزوی عبدالبهاست در میان اهل بهاء جلوه نماید و حزب الله در جمیع شعون و کمالات فائق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سرخیل عاقلان و در آزادی و فرزاندگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان و علیکم

البهاء الابهی ۴۴

صفحه ۷۱ مکاتیب جلد چهارم :

## هو الله

ای دوست حقیقی نامه رسید و از اثر خامه واضح  
 و مشهور گشت که تمنای فدا داری و آرزوی بذل جسم  
 و جان تا این بالایا از این مسجون مدغوع گردد و راحت  
 و آسایشی حاصل شود و این تمنا از شما دلیل ثبوت و رسوخ  
 برمیثاق است و سزاوار تحسین و آفرین ، ولی عبدالبهها  
 رانیز آرزویی و آن این که فدای یاران گردد و به محبت  
 و دوستان بقربانگاه عشق شتابد اللهم قدر لی هذا الموهبة  
 العظمی و انلی هذه الكأس الدافقه بصهباء الوفاء .... ع

صفحه ۲۰۱ مکاتیب جلد چهارم :

## هو الله

.... ما را باشما نهایت محبت و ارتباط و اتحاد است از دل  
 و جان آرزوی نمایم که روزی آید که خیمه وحدت عالم انسانی  
 در وسط عالم بلند شود و علم صلح عمومی بر جمیع آفاق موج  
 زند پس باید وحدت عالم انسانی را تأسیس نمود تا بنیان  
 صلح عمومی برپا گردد .... ع

صفحه ۲۹۸ مکاتیب جلد اول :



.... حال الحمد لله آن کشور بنور عرفان منور است و آن خاک بپرتو عنایت حق تابناک ، نفوسی در آن ولایت مبعوث شده اند که منصوت مخلصینند و مقبوضت جمیع روی زمین حال نهایت آمال عبدالبهاء چنان که در جمیع شئون مظاهر موهبت حضرت بی چون گردند علمی برافرازند که موج بر آفاق زند ، پری باز کنند که باوج اعلی رسانند ، نطقی بگشایند که بمعظام رمیمه جان بخشد روحی بدمنسد که نفوس میتة را حیات جاودان مبذول دارد ، شجره عسی غرس نمایند که سایه بر امکان افکند ، خبائی بلند نمایند که آفاق را در ظل آرد ، موجی بززند که در مکنون و لؤلؤ مخزون نثار کند ، گلشنی بیارایند که بنافه اسرار مشام مشتاقان را مشکبار کند ، شمعی برافروزند که روشنی ابدی بخشد ، جیشی برانگیزند که مدائن قلوب فتح نماید ، عیشی صہیا سازند که فرج و سرور ابدی مبذول دارد .....

صفحه ۱۲۸ مکاتیب جلد چهارم :

.... این زندانی را آرزو چنین که در میان یاران دو عنوان نماید کیمی و فرقانی گفته نشود ، عنوان واحد بهائی مانند زیرا کل امواج يك بحرند و گلہای يك چمن

اشجار رشيقه يك حديقه اند و رهبران وسالكان يك طريقه  
 چه خوش بودى اگر شرق و غرب بيك نام و عنوان مشهور  
 و معروف گردى تا وحدت عالم انساني مانند آفتاب برباختر  
 و خاور بدرخشد و عليكم البهاء الابهى ع ع .

صفحه ٢٩٢ مكاتيب جلد اول :

..... اى ياران الهى در اين ايام نوريز خونريز گشت  
 نفوسى مقدسه از ياران الهى جانبازى نمودند و در سبيل  
 نور مبین بقربانگاه عشق شتافتند از اينجهت چشم گريان  
 است و دل بريان ، آه و انين باوج عليين رسد و حزن شديد  
 ماتم جديد بنمايد عبدالبهاء رانهائت آرزو چنان كه جرعه  
 از اين جام وفا نوشد و از ياره فدا سرمست گردد و خاتمه  
 حيات فاتحه الالطاف شود .

رب انلى تلك الكاس الطافحة بالفيض العظيم ورنحنى بتلك  
 الصهباء الفيض الجليل واطمئنى من تلك المائدة التى  
 لا يذوقها الاكل عبد منيب وتوجنى بذلك الاكليل الجليل  
 واجعل ردى مسفوحا على الثرى وجسمى مصلوبا فى السماء  
 وجسدى متلاشياً على النبراء وعظامى مفتتة من سهام القضاء  
 انك انت الكريم انك انت العظيم انك انت الرحمن الرحيم .

### حواله

"..... باید او امر روحانیه و جسمانیه اسم اعظم روحی

لتربتیه الفداء در حیز شهود جلوه نماید و در احوال  
و اطوار یاران الهی مجسم و مصور گردد و الا چه ثمری  
و چه اثری باری عبدالبهاء را نهایت آمال اینکسه  
بکلمه ئی از وصایا و نصائح مبارک موفق شود و یقین است  
یاران نیز چنین آرزو دارند .

۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۳ سفرنامه جلد دوم :

"..... در اول شب ستاره ئی که تازه طلوع کرده بود  
بنظر انور رسید خدام حضور را صلا زده فرمودند : "بیائید  
به بینید چه ستارهء روشنی است من میخوام احبای جمال  
مبارک مثل این ستاره روشن باشد .

صفحه ۳۹ . مکاتیب جلد اول :

"..... ای احبای الهی وقت محویت و فناست و هنگام  
عبودیت و وفا . نهایت عروج این عبد مقام بندگی حضرت  
یزدانست اگر در درگاه عبودیت مقبول گردد یا حبذا هذه  
الموهبة الكبرى والا هو ما یوس من رحمة الله . لهذا عبد البها

را نهایت آمال و آرزو و چنانست که در این فضا پروبالسی  
 بگشاید و در این میدان بشتابد و از این صهباء نشئه  
 بی منتها یابد . سرمست این جام گردد و از این مدام کام  
 دل و جان طلبد و هر زکری جز این ذکر محبوب محتسوم  
 سبب کمال حزن و اندوه است و علت اسف و حسرت غیر محدود .  
 از یاران الهی استدعا مینماید که شب و روز بطکوت الهی  
 بزارند و بنالند تا عبودیت این عبد در آن آستان مقبول  
 افتد ..... ع

### ۱- اطفال و حضرت عبدالبهاء

محبت حضرت عبدالبهاء نسبت باطفال بسیار  
 شدید بوده است این معنی از برخورد آن همیکل مبارک  
 با اطفال بخوبی آشکار است . مطالب زیر شاهد این  
 معنی است .

۲۴ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۴۸ سفرنامه مبارک جلد اول :  
 " طرف صبح بانجمن اطفال بهائیان تشریف بردند  
 درحالتیکه حین ورود مبارک جمیع اطفال هم آواز بودند و  
 شای عبدالبهاء را نظماً بزبان انگلیزی با پیانو میخواندند

چون نثارانور باطفال افتاد فرمودند ماشاء الله طفلها مانند دسته های گل در نهایت صفا و طراوت و لطافتند . پس از نطق و دعا در باره اطفال يك يك را بوسیده در آغوش میگرفتند و شیرینی عنایت میکردند و شدت محبت وجود مبارك باطفال دیدنی بود .

صفحه ۸۷ تا ۹۰ کتاب درگه دوست .

” اطفال دسته دسته بالا آمده باطاق حضرت عبدالبهاء رفتند من درست وقتی رسیدم که آخرین عده داخل شدند همیگل مبارك دم در ایستاده بودند و بهر يك تعارف میفرمودند دست برخی را می فشردند و بعضی را دست دور شانه شان میانداختند و در حال لبخند و سروری داشتند که گوئی خود شانهم یکی از اطفال بودند این کودکان ابدًا خود را نگرفته بودند و در آن محیط غیر مأنوس هرگز خود را غیر عادی نشان ندادند . با عده اخیر

طفل سیاهی که در حدود ۱۳ سال داشت وارد شد کاملاً سیاه بود و چون سیاه بود گمان نمیبرد او را هم راه بد دهند ولی وقتی که حضرت عبدالبهاء او را دیدند چهره مبارکش با سروری آسمانی برافروخته شد دست مبارک را شاهانه بلند و با صدائی رسا که همه شنیدند فرمودند " گل سیاه آمد " بختة سکوت تمام اطاق را فراگرفت چهره آن کودک سیاه پوست با بهجت و محبتی که از این جهان نبود چون گل شکفته شد فی الحین محسوس بود که اطفال با نظر دیگر بوی می نگرستند معلوم است تا آنوقت بآن طفل معصوم سیاه هزارگونه لقب داده بودند ولی هرگز احدی وی را گل سیاه خطاب نکرده بود ..... وقتی همه میهمانان آمدند حضرت عبدالبهاء فرستادند قدری شیرینی بخرند بعد از مدت کوتاهی شیرینی ها را آوردند شیرینی با اندازه پنج رطل با انواع شکلاتها ممزوج و قیمتش هم گران بود سینی شیرینی را دور میگرداندند و حضرت عبدالبهاء دست در آن برده مشت مشت بمیهمانان خود عطا میفرمودند و بهر يك نیز جمله ای میگفتند و هر يك را بنحوی نوازش و بچهره هر کدام نگاه پرتبسمی میفرمودند بعد برجای خود پشت میز برگشتند و بشقاب شیرینی را که چند عدد بیشتر در آن نبود نیز روی میز گذاردند قطعه شکلات سیاهی را برداشته بدان نگاه

فرمودند سپس نظری به جمعیت انداختند تمام اطفال بهیکل مبارک ناظر بودند ، بدون آنکه کلمه ای بگویند از جای خود حرکت فرموده تشریف بردند نزدیک آن طفل سیاه ایستادند و با مسرتی وافر نگاهی باطفال فرموده شکلات را نزدیک گونه های سیاه آن کودک نگاه داشتند .

چهره مبارک میدرخشید و چون دستهای خودشان را در شانه های طفل سیاه گرفتند گوئی تمام اطاق از آن درخشش نورانی گردید دیگر لازم نبود کلمه ای گفته شود اطفال قطعاً مقصود هیکل مبارک را دریافته بودند . بنظر میآمد که باطفال فرمودند ملاحظه کنید این طفل نه فقط گل سیاهی از بوستان الهی است بلکه شیرین هم هست شیرینی سیاه را میخورید و آن را خیلی دوست دارید شاید اگر روزی بشیرینی این کودک سیاه نیز واقف گردید او را هم خیلی دوست خواهید داشت ..... مجرد اطفال بآن کودک سیاه نگریستند گویا وی را قبلاً اصلاً ندیده بودند و اکنون او را بدرستی مشاهده میکنند . راستی هم که چنین بود . آن طفل سیاه که همه چشمها بسوی او دوخته شده بود بهیچ چیز هیکل مبارک توجهی نداشت تمام چشمها بنهایت لطف و علاقه بوی ناظر شد تا آنوقت آن مقدار مهر و محبت را در چشم احدی ندیده بود . در آن لحظه این

كودك سياه تغليب يافته بود حقيقت وجودش ظاهر گشت  
فرشته ای که در درونش ساکن بود پرده از چهرهٔ خود  
برداشت و وجه نير خود را بجهانيان بنمود .....  
این حادثه از نظر جناب محمود زرقانی اینطور بیان شده  
است :

٢٤ نوامبر ١٩١٢ صفحه ٣٨٩ سفرنامه جلد اول :

..... " وقت عصر اطفال كوچك مدرسه كه سابق  
حين عبور طلعت محبوب را زيارت نموده و اذن تشرف  
خواسته بودند مشرف شدند با شفقت و مرحمتی زائد الوصف  
از آنها احوالپرسی فرمودند اول گل و شیرینی بيك بيك  
عنایت نمودند بعد آنها را با عطر خوشبو و ممبر ساخته  
تشویق بر تحصیل آداب و علوم و حسن اخلاق و صداقت  
می فرمودند كه من امیدوارم چنانچه باید و شاید تربیت  
شوید و شريك سبب فخر خاندان خویش گردید خدا شما را  
تأيید کند و در مدرسهٔ عالم انسانی تحصیل علم و عرفان  
الهی نمائید و من در باره شما دعا میکنم و توفیق میطلبم  
فی الحقیقه قلوب اطفال بسیار پاك است این است كه  
حضرت مسیح میفرماید كونا كالا اطفال الحمد لله شما اطفال  
نورانی هستيد سبحان من خلق فسوی خدا شما را انسان  
خلق کرده تا روز بروز با ادب تر شوید تحصیل کمالات



انسانیه نمائید پدر و مادر را اطاعت کنید که از شما راضی باشند تا خدا از شما راضی شود تا شما باشید اطفال ملکوت و مصداق بیان حضرت مسیح " با آنکه اطفال بودند ولی باحالت خصوع و ادب و انجذابی مرخص شدند که انسان حیران میشد . "

۵ ص ۱۹۱۲ صفحه ۷۱ سفرنامه جلد اول :

" روز حرکت موکب اقدس بود و در آپارتمان منزل مبارک شور و ولوله احبا بسیار ، بعد در تالار هتل مجلسی مفصل از احباب و جمعیت اطفالشان منعقد اول اطفال را بشفقت و رأفتی فوق العاده در آغوش مبارک گرفتند آنها را بوسیدند و بهریک شیرینی و گل عنایت کرده فرمودند " شماها بفرموده حضرت مسیح اطفال ملکوتید و بفرمایش حضرت بهاء الله شمعهای عالم انسانی زیرا قلوبتان در نهایت صفاست ارواحتان در نهایت تقدیس آلوده باین عالم نیستید و مانند آئینه دلهای شما پاک و صاف است پدران و مادران شما باید شما را بکمال رأفت پرورش دهند بنهایت آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت اتقان بفضائل عالم انسانی متصف شوید و در جمیع مراتب ترقی نمائید تحصیل علوم و صنایع کنید سبب ظهور فیوضات باقیه شوید و علت ترقیات کلیسه گردید . "

۱۹ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۷ سفرنامه جلد اول :

..... بعد بیرون خانه در خیابان مشی میفرمودند

که اطفالی باوقار و ادب بحضور انور آمده از وطن و مقصد مبارک پرسیدند باهریک اظهار عنایت و محبت نمود. چون مراجعت بخانه فرمودند اطفال هم اجازه خواسته داخل شدند پس بهریک وجهی عنایت نموده آنها را نوازش میگرداند که طفل کوچک دیگر که در دامن پدرش بود بفتة بحضور مبارک دوید و عرض نمود من اول شما را دوست میدارم بعد پدرم را ..... "

۱۵ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۱ سفرنامه جلد اول :

..... و آخر به نوه های مسیس هرست نظر عنایت

نموده فرمودند : " فی الحقیقه اطفال زینت سفره انسانند  
علی الخصوص این اطفال که خیلی ملیحند قلوب اطفال بسیار  
صاف و ساده است انسان باید قلبش مانند قلوب اطفال  
باشد و ازهر آلایشی پاک و پاکیزه . "

۲۸ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳۷ سفرنامه جلد اول :

در ترن بطرف شرق .

..... عصر شخص خرازی فروشی اسباب برای فروش

میگردانید بعضی از سنگهای نوکه از معدن امریکا بود  
 ملاحظه می فرمودند در آن بین بعضی از اطفال نزدیک  
 آمده خیلی نگاه میکردند آنها را صدا کرده فرمودند چه  
 میخواهید از برای شما بخرم بشفقت و عنایتی با آنها  
 صحبت میفرمودند که مهربانتر از پدر مهربان بفرزند عزیز  
 خویش مشاهده میشدند بجهت هر یک یک دلار اسباب  
 خریدند بعضی دیگر نزدیک آمدند فرمودند اینها هم  
 بنظر فقیر میآیند برای هر یک از آنها نیز یک دلار اسباب  
 خرید فرمودند ....."

اشتوتگارت

۲۹ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۷۱ سفرنامه جلد دوم :

..... در میان این اطفال نفوس مبارکی مبعوث خواهد

شد نهالهائی که بدست تربیت باغبان کامل افتد البته  
 نشو و نمای دیگر حاصل نمایند اطفال را باید بتربیت  
 الهی تربیت نمود اسبابی برای آنها فراهم کرد که روز  
 بروز بر عقلشان بیفزاید وسعت افکار یابند از طفولیت قبل  
 از مدرسه تعلیم یابند بلکه علوم را بوسائل و اسباب بازی  
 بآنها تعلیم کنند تا با حالت سرور و شوق مطالبی را یاد  
 گیرند که خود اطفال در وقت بازی با یکدیگر مکالمه و مذاکره  
 نمایند و از یکدیگر سؤال و استفاده کنند و از روی قانون

جواب دهند و چون از آنها مطلبی سؤال شود هر کدام  
بهتر جواب دهد جایزه یابد و انعام گیرد تا جرئت و  
جسارت در صحبت یابند و مسائل الهیه نیز همین طور بآنها  
تعلیم شود . "

۲۰ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... وقتیکه حضار يك يك دست میدادند و اظهار  
خلوص نموده از حضور مبارك مرخص میشدند طفل مستر هارس  
هالی دیده به حضور مبارك آمد فوراً او را در بغل گرفتند  
بقسمی که عنایت مبارك مایه انبساط و سرور همه گرد یسد  
همیشه تشرّف اطفال بحضور مبارك اسباب نشاط قلوب  
بود آنقدر بآنها اظهار عنایت میکردند و ابراز محبت صمیمی  
و تعلق قلبی میفرمودند که هیچ پدری بفرزند خود بآندرجه  
مهربانی نمی نمود و میفرمودند اطفال خیلی مایه سرور و تسلی  
هستند من طفلی داشتم ( حسین افندی ) سه چهارساله  
بود وقتی خواب بودم به آهستگی در رختخواب من میآمد  
کیفیتی داشت که بوصف نمی آید . "

۲۰ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... بعد در خصوص تربیت اطفال میفرمودند : در ایام

لکورغه اولاد خود را بقانون و تربیت مخصوصی تربیت  
 میکردند اولاً در وقت ازدواج اجازه تزویج نمیدادند  
 مگر برای پسران و دختران صحیح المزاج و زنها از بدایت  
 حمل بزحمات مشغول میشدند تا طفل در عالم رحم نیز  
 بمشقت پرورده شود و پس از تولد او را با آب سرد شستشو  
 مینمودند و اگر آنوقت مادر بیمار میشد شیر دیگری بطفل  
 میدادند و از سرما محافظت نمیکردند و از سن سه سالگی  
 براه رفتن زیاد عادت میدادند و از هشت سالگی نصف  
 روز را بتحصیل علوم و نصف روز به بازیهای که سبب تقویت  
 جسم آنها میشد و میداشتند و غذای آنها را مقسوی  
 قرار میدادند تا در سن بیست سالگی صاحب بنیه قوی  
 و در علوم و فنون ماهر میشدند و این نحو از تربیت  
 مخصوص اولاد اعیان و اطفال بزرگان بود البته هر قدر  
 اطفال از بدایت عمر بزحمت و تعب پرورش یابند از سرما و  
 گرما هر قدر کمتر آنها را محافظت نمایند بهتر است....."

در مدرسه ای که بخصوص بخاطر دیدن اطفال

آنجا تشریف برده بودند .

۳ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۵ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت

..... وقتی بمدرسه مذکور نزول اجلال فرمودند

جميع اطفال با لباسهای مدرسه از دم در تا سالون  
 عمارت منظم و مرتب صف کشیده تعظیم میکردند و الله ابهی  
 میگفتند و در آن میان هیکل پیمان میخرا میدند و يك يك  
 را با دست مبارك شیرینی عنایت میکردند و نوازش مینمودند  
 و میفرمودند : " چه اطفال نازنینی هستید از خدا  
 میخواهم این اطفال را مبارك فرماید برکتی از آسمان  
 برایشان نازل نماید تا مانند گلهای گلشن ابهی سرسبز  
 و خرم شوند هر يك بنور محبت الله سراج روشنی گردد و از  
 نیر ملکوت ابهی اقتباس انوار کند اینها اثمار شجره محبت<sup>الله</sup>  
 هستند اینها نهالهای ملکوت ابهی هستند قلوبشان  
 در نهایت صفاست جانهایشان در نهایت پاکی و لطافت  
 و طراوت لهذا امیدوارم مانند مروارید در صدف محبت الله  
 پرورده گردند . "

۲۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۵-۴۶ سفرنامه جلد دوم :

..... اول شب به مجمع زنان و اطفال فقرا تشریف

بردند ابتدا نطقی در تسلی آنها و تربیت اطفال فرمودند  
 وچنان نطق مبارك سبب تبسم و سرورشان شد که حال پرواز  
 یافتند ، بعد در دو صف دور میزها گردش مینمودند  
 و با خلاق رحمانی و عنایتی ربانی اطفال را می بوسیدند و

نوازش میفرمودند و بیک یک عیدی عنایت میکردند و چون آن جمعیت چنین شفقت و مرحمتی دیدند چنان منبسط و منجذب گشتند که همه هم آواز شده شمعی که در خصوص ظهور و جلوه خضر و هدایت و راهنمایی او بود خواندند و هلهله کنان بدعا و ثنای طلعت پیمان مشغول گردیدند.

...

اشتوتگارت

۲۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۴ سفرنامه جلد دوم :

..... صبح جمعی از دوستان با اطفالشان

چون بساحت فضل و احسان درآمدند بعضی از آن طفلها فوراً دویده دست بدامن مبارک زدند ، صاحبان اطفال عرض مینمودند که صبح بسیار زود این بچه ها گریه میکردند که میخواهیم نزد عبدالبهاء برویم طفلها را در آغوش عنایت گرفته فرمودند : " به بینید محبت اطفال چه قدر خالص است قلوبشان چگونه پاک است از صورتهاشان نمایان است که چطور محبتشان خالص است باید محبت قلوب این نوع باشد علی الخصوص قلوب احبای الهی . چون محبت الله جلوه نماید دلها بی نهایت صاف شود مانند قلوب اطفال که هیچ غل و غش ندارد و احساساتشان بر قوه اراده شان غالب است اگر کسی را دوست بدانند پیدا است ، وقتی هم دوست ندارند فوراً دور میشوند

هیچ حيله و تزوير نميکنند ، باری اطفال را بايد خوب تربيت کرد زیرا مانند نهالهای تروتازه اند هر قسم آنها را تربيت کنی قبول مينمايند ، بايد از کوچکی محبت الهی را در قلبشان انداخت آنوقت خوب تربيت ميشوند ، نورانی و خوش اخلاق ميگردند .

۲۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۶۵ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت  
 ..... باز جمعيت ديگر با اطفال بسيار نازنين  
 و گلهاي رنگين بزيارت جمال مبین فائز ، طفلها را با کمال  
 شفقت در آغوش گرفته فرمودند : " من خیلی اطفال را  
 دوست ميدارم زیرا بملکوت الهی نزديکند اميد وارم روزی  
 آيد که اين نهالهای پر طراوت بشمرسند چون بهائیس  
 هستند در ظل حضرت بهاء الله تربيت روحانی يابند .....  
 هنگام مرخصی احبا اطفال را در آغوش گرفته مي فرمودند :  
 وه چه اطفال نازينی هستند خدايا اينها کيستند ؟ ما  
 کجا بوديم واينها کجا ."



۱۱ - خاطرات

در این فصل از کتاب یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء خاطرات جالب و دلنشین تنی چند از مؤمنین شرق و غرب در باره حالات ، اتفاقات و حرکات و سکنات هیکل اطهر میثاق حضرت عبدالبهاء درج میگردد . اولین خاطره از جناب استاد اسمعیل عبودیت است که بقلم ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در مجله آهنک بدیع شماره ۸ سال ۱۹ آبان ۱۳۴۲ شماره مسلسل ۲۱۲ صفحه ۲۷۳ مندرج است :

..... روزی چند نگذشت که در بیت مبارک عکامحظلی بود و هیکل اطهر هرچند با بیانات خود کل را تقویست و تشجیع میفرمودند ولی معلوم بود دریائی از غم در وجود مکرم در موج و هیجان است آخر جلسه فرمودند من میخواهم بروم زیارت روضه مبارکه ولی کروسه بیش از سه نفر دیگر جای نمیگیرد جناب حاج میرزا حیدرعلی شما قرعه بکشید بنام هرکس افتاد بامن بیاید . قرعه را کشیدند و قرعه فال بنام سه نفر از احبای منی ریز افتاد : هر سه در کروسه در حضور مبارک جالس شده بسوی روضه مبارکه روان گردیدند . عکا

دارای دو دروازه است باب البحر و باب البر هرگاه  
 که این دو دروازه را ببندند آمد و شد ممنوع میگردد با ب  
 اول بدریا باز میشود و باب ثانی بصحرا . کروسه مبارک از  
 باب البر خارج شد هیکل اطهر نگاهی بدریا کرده فرمودند  
 طوفان است طوفان است ..... زائرین بدریا نگر استند  
 و آنرا آرام دیدند پیش خود تصور کردند که بعد طوفان  
 میشود چیزی نرفته بودند که مجدد با هیمنه و سطوت  
 عجیبی هیکل میثاق فرمودند بلاخوب است بلاخوب است  
 هر دفعه که این جمله را میگفتند تمامی قدرت و سیطره  
 الهیه از آن نمودار میگردد برای عوض کردن این حالت  
 جناب وحید عرض کردند قربان در موقع حرکت یکی از احباب  
 اجازه تشرّف خواست فوراً فرمودند فائز شدند فائز شدند  
 این بیان مبارک ابراهام را تیره تر نمود و برگرفتنی احوال  
 افزود لذا دم فرو بسته چیزی نگفتند و چون از زیارت برگشتند  
 امر کردند زائرین نیریز حاضر حرکت شوند هنگام بد رود  
 بی اندازه بانان لطف و عنایت فرمودند ولوحی سر بسته  
 دادند که چون به نوریز میرسند بگشایند و در جمع یاران  
 بخوانند . وقتی به نوریز رسیدند فهمیدند که مصارف  
 همان یوم و ساعت ۱۸ نفر از احباب عزیز الهی را اهالی  
 نوریز بخاک و خون کشیده يك يك را بنهایت سختی شهید

کرده اند و آن لوح مبارک در باره این شهید است که قربانی  
استقرار عرش مطهر حضرت رب اعلی در کوه کرمل گردیده  
و بشرف قبول فائز شده اند .

برای مزید اطلاع یاران و پیاوران حضرت عبدالبهاء  
عرض میشود که سواد این لوح مبارک که بسیار مفصل است  
در صفحات ٢٨٨ تا ٢٩٣ کتاب مکاتیب عبدالبهاء جلد  
اول مندرج است که قسمتی از آن این است :

### هوالله

سبحانك اللهم يا الهی لك الحمد ولك الشكر علی  
ما انعمت و آتیت و والیت واعطیت ..... ای یاران الهی  
در این ایام نریز خونریز گشت نفوسی مقدسه از یاران  
الهی جان بازی نمودند و در سبیل نور مبین بقربانگاه  
عشق شتافتند از اینجهت چشم نگیان است و دل بریان آه  
و انین باوج علیین رسد و حزن شدید ماتم جدید بنمایند  
عبدالبهاء را نهایت آرزو چنان که جرعه از این جام وفا نوشد  
و از باره فدا سرمست گردد و خاتمه حیات فاتحه الالطاف  
شود ..... ای یاران عبدالبهاء در این ایام بحسن القضاء  
و تأیید رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایری همیکل مقدس  
حضرت اعلی در جبل کرمل حیفا در مقام معلوم استقرار

یافت لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نی ریز از  
این جام لبریز سرمست شدند و بچوگان همت گوی سبقت  
از این میدان ربوند هنیئالهم ثم مرینا هذا القـدح  
الممتلاء الطافح بصهباء محبقالله وعلیهم بهاء الله الابهی .  
.....

\*\*\*\*\*+

\*\*\*\*\*

+X+X+X+

+X+

مطالبی که تحت عنوان "خوشترین روزهای زندگی  
یاکیمیای حیات بنظر میرسد" خاطرات سرکار خانم قدسیه  
اشرف مییاشد که هنگام تحصیل در امریکا بشرف لقا فائز  
شدند و نیز در ارض اقدس مجدداً بحضور مبارک حضرت  
مولی الوری شرف مشول یافتند .

گرچه یکبار طی مصاحبه ای مطالبی از خاطرات  
زمان تشرف بحضور حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> بیان فرموده اند ولی  
این یادداشتها قبلاً در هیچیک از نشریات امریه درج  
نشده است .

### خوشترین روزهای زندگی یاکیمیای

#### حیات

بنا بخواهش دوستی گرامی نشئه فیوضاتی را که از  
محضر مقدس حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> روح العالمین لتراب اقدام  
احبائه الفداء درك نموده ام تا آنجا که یارای قلم و رسائی  
الفاظ اجازه میدهند از لوح ضمیر بصفحه کاغذ میآورم شاید  
این خاطرات که قسمتی از پنجاه و سه سال وقسمتی از  
چهل و پنج سال قبل موجد نشاط و مؤید حیات من بود  
چون موج کوتاه نسیمی از آن گلزار بی کران مهر و شفقت

مشام جان زنده دلی چند را بلطف بنوازد .

بامر حضرت مولی الوری پس از ترك كالج امریکائیسی  
 طهران در سال ۱۲۹۰ هجری شمسی ( ۱۹۱۱ میلادی )  
 برای ادامه تحصیل عازم امریکا شدم در این سفر چنان  
 امر بتعجیل شده بود که فرصت تشریف در بین راه از دست  
 رفت و خار غم این محرومیت بردل مشتاق من نشست .  
 بنا بمشورت اولیایم با دکتر مودی و سفارشی که از آن خارمه  
 پاك نهار امرالله داشتم در شیکاگو ساکن و مشغول تحصیل  
 شدم . . . . . هنوز یکسال تمام از اقامتم در امریکا نگذشته بود که  
 مؤده جانبخش عزیمت حضرت عبدالبهاء با حباء غرب ابلاغ  
 شد دلهای مشتاق بطپش آمد و بر کالبد من شیفته روحی  
 دیگر دمیده شد . ایام و ساعات بلکه دقیق و آنات میسر  
 تاکی موکب اجلال آن سرور بی مثال بر چشم ودلم فرود آید  
 چه گویم که این انتظار چه عمری دراز بود فکر میکردم حتما  
 روزهای پنجاه هزار ساله همین روزهای تمام نشدنی من  
 هستند چرا زمان ایستاده بود ؟ روزها شب و شبها روز -  
 میشدند اما هر یک چند قرن معطل میماندند ؟ خدا میداند  
 ودل شیدا .

بالاخره میس مک کینی Miss McKing آن مادر  
 رؤف ومهربان که فرشته نگهبان او تسلی بخش خاطر ناآرام من

در آن ایام بود ساعت دو بعد از ظهر روز ۲۹ آوریل نزد من آمد و گفت : " حرکت کن " مگر این دو کلمه چه خاصیتی دارند ؟ مگر همه ما هر روز مکرر آنها را نمیکنیم یا نمیشنویم ؟ پس چرا از هزاران بار همین یکدفعه واقعا نهاد وجود مرا حرکت داد ؟ چرا و رشد ؟ از چه راه و بچه وسیله بایستگاه رفتیم از من نپرسید همینقدر میدانم که با یک روسری سفید در انتظار ورود قطار ایستاده بودم . گفته بودند ساعت چهار ولی تا این ساعت چهار چندین سال طول کشید . مصمائی بود بالاخره عقربه های ساعت این قوس اسرار آمیز را طی کردند قطار روی خط مصمود پیش آمد ولی حقیقتا غیر از حالت عادی بود .

گوئی این قطار بر خط منت میگذاشت و محیط ایستگاه را امر بسکوت میکرد چنان آرام پیش میآمد و چنان موجی از عظمت و جلال از آن منتشر میشد که نفسها در سینه ماندند و دلها میخواستند از راه دیده بیرون بجهند .

شاید هنوز قطارنا ایستاده بود که دری را باز کردند و کبریای بحت قدم برپله نهاد من که جز هیگل انورش چیزی ندیدم همیشه سراله الاعظم فضا را پر کرده بود و چه سره اشك آلودم بر پای مبارکش رنجه میداد . وقتی دستهای مبارك بازوان مرا گرفته از زمین برداشتند و دست عطفوت

بر سرم نهادند احساس شرمی زودگذر کردم که موجب زحمت و اتلاف وقت سرور عالمیان شده بودم ولی جز طنین لطیف صوت محبوب چیزی درك نکردم که فرمودند . من که پیش تو آمدم " چراگریه میکنی " از آن پس شاید در اغصاء یا خلسه شکر بودم شاید هم سیلان اشک شوق مانع دید اطراف شده بود بهر حال هنگامی بخود آمدم که جمعی گرد آن شمع جهان افروز در فضای وسیعی گرد آمده و من گریان بیقرار را بجلو رفتن رخصت میدادند ( واقعا چه مردم مهربانی بودند که این همه سعادت را برایگان بمن می بخشیدند ) این در سالن هتل پلازا ( Plaza ) بود که قبلا برای نزول اجلال حضرتش تأمین شده بود جناب آقاسید اسدالله ( قهی ) که ریزش اشک و بی تابی مرا دید گفت بجای گریه وزاری بهتر است از مدرسه ات مرخصی گرفته در ایام توقف سرکار آقا در این شهر خدمات خصوصی که از عهده ما مردان ساقط است انجام دهی از قبیل تنظیم و تنظیم لباس و لوازم خصوصی آنحضرت " حقیقتا " بدین جمله اگر جان میفشاندم روا بود ولی خیال میکنید آن پیر مرد نازنین واقعا تصور ضرورتی برای حضور یا خدمت من میکرد ؟ نه صرفا دلش بحال من سوخته بود و بهانه ای بدست داده تا بتوانم حتی الامکان از مشاهده جمال مستفیض شوم "



منهم بقدر استعداد از این موهبت استفاده کردم از آن — پس هر صبح بر سر این خدمت که از سلطنت و وجهان برایم پرافتخار تر بود با وجدی خارج از حد وصف حاضر میشدم هوای این اطلاق را که برایم اکسیر حیات بود می بلعیدم آنچه متعلق بحضرت عبدالبهاء بود از قبیل کفش جوراب شانه و دستمال همه محبوب و معبود من بودند چه ساعات خوشی بود که هر قطعه از آنها را بر سینه و دیده می نهادم و خود را بی نیازترین فرد جهان میدیدم . شما شاید عاشق رویاهای بهشتی خود شده باشید ولی هرگز درک جنت واقعی یعنی خدمت محبوب در همین عالم مشهود و <sup>با</sup> همین دست و چشم و جسم محسوس و معلوم را نکرده اید تا بدانید چگونه تمام ذرات وجودتانرا منتعش میکند گیرم که تاج خدمتی بر سر شما نهاده باشند ولی آیا سرور مخدوم شما عبدالبهاء بود ؟ دست شما هم غبار از کفش سرکار آقا گرفته تا بدانید با چه خضوعی آنها را بلب میگذارید ؟ موهای شکسته مولی الوری راهی چوقست از دنده های شانه جدا کرده اید ؟ تا ببینید ~~چطوری~~ <sup>چطوری</sup> بی اختیار آنها را بر چشم میکشید ؟ من در این ایام <sup>لچنین</sup> <sup>لله</sup> عالمی بودم و تمام عمر شناخوان و سپاسگزار آقا سید اسدا هستم که مرا بچشمه حیات رهبری کرده امید است کسه

ارواح مخلدہ پاکبازانی چون اوهادی و حامی شمه ما باشند .  
 خلاصہ در مدت هفت روز اقامت آنحضرت در شیکاگو مرتباً  
 ساعت پنج صبح در هتل بودم و در التزام موکب مبارکش در  
 اجتماعات و اماکن متعدده حاضر و يك بعد از نیمه شب  
 سرشار از صہبای سعادت بخانه و بستر خود میرفتم چشم  
 می بستم و با تماشای نقش آن چہرہ آسمانی و استماع طنین  
 آن صوت ملکوتی خلسہ بہشتی خود را طی میکردم غالباً در  
 قبال خدمت جزئی کہ در جامع یا محافل خصوصی انجام  
 میدادم بنحوی بدیع مورد عنایت قرار میگرفتم و ہر دفعہ این  
 مراحم چنان مشعوفم میکرد کہ اشک شوق از دیدہ ام میریخت  
 بعنوان مثال يك صحنہ کاملاً خصوصی آنرا برای شما نقل  
 میکنم :

يك روز قبل از نهار حضرت عبدالبہاء از هتل خارج  
 شدہ ملتزمین و خدام ہريك بگار خود مشغول بودند منہم  
 در اطاق بتنظیف و تنظیم پرداختہ دیدم ندہ شانہ ایشان  
 شکستہ است بمجلہ شانہ نوی خریدہ کنار آن قرار دادم و  
 سایر فرائض را انجام دادہ بیرون اطاق بانظار مراجعت  
 حضرتش ایستادہ بودم تشریف آوردند و با يك مرحباً بتظیم  
 و تکبیرم پاسخ فرمودہ باطاق داخل و یکسرہ بطرف کمرد  
 ( میز آرایش ) رفتند شانہ جدید را برداشتہ بطرف این غبار

بیمقدار برگشتند و با چهره ای بشاش و تبسمی بازارز فرمودند : "مرحبا شانه نو برای من خریدی ؟ شانه من شکسته بود و فرصت خرید یکی دیگر را نداشتم" از خلال پرده اشك شبیح اندام مبارك را میدیدم و شنیدم کسسه میفرمودند : "ببین ریشم را با آن شانه میکم" دو ساره بطرف کمد رفته شانه قدیمی را برداشته آوردند و با خنده‌ای که نشانه کمال انبساط خاطر مبارك بود فرمودند : "این را هم یادگار بتو میدهم ببین موی سرم هم در آن هست" بقدری این الفاظ شیرین و دلپذیر ادا میشد که مرا باوج شادی و افتخار پرواز داد شانه را گرفته برب و چشم اشك ریزم میفشردم ساعاتی چند در آسمان عشق و شیدائی خود موج بودم . آن شانه در آن کاغذی که سرنویس همان هتل پلازا را دارد پیچیده شده و با مقداری از یادگارهای دیگر که قسمتی از آنها را همان آقاسید اسدالله پیرمرد مهربان بمن داده در خانه خواهرگرامیم عطیه خانم صخیخی موجود و مایه برکت و سعادت خانواد ه و شادی خاطر خودم میباشد دوستان عزیز برای من این شانه شکسته از هر تاج افتخاری ارجمندتر است چنانچه تمام عمر حفظش کرده ام در صورتیکه اسناد و مدارك علمی وحتی نشان افتخار امپراطوری انگلستان را با فرمانش هیریک در

جائی افکنده و الان خبر از وجود یا عدمشان ندارم . اما باین نکته توجه نمائید این طریقه تعلیم و تربیت مولی الوری بود با این همه لطف بمن خاکسار میفهماندند که موی شکسته هنوز در لای دنده شانه باقی است بجای توپیخ تمجید میفرمودند قهرش مهر و عتابش عنایت محضه بود حال ملاحظه فرمائید خطا باید چقدر بزرگ و خیانت بچه شدت باید باشد که این دریای لطف و شفقت را مکدر سازد . چنانکه از عکسها و خاطرات مشهود است معمولا وجود مبارکش شاد و سرور و عموما مزاح و ظریف الطبع بود ولی در این ایام گاهی بشدت افسرده و غمگین بنظر میرسیدند چهره مبارک گرفته و محزون و معلوم بود که بار غمی سنگین قلب مطهر را فشرده کمتر با افراد خصوصا ملازمین سفر صحبت میفرمودند در این اوقات زمینه بیانات مبارک خطاب با احباء ثبوت بر عهد و میثاق الهی بود من که در عالم شیدائی خود سیر آفاق عشق میکردم توجهی با کثرت مشهودات بارزه هم نداشتم تا چه رسد بخفایا و زوایای اجتماع و کشف علل و دلایل رفتار و گفتار حضرت عبدالبهاء ولی بعد ما دانستم علت ملال و وصول اخبار حاکی از عدم اتحاد و وثاق احباء بود یا بروز خیانت و بیوفائی از مترجمین جوان ( احمد سهراب و دکتر فرید ) که نه تنها من از آن

بی خبر بودم بلکه لطف بی پایان و عفو و سماح آن خداوند  
 مهر و احسان خطای آنرا مستور میداشت و آبروی ایشان  
 را نمیریخت و رنج آنرا بر وجود نازنین و روح حساس خود  
 تحمیل میفرمود .

کسانی بودند که میخواستند در حل معضلات  
 خصوصی استمداد از حضرت عبدالبهاء کنند و من جمله  
 بعضی خانمها مایل نبودند که مردان جوان ترجمان  
 ایشان باشند در این موارد بود که مرا وادار میکردند  
 تا کسب اجازه کرده عهده دار ترجمه عرایض ایشان بشوم  
 من جمله خانم انگلیسی بود بنام میس متیوز *Miss Mathews*  
 که اراده کرده بود بر علیه تعصب شدید نژادی در امریکا  
 اقدام کند لذا اجازه تشریف خواسته تمنا نمود به لویس  
 گریگوری *Luis Gregory* دانشمند سیاه پوست امر  
 فرمایند با او ازدواج کند . روزی لویس شرفیاب و طبق  
 معمول مورد مرحمت خاصه حضرت مولی الوری قرار گرفت  
 او در موقع دست دادن خم میشد تا دست مبارک را ببوسد  
 و حضرت عبدالبهاء هم سر او را مکرر میبوسیدند و نوازش  
 میفرمودند و با خطاب *My son* پسر عزیزم  
*My dear son* او را مخاطب میفرمودند این بار  
 هم مقدمات مثل همیشه بود ولی پس از مضافه بمن امر

فرمودند تقاضای میس منیوز را بصورت رأی مبارک برای لوئیس ترجمه کنم لوئیس بیچاره که منتسب به متعصبترین مردم منطقه جنوبی مملکت بود وقتیکه امر مبارک را شنید دنیا پیش چشمش سیاه شد ولی با منتهای شجاعت خود را فدای نمود در حالتیکه نگاهش بزمین دوخته شده بود عرض کرد امر مبارک است " وقتیکه مرخص شده با من دست خدا حافظی میداد دستش را یکپارچه یخ حس کردم مثل صاعقه زده ای از حضور مبارک مرخص شده رفت بعد ها برای من حکایت کرد که چگونه پس از دو ساعت بخود آمده بود که در خیابانها بدون هدف و مقصد معین راه رفته و چه مرحله خطیری را گذرانده .

خلاصه با تمام صعوبت و شگفتنی قضیه عقد ازدواج انجام شد و لوئیس گریگوری وکیل دعاوی و خطیب زبردستی که با شهرت و قدرت و محبوبیت کم نظیری در قسمت وسیعی از ایالات متحده میزیست تمام شئون ظاهره خود را بصرف وفا و محض اطاعت امر مولا از دست داد و در اثر این ازدواج منفور هواداران پیشین خود شد ورشته امور ما پیش از هم گسست ولی تا پایان عمر لحظه ای از خدمت امر غافل نشد و از کسانی بود که پس از وفاتش در زمره ایادی امر محسوب شد .

حضرت عبدالبهاء نسبت به کودکان بذل مرحمت

خاصی میفرمودند و اطفال نیز مجذوب و شیفته محض مبارک بودند گوئی لباس شرقی ایشان هرگز غرابتی در نظر خردسالان نداشت و عموماً با انس و الفت آمیخته بمحبت و اشتیاق بحضرتش نزدیک میشدند و این جذبه حتمی آنصکاس عطاوفت پدرانہ مولی الوری نسبت بایشان بود روی به تقاضای احبای حاضر بیارک مجاور هتل تشریف بردند روی دریاچه پارک قایقی بشکل مرغابی بود که یکمده بچسبہ آنرا با اشتیاق تماشا میکردند سرکار آقا اجارہ قایق را مرحمت فرمودند و بچہ ہا سوار شدہ با فریادہای شادی و شکر صمیمانہ خود را ابراز میداشتند و آنحضرت با سرور و شفقتی کہ خاصہ نظر ذرہ پرورش بود از نظارہ شرف آنان لذت میبرد .

گرچہ اثرات قدم مولی الوری بر خاک امریکا خود نوری است کہ افق تاریخ آن کشور را روشنی دائم بخشیدہ و اساس ایمان را در قلوب روشندان آن استوار نمودہ ولی نشانہ محسوس و اساس مشہودی نیز در این ایام گذاشتہ شد کہ باعتراف اهل فن نمونہ اعلائی هنر و فن ساختمان بتونی در نیمہ اول قرن بیستم میلادی است و شرح آن چنین بود :

در این ایام احباء فرصت را غنیمت شمرده تصمیم

گرفتند ترتیبی دهند که سنگ بنای مشرق الانکار بدست حضرت عبدالبهاء گذارده شود لذا بجمیع ایالات اعلام و احباء را دعوت کردند که روز اول ماه می سال ۱۹۱۲ در ویلمت برای انجام این مقصد حضور بهم رسانند خانمی بنام میس هلمز Miss Halmes بیلچه ای از طلا تهیه کرد و خانم دیگری قطعه سنگی با تراش بسیار ظریف از مسافتی نسبتاً بعید در درشکه بچه اش حمل کرد بانجا آوردند . در محلی که امروز این معبد زیبا و گل و گیاه و سبزه و طراوت را عیناً یا در تصاویر میبینید در آنروز قطعه زمینی سنگلاخی پیش نبود صندلی برای جلوس حضرت عبدالبهاء در کنار نقطه ای که بنا بود سنگ زاویه گذارده شود قرار داده یاران الهی همچنانکه در عکسها تا اندازه ای مشهود است گورد شمع انجمن خویش حلقه زده بودند آفتاب ملایم و هوا بسیار خوب و امواج شادی و سرور جوآن فضا را بهیجان آورده بود . بیلچه طالا را مرحوم ترنتن چیس Tornton Chase اولین بهائی امریکا تقدیم نموده و بدست مبارك حضرت مولی الوری اکلیل افتخار بر فرق سرزمین آمریکا نهاده شد . پس از آنکه مقداری از خاک را جابجا فرمودند ملازمین رکاب و نمایندگان مجامع امریکا رانیز رخصت شرکت در آن خطییر عنایت شد . سپس چند نفر را به نیابت احبای شرق انتخاب



فرمودند من جمله اردشیر بهرام سرورش بنمایندگی احبای  
 پارسی جناب آقا سید اسدالله از طرف احبای شیعی  
 نسب ایران و جناب دکتر ضیاء بالنیابه از بهائیان عرب و در  
 آن اثناء نظر زره پرور مولی مصطوف این ناچیز شد کسه  
 گوشه ای ایستاده در نشئه خود سیر جنان بیکران میگردم  
 فرمودند : " بیا توهم بنمایندگی زنهای ایران بیلی بزن "  
 و بیلچه را بدست من دادند .

خواننده عزیز آیا میتوانید حالیکه در آن دقیقه بمن  
 دست داد حس کنید ؟ آری بیلچه را از دست مبارك  
 گرفتم و لابد بر زمین هم فرو برده و بخاکی بیرون ریختم اما  
 آیا این من بودم که الان دارم این خاطرات را بروی کاغذ  
 میآورم ؟ در آن لحظه از آنچه نامش حس است گوئی در من  
 وجود نداشت این همه لطف و مرحمت نه چنان خرد و  
 نابود کرده بود که بتوانم شرح و وصفی بر آن بنویسم .  
 " تو خود بچشم دل آن صحنه را تماشا کن "

سنگ زیبا بدست مبارك در محل خود نصب شد .  
 افراد احباء هر يك بنوبه از نوازش و عطوفت حضرتش برخوردار  
 شدند ناهار در خیمه صرف شد و موکب گرامیش بشهر مراجعت  
 فرمود .

عصر همانروز در سالن هتل پلازا نطق مبارك را جمع

بکمالات روح و مدنیت الهی بود . روزی که دیگری در حضور  
 نمود احضارم فرموده با تبسم و لحن مزاحی فرمودند : " رفتار  
 میزبانان با تو اینطور است - نه ؟ ( این میزبان بعد ها  
 ناقض عهد شد ) ساکت در محضر مبارک بودم و با چند جمله  
 مشفقانه مجدداً غبار خاطره آن زن ناشنجا را از ضمیرم  
 زدودند .

دو هفته روز پرمسرت و سعادت من در شیکاگو بسر آمد  
 روز فراق ( ۶ صی ۱۹۱۲ ) رسید و ساعت وداع قلبم داشت  
 هزار پاره میشد امدم از زندگی و دنیا و مافیها قطع میشد ،  
 جدا شدن از محبوب بی همتایم یعنی موت ، یعنی محرومیت  
 از مفهوم واقعی حیات ، یعنی بیچارگی صرف و در آخرین  
 دقیقه ، آن نازنین سرور مهربان بلحن ملکوتی خود مخاطبم  
 ساخته فرمود : " دلتنگ مباش باز مرا خواهی دید " نمیدانم  
 این چه وعده اثر کیمیائی داشت که بدون کوچکترین علامت تأخیری  
 در وضعیت ظاهره زندگانیم نور امید در قلبم دمید . از  
 شمان لحظه مراجعت از ایستگاه با شعفی روحانی و نشاطی  
 خارق ماده بکار تحصیل پرداختم .

طولی نکشید که تلگرافی بامضاء خانمی بنام میس پارسونز  
 Miss Parsons از واشنگتن دریافت کردم باین  
 عبارت " آماده سفر بواشنگتن باش نامه در راه است " بعد

از دو روز آن نامه رسید مبنی بر اینکه بامر مبارك مادامیکه در آمریکا هستی تو دختر من خواهی بود فعلا بیا باشنگتن و دوره ای که در پیش داری بگذران تا بعد ببینیم در کجا باید ادامه تحصیل بدهی .

این تلگراف و نامه هرچه در پی داشت فعلا مرا از شر صاحبخانه ای که روحا از هم جدا بودیم نجات میداد . در واشنگتن مشغول تحصیل شده بودم که مژده تجدید دیدار دلداد رسید و مرغ دل را بطرب آورد این مرتبه بدعوت ستر و میسیس پارسنز اقامت حضرت عبدالبهاء در واشنگتن در خانه خود حضرات بود و ارادتکیش شما در ساعات غیر از مدرسه سعادت تشریف در حضور انور را داشتم . در یکی از ایام مقارن ساعت ۵ عصر بود حضرت عبدالبهاء در اطاق کوچکی کنار پنجره جالس بودند وقتیکه مرا در راهرو جلو در و منتظر اجازه تشریف دیدند امر بدخول فرموده بصندلی مقابل اشاره و اذن جلوس فرمودند بعد از اظهار عنایات یومیه از مدرسه و تحصیلاتم سؤالاتی فرمودند برنامه ام را عرض کردم بیاناتی فرمودند که تفسیر بعضی مواد درسی را الزام مینمود و پس از آن نیز هر روز بخطاب الهامی مستفیض بودم و جانی تازه میگرفتم . اما یکی از شگفتیهای گفتنی این ایام آنکه :

روزیکشنبه ای بنا بود حضرت عبدالبهاء در سالن مخصوص بهائیان ایراد خطابه فرمایند دعوت و اعلام شده بود وساعتی پیش از وقت دختران جوان بهائی برای راهنمایی مدعوین حاضر بودیم . سرکار آقا که قبل از ساعت معینه تشریف آوردند بودند روی صحنه خطابه برصندلی که رو بروی در ورودی قرار داشت جلوس فرمودند در خلال جمعیت خانم و آقائی بنام مستر و میسیس جونز با دخترک کوچکشان موریل Marie وارد شدند . دخترک پنج یا شش ساله و دستش در دست پدر بود ولی بمجرد ورود بسالن دست خود را از پدر رها کرده بجانب هیگل مبارک دوید . پدرش بدنبال او دوید و نهیبی برای ممانعت اوزد ولی کودک زودتر خود را بمسند مبارک رسانده بود و حضرت عبدالبهاء پدر را اشاره فرمودند که او را آزاد بگذارند دخترک بالای صحنه رفته کنار صندلی با کمال ادب ایستاد و از دور معلوم بود که مکالمه ای هم بین جازب و مجذوب در جریان هست ولی صداشنیده نمیشد و فقط از اینکه طفل میفهمید و پاسخ میداد معلوم بود که زبان مشترک انگلیسی است این خلوت زیبا درملاء احبا همچنان ادامه داشت تا شروع جلسه اعلام شد و قتیکه حضرت عبدالبهاء برای ایراد نطق قیام فرمودند موریل سر جای خود مودبانه ایستاد و مثل اشخاص بالذات سراپا گوش بود با این تفاوت که او اعتنائی

بمترجم نداشت و پیوسته نگاهش بصورت محبوب دوخته بود گوئی تمام بیانات مبارك را درك میکند و نیازی بترجمان ندارد . این حالت باقی بود تا خطابه پایان یافت حضرت عبدالبهاء بمسند خود بازگشته كودك را بزانو نشاندند و نوازش فرمودند . در پایان جلسه پدر و مادر برای پوزش خواستن از این جسارت بچه پیش رفتند . حضرت مولی الوری ایشانرا بلطف و عنایت خاصه نواختند و به موریل نام ( روحیه ) عطا فرمودند . در عالم بهائیس و سفرنامه حضرت عبدالبهاء عکسی هست که دخترک کوچکی در کنار هیكل مبارك بنام روحیه مشخص شده این همان موریل است که شرح تشریفش گذشت نه روحیه خانم ربانسی همسر حضرت ولی امرالله . روحیه جونز هم اکنون ( آگوست ۱۹۶۵ ) مهاجر خدوم فی سبیل الله است .

روز یازدهم نوامبر ساعت ۲۴<sup>۱۹۱۶</sup> ( نیمه شب ) موکب مبارك از واشنگتن بطرف نیویورک عزیمت فرمود و ایام پرسما تشریف من در امریکا پایان پذیرفت ولی لذت حلاوت آن مدت هشت سال مهیج و هادی دوران تحصیل بود تا مجددا در سال ۱۹۲۰ در ارض اقدس بشرف لقا مشرف شدم . بجاست که پاره ای از اندرزهای آن هادی امام را که بر کاغذ و خاطر ثبت کرده ام برای شما هم یادآور شوم :

” چشم خطابین نظر بخوا کند اما نظر خطاپوش  
بخالق نفوس ناظر باشد ”

” فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر  
از فقیر صابر است و از همه بهتر غنی منفق است که  
امتحان خالص بیرون آمده سبب آسایش نوع انسان گشته  
است ”

” شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق  
است و مقام انفاق اعظم است ، این است که میفرماید :  
لن تنالوا البرَّ حتی تنفقوا ما تحبون ”

” کاری که خدا برای انسان خواسته یا مقدر فرموده  
استقامتش را هم میدهد ”

و اما پس از خاتمه جنگ جهانی اول و آزادی مسافرت  
در اواخر سال ۱۹۱۹ کسب اجازه تشریف کرده از آمریکا  
بمقصد حیفا حرکت کردم و در اروپا در حدود دو ماه  
معطل شدم تا بالاخره در صحنه کشتی ایتالیائی بزحمت  
جائی پیدا کرده خود را به پرت سعید رساندم و از آنجا پس  
از ملاقات کوتاهی با احباء بوسیله اتوبوس و ترن و غیره بحیفا  
رسیدیم . نزدیک غروب بود و اشعه زرین خورشید بر افق  
لرزان حیفا نمودارم امواج شوق را از قلب من بدریا یا از  
آستان معبود بجان پرهیجان من هدایت میکردند در اسکله

عده ای از دوستان که بوسیله تلگراف احباء مصر از ورود م  
 اطلاع یافته بودند ، استقبال کرده و مرا با کروسس  
 ( کالسکه ) به بیت مبارک بردند ولی چون از امریکا آمده  
 بودم بمسافرخانه غریبها هدایتم کردند در اطاق بمجله  
 نظافت و تمویض لباس کرده از افی بیکر *Effie Baker*  
 و فوجیتا *Fujita* که شرف خدمت احبا را داشتند  
 پرسیدم : این جا کجاست ؟ کی و چگونه میتوانم مشرف  
 شوم ؟ جواب دادند این جا مسافرخانه غریبها و بیت  
 مبارک روبرو است الان شما را بانجا راهنمایی میکنم تا  
 خدمت حضرت ورقه علیا و سایر خانمها بررسی برانمائید  
 حضرات خدمت حضرت خانم رسیدم و چشم بزیارت خانم  
 اهل عالم منور گشت ولی دلم میخواست بدانم کجا و کی  
 میتوانم حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شوم اما قبل از آنکه  
 جسارت پرسش کرده باشم حضرت خانم فرمودند " سرکار آقا  
 بحکا تشریف برده اند و دیر مراجعت میفرمایند چون شما  
 از سفر آمده و خسته اید امشب استراحت بکنید فردا مشرف  
 میشوید " جرأت و فرصت چون و چرا نبود امر خانم مطاع  
 بود و من با راهنمای خود بمسافرخانه برگشتم میز شام آماده  
 و جمیع وسائل آسایش یک مسافر خسته موجود اما دل من  
 ناراضی و سنگینی شبه غم بر آن بار شده بود حتما اثر این

حزن در چهره ام پیدا بود که آن نازنین میگفت خیلی  
 خسته ای شامت را بخور زود تر بخواب که از خستگی بیرون  
 آئی خودم هم تقریباً همین اشتباه را کرده کدورت را تعبیر  
 بخستگی میکردم ولی پس از شام که بستر رفتم آنچه بچشم  
 نمیآمد خواب بود فکر خاصی هم نداشتم که خود را با آن  
 سرگرم کنم حالتی مثل انتظار وجودم را تسخیر کرده بخود  
 من پیچیدم و به پنجره چشم دوخته بودم اما همواره تاریک  
 بود گویا ساعتی بیشتر بخواب نرفته باز بیدار شدم و دیگر  
 طاقتم تمام شده حوصله ادامه آنحالت نداشتم از بستر  
 بیرون آمده بفرائض صبحگاهی پرداختم پس از نماز کنار  
 پنجره مشغول تلاوت مناجات شدم کم کم سپیده میدید  
 و پرندگان هم بتسبیح سحرگاهی نغمه های کوتاه را آغاز  
 و مطلع صبح را بهم تبریک میگفتند مناجاتم تمام شد و باز  
 بدریای بهت خود غوطه ور شدم علت آنرا هم درک نمیکردم  
 در این اثنا صدای ملکوتی که بگوשמ آشنا بود چنان تکانی  
 باعضاء و جوارحم داد که یک مرتبه از جا پریده در اطاق را  
 باز کردم از طرف مقابل در انتهای سراسرا ( حال ) اندام  
 محبوب عالمیان را دیدم که با هیمنه و جلال ولی نسبتاً  
 سریع به طرف این بنده رو سیاه تشریف میآوردند و میفرمایند :  
 " که بتو گفت که این جا بیائی ؟ " جای تو در بیت است "



( منظور بیت مبارك و داخل خانواده بود ) با حالتی  
 بخصوص آمیخته از شوق و ترس بتصور اینکه خطائی کرده ام  
 با صدائی خفیف و لرزان عرض کردم مرا اینجا آورند ولی  
 حتما حضرت عبدالبهاء این ناله ضعیف را نشنید بفوجیتا  
 که همراه بود فرمودند " اثاثیه را ببر بیت " خودشان بطرف  
 در خروجی برگشتند یادم نیست که امری بمن فرمودند یا  
 نه همینقدر میدانم مثل نرده آهنی در حوزه کشش یک  
 مغناطیس قوی بدنبال هیکل مبارك کشیده شده بی اراده  
 و شعور براه افتادم ۴ پاهایم گوئی زمین را لمس نمیکردند .  
 حضرت عبدالبهاء خیلی تند راه میرفتند از در خارج  
 شدند از پله های مسافرخانه سریمای پائین و از پله های  
 بیت بالا رفتند و از سرسرای بزرگ عبور فرمودند با طاقیکه  
 در آنوقت موسوم با طاق چای بود داخل شدند منم مسحور  
 و مجذوب بدون صدا بدنبالشان رفتم و در آستانه ایستادم  
 تا حضرتشان جلوس فرمودند نیمکتی را اشاره و امر به نشستن  
 فرمودند کم کم متوجه اطرافم شدم اطاق چای عبارت بسود  
 از اطاق نسبة طولی مبل آن نیمکتهای چوبی در سه طرف  
 و تعدادی چهارپایه چوبی که بجای میز عسلی بکار میرفتند  
 طرف چهارم در ورودی بسرسرا و مجاور در ، بساط چای  
 بود ، حوله سفید بزرگی روی فرش گسترده و اسباب چای روی

این حوله بسنت ایرانی یعنی يك سماور در لگنچه زیر آن و جام برنجی زیر شیر سماور برای ریختن آب استکان شوئی و يك تنگ روی پر از آب در کنار و استکانهای شیشه ای کمر باریك كوچك در نعلبکیهای چینی و از همه جالبتر بی بی طیبه ( زوجه یکی از شهدای یزد ) که پشت بدیوار پای سماور بالباس و چارقد سفید باین بساط تروتیمیز و زیبا جلوه ای - بهشتی میداد . قطعات نان لواش در بشقاب و پنیر بریده شده در نعلبکیها روی چهارپایه ها آماده بودند . بی بی طیبه چای میریخت و یکی از دخترانمها سینی چای را دور میگردداند البته اول حضور حضرت عبدالبهاء بعد بامر مبارك بدیگران تقدیم میکرد . هرکسی چای برمیداشت و بانان و پنیری که بذائقه اش بهترین مائده آسمانی بود تناول مینمود .

اما داستان خودم : پس از آن جلوس فرمودند :  
 " يك مناجات بخوان " خواندم . فرمودند : " یکی دیگر بخوان " باز خواندم . فرمودند : " خوب میخوانی یکی دیگر بخوان " اطاعت کردم . بعد توضیحاتی از کلمات و عبارات مناجاتها که همه اثر خود ایشان بود دادند و امر بدادن چای فرمودند . مریم خانم دختر بزرگ حضرت روحا خانم ( دختر سوم حضرت عبدالبهاء ) سینی چای را بحضور

مبارك برد يك چای برداشته و باین زره ناچیز عنایت فرمودند . بلی گرفتم ، ولی چگونه قادر بنوشیدن آن چای بودم با اشك شوق و هیجان قلب و روح در عالمی دیگر بیرواز آمده بودم . باز توجه مبارك معطوف بمن شد فرمودند : " گریه مکن چای بخور " دیگر نفهمیدم چه شد لابد سعی کردم باطاعت امر مولایم آن چای که شربت حیات بود بنوشم از آن صحنه دیگر چیزی بخاطرم نیست . وقتی بخود آمدم که هیکل مبارك برخاسته از اطاق خارج میشدند سایرین نیز بدنبال وظایف یومیه اطفال بمدرسه و خانمهای مسافر ایرانی بمسافرخانه رفتند مرا هم به اطاقی مقابل اطاق چای هدایت کردند و یازده شبانه روز بقیه ایام تشریف را در آن اطاق در بیت مبارك بودم . از آنروز مرا بحکا و زیارتگاههای آن از قبیل بیت عبود قشله باغهای رضوان و فردوس مزرعه بهجی و روضه مبارکه و قصر که در آنوقت هنوز در دست ناقضین بود فرستادند . يك شب هم در بهجی در جوار روضه مبارکه با مسافرین و بعضی مجاورین ماندم . روز سوم پس از صرف چای صبحانه طبق روزهای قبل اطاق را ترك ولی این بار در صحن سرسرا احضارم فرموده پرسیدند " بزیارت روضه مبارك رفتی ؟ عرض کردم . بلی . فرمودند : " شب را در جوار روضه مبارکه ماندی ؟ "

باغ رضوان را دیدی ؟ باغ فردوس و مزرعه را تماشا کردی ؟  
 قشله و اطاق مبارك را در بیت عبود زیارت کردی ؟ حالا باید  
 دیگر بروی چون زبان میدانی عده ای از زائرین ایرانی را  
 میخواهم سرپرستی بکنی بآنها که زبان نمیدانند باید  
 مساعدت بکنی ."

البته سر اطاعت فرود آوردم ولی سرم دور برداشته  
 دنیا در مقابل چشمم تاریک شد و مغمود و دلخون بطرف  
 اطاقم رفتم هر چه میخواستم لباس و اثاثه ام را جمع کنم دست  
 و دلم بی کار نمیرفت لذا در گوشه ای محزون و منموم ماندم  
 مجسمه ای نشستم و شاید يك ساعت یا بیشتر بی خبر از دنیا  
 و مافیها بهمان حالت باقی ماندم . يك مرتبه یکی از اهل  
 بیت پیغامی از آنکه بسراغ کشتی رفته بود آورد که امروز شما  
 حرکت نمیکنید تا نه روز دیگر کشتی نخواهد بود . نمیدانستم  
 آنچه میشنوم در خواب است یا بیداری از جا جستم تا یقین کنم  
 که بیدارم . از این مژده چنان جانی تازه و نشاطی بی اندازه  
 یافته بودم که میخواستم بدوم و این سعادت را بهمم اعلام  
 کنم . با همین سرور و شادی حضور حضرت ورقه علیا مشرف  
 شدم و موجب شغفم را بعرض رساندم . با اظهار خوشوقتی  
 مورد لطف و عنایتم فرمودند . از آن ساعت تا روز وداع مسرور  
 و مشغوف بوده خود را حقیقتا سعادتمند میدیدم و از شدت

فرح آرام و قرار نداشتم . همانروز مقارن ظهر مثل د وروز گذشته درسرسرا مقابل در ورودی در انتظار تشریف یومیهام تکیه بر دیوار ایستاده بودم ، در باز و هیکل انور وارد شدند بطرف این زره لاشئی تشریف آورده با خنده ای شیرین ولحنی نمکین فرمودند : " خیلی خوشحالی که نه روز دیگر کشتی نصیاید ؟ خیلی خوب مرحبا با طاق تشریف فرما شدند .

خواننده عزیز آیا میتوانید آن حالت خوشی کنه بمن در آن لحظه دست داد درک کنید ؟ من هرچه سعی میکنم قدرت بیان و گنجایش کلام را کافی برای وصف آن نصیبام و این از جمله مواردی است که باید ناگفته بگوش جان بشنوید و نا نوشته بچشم دل بخوانید .

باری نه روز فیروز به پرسعادت ترین ایام زندگیم افزوده شد . اگر میل دارید بدانید سرچه محیط و بچه منوال آنها را گذراندم تمام اوصاف بهشت و افسانه های خلد برین را از کتب سماوی و احلام و تصورات شعرا و عرفا را جمع کرده هزاران بار بتخیل زیباتر ولطیف تر کنید تا قطره ای از دریای لذنی که این زره ناچیز در آن غوطه ور بود ، بکام گمان شما فرو چکد . ناگفته نماند که در آن نه روز قسمتی از لذات روحانی من منصب از حشر داعم

و مؤانستم با اوراق مبارکه بود که از هر يك بطریقی کسب  
 فیض و التذاز روحی مینمودم . با نهایت شوق چند قطعه  
 لباس که قبل از حرکت در امریکا تهیه کرده با خود ر وخته  
 بودم و باندام دختران جوان ( نوازه های حضرت  
 عبدالبهاء ) مناسب بود بایشان پوشانده از دیدارشان  
 لذتی فوق تصور میبردم ، حضرات هم وقتی آنها را  
 میپوشیدند فوراً حضور حضرت ورقه علیا ( عمه بزرگوار  
 مادرشان ) رفته عرض اندام میکردند گوئی میخواستند  
 بتصویب ورقه مبارکه علیا برسانند روزی حضرت ورقه علیا  
 با لحن آرام و صوت ملکوتی خود مرا مخاطب داشته فرمودند  
 " توکه خیاط باین خوبی هستی ( البته تحسین و تحریف  
 بنده لطف محض و بر سبیل تشویق بود لا غیر ) پس يك لباس  
 هم برای من بدوز که هوا خیلی سرد شده احتیاج بيك  
 لباس گرم دارم " . با عدم قابلیت افتخار این خدمت  
 چنان مرا بشوق آورد که باشمف بارزی عرض کردم " با کمال  
 میل و اشتیاق حاضر باین خدمت هستم " لذا پارچه های  
 پشمی مرحمت فرمودند و مشغول اندازه گیری و برش شدم  
 و با يك آزمایشتا نزدیک غروب همانروز تمام کرده تقدیم  
 حضور نمودم . حضرت خانم آنرا پوشیده فرمودند : " خیلی  
 زحمت کشیدی خیاط خوبی هستی لباس خوبی د و ختی "

ضمن ادای این عبارت دست زیر بازوی من کرده فرمودند :  
 " خسته شده ای برویم در باغچه قدری راه برویم " بطرف  
 در خلوت عمارت رفته از سالن خارج شدیم و در باغچه پشت  
 عمارت بقدم زدن شروع کردیم ، حضرت خانم آهسته آهسته  
 بیاناتی میفرمودند ، ارادتکیش هم سراپا گوش شده محسوس  
 بیانات و احسن ملیحشان گردیده بود در عالمی مخصوص سیر  
 میکردم که حسن کردم انگشتری بانگشت کوچک من کردند  
 دیدم انگشتر را از دست ظریف و فرشته آسای خود در آورد  
 بودند .

خواننده عزیز شاید شما بتوانید در خود حالت  
 آن لحظه مرا بیافرینید و آن نشئه را درک کنید ولی  
 مطمئناً نه تنها من بلکه مقتدرترین نویسندگان و فصیحترین  
 خطیب یا شاعر جهان قادر بوصفش نخواهند بود ، خوب  
 فکر کنید یگانه دختر حضرت بهاء الله ، تنها خواهی  
 حضرت عبدالبهاء و یکتا خانم اهل بهاء چنین تاج افتخاری  
 بفرق عبادی ممدوم نهاد ، دست زیر بازویم گذارده ایشان  
 در باغچه مشی میفرمودند ولی مرا در آفاق ملکوت سیر  
 میدادند . در این اوج اعلی خاتم مبارک خود را زینت  
 انگشت ناقابل من فرمود . هرگز بخاطر ندارم که کلمه ای  
 بر سبیل شکر در ازاء این عطا ادا کرده باشم ، چنان

مبهوت بودم که قدرت تکلم نداشتم ، در عالمی بودم که شباهتی باین جهان و آداب و رسوم آن نداشت ، محدود عبودیت بحثه بودم و نفهمیدم چه شد و کی از خدمت حضرت خانم مرخص شده بودم . آن انگشتی که گرامسی تر از همه اکیلهای جهانی و مقدس تر از نهاله های نور اولیا است برتر از آن بود که در دست آلوده بنده ای روسیاه جای گیرد لذا بزوجه برادر بزرگ خودم عزیزه خانم اشرف سپرده ام و ایشان آنرا در محفظه خاصی نگهداری کرده گاهی در احتفالات بدوستان و خویشان ارائه داده شرحش رامیگویند .

خلاصه این شمه ای بود از نه روز تاریخی وزندگی ملکوتی که من غیر استحقاق نصیب بنده ای قاصر و کاهیل گردید . بالاخره روز وداع که تیرگی شام فراق را بدنبال میکشید رسید ، جانم بلب آمد ولی حکیم بالغ و طبیب حاذقم بر بالین بود ، حضرت عبدالبهاء بلطف خاص خود احضارم فرموده سفارش زائرین آباده ای را باین کنیز بی مقدم میفرمودند که در راه مترجم آنها باشم مسلما این امر و سفارش صرفا بخاطر تربیت من بود تا از همانجا بیاموزم که خواهش دل و احساس را چگونه در قبال مسئولیت و وظیفه باید ( و میتوان ) مهار کرد ، لذا چون سربازی بامر



سرداری ، همه عواطف را در درون کتمان کرده از محضر مبارک مولای بیهمتا مرخص شدم و بانجام وظایف محوله بحدّ طاقت کوشیدم .

قریب یکسال از آنروز گذشته بود که خورشید وجودش از سماء جهان بمغرب لامکان گرائید و اهل عالم را از دیدار ظاهر جمال باهر خود ممنوع فرمود . طوبی لمن فاز ببلقائه وعمل بوصایائه .

××××××××××××××××

صفحه ۷۹ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

یکی از زائرین در بیان احساسات روحانی و عواطف قلبی که از اولین تشریف باستان مبارک برای وی حاصل گردیده چنین مینگارد :

خاطراتی که از تشریف بمحضر مبارک حضرت عبدالبهائم در قلب باقیمانده به تقریر و تعبیر نر نیاید و الفاظ و عبارات تبیان و ترجمان نتواند در آن ساعت قوه عظیمی سراپای وجودم را احاطه نمود که بالمره خود را فراموش کرد و عقل و هوش از کف بدادم حالتی دست داد مقدس از حزن و سرور و کیفیتی منزّه از ذکر و بیان همینقدر میدانم که با زیارت وجه صبیحش طیر روحم در فضای لامکان

پیرو از آمد و جان و روانم با جهان بالا و عالم لا یتناهی در مساز  
 گردید . محو طلعت بی مثالش گشتم و از خمر بیانات روح پرور  
 نصیب موفور بردم آنچه فرمود بسمع قبول اصفاء کردیم و  
 آنچه از آیات و تعالیم بدیعه القا نمود در صفحه ضمیر  
 مرتسم ساختیم در محضر مبارکش بنشستیم و چون پروانه حول  
 سر اجش مجتمع شدیم ولی از خود بیخود بودیم و گوئیسی  
 در قید حیات نیستیم و چون آن هیکل مقدس قیام فرمود  
 و ناگهان ما را وداع نمود بخود آمدیم و جان رفته با بددان  
 باز گشت اما شکر ساحت محبوب را که دیگر حیات ما حیات  
 اولیه نبود بلکه نشئه ای جدید بود و روحی بس لطیف .  
 و باز هم - بین زائر عتبه الهی از کیفیت آخرین  
 لحظاتی که بدرک محضر انور میثاق موفق شده مینویسد  
 " بقوت و عظمت تعالیم مبارکش خوف ما بایمان و ضعفمان بقوت  
 و حزنمان بسرور تبدیل شد از فرط عشق و محبت آن دلبر  
 احدیت خود را فراموش کردیم و چون برای استماع بیانات  
 در مقابل آن وجود اقدس نشستیم بعضی از دوستان  
 از شدت عشق و غلیان احساسات اشک شوق از دیده  
 جاری ساختند آن تسلی دهنده قلوب آنان را نوازش فرمود  
 و دلداری داد و امر فرمود اشک از دیدگان بزدایند  
 و بمواهب الهیه مسرور و شادمان باشند ولی دلپانه چنان

شیفته آن مه تابان و منجذب آن یار مهربان بود که نشکون  
و آرامش میسر گردد و غلبه بر جذبات شوقیه مقدر لهذا  
هیکل اقدس مجد را با اظهار عنایت و عطا وفت لا یتناهی  
فرمودند گریه نکنید گریه نکنید و تاکید نمودند که  
تا اشک از دیده ها پاک نشود و صدور بمحبت محسوس  
مطمئن و مسرور نگردد صحبت نخواهند فرمود و ما را تعلیم  
نخواهند داد .

X-X-X-X-X-X-X-X-X-X

+X+X+X+X+

+X+X+

X+X

خاطره ای که زیلا ملاحظه میفرمائید قسمتی از فصل  
چهارم کتاب جالبی است که جناب دکتر ع طبیبی تحت  
عنوان "هر بحری لؤلؤ ندارد" ترجمه کرده اند. این  
کتاب را امة اله خانم آلبی میتوز Miss Loulie Albe  
یکی از اماء مومنه فعاله امریکائی نوشته است : Mathows  
خانم میتوز در سال ۱۹۶۶ بملکوت ابهی صعود نمود است.

صفحه ۲۵ کتاب هر بحری لؤلؤ ندارد :

\* فصل چهارم \*

یک نامه  
مهممهممهممهمم

این پیشامد مقارن بهار سال ۱۹۱۶ اتفاق افتاد  
و جمعی از مشرق زمین که در میان آنها عده بهائی نیز  
بودند به پاریس میآمدند - احبا شرقی در این مجمع حضور  
یافته عموماً در کناری از طالار بروی زمین نشستند و با  
لباسهای دراز و آستین فراخ و کلاه مخصوص صحنه جالب و  
بدیعی را بوجود میآوردند و از تضادها و مفایرتهای  
شرقی مطلقاً اثری در میان نبوده غالباً مدتها با قیافه  
بشاش در جای خود می نشستند و کمتر صحبت میکردند و

گاهی وقت خود را به صرف چائی می گذرانند يك روز بعد از ظهر با فنجانهای چائی بخدمت احبای شرق مشغول بودم در میان آنها چشمان فرورفته<sup>ای</sup> که در زیر ابروان انبوه سایه تاریکی بر آن افتاده بود و بادقت بمن مینگریست توجهم را جلب کرد ظرف چائی را نزدش گرفتم و چون دست پیش برد تا فنجان چائی را بردارد آستین گشاد لباس او به کناری رفت و از زیر آن صج دست او که از جراحی قبلی تا روی استخوان از گوشت عاری شده بود نمایان گردید بانهایت اضطراب و نگرانی خود را عقب کشیدم و سؤال کردم که دست شما چه شده است که چنین صورتی بخود گرفته در حالیکه تبسم پرافتخاری و حاوی يك دنیا معنی و مفهوم بر لب داشت گفت بخاطر مصبوم زندانی شدم و در زندان دستهایم را از پشت و بالای سرم زنجیر کردند تا باین شکل درآمد این بگفت و در نهایت سکون و آرامش مشغول برهم زدن چائی خود شد بعد از رفتن میهمانها تحت تاثیر شدید و عمیق این ارواح بزرگ خسته و فرسوده پشت میز و روی صندلی نشستیم و دستهای خود را حائل کردم و بفکر عمیقی فرورفتم و با این حال با نفس خود در جدال بودم که آیا چنانکه باید من مظهر حق حضرت بهاء الله<sup>را</sup> شناخته ام و آیا من قادر خواهم

بود که چنین زندان و عذابی را در راه ایمان خود تحمل  
 کنم در پایان این انجذاب روح من و وجدان من — را  
 بیدار کرد و متذکر شدم که حواریون مسیح هم در راه انتشار  
 تعالیم مسیح از همه چیز خود گذشتند و ترك خانه  
 و گاشانه نموده و بخدمت حق قیام نمودند من هم امروز  
 در زمانی زندگی میکنم که مسیح ظهور آن را در طی قرون  
 پیش بینی کرده است بر من مسلم شد که نمیتوانم دنیا و دین  
 را هر دو را تبعیت کرده و نگاه دارم و باید یکی از این دو  
 را انتخاب کنم و آنرا حتی قانون حیات و زندگی خود قرار  
 دهم قبل از اینکه من بتوانم دیگران را هدایت کنم بایستی  
 بانفس خود تصفیه حساب کنم با این ~~فکر نمودن~~ شب  
 را تا صبح بیدار مانده و در جدال بودم و با اولین  
 اشعه خورشید که بداخل طالار تابید قلم در دست گرفتم و  
 این سطور را نوشتم عبدالبهائی عزیز بهتر است که  
 بموطن خود مراجعت کنم زیرا نه آنطور که باید از امر  
 اطلاع دارم و نه میتوانم شایسته چنین موهبتی باشم .  
 نامه را روی میز گذاشتم و چون در نزدیکی صندوق پست  
 نبود تصمیم گرفتم بعد از ظهر به پستخانه رفته و نامه را رسا  
 دارم و برای صرف صبحانه در حالیکه خسته بودم که  
 ورود یکنفر را برای دیدارم بمن اطلاع دادند .

تازه وارد یکنفر ایرانی با قد بلندی بود که زیر  
عبای خود نامه ای را که بخط حضرت عبدالبهاء بسود  
و بافتخارم نازل شده بود از پاکت قهوه ای رنگ بیرون  
آورده و تسلیم کرد و گفت که مستقیماً از حیفا آمده و حاصل  
این لوح میباشد با نهایت اشتیاق پاک و نامه را زیـسارت  
کردم متأسفانه نه من و نه ایرانی تازه وارد بهمت ندانستن  
زبان یکدیگر نتوانستیم کلمه ای از آنرا درک کنیم با نهایت  
حرارت از طالار خارج شده و بجهتجوی اکبر نام کوه  
دکان پارچه فروشی داشت وانگلیسی و فارسی هر دو را  
میدانست پرداختیم بدبختانه با نهایت عجله ای که  
داشتم مشتری بهانه گیری که در منتهای دقت و آرامش  
غافل از بی صبری من بکار واری پارچه های ابریشمی  
و بحث در قیمت آن ها مشغول بود و فرصت گفتگو بمـا  
نمیداد و بالاخره بهر ترتیبی بود اکبر مشتری را تا نزدیک  
درب منازه مشایعت کرد و برجای خود قرار گرفت و نامه یک  
ورقی را از درون پاکت خارج کرد و این سطور را قرائت کرد  
"تصمیم شما برای بازگشت بموطن خود مورد علاقه کامل  
عبدالبهاء است زیرا موطن هرکس پایگاهی است که از آن  
جا روح حیات باقطار جهان میپراکند آرزو دارم مراجعت  
کنی و با نهایت تواضع و انقیاد رفتار کنی بزودی و متدرجاً"

ساعتی فرا خواهد رسید که چون شیربیشه بهاء اللہ  
 خروشان وجوشان از هفت اقیانوس خواهی گذشت .  
 از مضمون بیان مبارك ، نفس در سینه حبس شده  
 بود باعجله تمام با داره کشتی رانی رفته و جائی برای  
 خود تهیه کردم . . .

از دکتر محمد افغان :

صفحه ۲۴۸ آهنگ بدیع شماره مخصوص ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۵

### آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء

~~~~~

لطف کلام و زیبایی تمبیر و حسن ترکیب سخن و  
 بیان فصیح و رسا که در محسنات لفظ و گفتار از اصول  
 و مبانی شمرده شده در آثار حضرت عبدالبهاء کیفیت  
 ثانوی است که به تناسب و تبصیرت بلاغت و اصالت بیان حا  
 شده است ، هیچیک از آثار حضرتش به نیت سخن پردازی  
 و کلام آرائی صادر نشده است بلکه لطافت معانی که در  
 حقیقت کلمات مستور بوده الفاظ را روح جدید بخشیده  
 و طراوت بدیع ارزانی داشته است و بهمین سبب این



آثار در نوع خود بی مثل و نظیر و فطری و الهامی است  
 خلق جدید است و روح بدیع معانی است که در قالب  
 کلمات الفاظ را حیات تازه مبذول داشته و مفاهیم حقائق  
 را بلباس جدید آراسته و طرح نوی در قالب لغات پرداخته  
 است .

این مقدمه نه از آن مذکور آمد که تجلیل و تمظیم  
 از آثار بدیعه آن مربی عظیم الشأن باشد چه که از آن  
 مستثنی است که نفوس ناقصه بستایشش برخیزند بلکه بدان  
 سبب است که اظهار ناتوانی و عجز از شناسائی مقام  
 حضرتش شود چه که شناسائی وجود مقدسی که خالق  
 روح جدید در اجساد کلمات و مودع حقائق و معانی در  
 پیکر آثار و الفاظ است از شئون بشری برتر است . "بنده  
 کجا پی برد بذات پروردگار" در همه حال عذر تقصیر  
 و ناتوانی است والحمد لله عند کرام الناس مقبول .

از قلم و لسان حضرت عبدالبهاء آثار و خطابات  
 متعددی صادر شده است که هر یک حاوی مطالب  
 بسیار مهمه ایست و بعقیده نگارنده نه تنها متضمن  
 اصول مسائل و مبین حقائق امر بهائی است بلکه نمونه های  
 جامعی بعنوان راهنمای تحقیق و تجسس در حقائق  
 و ترتیب و تنظیم مطالب است .

مقاله شخص سیاح تاریخ تجلیلی امر بهائی است که در حقیقت مسائل اساسی تاریخ در آن مورد توجه قرار گرفته و از مباحث فرعی بعمد فقط ذکر مختصری بمیان آمده و بالاخره نتایج و عواقب و قایح و امور بیان گردیده است. اگرچه این اثر جلیل بصورت ظاهر در کمال سادگی و سهولت و مختصر و موجز است اما در حقیقت از جهت سی تاریخ بهائی است و از جهت دیگر معرفی امر به متحریبان حقیقت .

مفاهیم مبارک که مجموعه ای از مباحث استدلال عقلی و استشهادات دینی است در حقیقت متضمن اصول و اساس استدلال و راهنمای روشی است که حقائق معقوله در لباس دلائل محسوسه بیان شود و خطابات مبارک در مجامع مختلفه روش صحیح معرفی امر بظالمان است که باید سرمشق ابلاغ کلمه قرار گیرد .

تذکره الوفا مجموعه ایست که مستقل از ترتیب تاریخ یعنی وقایع تدوین شده و در حقیقت متضمن قدرشناسی از وفای احباء است که بسیار مورد نظر هیکل اطهر بسوده است و درس وفا و قدردانی است .

از قلم حضرت عبدالبهاء الواح فراوانی صادر شده که بنا بر بیان مبارک نظر بکمال عبودیت در آستان بهما

بطور کلی بنام مکتوب نامیده شده و مکاتیب مبارک مجموعه ای از آنست . از این مجموعه نفیس که حاوی درر و جواهر مصنوعی است تقریباً پانصد و چهل لوح جمعا در مجلدات منتشره مکاتیب مبارک طبع شده است و شاید تقریباً يك ثلث دیگر نیز در مجموعه های متفرق جمع آوری شده باشد . بعضی از این الواح مبارک فقط چند سطر و بعضی چندین جزو است که از آنها میتوان از تفسیر کنت کنز - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم - تفسیر الم غلبت الروم لوح هزاربیتی نام برد . با احتساب اینکه حضرت عبدالبهاء مدت ۲۹ سال ایام عهد و میثاق مرتباً بشرق و غرب عالم و جمهور احبا الواح خطاب فرموده و همچنین با توجه باینکه حتی قبل از مرکزیت میثاق نیز حضرتش باراده و اشاره جمال قدم خطابات والواحی صادر فرموده ، میتوان حدس زد که این الواح دهها برابر است .

مکاتیب مبارک را میتوان بدو گروه کلی تقسیم کرد نخست مکاتیب عمومی که حسب الامر در همان ایام تکثیر و بین کلیه یاران توزیع میشد و عموماً حاوی تعالیم مبارک و اوامر کلی بود و دیگر الواح و خطابات خصوصی که گرچه متضمن مطالب کلی و عمومی نیز هست اما بتناسب قابلیت و احتیاج مخاطبین صادر شده است .

مکاتیب مبارک بطور کلی نظم و تناسب مخصوص دارد  
 غالب این الواح نخست با خطبه یا مناجاتی شروع شده و  
 معمولاً با طلب تائید و یا مناجاتی بانتهای رسیده است .  
 گرچه نباید چنین پنداشت که کلیه الواح صادره از قلم  
 مبارک بهمین سیاق است با اینهمه اکثر متضمن مناجاتی  
 است - مناجاتهای صادره از قلم حضرتش بعضی خصوصی  
 وعده ای عمومی است و برخی انفرادی و تعدادی نیز  
 بلسان دسته جمعی و در حقیقت همه این مناجاتها جنبه  
 آموزشی دارد که چگونه باید مناجات کرد و بچه حالت  
 و کیفیتی ذات الهی و مظاهر الاسماء و صفات او را توحید  
 و تقدیس کرد ، از آستان رحمتش چه طلبید و به چسبان  
 طلبید . دو نمونه زیر شواهد گویائی از مناجاتهای  
 است که راه و رسم توجه و طلب را بما میآموزد :

ای بزبان مهربان غریق بحر عصیانم طریقی  
 غفران بنما سراسر قصورم از دام غرور رشائی بخش  
 جسمانیم روحانی نما امکانیم رحمانی کن تشنه  
 ماء معینم بحین تسنیم دلالت فرما مشتاق دیدارم شاهد  
 انوار میسر فرما از خود بیزارم گرفتار خویش کن و از عالمیان  
 در کنارم نفخه زلف مشکبار بمشامم آر سرگردانم سروسامان

بخش بیچاره ام آواره ام پناه ده مشتاقم بو شاق وصال  
 در آرد را حتراقم نور اشراق ببار ضعیفم توانا نما فقیرم  
 کنز غنا عطا کن ، درد مندم در مان ده جریحم مرهم عطا  
 کن گرفتارم رهائی بخش پرگناهیم از ذلت عصیان برهیان  
 در ذال عنایت مسکن بخش و بصرف موهبت معامله فرما  
 تا پی بجبهان دیگر برم و بکشور دینر رهبر شوم از کاس  
 طهور سرمست کردم و در میخانه محبت می پرست شوم  
 توئی قادر و توانا و توئی کریم و رحیم و پر عطا . ع . ع

پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی توئیم  
 و مشتاقان روی تو و عاشقان خوی تو بیچاره ایم افتاده ایم  
 ذلیلیم حقیریم ضعیفیم رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن  
 از قصور در گذر و خطایای بی پایان بپوش سرچه دستیم  
 از توئیم و آنچه گوئیم و شنویم وصف تو گوئیم و روی تو جوئیم  
 و در راه تو پوئیم تو خداوند مهربانی و ما گنه کار بی سر و  
 سامان . پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن عنایت  
 نفحاتی ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت پرتوی  
 رحم فرما عنایت کن قسم بجمالت که جز خطا متاعی نه و  
 بغیر از آمال اعمالی نه مگر پرده ستاربت بپوشاند و حفظ  
 و حمایت شامل حال گردد و الا این ضحفا را چه توانائی

که بخدمت پردازند و این فقرا را چه غنائی که بساط  
 عزت بگسترانند توئی مقتدر و توانا تائید کن توفیق بخش  
 این نفوس پژمرده را برشحات ابر موهبت طراوتی عنایت کن  
 و این حقائق مبتذله را باشراقات شمس احدیت روشنائی  
 بخش این ماهیان تشنه لب را بدریای رحمت افکن و این  
 قافله گمگشته را به پناه احدیت دلالت کن گمگشتگان را  
 بصین هدایت دلالت کن و آوارگان را در پناه عزتت مأوی  
 بخش تشنگان را از سلسبیل موهبت بنوشان و مردگان را بحیات  
 ابدیه زنده کن کوران بینا فرما و کرانرا شنوا کن گنگان  
 را گویا نما و اغسردگان را برافروز غافلانرا هشیار کن  
 و خفتگانرا بیدار نما و مفروران را متنبه در هر کار توئی  
 مقتدر توئی بخشنده توئی مهربان انک انت الکریم  
 المتعال .

اما در ضمن مناجاتهای حضرت عبدالبهائم  
 معدودی مناجاتهای مخصوص از لسان مبارکش جاری شده  
 که جز بنام حضرتش نتوان آنرا تلاوت کرد و در حقیقت  
 مخصوص آنوجود انور بوده است از این دسته بایست  
 مناجات لقا و مناجاتهای طلب مغفرت را که <sup>در</sup> حتی بسیاری  
 از افراد احباء صادر شده بحساب آورد . نمونه هائی از این

مناجاتها را در صفحات ۱۸۳ و ۲۲۳ جلد اول مکاتیب  
 میتوان زیارت کرد . مطالعه کیفیت آثار مبارکه حضرت  
 عبدالبهاء بدون توجه بمقام و وظیفه آنحضرت و سهیم  
 بزرگی که در استقرار امر بدیع و تمدن بهائی بحضرتش  
 تفویض شده نا تمام و غیر میسر است چه که این آثار کلا در  
 سبیل استقرار هدف مقدس و وظیفه مبارکی است که  
 بمدلول آیه کریمه ( توجّهوا الی من اراده الله ) بحضرتش  
 واگذار شده است .

جامعه بهائی در ایام مرکز میثاق از ایمان بمظهر  
 کلی الهی و نشئه دور جدید سرشار بود ولی هنوز اوامر و  
 احکام کتاب مستطاب اقدس اصالت و استقلال خود را ظاهر  
 نساخته و روابط اجتماعی و اداری جامعه که اساس نظم  
 بدیع است استقرار نیافته بود ، بنا بر این نقشه اساسی  
 امرالله متضمن این نکته ها بود که از طرفی حضرت عبدالبهاء  
 در ظل مرکزیت میثاق بمنوان معلم و مربی و مشوق و  
 مثل اعلی نفوس خالصه ممتازه ای را تربیت فرماید و جامعه  
 را آماده آن سازد که اخلاق و آداب و صفات بهائی  
 در اطوار عموم ظاهر شود و از طرف دیگر افراد را برای  
 روشن شور و مرکزیت انتخابی که مقدمه تأسیس بیت المقدس  
 اعظم منصوص در الواح بود پرورش فرماید و بالاخره امرالله

را از تفرقه و تفرق حفظ نماید و برای سد طریق هر گونه اختلاف و انشقاقی وحل و توضیح شرمسئله و حقیقتی تبیین مطالب آیات فرماید و بطرق منطقی و صحیح مقدمات توسعه و استقرار امر الهی در جهان را فراهم سازد بنا بر این اهداف که مذکور شد حضرتش مربی توانا و پدر مهربانسی بود که با محبت و رأفت فطری خویش خلق جدید میفرمود و در دل دوستان شوق خدمت و آرزوی فداکاری و خلوص پدید میآورد و سراسر آثار مبارکش مشحون به این لطائف است .

مکاتیب حضرت عبدالبهاء مبتکر و پیشرو سبک و روش ادبی جدیدی نیست در حقیقت همان سیاق و اسلوب ادبیات روحانی امر بهائی است . بدیع و لطیف و شیوا و نافذ . قطعات ادبی نیست اما آهنگ بدیع بهائوسی نوای موسیقی روحانی و نغمه و آواز ملکوتی است .

۱- اسلوب بدیع : ادبیات بهائی که مکاتیب حضرت عبدالبهاء را نیز شامل است از لحاظ سبک و سیاق انشاء کیفیت بدیعی را حائز است بدین معنی که لغات و اصطلاحات و تشبیهات و اشارات مختلفه که در طبیعت و زندگی و علوم و معارف ادبی و دینی متداول است برای بیان مطالب اساسی و حقائق روحانی بکار گرفته شده و اگرچه غالب



مکاتیب مبارک بصورت اثری ادبی و سراسر مملو از تشبیهات و فنون هنر است اما در حقیقت متضمن هدف و مطلب اصلی و مقصود اساسی است و لفظی بدون ضرورت و معنی بکار نرفته است . این قسمت از بیان مبارک که ذکرش را در بظهور امر بدیع است در عین اختصار دنیائی است از مطالب روحانی در استعارات دینی و ادبی .

قد فار نارالسینا فی فاران الثناء و تسمر سمیر  
 الحب فی ساعیر البقاء و تجلی الجبار فی لهیب من النار  
 المضطرمه فی الشجره المبارکه و نادى الرحمن من غیب الاکوان  
 اعلى ذروة الملکوت . یا اهل الناسوت ابشروا بفیوضات  
 مترادفه و غیوث هاطله و میاه منمهره من سحب الرحمة  
 و غمام الرأفه یا سماء امطری و یا سحب افیشی و یا غموم ابرقی  
 و ارعدی و یا ثغور الافاق تبسمی و یا نسمة الله هبسی و یا  
 روح الله تبهمجی . طوبی للمستغیضین و یا سرورا للمتوسلین  
 و یا فرحا للثابتین و یا شوقا للمنجذبین . ( مکاتیب اول ۲۱۵ )  
 این بیان مبارک چه سان در عین عنایت پر از مطالب است :

### هو الله

ای منجذب بنفحات حق صبح است و هر نفسی  
 در هوس و این عبد بیاد روی و خلق و خوی تو مشغول

و در کمال وجد و اشتیاق بتحریر مألوف چندی است که  
 بهیچ وجه خبری از آنجناب نه و اثری از خامه عنبر بار ظاهر  
 نشد اگرچه میدانم که در هر جایی که هستی و بهر جایی  
 که هستی در پای خم معانی آرمیدی و از صهباء محبت الهی  
 مخمور افتادی ولی اشتیاق از جهتت و انتظار ورود اخبار  
 از جهتت مشکل است . البته اخبار شما دائما باید برسد  
 خواه جواب ارسال شود و خواه بسمه تصویق ماند چه که  
 فرصت تحریر و تقریر بجهت این عبد اکسیر اعظم شده  
 است با وجود این ملاحظه نما که چقدر تحاریرو مکاتیب  
 از این قلم نگاشته میگرد .

در این لوح مبارک پدر مهربان روش خدمت رابلحنی  
 که سراسر محبت و عنایت است میآموزد و از قصور و ناامیدی  
 بقیام و امیدواری دلالت میفرماید :

ای یاران الهی و یاوران عبدالبهاء چه نگارم و چه گویم  
 آنچه در دل و جانست بتسبیر و تحریر نیاید و آنچه  
 بعبارت آید احساسات جان و وجدان را بیان ننماید  
 لهذا گویم که ای یاران ، حقیقی آینه دل را مقابل نمائید  
 البته اسرار این قلوب در آن دلها جلوه نماید و آثارا همین  
 مشتاق در آن آفاق واضح و آشکار گردد . جهت  
 ظلمانیست و فیض الهی نورانی این خلمات را باید نورانی

نمود و این جهان تنگ و تار را باید وسیع و پر انوار کرد .  
 هیگل عالم جسم مرده است باید زنده نمود ، پژمرده است  
 باید تروتازه کرد ، افسرده است باید افروخته نمود  
 مرکز بغض است باید مطلع حب و ولا کرد ، مصدر بیگانگی  
 است باید محور یگانگی نمود ، ممرض خذلان ابدیست  
 باید مطلع انوار عزت سرمدی کرد ، بیگانگان را آشنائی نمود  
 و غافلان را هشیاری داد ، دشمنانرا محبت کرد و مبغضانرا  
 مودت نمود ، شعله افروخته شد و نارالله الموقده گشت  
 جهانرا بحرکت آورد و آفاق را روشن نمود تا همت یاران  
 چه نماید و جانفشانی دوستان چه کند عبدالبهاء فریاد  
 برآرد و ناله و فغان نماید و از قصور خویش سردرپیش است  
 و از فتور مکرر و محزون . شما دعا نمائید و تضرع و زاری  
 کنید که بخدمت آستان موفق گردید و بمبودیت درگاه  
 احدیت مؤید شوید . من در شام و بام عجز و نیاز نمایم  
 و تضرع و ابتهال کنم و طلب تائید نمایم تا ربّ جلیل  
 یاران را دلیل سبیل ملکوت فرماید ان ربی لعلی کل شی  
 قدیر . ع . ( مکاتیب اول ۲۸۷ )

حضرتش در آثار مبارکه یاران را باطمینان و اعتماد  
 بمعنایات الهی و زوال ظلم و عدوان و ظهور سمات و عنایت  
 بشارت میدهد . بیان مبارك علاج هر دردی است و

حرارت بخش هر سردی :

ای یاران مهربان عبدالبهاء چندی بود که سه  
سبیل مسدود و طریق مقطوع و قاصدان ممنوع و عوانسان  
محظوظ و ستمکاران سرور ، دست تطاول دراز و جاسوس  
و مراقب ، همدم و نهمساز . مسجون را در زندان زندانمی  
دیگر و مخالفان را هر دم از نیت و جفای بدتر ، تهدیدات  
تتابع و تضییقات مترادف ، هر مأموری فرعونی و هر وائی  
نمرودی . تلختراف از مرکز ولایت سخا بره سری مینمود و تهرنج  
جهری میگشت ، قلوب محزون بود ، نفوس دلخون و مضموم  
یاران در اطراف مضطرب و دوستان در ! قالیم منتظر  
بسیاری مایوس ، جمعی بدرد و غم مانوس . چون جمیع  
ابواب بسته شد و دلها خسته گشت ، بختة سرورش غیب  
صیحه شدید زد ، جنود ملکوت ابهی هجوم نصود ،  
جیوش ملاء اعلیٰ نزول فرمود ، ارکان استبداد بزلزله آمد  
بنیان ظلم و جور هبوط نمود . ابواب مفتوح شد مراقب  
مرفوع گشت ، قاصدان ببقعه نور اشتافتند محرومان بشرف  
زیارت عتبه رحمان فائز شدند سخاب ظلمانی متلاشی گشت  
و کوب ظلم نامتناهی متواری شد . بزم سرور بر پا گشت ،  
جشن حبور مهیا شد . رایت حق سر برافراخت آیت نصرت  
دلها بناخت . حال یاران در گلشن رحمان همدم عود

ورود و سرودند و بنغمه مزامیر آل داود مشغول ، از هر  
 طرف بشارتی و هر دم از ملکوت ابهی اشارتی . عبدالبهاء  
 بتراب تربت مقدسه مشرف و مسجون را در بقعه مبارکه مشام  
 معطر . پس ای یاران این موهبت حضرت یزدان غنیمت  
 است و وقت یوم فرصت . ملاحظه نمائید که در مدتی قلیله  
 در ایران و ممالک ترکان چه موج و هیجان عیان و درد واقلم  
 چگونه آثار قدرت نمایان . این وقایع در قرن اولی سبقت  
 نیافته امید وارم که سبب انتباه نفوس گردد و علت تیقظ قلوب  
 شود . خفتگان بیدار شوند عاقلان هشیار گردند آهنگ  
 ملاء اعلی بلند شود و گلبانگ طیور گلشن ابهی مسموع گردد  
 یاران بتبلیغ پردازند ، نادانان یرلیغ بلیغ خوانند  
 بیخردان دانش آموزند آزردهگان آسایش یابند کوران بینش  
 جویند تا بسیط غیرا جنت ابهی گردد و گلخن ترابی گلشن  
 رحمانی شود . کشورمات حیات یابد اقالیم غیرزی زرع انبا<sup>ت</sup>  
 شود ، بقعه افسرده افروخته گردد ، کنز ملکوت ابهی  
 اندوخته شود ، جهان جهانی دیکر شود ، امکان قمیص  
 جدید پوشد ، طیور شکور بنغمه آیند و نفوس مشکور ترتیل  
 آیات توحید کنند و هذامن فضل ربی الاعلی و هذامن  
 مواهب جمال مولای الابهی وعلیکم التحیه و الثناء فی او لی  
 والاخری . ع ع

لوح مبارك زير وسمفی از ظهورات الهی علی الخصوص  
جلوه اعز ابدع بهائی است و ثمره ظهور در آن مذکور  
آیا از این لطیف تر و پرشکوه تر اثری خلق شده است ؟

### هوالله

ای دوستان الهی ومنجذبان ملکوت رحمانی  
از عادات الهی وحکمتهای بالغه صمدانی آنکه چون فصل  
ربیع آید و صولت خریف را شکند و بهار جانبخش برسد  
و آفتاب انور به برج حمل بخرامد و اهرنپسانی گوهرافشانند  
و لواقع اردیبهشت هوزد و نسائم جانبخش آزاری بگذرد ،  
درخت سبز شود و شاخسار شکوفه نماید و دشت و صحرا  
وتلها چون زمرد خضرا غبطه سندس و استبرق گردد  
گلها و لاله ها چمن بیاراید و مرغزار و گلزار رشك باغ جنان  
شود و سرو در بوستان ببالد و بلبل بنالد و عندلیب ناله  
و فغان نماید و غنچه نکته در دهان گیرد و جمیع این  
مواهدب حضرت بیچون رخ بگشاید ولکن هنگام ثمر و میوه  
ترونتیجه این اثر فصل صیف است و موسم حرارت غیظ و در  
شدت سورت تابستانست و در حدت تاب حرارت شمس  
آسمان . پس حال که بهار الهی منتهی شد و بساط ربیع  
معنوی منظوی گشت لطافت گل و سنبل جمال محبوب مخفی

شد و حسن جمال محبوب الهی در ملکوت اعلی و جبروت  
 بقا و ممالک اخری جلوه فرمود ، باید از اشجار حقائق  
 احباء الله در حدائق امرالله اثمار لطیفه طیبه و فواکه  
 بدیعہ رطبه روحانیه ظاهر و هویدا گردد و الا از آن بهار  
 الهی نصیب نداشته و بهره نبرده و از فضل نیسان  
 فیوضات حضرت یزدان محروم مانده و از نسائم جانبخشش  
 ریاض احدیت مأیوس گردیده و لایق سوختن و افروختن  
 گلخن است چه که باغبان الهی را مقصد در غرس این  
 اشجار و نشانیدن نهالهای بیهمال در این مرغزار و فیض  
 بهار الهی و بخشایش غیر متناهی ربانی و اشراق و تربیت  
 شمس حقیقت و هبوب لواقع عنایت و موهبت جمال احدیت  
 ظهور اثمار و بروز فواکه طیبه مشکبار است و موسم بهار اگر  
 طراوت و لطافت اشجار و شاخسار بیشتر و شکوه و جلوه و  
 زینت و زیور گلهای و ریاحین و ازهار باهرتر و دشت صحرا  
 سبز و خرم تر است و موسم استفاضه از فیض الهی است. لکن  
 ظهور و نتایج و ثمر و فواکه ما لا رأیت عین ولا سمعت اذن  
 و لا خطر بقلب بشر در موسم تابستانست طوبی لشجره  
 ظهرت منها النتيجة و الثمر العظيم . ع ع

و یا از این بیان محبت آمیز و شورانگیز میتوان بی نصیب ماند :

### هو الله

ای طیر آشیان محبت الله آواز راز که از حنجر عشق الهی ظاهر و صادر بسمع طیور حدائق اشتیاق واصل و در قلوب این طیور شکور روح و ریحان حاصل گشت . هر نسیمی که از اقلیم انجذاب برخیزد جان دوستان الهی را مسرور نماید و قلوب را معمور و عقول را مست و مخمور کند - نفخه گلزار جسمانی ، جسمانیان را فرحی بی اندازه بخشد و افسردگان را روح تازه مبدول دارد . ظلمت قلوب بزداید و از کسالت وجود برهانند . دیگر واضح است که نسائم روحانی که از گلشن قلوب رحمانی و گلزار عشق الهی وزد چه تأثیری نماید - این است که میفرماید : " انی اجد راعه الرحمن من جانب الیمن " این یمن ، قلوب روحانیان است و این عدن وجدان اشراقیان . پس ای مرغ سحر وقت نغمه و آواز است و ای جوهر فقر زمان عجز و نیاز . در این شاخسار گلستان ممنوی آغاز نغمه و آهنگی کن و مدهوشان صبحگاهی را بیدار کن



چه زیباست این لوح مبارک که از طرفی نقشی از صبح  
 ظهور در عالم وجود است و از جهتی آهنگی از اطوار  
 و اخلاق روحانیان :

### هو الله

ای دوستان راستان صبح است و دلبر امرالله در  
 نهایت صباحت و ملاححت جلوه بافاق نموده و بنور اشراق  
 رواق اطباق را روشن کرده و مانند مه تابان ایوان کیوان  
 را زینت بخشیده بشر و شجر و مدر و حجر را بحر کسوت  
 آورده نداء یا بهاء الابهاست که از ملاء اعلیٰ بلند است  
 و ترانه سبوح قدوس رب الملائكة والروح است که گوشزد هر  
 هوشمند " ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در  
 آفاق نیست جز خم ابروی دوست " عالم امکان در جوشش  
 است و امیر لا مکان در بذل و بخشش ، نفحات قدس  
 در مرور است و افواج عون و عنایت رب غفور در صدور و عبور  
 نسیم رحیم جنت ابهاست که شرق و غرب را معطر نموده  
 و نور مبین افق اعلیٰ است که خاور و باختر را منور کرده ،  
 جنت ابهی در قطب امکان خیمه و خرگاه زده و بهار روحانی  
 اقالیم ربانی را سبز و خرم نموده ، آیات توحید است که  
 در مجامع رحمانیان در ترتیل است و محامد و نعمت رب  
 جلیل است که بالحن بدیع ترین اهل تجرید است ، صیت

امرالله است که ولوله در آفاق افکنده و آوازه امر جمال مبارک است که جهانگیر گشته و لرزه بارکان امکان انداخته ، آهنگ ملکوت ابهی بگوش مشتاقان متواصل است و بانگ طیور حدائق ملاء اعلی بازان روحانیان متابع و متواصل .  
( مکاتیب چهارم ۶۱ )

این بیان مبارک مورد دیگری از مصرفی ظهور الهی و آثار آنست . نکته لطیف آنست که حضرتش فقط با شماره ۱ ی از غافلان یاد نموده و بر محرومیتشان اظهار تأسف فرموده ولی بذکر حروف اثبات تریجه مخصوص فرموده است :

ای یاران الهی و یاوران این عبد فانی شمس حقیقت چون از مطلع آمال فیض نامتناهی مبذول داشت وافق وجود به پرتو تقدیس منور گشت ، چنان چنان جلوه فرمود که ظلمات دهماء مضمحل و معدوم گردید لهذا خطه خاک غبطه افلاک شد و عرصه ادنی جلوه گاه ملکوت اعلی گشت ، نفحات قدس وزید و روائح طیبه منتشر شد ، نسائم ربیع الهی بمرور آمد و اریاح لواقع فیوضات نامتناهی از صهب عنایت بوزید ، صبح نورانی دمید و بشارت موهبت کبری رسید ، نوبهار الهی در عالم امکانی خیمه و خرگاه زد ، ارض وجود بحرکت آمد و خطه شهود مهتز گشت ، خاک افسرده ریاض باقیه شد و ارض میتة حیات ابدیه

یافت ، گل و ریاحین عرفان روئید و سبزه نوخیز مصرفه الله  
 دید ، عالم امکان مظهر فیوضات رحمن شد و حضرت  
 شهود جلوه گاه غیب مکنون گردید ، ندای الهی بلند شد  
 و بزم الست آراسته گشت ، کأس میثاق بدور آمد و صلابی  
 عمومی بلند شد ، قومی سر مست آن صهبای الهی شدند  
 و گروهی محروم از آن موهبت عظمی ، نفوسی از پرتو عنایت  
 بصر و بصیرت روشن نمودند و طائفه از نفحات احدیت  
 بوجد و طرب آمدند ، مرغانی در گلشن تقدیس آغـاز  
 نغمه و ترانه نمودند و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد  
 و فغان کردند ، ملك و ملکوت تزیین یافت و رشك بهشت  
 برین گردید . ولی هزار افسوس که غافلان هنوز در خواب  
 غفلت گرفتار و بیخردان از این موهبت مقدسه بیزار ، کوران  
 محجوبند و کران محروم و مردگان مأیوس . چنانچه  
 میفرماید اولئك یئسوا من الآخرة کما یئس الکافر من اصحاب  
 القبور . ( مکاتیب چهارم ۱۷۹ )

۲- ترکیبات جدید : در آثار حضرت عبدالبهـاء

ترکیبات بدیع و تصبیرات جدید فراوان دیده میشود :  
 "..... مقبول درگاه الهی هستی و مقرب بارگاه  
 حضرت نامتناهی لهذا شاه اقلیم وفائی و پادشاه کشور  
 موهبت کبری ، تاجت هدایت الله ، تخت استقامت بر

امرالله ، طوقت سلسله زلف یار ، یاره ات دله مشکبار ،  
 خیلت یاران مهربان ، حشمت گروه عارفان ، چترت سایه  
 عنایت پروردگار ، علمت رایت آیت کردگار . شاهی چنین  
 نامتناهی خوش و سلطنت مانند این ابد مدت مقبول و محبوب  
 و عليك البهاء الابهی ع ع ( مکاتیب اول ۲۹۶ )

در مقام دیگر بیان مبارک چنین صادر :

\* هوالله \*

ای یاران روحانی عبدالبهاء پیک امین رسید  
 و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند . این پیک  
 مبارک پی ، نفحات انجذابست و نسیم جان پرور محبت  
 قلوب را باهتزاز آرد و جانهارا پروجد و طرب نماید ، تجلی  
 وحدانیت الهی چنان در قلوب و ارواح تأثیر نموده که  
 کل را بر روابط روحانیه ارتباط داده و حکم یک جان و دل  
 یافته ، لهذا انعکاسات روحانیه و انطباعات رحمانیه  
 در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است .

( مکاتیب اول ۳۰۳ )

در یکی از الواح عمومی حضرتش چنین میفرماید :  
 "..... ای احبای الهی جام صهباء رحمانی  
 سرشار است و بزم میثاق الهی پرانوار ، صبح موهبت

میدمد و نسیم عنایت میوزد و مژده الطاف از ملکوت غیب  
 میرسد ، بهار روحانی خیمه در قطب گلشن زده و بان صبا  
 از سیای رحمانی مشام روحانیان را معطر نموده ، بلبلس  
 معانی آغاز غزل خوانی کرده و غنچه های معنوی در توت  
 نهایت طراوت و لطافت شکفته ، مرغان چمن مطرب انجمن  
 گشته و بابدع الحان و احسن انغام بآهنگ ملاء اعلی  
 بانگ یا طوموسی و یا بشری بنند کرده و صلابی سرخوشی  
 بر باد نهوشان جنت ابهی زده . با این فصاحت بیان  
 و بلاغت تبیان بر شاخسار رحمانیت گلبانگ تقدیم میزنند  
 تا افسردگان بادیه غفلت و پژمردگان وادی فترت بجوش  
 و حرکت آیند و در جشن عیش و عشرت حضرت احدیت حاضر  
 شوند . . . . .

( مکاتیب: دوم ۲۰۴ )

و همچنین در لوح مبارک دیگر :

\* هوالله \*

ای بنده صادق جمال ابهی نامه روحانی تلاوت  
 شد و نفحه رحمانی استشمام گشت سبحان الله چه موهبت  
 عظمائی از فیض قدیم در عالم رخ گشوده که کلمات حکیم  
 نفعات یافته و اشارات سمت بشارات جسته ، باری از قرا  
 نامه آنجناب حقیقت منجذبه مشروح و منکشف گشت شکرکن

خدا را که در همچو طوفان امتحانی قدم را ثابت نمودی  
و حقیقت را ثابت کردی تمسك بصروة الوثقی نمودی و تشبیه  
بحبل متین ملکوت ابهی . ( مکاتیب اول ۳۵۹ )

تشبیه امر الهی به " جام صهبا " رحمانی " و جمع  
یاران به " بزم میثاق الهی " عنایت حق به " صبح  
موهبت " و " نسیم عنایت " عصر ظهوریه " بهار روحانی "  
همه اصیل و جدید است . در همین چند قسمتی که  
استشهاد شد تعبیرات فراوان میتوان یافت " غنچه های  
معنوی " " آهنگ ملاء اعلى " " بازیه نوشان جنت ابهی "  
" شاخسار رحمانیت " " گلبانگ تقدیس " " افسردگان  
بادیه غفلت " " فیض قدیم " " حقیقت منجذبه " " طوفان  
امتحان " " قدم ثابت و حقیقت ثابت " " حبل متین  
ملکوت ابهی " عموماً ترکیبات بدیعی است که ضمناً حاوی  
تبیین و توضیح اصطلاحات فلسفی و متشابهات آثار روحانی  
سلف نیز میباشد . کلمات و لغات بدیع در آثار مبارکه  
بسیار متنوع و متعدد است و مخصوصاً در الواح عربی  
بسیار فراوانست اما بهمین مختصر برای آنکه سیاق مطالب  
بدست آید اکتفا شد . این کلمات و ترکیبات از منشأ های  
مختلف است معذک عوامل و آثار طبیعت مانند آفتاب و

دریا و ابر و باران و غیر از اینان مکرر با استفاده گرفته شده است .

### ۳- الفاظ معدود و معانی نامحدود :

با همه بدعیت و کیفیت جدید که آثار حضرت عبدالبهاء را بوجه مستقل از آثار ادبی فارسی و عربی متمایز و ممتاز میسازد همواره الفاظ در خدمت مفاهیم و معانی بکار رفته و اساس مطالب در کمال صراحت و وضوح بیان و تشریح شده است . بسا مسائل مهمه و مباحث غامضه در چند آیه مختصر تفهیم و تعلیم شده است . هیکل اطهر از روش مخصوص کتب الهی یعنی بیان محمولات در لباس محسوسات همواره استفاده فرموده و ترتیب و تنظیم منطقی و استدلالی را رعایت نموده اند . آیات زیور دنیاى مطالب فلسفی مربوط بخالق مطلق و غیب لایدرک و روابط حق و خلق و مقام مظاهر امر است و از این مختصرتر محال و ممتنع است :

” حمدا لمن تقدس بذاته عن مشابه مخلوقات—  
و تنزه بصفاتة عن مماثلة مكنوناته و تعزز باسمائه عن شئون  
مبدعاته و تجلل بافعاله عن الحدود والقيود والهندسية  
فى جميع مخترعاته المتجلى على الاكوان فى هذا لکور

الجدید بانه فعال لما یرید الظاهر فی عوالم الانشاء  
بحقیقه یفعل ما یشاء وهذا صریح الكتاب المبین تنزیلاً  
من رب العالمین .  
( مکاتیب اول صفحه ۲ )

این بیان مبارک از هنر توضیحی مستثنی است :

انسان را از بین کائنات بموهبت کبری مخصص فرمود  
و بفیض ملاء اعلی فائز گرد و آن موهبت کبری هدایت عظمی  
است که حقیقت انسانیه مشکاة این مصباح گردد و اشعه  
ساطعه این سراج چون بر زجاج قلب زند از لطافت قلب  
سطوع انوار اشتداد یابد و بر عقول و نفوس تجلی نماید  
و هدایت کبری مشروط و منوط بعلم و دانائی و اطلاع بر  
اسرار کلمات ربانیست لهذا باید یاران الهی صغیراً و کبیراً  
رجالاً و نساء بقدر امکان در تحصیل علوم و معارف و تزیین  
اطلاع بر اسرار کتب مقدسه و ملکه در اقامه دلائل و براهین  
الهی نماید .  
( مکاتیب اول صفحه ۲۳۰ )

و همچنین :

چون نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه بر این شیم رحمانیه  
قیام نمایند و صفات اتحاد بیارایند هر یک از این نفوس هزار  
ماند و امواج این بحر اعظم حکم افواج جنود ملاء اعلی یابد .



این چه موهبتی است که کل چون سیول و انهار وجد اول و سواقی و قطرات در يك صقع واحد جمع گردد بحر اعظمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعینات و تشخصات وجود و همی ؟ این نفوس چون قطرات بکلی محو و فانی شود بحر وحدت روحانیه موج زند . قسم بجمال قدم که در این وقت و حال غیوضات اکبر چنان احاطه نماید و قلمز کبریا چنان فیضان کند که وسعت خلجان چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم قلمز بیکران یابد . ای احبای الهی بکوشید تا باین مقام بلند اعلیٰ فائز شوید و چنین نورانیتی در این اکوان ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطالع آفاق جاودان مبذول گردد .

( مکاتیب اول صفحه ۳۶۹ )

در مقامی دیگر :

..... " ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان پرور محروم کند صداعی عقل را از ادراک ممانسی کلیه باز دارد و فقاعی هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند و طوبتی در دماغ مذکوم از طیب مشموم محروم نماید و قطره از سم نقیع مسموم را معدوم کند . پس ملاحظه فرما که

آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجابات  
 بیشمار حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که  
 ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم نقابت و شمع  
 ساطع لامع اکبر حجاب ..... " ( مکاتیب دوم صفحه ۱۷۰ )

و در مورد عدم مداخله در سیاست چنین میفرماید :

"..... با حزبی حزبی ندارند و با قومی قومی لوموسی  
 نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ ،  
 و محبت بین جمع است نه کلفت . مأمور با طاعت حکومتند  
 و شیرخواستنی جمیع ملوک و مطوک . کسی را که چنین مقصد  
 جلیل در دل خود را باین امور جزئیة نیالاید ، کسی که  
 صلح عمومی بجوید و خدمت بحالم انسانی کند در جدال و  
 نزاع اقلیم مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری گوشه  
 درشئون مزرعه‌ئی با دهقان و روستا نستیزد . چون کشور  
 آباد گردد هر مزرعه نیز احیا شود و هر مطموری مطمور  
 گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در  
 دل و آن اینکه آفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب  
 مانند دو دلبردست در آغوش یکدیگر نمایند ، با وجود  
 این مقصد ، چگونه مداخله در نزاع وجدال میانه دو حزب  
 اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را بالفتر رهبر

تا انشاء الله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر  
 آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجاج رخ نگشاید  
 بلکه جمیع زحمات هدر رود . ( مکاتیب جلد چهارم ص ۱۴۹ )

که در حقیقت فصل الخطاب است و اساس و علت عدم مداخله  
 جامعه امرالله در سیاسیات دول و ملل عالم .

#### ۴- قاطعیت استدلال :

مبانی استدلالی در آثار مبارکه اش سادگی و  
 قطعیت است . در باره ترقی کون چنین استدلال میفرمایند :  
 "..... فاعلم بان المصارف والمعلوم والحکم والفسون  
 التي ظهرت وسبقت فی الاراد وار الولية بالنسبة للحقائق  
 والمسائل الالهية والاسرار الكونية التي انقشع سبحانه  
 وكشف نقابها وسطع شعاعها فی هذا الظهور اللامع فی الوجود  
 الاعلى انما هي مباد و کنايات بل اکثرها اوهام وشبهات  
 لان الحقيقة الجامعة الكونية مثلها عند ربك، كمثل الحقيقة  
 الجامعة الانسانية فانها فی مراتبها الولية من الطفولية  
 الصباوة والمراهقة ولو كانت مصدر الظهور الصفات والمحامد  
 البشرية ولكن اين هذه الشؤون من الكمالات العقلية  
 والحقائق الملکوتية والاسرار الربانية الساتحة الفاضلة

فی مرتبه بلوغها واعظم سطوعها وشروقها فلاجل ذلك  
 ینبغی ان تتخذ هذا الامر میزانا لكل الامور ”  
 ( مکاتیب اول صفحه ۲۱ )

در مقامی در خصوص معامله با اهل جور و عدوان چنین  
 صادر :

تحریر متمدده آنحضرت واصل و در وقت تلاوت  
 دموع مانند غیث ماطل جاری گشت در بیان مصائب  
 و بلا یاء شهداء لسان قاصر است و ظم عاجز قوه کاشفه باید  
 تا بتمامه کشف تواند و یا الهام غیبی شاید تا آنوقایع را در  
 مرآت دل تصویر نماید در سلف و خلف وقوع نیافته و گوشها  
 نشنیده با وجود این اهل سجود تضرع و زاری نمایند  
 و از برای ستمکاران عفو و غفران طلبند و لطف و احسان رجا  
 نمایند ملاحظه فرمائید که اساس امر چه قدر متین است  
 و تعالیم الهیه نور مبین ، چنین انوار را مقاومت اشرار  
 منع نماید و چنین بحر الطاف را سد اعتساف حصر نکند  
 جمال مبارک ابهی چنین تعلیم میفرماید که ستمکاران را  
 کامرانی جوئیم و جفاکاران را شادمانی خوانیم و دعا کنیم  
 که از این اغلال که بر اعناقست رهایی یابند و از قیود نفس و  
 هوی نجات جویند .

در مورد دیگری در باره عوالم الهیه چنین بیان است لال  
میفرماید :

”..... بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود گسه  
جنت عرفان حق است و نار احتجاب از رب الارباب ، از  
این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض  
نا منناهی نیست استغفرالله عن ذلک ، بلکه مقصود  
چنین است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است و نعیم  
و جحیم در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر ، در هر رتبه عسی  
از مراتب نعمت و نعمت موجود در عالم فواید عرفان نعمت  
و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در  
عوالم الهیه این دو است ولی در جهان حق نفوس مقبله  
را عا لا رأی عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود  
زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص  
جسمانیه انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم  
باین عالم آینه نقائص و کمالات جسمانیه ظاهر و آشکار گردد  
و انسان در عالم رحم از هر دو بیخبر حال اگر نفسی را در  
عالم رحم بیان فضائل و رذائل این جهان میشد و نعمت  
و نعمت این عالم تشریح میگشت آیا چنین را تصور آن ممکن  
بود لا والله زیرا در عالم این فضائل و رذائل و ایمن  
نعمت و نعمت موجود نیست تا تصور آن نماید مثلاً طفل

جنین تصور سمع و بصر نتواند و آنچه القا بکنی او هم نام  
انگارد و چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند ما لا رأت عین  
ولا سمعت انن ولا خطر بقلب جنین . همچنین است  
حالت انسان در رحم این عالم . چون بمعالم دیگر  
شتابد ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته  
و بجهان الهی درآمده و اگر چنانچه در این نشاء رحمانیه  
آن نشاء کلیه روحانی مجهول و غیر مصروف باشد تعجب  
و استغراب نباید زیرا هر عالم مادون از عالم فوق بیخبر است  
و چون بمعالم مافوق انتقال نماید باخبر گردد و احساس  
کند ولی قبل از انتقال تصور و ادراک محال . ای طالب  
حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانی نمائید عالم جمادات  
بکلی از عالم نبات بیخبر است و حال آنکه عالم نبات موجود  
و همچنین عالم نبات بکلی از عالم حیوان بیخبر زیرا حوصله  
نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصور قوه  
حساسه نتواند ولی چون بمعالم حیوان آید سمع و بصر  
یابد و مواهبی مشاهده کند که بکلی در عالم نبات مفقود  
و مستور و مکنون بوده و همچنین حیوان تصور نفس ناطقه نتواند  
و از ادراکات حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان  
را این گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بکلی  
بیخبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسانی است ؟ لا والله .

پس انکار نفوس انسانی بجهان الهی مانند انکار جمادات است که از عالم نبات خبر ندارد و همچنین انکار نباتات است که از عالم حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبر ندارد .....

( مکاتیب اول ص ۳۳۸ )

در خصوص اخلاق و روش احباء چنین میفرماید :

” ..... احبا چون گل‌های گلشن عنایتند هر چند هر یک رنگ و بوئی خاص خویش دارند ولی وحدت فیض نیسانی و وحدت شمع آفتاب آسمانی و وحدت ارض بوستاننی جامع این اجناس و انواع است و سبب وحدت در مبداء و معاد پس نباید نظر باختلاف احساسات جزئیة نمود بلکه باید نظر بوحدت اصلیه کرد و قل کل من عند الله گفت و از شرور نفس و هوی نجات یافت .

( مکاتیب چهارم ص ۱۱۳ )

اگر چه در الواح حضرت عبدالبهاء از کلیه مطالب و مباحث امری اشارات و توضیحاتی مرقوم و بحدت سؤال و پرسش افراد تقریباً مطلبی نیست که مذکور نشده باشد معذک هیکل انور بعضی مواضع اساسی را مکرراً در موارد مختلفه و بکیفیتها و توضیحات گوناگون تبیین فرموده اند تا اهداف عالیہ امرالله در قلوب عموم تضمین و تحکیم شود .

نخست بیان انحصار حقائق و شئون کلیه در نفس  
مقدس جمال قدم است در اینخصوص اشارات بسیار در یکی  
از الواح چنین نازل :

\* شوالله \*

ایهاالنیرالضیر و سیناء الانور اگر مشتاق دیدارید  
توجه بملکوت ابهی کنید و اگر منظر کبریا جوئید بافق اعلی  
بنگردید و اگر چشم بینا خواهید بحمال باقیش گشائید و اگر  
گوش شنوا طلبید سمع را متوجه الحان مقدسش کنید و اگر  
زبان گویا جوئید بذکر و شنایش برخیزید و اگر روی روشن  
خواهید بنضرة رحمن مزین کنید و اگر گلزار و گلشن جوئید  
دل را بمصرفتش بیارائید و اگر صدر رحیب خواهید بحبش  
منشرح سازید و اگر نطق فصیح طلبید به بیان خلق  
گریزش بپردازید و اگر کلام بلیغ جوئید بوصف جمال مبینش  
ناطق گردید و اگر حجت بالغ خواهید به برهانش دم زنید  
و اگر بیان واضح طلبید در الواح و زبرش بنگردید و اگر جهان  
را معطر خواهید روائح قدسش منتشر نمائید و اگر ملکوت و جود  
را معنبر خواهید از خلق و خویش بیان کنید و اگر نورانیت  
امکان بجوئید ترویج احکامش کنید اگر تقدیس اکوان طلبید  
بنصایحش گوش دهید و اگر عهد و پیمان جوئید بوصایایش



قیام کنید و اگر نور ایمان خواهید در کلماتش نظر کنید  
 و اگر جوهر ایقان طلبید در ظهور آیات و آثارش تفکر کنید  
 و اگر حقائق و معانی خواهید در گفتارش تأمل کنید و اگر  
 جوهر روح عالم خواهید در رفتارش بنگرید و اگر حیات  
 عالم خواهید باعمال و کردارش تأسی نمائید والروح والبهاء  
 علیکم با.

( مکاتیب جلد اول صفحه ۴۶۴ )

دوم : عهد و میثاق و استحکام اساس امرالله  
 در این خصوص آثار حضرت عبدالبهاء شمواره صریح و قاطع  
 و صام است در حالیکه بقیه مطالب با رأفت ذاتی و عفو  
 و صفح جلی حضرتش بنوعی ملایمت و تربیت مقرون است .  
 و در مقامی میفرماید :

" اعظم تجلی جمال قدم در این بزم در هیکل  
 میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود "

( مکاتیب اول ۴۱۴ )

و در لوحی دیگر :

" کل بیقین مبین میدانند که حصن حصین ، قلمه  
 میثاق است . "

( مکاتیب اول ۴۱۷ )

و همچنین :

" عاقبت قدر این درّ گرانبها، میثاق الهی را خواهید دانست چه که این گوهر یگانه در آغوش صد ف ملکوت ابهی پرورش یافته و در سلك قلم اعلی در آمده و از اول ابداع نظیر و مثیل نداشته .... این میثاق نیر آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه طعنه صبیان "

( مکاتیب اول ۲۶۹ )

سوم : توجه خاص به تبلیغ امر الله و تشویق باین خدمت اعظم است و کمتر لوحی توان یافت که مخاطب مورد عنایت بوده باشد و در آن ذکر تبلیغ و امر بنشر نفعات نباشد . در یکی از الواح عمومی چنین میفرماید :

"..... سمح عبدالبهاء دائما مترصد تا از چه اقلیمی الحان بدیع رسد و از چه کشوری نشمات جانپرور مسموع آید اگر سرور این دل و جان را خواهید چنان نغمه و آوازی بلند کنید که اهل ملاء اعلی باهتزاز آیند و سکان ملکوت ابهی خادم و همراز گردند ."

( مکاتیب اول ۲۵۸ )

چهارم : وحدت عالم انسانی .

"..... جمیع این بلایا و محن و رزایا را جمال سوعود تحمّل فرمود تا در میان بشر وحدت انسانی تقرّر یابد و اتجا و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد اختلاف و بیگانگی بکلی برافتد"

در جمیع الواح تحریر و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجات حصر در وحدت عالم انسانیست که باید مانند بارقه مصباح صباح در آفاق منتشر گردد زیرا در هر ظاهری که اشراق صبح شدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بود. اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و صهریانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانیست حتی بیگانه آشنا بود و اغیار یار شمرده گردد ، با جمیع افراد بشر از هر ملل و نحل باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و دیانت و الفت و اتحاد مصاطفه گردد . . . . .

( مکاتیب دوم ۲۶۵ )

پنجم : اهمیت تخلق با اخلاق بهائی و تحقیق کمالات در نفوس اعیان رحمانی . در این خصوص از جمله چنین میفرمایند :

” ..... بهائی باید شمع آفاق باشد و نجم ساطع از افق اشراق اگر چنین است نسبتش حقیقی است والا نسبت مجازی است و بی ثمر و بی پای مانند شخصی سیاهست نامش الماس و بحقیقت زاغ و غراب است ولی اسمش بلبل خوش آواز از انتساب اسمی چه فائده و از لفظ بهائی

چه ثمر بحقیقت باید بهائی بود و ملتجی بعتبه مقدسه  
حضرت نامتناهی " .

( مکاتیب دوم ۲۸۰ )

و اینچنین هدایت و راهنمایی مینماید :

"..... بحق ناطقند و برعهد ثابت و بخدمت قائم  
و بهدایت خلق مشغول و بنفحات قدس مألوف و بذکر  
الهی مأنوس با یار و اغیار مهربانند و با آشنا و بیگانه  
دوست از دل و جان . این است شیم بهائیان این است  
صفت روحانیان " .

( مکاتیب چهارم ۱۳۲ )

حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه حقیقت حیات و  
کیفیت پر ارزش آنرا بنحو بدیعی توضیح و تشریح فرموده‌اند  
در عین آنکه حیات جسمانی بی ارزش و اعتبار است حقیقت  
پر اهمیتی را حائز است که بهیچ گوهر گرانبهای آنرا نتوان  
قیمت نهاد در مقامی چنین نصیحت و دلالت میفرمایند :

"..... پس ای یاران الهی جهدی بلیغ نمائید و سعی  
شدید کنید تا موفق بمعبودیت جمال قدم و نور مبین گردید  
و سبب انتشار انوار شمس حقیقت شوید جسم قدید قدیم  
امکانرا روحی جدید بدید و مزرعه آفاق را تخم پاکسی  
بیفشانید بر نصرت امر قیام نمائید و لسان تبلیغ بگشائید

انجمن عالم را شمع هدی گردید و افق امکانرا نجوم نورا  
 شوید حدائق توحید را طیور رحمانی شوید و گلبنانگ  
 حقائق و معانی زنید ، انفاس حیات را صرف امری عظیم  
 کنید و مدت زندگانی را حصر در خدمت نور مبین نمائید  
 تا عاقبت گنج روان ملکوتی بدست آرید و از زیان و خسران  
 برهید زیرا حیات بشر جمیع در خطر اطمینان بقا در  
 دقیقه نه با وجود این اقوام مانند سراب اوهام در موجند  
 و گمان اوج دارند ( هیپات هیپات ) قرون اولی نیز  
 چنین گمان مینمودند تا آنکه بموجی از امواج بتراب پنهان  
 شدند و بخسران و زیان افتادند مگر نفوسی که فانی محض  
 شدند و در سبیل الهی بجانفشانى برخواستند کوکب نورانی  
 آنان از افق عزت قدیمه درخشید و آثار قرون و اعصار  
 برهان این گفتار . پس شب و روز آرام نگیرید و راحت  
 نجوئید ، راز عبودیت گوئید و راه خدمت پوئید تا بتائید  
 موعود از ملکوت احدیت موفق گردید .

( مکاتیب دوم ۲۷۳ )

و در موردی دیگر توجیه زیبا و ملیحی از زحمات و راحت  
 حیات چنین بیان میدارند :

..... " باری اگر جهان بی بقا و جهانیان بی وفا را قدر  
 و بهائی بود اول این نفوس مقدسه تمنای آسایش و زندگانی

مینمودند و آرزوی خوشی و کامرانی ، پس بیقین بدانید  
 و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پرانتباه گردید که  
 اهل هوش و دانش بلایای سبیل الهی را راحت جان و سرت  
 وجدان شمرند و مشقات را صرف عنایات دانند ، زحمت را  
 راحت بینند و نعمت را نعمت دانند ، طح اجاج صدمات  
 را عذب فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان  
 یابند ، حرارت محبت الله با خمودت و جمودت جمع  
 نشود و انجذابات جمال الله بامتانیت و سکون مجتمع نگر در  
 و آتش و ثلج دست در آغوش نشود و کره نار در تحت برف و  
 تل خس و خار پنهان نگر در .  
 ( مکاتیب اول ۴۴۴ )

این بیان مبارک در حقیقت سر فدا و حقیقت وفا و دلیل  
 قبول در بارگاه کبریاست :

..... " چون یوسف مصر ملاحظت در کمال صباحت  
 شهره کوی و بازار گشت ، عاشقان هشیار و خریداران بیدار  
 در وجد و سرور آمدند و در طرب و جذب و حبور ، پای کوبان  
 کف زنان بشر بانگاه عشق شتافتند و جان و سر و دل بیاختند  
 و جان بجانان فدا نمودند و بوصلت حقیقت رسیدند و در  
 جلوه گاه جمال مقرر گزیدند و بفوز عظیم و نصیم مقیم بهره مند  
 شدند و ارجمند گشتند اما کاذبان و مدعیان محروم

گشتند و مقبون زیستند و بر حال خود گریستند کورصحوث شدند ، کر محشور گشتند . ”  
( مکاتیب اول ۴۶۳ )

و حکمت آنرا که بسی لطیف و متعالی و دقیق است چنین اظهار میفرمایند :

”..... ای یاران الهی سرور و شادمانی اهل و فنا  
بخدمت عتبه علیاست و توجه بملکوت ابهی ، آرزوی عاشقان  
جانفشانی و تمنای مشتاقان نثار جان و قربانی زیرا عشق  
خونریز است و شررانگیز و آینه محبت الله شهادت کبری  
لهذا نفوس مقدسه و مظاهر الهیه آرزوی فنا و وصول بمشهد  
فدا داشتند جانفشانی نمودند و نفی و آواره گی دیدند  
صدمات شدید کشیدند اسیر سلاسل و زنجیر بودند  
هدف تیر شدند معرض شمشیر گردیدند ملال نیاوردند  
کلال نجستند ، جام فدا از دست ساقی عنایت نوشیدند  
و شهد فنا با نهایت مسرت کبری چشیدند ، آنی راحت  
نیافتند رمی نیاسودند معرض شماتت اعداد گشتند مورد  
ملامت اهل بغضا شدند خانمان خویش بباد دادند  
بی سروسامان شدند دقیقه امان نیافتند و ساعتی کام دل  
و راحت جان نجستند اینست برهان عاشق صادق و اینست  
دلیل حبیب موافق اگر چنین نبود هر بیگانه آشنا بود

و هر محروم محرم راز و هر بعید قریب و هر محبوب محبوب  
 لهذا حکمت کبری اقتضا نمود که آتش امتحان شعله زرد  
 و سیل افتتان طغیان نماید تا صداق از کاذب ممتاز  
 گردد و موافق از منافق افتراق یابد باید خود پرست از  
 خدا پرست جدا شود و ثمره طیبه از ثمره خبیثه ممتاز گردد  
 آیات نور باهر گردد و ظلام ریجور زائل شود ، بلبل وفاء  
 بسراید و غراب جفا سیرت خویش بنماید ارض طیبه اثبات  
 شود و ارض چرزه خائب و خاسر ماند منجذب جمال ابهی  
 ثابت گردد و تابع نفس وهوی ناقص شود اینست حکمت  
 بلایا اینست سبب رزایا .

( مکاتیب اول ۲۹۰ )

در مورد ضرورت تجدد ظهورات الهیه و تجدید  
 قوای روحانیه در عالم انسانی استدلال مبارک کیفیتی تازه و  
 عمیق دارد :

”..... هر امتی و طتی که بنهایت انحطاط و اضمحلال  
 مبتلا شد تا رستخیزی عظمی نگردد برنخیزد مانند مریضی  
 که مرض مزمن یابد بارهنگ و خاکشیر تأثیر نکند و ختمی  
 و بنفشه دفع اندیشه ننماید طنظور خطائی خواهد بود و  
 همچون الهی شاید تا هیجان عظیم در خون حاصل گردد  
 و بهران کافی وافی نماید باید در تاریخ سلف تعمق نمود



مثلا قوم عرب چون باسفل درکات انحطاط افتاد به پستی و نیستی  
 ممتاز گشت و از علویت هستی محروم گشت ترقی و نشاط  
 بتدابیر معتنع و محال بود زیرا قوه تدبیر ابوزر فقیر را  
 امیر نمیکرد و فکر و اندیشه انسانی عماریا سرتما را کامرانی  
 نمیداد افکار و آراء عقلاء سکان جزیره العرب را باوج  
 عزت ابدیه نمیرساند و قیصره و اکاسره را مفلوب و مقهور  
 آن قوم بی سروپا نمینمود . ولی قوت ممنویه بمیان آمد  
 نور نبوت درخشید رستخیز عظیم حاصل گشت هیچان  
 شدید در عروق و اعصاب ظاهر شد لهذا آن قوم پلیس  
 را در ایامی عدید از اسفل درکات ذلت باوج عزت رساند .  
 ایران و توران مقهور شد و امپراطوری رومان مخذول و منکوب  
 گشت . حال چنین امر عظیمی بقوه تدبیر ممکن بمسود ؟  
 لا والله . این قضیه مثل آفتاب است ....."

( مکاتیب دوم ۲۵۸ )

در خصوص حمایت امرالله و اساس آن پس از بیان  
 اصول کلی اینچنین همه ابواب انحراف و اختلاف را مسدود  
 فرموده اند :

"..... اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب  
 اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردد و اسرار  
 و رموز و اشارات سریه را روانداند امرالله ظاهر و مشهود

است الحمد لله در این کور اعظم امر مصرح و مشروح غیر مستور و مرموز نه مراتب شریعت و طریقت حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بی‌میزگیهای متصوفه موجود بل کل این مسائل بصریح آیات الله مذموم و مردود .

باری حال باید ما بشکرانه الطاف و عنایات الهیه جمیع این ازکار و اقوال را فراموش نموده کل متفقا متحدا باعلاء کلمة الله بکوشیم و در نشر نفعات الله سعی بلیغ نمائیم ..... ”  
( مکاتیب اول ۳۴۶ )

در خصوص محبت از حضرتش تصریفی در الواح مبارکه صادر شده که شایسته بحث و تحقیق کافی است : ” المحبة هی الروابط الضرورية المنبعثة من حقائق الاشياء بايجاد الهی ”  
( مکاتیب اول ۱۵۹ )

چه که مشابه همان را در باره شریعت نیز فرموده اند .  
( مفاوضات مبارک ) .

مکاتیب صادره از قلم حضرت مولی الوری ، عبدالبهاء از لحاظ شأن نزول بد و قسم منقسم است . بعضی در جواب سؤالات و یا عرایض مختلفه صادر شده و بهمین سبب حاوی مطالبی است که گاهی جنبه عمومی و کلی داشته و بعضی

اوقات بمورد مخصوص انحصار داشته است .

نوع دوم الواحی است که بطور عمومی یا بمنظور اظهار لطف و عنایت خطاب ببعضی صادر گردیده و معمولاً در موردی که لطف مخصوص در حق مخاطب مبذول فرموده اند اکثر اسام مخاطب بنحو لطف و صحبت تفسیر و توجیه شده .  
 محض نمونه میتوان بصفحات مکاتیب اول صفحه ۴۵۱  
 مکاتیب دوم صفحه ۲۴۰ مکاتیب چهارم صفحه ۸۰ مراجعه نمود .

بعضی از الواح مبارکه نیز بیارسی سره است از جمله در صفحات ۴۳۸-۴۴۰-۴۴۹-۴۴۶-۴۷۸ مکاتیب اول نمونه هائی از آن میتوان زیارت نمود . مخاطبین الواح مبارکه منحصر با حباء نبوده و بسیاری افراد دیگر نیز که ارادت و یا آشنائی بآن محضر انور داشته اند ، بخطاب لوحی مفتخر شده اند . چنانکه ذکر شد بعضی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء در شرح و بیان بعضی مطالب بطور اخص است که تهیه فهرستی از این الواح و اسامی اختصاصی آنها اگرچه بسیار مفید است در این مختصر نمیگنجد بعضی از قسمتهای الواح مبارکه در کمال شهرت است که برخی از آن در این مقال استشهاد میشود :

۱- بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی .

۲- بهائی را بصفت شناسند نه باسم و بخلق پی برند  
 نه بجسم یعنی چون شخصی یابند در گفتار آیت توحید  
 و در رفتار جوهر تجرید و در کردار حقیقت تقدیس ، فریاد  
 برآرند که این بهائیت .

۳- بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است .

۴- توقع شعور از اهل غرور مانند توقع آفتاب در شب تیره  
 و تار و آن ممتنع و محال .

۵- اساس سیئات نادانی و جهالت است .

۶- جمیع معاصی بیک طرف و کذب بیک طرف ، بلکه  
 سیئات کذب افزونتر و ضرر بیشتر است .

۷- البته طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل  
 بگذارند .

۸- تربیت و تعلیم دختران ، لازم تر از پسران است زیرا  
 این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول  
 دربی طفل مادر است .

۹- محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ناراست  
 در هر کاشانه لانه نماید .

در خاتمه باین لوح مبارک که حاوی کیفیتی بدیع  
 و بیانی لطیف است برموز آمیخته و به حقائق پرورده ایمن  
 مقال را بپایان میبرم و بزبان حال و قال میگویم که :

مجلس تمام گشت و با آخر رسید عمر  
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

\* هوالله \*

ای مهتدی به هدایت کبری خفاشانی چند که  
در زاویهٔ نسیان خزیده بودند و در ظلمات خانهٔ نابینایان  
طپیده در زیر هزار لحاف گاهی مذمت انوار مینمودند  
و مدائح تاریکی در گوشه و کنار می‌راندند غروب آفتاب را  
از افق امکان غنیمت شمرده اند و سری می‌جنبانند و جولانی  
خواهند و میدانی گرفته اند و بعضی بی‌خردان را به مسامحت  
مؤتفکه و نفیثات کذبه اقناع خواهند که نیر اعظم مضر عالم  
بود و شمس قدم بی‌فائده و مظلم چه که یوم طلوعش رومی  
از زنگی ممتاز و زشت از زیبا معلوم و واضح و پدیدار  
جمعی را رسوا نمود و حزبی را آوارهٔ تاریکی سوراخ کرد ،  
سارقان بیچاره را در مشقت فضاحت انداخت و بد رویان  
آواره را ساکن حجاب و پرده کرد ، تاب حرارتش اجسام  
را می‌گداخت و شمع انوارش دیده‌ها را خیره می‌ساخت ،  
سورت پرتوش رخسار را می‌سوخت و حدت شعله اش جگرها را  
بریان مینمود ، از هر دری داخل میشد و از دیوار هر  
فاسقی بالا میرفت ، تجسس مذموم را مرعی میداشت و جبال

ثلج مقبول را میگذاخت ، گیاهان بیهوده را خشک مینمود  
و اشجار بی ریشه را افسرده و پژمرده میکرد ، بر ابرار و اشرار  
هر دو عنایت مبذول میداشت و کلبه گنه کار و پرهیزکار هر  
دو را روشن میفرمود ، بر فرق کامل و ناقص و عالم و جاهل  
هر دو پرتو نثار بود و برگلشن و گلخن تجلی میکرد . پس  
باید از او بیزار شد و از ذکرش و حبش در کنار شد . ظلمت  
مد و حسرت و تاریکی مقبول زیرا سائر عیوبست و پرده نوب ،  
خفاشان با هوشانرا مجال میدان دهد و سارقان کاملانرا  
فرصت نجات ، بد رویان را رسوا نکنند و فاعلان و مزدوران  
را علت راحت گرد ، نسائم دلکش دارد و بادهای خنک  
بسیار خوش ، خواب راحت آرد و مزید صحت گسرد ،  
پرده داری ماه رویان کند و ستاری فاسقان ، مردان رزم را  
میدان هجوم بغتی دهد و مغلوبان مظلوم را فرصت فرار  
و چاره سازی ، واسطه الفت عاشق و معشوق است و سائر  
صد هزار عیوب و نوب ، حزب جلیل حشرات را حشر و  
نشور است و جنود شیاطین را میدان بروز و ظهور ، خیل  
شعالب و ابن آوی را فرصت حصول طعمه و ارزاقست و سباع  
درنده را وسیله وصول بصید و شکار در آفاق ، شب  
زنده داران را اوقات مناجاتست و تبتل و تعبد و انس با  
رب الارضین و السموات ، مرغ چمن را شب وقت نغمه و آواز

است و باده پرستان را محفل انس و ساز و نواز .  
 باری بساین سخنهای بیپوده مذمت آفتاب  
 جهانتاب کنند و مدح ظلمت شدیدۀ محیطه برجهاست ،  
 دیگر ندانند که حیات وهستی ظلمتیان نیز از فیض نیراعظم  
 است اگر حرارت و تابش و عنایت پرورش شمس حقیقت نبود  
 ذی روحی موجود نه حتی آن خفاش ممدوم .

باری از روی مزاح این کلمات مرقوم شد اما بگوش  
 حقیقت استماع فرمائید *والبهاء عليك عطر مشام الورقه  
 الموقنه ضلعك وام ضلعك و سلیك و کریمتک بالنفحات  
 التي عبقت من ریاض العنايه فی هذا الصهد الکریم . ع ع*  
 ( مکاتیب اول ۴۰۰ )

XXXXXXXXXXXX

XXXXXX

XXXX

## \* فصل دهم \*

نظر مبارك نسبت بمدن و دیار و اهالی

آن و احبای نقاط مختلف جهان  
 ~~~~~

گاه گاهی اتفاق می افتاده که حضرت عبدالبهاء نسبت  
 بشهرها و ممالک و اهالی آنها و احبای هر نقطه ای نظریات  
 الهی خویشرا بیان می فرمودند . زیارت بیانات مبارک  
 در این زمینه انسانرا با حقایق تازه ای آشنا میکند و  
 اینجهت شواهد زیر را تقدیم حضور طالبان حقیقت مینماید .

اول : درباره ساکنان پاریس  
 ~~~~~

۱۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... در مراجعت فرمودند اهالی پاریس را مثل زنبور  
 و مور می بینم که فوج فوج می آیند و می روند و مانند موج در  
 حرکت و جنبشند و در نهایت سرگرمی ولی اگر بپرسی که  
 چه میکنند و برای چه در حرکتید از مبداء و معاد خود بگویی  
 بی خبر و جز خورد و خوراک و انهماک در شهوات کمالی نخواهند "



۱۴ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۸ سفرنامه مبارک، جلد دوم :  
پاریس .  
..... صبح هنگامیکه چای میل میفرمودند

فرمودند : " دیشب رئیس مجلس گفت حضرت بهاء الله اعظم مظاهر الهیه است و ذکر عظامت امرالله را نمود ولی اهالی پاریس آن روحانیت و جوش امریکائیه را ندارند آنها چیز دیگرند . "

۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۰ سفرنامه مبارک جلد دوم : پاریس .

..... بعد بیرون تشریف برده قدری مشی فرمودند چون مراجعت نمودند از اشغال و سرگرمی اهل پاریس در امور دنیوی نطق و بیان مفصل فرمودند که چون کرم مهین در قصر زمینند و بیخبر از عالم علیین ..... "

۲۰ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... (بعد ذکر پاریس را فرمودند ) این شهری گه اینقدر مردم را خوش آمده من آنرا مثل لاشه شی می بینم که کرمهای زیادی در آن تولید شده متصل در هیچان و حرکتند و دائم زیر و بالا میروند . "

۲۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... صبح قبل از ترتیل وتلاوت مناجات میفرمودند  
 در پاریس بسیار دلتنگم هر قدر در امریکا و لندن مسرور  
 بودم در اینجا مگدرم هر چه میخواهم کار بکنم نمیشود "

۹ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... صبح در حالتیکه چای تناول مینمودند و از در  
 سالون منظر مقابل را ملاحظه میکردند میفرمودند چنانچه  
 طیور و وحوش از صبح ب فکر دانه و طعمه اند همین طور این  
 مردم متصل در خیال اسباب معیشتند چه قدر سرگرمند  
 چه امیدها و چه سرورها دارند علی الخصوص در این ممالک  
 که بینهایت معمور است فی الحقیقه مثل خانه زنبور است  
 جمیع غرق مادیاتند و اقما فرق ما بین این نفوس و انمالی  
 او اسط افریقا این است که اینها حیوان متمدند و آنها  
 حیوان متوحش ، جمیع از نفثات روح القدس بی بهره اند  
 و از حیات ابدیه بی نصیب و غافل ."

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... فرمودند : "عجب است که در پاریس مناجات -  
 خوانده میشود مثل اینکه در ظلمات ثلاث بعضها فوق بعض  
 کسی چراغی برافروزد از طرفی ظلمت مادیات و اشتغال

زیاد از جهتی سوء اخلاق و قبح اعمال و از سمتی ظلمت  
تصصّب و غرور جمیع را فرو گرفته ....."

۱۶ می ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... آنروز عصر بیاناتی باتبسم و مزاح در باره اهالی  
پاریس میفرمودند از جمله بیان مبارك این بود که :  
" شما اهل پاریس را وقتی هم که میخواهید بروحانیات  
هدایت و دلالت نمائید باید اول نغمه و ساز و محفل عیش  
و عشرت بیارائید و بعد از نغمه و آهنگ طکوت آغاز نمائید  
والا گوش نمیدهند ."

۱۲ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... پس از تلاوت و ترتیل مناجات در وقت صرف چای  
ذکر بی دینی اهالی پاریس مینمودند که سبب نفرت آنها  
از دیانت و روحانیت مداخله کشیشهای کاتولیک در امور  
سیاسی بود که چون مخالفت مشروطیت و جمهوریت نمودند و  
از طرف دیگر هم ترویج رسومات و عقاید تقلیدیة شی خواستند  
که منافعی علم و عقل بود لهذا دولت و حکومت بکمال ضدیت  
و نفرت برخواستند و اعلان بیزاری از بین و آئین نمودند  
و اسم دین را یاد نکردند الا باستهزاء و سخریه و این

نبود مگر از سوء حرکات رؤسای روحانیه که بجای آنکه سبب ترویج اساس دین الهی شوند علت نفرت و خرابی گشتند ، حال اهالی این مملکت بکلی از صراط اعتدال منحرفند یا مبتلای تقلید و اوهام رؤسای دینیه اند یا متمسک باغراض مادیین و عناد با اهل دین خیلی از وضع اهالی قصب اطهر محزون و مکرر بود . . . . .

### دوم : در باره احبای آلمان

۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۶۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس . . . . .  
 و از جمله بیانات مبارکه باحبای آلمان این بسود  
 " من باحبای آلمان آنقدر صحبت دارم که اگر شعله شی از این صحبت بآنها خورد محترق میشوند . . . . . " ( خطاب به چند نفر از احبای آلمان ) : " . . . . . حال وقت بناست و در اساس هرگونه سنگی بکار میآید و شما در آلمان باید سنگ زاویسه باشید و نفوس را با اساس امر الهی بشارت دهید . "

۲۷ آوریل ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۶ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت . . . . .  
 هیچوقت من این شهر را فراموش نخواهم کرد زیرا نجات الهیه را از ایشان استشمام میکنم مثل بعضی از بلاد

اهالی اینجا غرق مادیات نیستند حالت روحانیت و متانت دارند ولی بعضی بلاد چنان در عالم طبیعت غرقند که هیچ آثار روحانیت ندارند همه در فکر خوردن و خوابیدن و رقص و طربند و از عالم الهی بکلی بیخبر اما اشتگارت چنین نیست لهذا امیدوارم این شهر نورانی شود."

سوم : درباره احبای هونولولو

—————

۲۰ ژانویه ۱۹۱۲ صفحه ۹۵ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
 ..... بعد د و نفر از دوستان جزیره هونولولو مشرف  
 و بافتخار احبای وطن خود چون استدعای عنایت و پیامی  
 نمودند لهذا لسان مبارك باین بیانات عالیات ناطق :

\* هوالله \*

تحیت و مهربانی مرا با احبای هونولولو برسانید  
 و بگوئید من همیشه بیاد آنها هستم و در حق ایشان  
 بعزت الهیه تشرع وزاری میکنم و طالب عفو و عنایت مینمایم و تمایید  
 آسمانی میخواهم و نفثات روح القدس میطلبم و پرتوشمس<sup>حقیقت</sup>  
 میجویم که هر يك از آن یاران درخت پرشمری شود منتظر ظهور  
 این موهبت باشید عنقریب انوار ملکوت ابهی قلوب را روشن  
 نماید فیوضات شمس حقیقت آفاق را احاطه کند آنوقت

عزت احباً ظاهر و آشکار شود پس شب و روز بکوشید تا اهل ملکوت شوید و چنان ثابت بر میثاق الهی گردید که اگر تمام جمع اهل آفاق جمع شوند نتوانند شما را بلغزانند زیرا ثبوت بر عهد الله سبب حصول هر موهبتی است و استقامت در امر الله وسیله ظهور هر عطا و عنایتی ."

### چهارم : درباره اهالی آمریکا

.....

۵ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۸۸ سفرنامه جلد اول .  
 ..... مکرر وجود اطهر میفرمودند : " اهالی آمریکا  
 استعداد روحانیات دارند ولی در امور جسمانی غرق  
 شده اند مانند ماشینهایی میمانند که بی اختیار در حرکتند  
 حرکت دارند اما بی روحند وقتی برتبه کمال رسند کوه  
 روح مدنیت الهیه در آنها دمیده شود و مدنیت مادی با  
 مدنیت روحانی توأم گردد ."

۱۸ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۸۰ سفرنامه جلد اول :  
 ..... چون آمریکا کنار است و از بعضی مخالطه های  
 سیاسی آسوده لهذا این دولت و ملت میتواند مانع حرب  
 دول و سبب الفت و یگانگی ملل گردند ."

۱۶ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... چون از استعداد اهالی امریکا پرسیدند  
 جواب چنین فرمودند که : " اهالی امریکا سیرگرسنه اند  
 بالعکس ایرانیها گرسنه سیرند که در حال گرسنگی و احتیاج  
 خود را سیر و غیر محتاج میدانند .

اروپا خیلی غرق بحر مادیاتست و اهالی مثل گاوهاییکه  
 در علف زار سرگرم چریدند ابداً " چشمشان جائی رانمیبیند  
 باز امریکا "

پنجم : دربارهٔ احبای شرق  
 ~~~~~

اول فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... در این مدت ولو در غرب بودم ولی همیشه  
 رویم بسوی احبای شرق بود و تاییداتشان را از ملکوت  
 ابهی مسئلت مینمودم اما نظر به هجوم افکار و کثرت شغل  
 و کار مجال مکاتبه و مراسله بآنها نبود امید من همواره  
 با احبای شرق بوده چه آنها چکیدهٔ امرند و امرالله  
 بواسطهٔ آنها در ایران تمکن تام جسته چگونه ممکن است  
 که آنی فراموش گردند و از خاطر بروند .

### ششم : درباره ترکیه

۲۶ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 ..... بیانات مبارکه در تبیین آیات قلم اعلی خطاب  
 بحکومت و مملکت ترکیه بود که حال با وجودیکه در جنگ با  
 گریک آنها فتح کردند باز دول از آنها گریک را گرفتند  
 بیونان دادند دیگر چه میتوان تصور حفاظت آنان نمود  
 جمال مبارک پنجاه سال پیش که ابد این نقشه ها نبود  
 حکم فرمود که باید از اروپا بیرون روند لابد است چنین  
 شود . ولی ما الحمد لله بهیچکس جنگ وجدال نداریم از هر  
 نزاعی بیزاریم و از مداخله در اینگونه امور ممنوعیم و ما مور  
 بصلح و آشتی باید جان داد ، نه جان گرفت "

۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 ..... بحد جناب میرزا عزیزالله خان ورقا اخبارات  
 تلگرافی روزنامه ئی درباره مملکت عثمانی ترجمه نموده بعرض  
 اقدس رسانید آنگاه فرمودند : " از جمیع جهات ابواب مسدود  
 است و راه نجات مقطوع مگر بقوه معنویه و تائیدات غیبیه اگر  
 میدانستند بافق امر توجه مینمودند ما نمی گوئیم مؤمن بشوند



بلکه باندك تمايل و انحطاف تائيدات غیبیه و مدد الهی  
 یابند ....."

### هـ ق م : در باره ایران

در پاریس تعدادی از رجال آئزمان ایران بحضور  
 مبارك بار مییافتند که نام بعضی صریحا مذکور است و نام  
 بعضی دیگر نظر بملاحظات شخصی مطرح نیست از جمله  
 شخصی است که در پاریس در روز ۱۷ فوریه ۱۹۱۳ به  
 حضور مبارك مشرف شده ولی بیانات هیگل مبارك در باره  
 ایران چنین بود :

۱۷ فوریه ۱۹۱۲ صفحه ۱۴۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 ..... صبح زود در اطاق مبارك حضرت ..... مشرف و  
 بیانات مبارکه بایشان از این قبیل که فی الحقیقه يك نفر  
 کاردان دانا در ایران نبود و نفس آگاهی یافت نشد حال  
 بامید آن هستند که بعضی اهالی شرق در اروپا تحصیل  
 نموده بایران بروند و سبب آبادی شوند ..... میرزاتقی  
 خان صدراعظم با آنکه ظلمی بر امر کرد که تا حال کسی  
 چنین نکرده مع هذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی

گذارند که واقعا نهایت متانت را داشت و حال آنکه در هیچ مدرسه‌ئی از اروپا داخل نشده بود ، بلی تحصیل صحیح مدد حال شخصی است که دانا و آگاه و موید باشد ولی اگر دانش فطری و تائید الهی نباشد فقط تحصیل چه ثمر و اثری دارد ..... "

۲۵ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۴ سفرنامه مبارک جلد دوم : پاریس.

..... وعصر چون بعضی از ایرانیان محترم در محضر فیض سلطان قدم فوز لقا جستند و مورد عطا گشتند بعضی از کلمات و بیانات مبارکه خطاب بایشان در باره ایران و ایرانیان این بود که : " انسان عاقل دفع فاسد بافسد نکند ایرانی که بهیچوجه استعداد نداشت بعضی بخیال دفع تعدی استقلال<sup>(۱)</sup> سبب مداخله دیگران گردیدند و عنوان بدست بهانه جویان دادند اقلا بایستی در تواریخ ملل و ممالک متمدنه ملاحظه کنند مثل ملت و مملکت فرانسه که اول حکومت نظامی و قانونی قرار دادند تا ملت در تحت قانون استعداد ترقی حاصل نمایند بعد بمرور بامور سائره توجه کند . ایرانی که سالها خراب بود و اهالی بکلی از قانون بی خبر و نفوس بی تجربه ، چگونه ممکن است یکمرتبه بتوانند حکومت مشروطه را محافظه و ترویج نمایند

وانگهی شخصی که در خانه خود مروج استقلالست و مانع آزادی ، چگونه دیگران را بر مشروطه و آزادی تحریک میکند . ندانستند که هرچند مشروطه خوبست ولی محرک را مقصد ترویج منافع شخصی است ..... حال دیگر جز بمدد غیبی و قوه الهی امید نمانده . در قرآن حکایتی بیان میفرماید که جسد متلاشی شده عی را دید که بکلی پاشیده شده و استخوانها از هم منفصل گشته گفت چگونه میشود که دیگر این جسم متلاشی شده جان یابد ناگاه بفته دید استخوانها بهم پیوند شد گوشت و پوست گرفت و جان و توانی تمام یافت آنگاه بقدرت الهیه پی برد و دید و دانست کیف یحیی العظام وهی رمیم . مقصد جسد متلاشی شده عی مثل ایران است که اگر مدد غیبی و قوه الهی یابد تائید و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقه متنوعه و نفوس مختلفه متضاده بقوه مصنوعیه جمع گردند و بر آنچه سبب حیات و عزت ابدیه است متحد و متفق گردند حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران <sup>شیم</sup> بکوشیم

ولو استقلال<sup>(۱)</sup> رفته باشد ایران نمیرود و چون بتحسیب

اخلاق ملت پردازیم هر قسمی ترقی در آن هست . اگر بهائیان بآنچه مأمورند قیام و عمل نمایند مدتی نمیگذرد که

(۱) استقلال به معنی لغوی آن بجای استبداد آمده است .

منتها آمال جلوه نماید و مملکت ایران غبطه جنان و روضه  
رضوان شود ."

۷ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۵ سفرنامه جلد دوم :

..... و از جمله بیانات مبارکه در خصوص ایران این بود  
که " شخص عامل و قوه فاعله لازمست و امروز تائید و مدد  
الهی واجب والا قول و گفتگو بسیار وشور و آشوب سهیل  
و آسان است ....."

۳۱ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۵ سفرنامه جلد دوم :

..... و چون بعضی از شاگرد های مدرسه شرفیاب  
شدند و در خصوص زراعت و صناعت و تجارت بیاناتی مفصل  
از فم مطهر صادر که : " برای ایران کارخانه حدادی لازمست  
زیرا اعظم اسباب زراعت و صناعت کارخانه آهن سازی است ."

۲۳ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۴ - ۲۰۵ سفرنامه جلد اول :

..... همچنین دو نفر از اهل طهران که بعنوان شغل  
و کاری بآمریکا آمده بودند بساحت انور رسیدند و بیانات  
مبارکه بآنها از این قبیل بود که : " ایرانیان بدست خویش  
خانه خود را خراب کردند بامید ساختن خانه دیگر و لسی  
حال در صحرا بی لانه و آشیانه مانده اند با آنکه نوشتیم

والفتاد و لت و ملت را مانند امتزاج شهد و شیر خواستیم  
 و غیر این را سبب مداخله دول متجاوره گفتیم و با وجود  
 این باغرضان ما را متهم خواستند لکن خدا صیانت فرمود  
 زیرا مداخله در خون یکنفر ایرانی نشدیم . ( تا اینکه  
 بذکر روزنامه فکر رسیدند فرمودند ) در آن روزنامه مکتوبی  
 که از ما مندرج است خود گواه است که از هر غرض و فساری  
 در کناریم و متوکل باراده پروردگار .

هشتم : درباره ژاپن  
 ~~~~~

سوم اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۸۷ سفرنامه جلد اول :  
 ..... من از جاپانیها خیلی خوشم میآید زیرا باهمت  
 و ذکاوتند چون در امری اقدام نمایند از پیش میبرند .

~~~~~  
 ~~~~~  
 ~~~~~

## \* فصل یازدهم \*

## عبودیت و خدمت و فداکاری

—————

حضرت عبدالبهاء بعنوان مثل اعلاى تعاليم  
جمال اقدس ابهى داراى آنچنان حياتى بودند كه تمام  
گوشه و زوایایش میتواند بعنوان ابهى ثمره تعاليم مباركه  
آئين نازنين بهائى سرمشق عموم پيروان اسم اعظم قرارگيرد  
مراتب عبودیت شيكل اطهر معروف است زیرا عبودیت را  
عاليترين و بالاترين نقطه اوج مقام خویش میدانستند و این  
صفت جليل را عملا شفاها و کتبا ظاهر و به یاران خویش  
مینمودند و تعلیم میفرمودند . زیرا مطالبی بعنوان شاهد  
مثال درج میگردد .

صفحه ۱۴-۱۵ مکاتیب جلد چهارم :

## \* هوالله \*

ای اسمعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی  
باشند یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان

نمایند تا بمقام فناء فی الله که قربانی کلی ربّانیت فائز گردند و آن ترك اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی لا حباء الفداست . چه ذات احدیتش مقدس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیّت مادون است پس باید عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست چون شاهد این مقام در محفل یاران جلوه نماید و اتّحاد و اتّفاق و یگانگی و وحدت اصلیه چون محبوب یکتا رخ گشاید و عرض جمال نماید پس بگوای یاران رحمن وقت اتّحاد و اتّفاق است و زمان یگانگی و آزادگی ، بیکدیگر مهربان باشید و بخدمت همدیگر پردازید اول خادم شما منم و اول غلام شما من ، قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و کینونتی لا حباء الفداء که رویم بنور خدمت دوستان حق روشن و مشامم بنفحات محبت یاران معطر ، نهایت آمال و آرزویم این است که بخدمت یک یک از دوستان پردازم این است میزان . والبهاء علیکم . ع ع

۲۰ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۸۲ - ۳۸۳ سفرنامه جلد اول :  
.....الطاف ملکوت الہی عظیم است و توجهات و فیوضات

جمال مبارک با شما است و جنود ناصر شما در این میدان  
قیام نمائید به بینید چه میشود . من بنده نی از بندگان

او هستم جمیع اهالی و حکومت عثمانی بعد از صدور جمال مبارک بر من قیام کردند و همچنین اعداء اطراف از ملل و مذاهب مختلفه در چنان حالتی که در خارج جمیع مهاجم بودند در داخل هم برا دران به مخالفت قائم مدتی نگذشت اعداء خائب و خاسر شدند ، دشمنان ذلیل گشتند بدرجه ئی که بعضی گفتند ای کاش بهاء الله صدور نکرده بود زیرا این امر عظیم تر شد و شهرتش بیشتر گشت و تائیداتش شد بدتر گردید پس باید قیام بر عبودیت نمود تا تائیدات از جمیع جهات شامل حال شود یقین است چون قیام بر خدمت و تبلیغ نمائید مؤید و موفق گردید مطمئن باشید ."

۲۶ آوریل ۱۹۱۳ سفرنامه مبارک صفحه ۲۶۲ : اشتوتگارت .

..... بعد دسته دسته احبا و مبتدیها بساحت انور

اعلی میرسیدند و همه زکرشان در وصف محفل شب گذشته بود لهذا مکرر فرمودند که " دیشب با آنکه حالت قدم برداشتن نبود ، با وجود این به مجلس رفتیم گفتیم میرویم ولو خطر باشد خود را فدای امرالله و دوستان جمال ابهی میکنیم چه بهتر از این است ولی الحمدلله خوش گذشت....."

صفحه ۱۹۷ مکاتیب جلد دوم :



..... ای فرع کریم ..... تو در حق من دعا کن تا از  
 هر بندی رهاگردم و بخدمت عتبه علیا موفق و بجان فشانی  
 مسوید ، سر بر قدم خجالت دارم و از خود شکایت خواهم  
 باری تو فرزانه باش و از هر قیدی آزاده ، بخدمت برخیز  
 و بذیل هدی در آویز مستانه بگو مردانه بکوش ..... ع

۵ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۹ سفرنامه جلد اول :  
 ..... اعلانی بواسطه چراغ برق بالای کلیسا زده بودند  
 که ترجمه آن این بود که " پیغمبر شرق امشب در اصول  
 دین بهائی و سعادت عالم انسانی در این کنیسه نطق  
 میفرماید " و چون ترجمه این اعلان بمرض مبارک رسید  
 فرمودند : " کم کم مردم را باسم پیغمبری مشهور نمودند کاش  
 این اسم را بر میداشتند " آن بود که در بین خطابه مبارکه  
 آنشب مکرر اظهار عبودیت نسبت باستان احدیت فرمودند .

۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۴ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت  
 ..... حضرات عرض نمودند محض رفع خستگی هیکل  
 اطهر از زحمات سفر چند روزی اقلاتنها بدون آمد و شد  
 و تشرف نفوس در اینجا اقامت فرمایند ..... فرمودند مقصد ما  
 گردش و راحت و سیر و تفریح نیست بلکه خدمت باستان الهی

و نشر نفعات الله است ، راحت و مسرت ما در عبودیت  
 آستان حضرت بهاء الله است علی الخصوص وعده مسافرت  
 به بوداپست ..... ”

آنچه ملتزمین رکاب عرض کردند که آب و هوا و حمامهای  
 معدنی بادنباد مشهور بلاد است اقلای روزی در آنجا  
 اقامت نمایند فرمودند : ” ما اهل تفرّج نیستیم اهل کار  
 و خدمتیم ” .

۲۴ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۳۳ سفرنامه جلد اول :  
 صبح به جهت خدام آستان صحبت میفرمودند که  
 ” من بعد از صعود مبارك امری نماند مگر آنکه در اعلاء  
 کلمة الله بآن تشبّث نمودم بوسائل روحانیه و عبودیت  
 آستان حضرت احدیّه چنان میزانی گرفتم که امرالله آفاق  
 را احاطه کند اما تحریرات من بدرجه نئی بود که چو  
 نوشتجات زنی از احباب امریکا را بعد از فوت او دیدند  
 شصت و هفت مکتوب از من داشت دیگر به بینید چه خبر  
 است ” .

۲۵ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۶ - ۱۶۷ سفرنامه جلد اول :  
 ..... بعد عرض شد مسس پارسنز میلش این است که

تا چند روز با حدی اطلاع داده نشود بلکه وجود اطهر قدری در اینجا راحت شوند فرمودند : " ما برای کار و خدمت آمدیم نه برای هواخوری باید بعبودیت آستان جمال مبارك پرداخت و چنین بندگی را سبب راحت و مسرت جان و دل ساخت ، نهایت چون اینجا بیلاق است و نفوس خیلی محترم موجود لذا تا خود طالب نشوند ابد ا احباب بنفسی اظهار ننمایند و باید با کمال غرور و وقار با آنها سلوک کنند ..... "

۲۹ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۱ سفرنامه جلد اول :  
 ..... در بین راه سؤال از آب و هوا و صحبت مبارك نمودند فرمودند : " اینجا هوای خوبی دارد ولی ما هر جا باشیم خوشیم زیرا سرور بعبودیت آستان مقدسیم ما نیامدیم برای هواخوری بلکه برای بندگی آستان جمال مبارك هر جا موفق باین عبودیت شویم آنجا خوبست ، تاجری که متاعش رواجست سرور است هر جا میخواهد باشد ..... "

صفحه ۲۸۹ خاطرات حبیب :

از حال مبارك سؤال گردید فرمودند : " من حالـم خوبست مرضی در کار نیست فقط اعصاب است که متلاشی

شده چه که بعد از صمود مبارك نه چنان تأثر و تحسّری  
 رخ داد که بوصف آید حال هم بعضی اوقات که کار زیاد  
 میکنم و صحبت زیاد میدارم حالم بهم میخورد . زحمت این  
 سفر جسم را کاشید و استخوان مرا آب کرد جسم ضعیف  
 تحمّل این مشقّات ننمود . عرض شد چند روز پیش که  
 بیرکه رفتیم جای بسیار خوش آب و هوایی است چقدر از  
 برای صحت مبارك خوب بود اگرچند روزی زیر صنوبرها  
 تشریف میبردند فرمودند : " من صحت بچه دردم میخورد  
 من میخواهم فانی محبتی در سبیل جمال مبارك باشم نه فکر  
 تجارت نه زراعت و همتی باشم ، وفای به محبّت  
 جمال مبارك ، فداکاری و انقطاع صرف است که هیچ فکر  
 و زکری چیز خدمت باستان مقدس نباشد . من امید وارم تو  
 موفق باین شوی امرالله بسیار بسیار بزرگ است "

۱۵ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۵۱ سفرنامه جلد دوم :  
 در کشتی بسوی شرق .

..... پس از آنکه تناول طعام فرمودند در مقابل  
 ماهتاب جالس شدند خدام حضور از انجذاب و سرور بعضی  
 از رکاب کشتی بعرض اقدس میرسانیدند که خیلی از تشرف  
 بلقay اطهر مشعوف و مفتخرند فرمودند : " باید کار کرد

و در اراضی قلوب تخم افشانی نمود بلکه سنبلات محبت  
و عرفان بروید و ازهار الفت و یگانگی جهان جانها را  
نمونه جنت و رضوان کند این است که من با حال خستگی  
که هیچ بنیه صحبت ندارم باز با نهایت سرور گفتگو مینمایم  
و در نشر نجات الله میکوشم .

۱۶ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۵۱ سفرنامه جلد دوم :  
در کشتی بسوی شرق .

..... صبحگاه چون بزیارت لقای چون ماه تشرف  
حاصل شد هیکل انور قدری ضعف و خستگی داشتند ولی  
قلب اطهر در کمال سرور و بهجت بود و لسان مبارک باین  
بیانات ناطق که : " اعظم و اقدم امور تبلیغ امر الله است این  
کار مؤید است از جمیع نفوس بیشتر من مستحق راحتیم  
گذشته از ضعف بنیه و این درجه از سن باید در مرکز باشم  
تا از جمیع اطراف خبر چگونگی احوال برسد و من بانجام  
امور پردازم با وجود این برای امر تبلیغ و اعلاء کلمة الله  
آنی راحت ندارم بلکه خدمتی بآستان الهی نمایم و این  
سر مشق احباب باشد . "

~~~~~

~~~~~

~~~~~

## \* فصل دوازدهم \*

روش تبلیغ حضرت مولی الوری و دستورات

مبارک در باره تبلیغ  
 ~~~~~

هیكل مبارك حضرت ولی امرالله در آثار مبارک که  
 خویشاچهای الهی را به پیروی از روش تبلیغ حضرت عبدالبهاء  
 هدایت فرموده اند زیرا علاوه بر اینکه اعمال مثل اعلامی این  
 امر نازنین بایستی سرمشق قرار گیرد ، روش تبلیغی حضرتش  
 چنان است که بیگمان در هر جایی و در هر مکانی و با هر نفسی  
 موافق آید و جالب انظار و جاذب قلوب است برای آنکه  
 بیش از پیش با این روش آشنا شویم مطالب ذیل درج میگردد  
 و سعی میشود روش عملی هیكل مبارك را تحت مطالعه قرار  
 دهیم .

جناب کلبی ایواز در کتاب جاودانی خویش بنام  
 " درها بسوی آزادی " که تحت عنوان " درگه دوست " بفارسی  
 ترجمه شده است در صفحه ۹۴ اینطور مرقوم داشته اند :  
 "..... در تمام فرصتهای عزیزی که بزیارت حضرت  
 عبدالبهاء مشرف میشدم و به بیانات مبارکه گوش میدادم و یا

با هیکل مبارک صحبت میکردم روز بروز بیشتر و عمیق تر  
 تحت تأثیر طریقه تعلیم ایشان قرار میگرفتم . ایشان دائما  
 روح رازنده میفرمودند ، تنها نمیخواستند مطالبی را  
 بمغز طرف فروکنند بلکه شمه گاه در حین مفاوضه و تماس  
 در جستجوی روح بودند و میخواستند جوهر و حقیقت نفسی  
 را برون آرند و بخود او بنمایانند . البته میتوانستند بقوه  
 علم و منطق مباحث خود را ادامه دهند و این قوه را چه  
 در خطابات مبارک که خود شنیده ام بکار برده اند و چه  
 در آنهاییکه خوانده ام ، ولی نه منطق ایشان منطق معلّم  
 مدرسه بود و نه علمشان علم مجامع درسی ، بلکه  
 کوچکترین حرکت و مختصرترین بیان و کلامشان و کمترین تماس  
 و معاشرتشان تا اعماق روح اثر میکرد و دائماروان مستمعین  
 را از عالم پست ماده به جهانهای بلند و فهم و ادراکسی  
 اعلی صمود میبخشیدند . وقتی تکلم میفرمودند قلوب جمیع  
 در سینه هاشان مطو از اشتعال بود . هرگز مجادله  
 نمی فرمودند و ابداً بسریک کلمه نمی ایستادند ، طرف را  
 آزاد می گذاشتند ابداً با غرور و تسلط تکلم نمی فرمودند  
 بلکه بالعکس دائما در جمیع حالات و شئون تجسم عبودیت  
 محضه بودند . تعلیم میدادند اما چون کسی که هدیه ای  
 نزد سلطان میبرد . هیچوقت بمن نفرمودند من چه باید

بکنم فقط گاهگاهی تحسین از اعمال من مینمودند . ابد ا  
 بمن نفرمودند بچه چیز بایستی عقیده و ایمان داشته باشم  
 حضرتش حقیقت محبت را بتدری شکبیا والهی میساختند که  
 قلب بخودی خود متوجه آن میشد و احترام میگذاشت .  
 باصوت مبارك ، با آداب و حالات خویش و یا لبخندی بمن  
 نشان میدادند و میفهماندند که من باید چگونه باشم ....."

و نیز در همین کتاب در صفحه ۶۱ تا ۶۴ مندرج است :  
 "..... غرق این افکار بودم که یکی از کشیش‌های  
 موحدین مشرف شد منم حضور داشتم . این شخص  
 مشغول تهیه مقاله ای برای یکی از مجلات امریکا بود . در حین  
 تشرّف او بار دیگر محبت کامل و جامع حضرت عبدالبهاء را  
 بچشم خود دیدم این کشیش خیلی پیر بود و چون از جهان  
 درگذشته ، امید است که اکنون حقیقت محبت و راستی را  
 بهتر از آنچه که در این جهان بدان موفق شد ، یافته  
 باشد . باور نکردنی بود که حتی چنان شخصی در چنان  
 سنّ و سالی اینقدر تحت نفوذ ساطع ازهیکل مبارك قرار  
 گیرد . حضرت عبدالبهاء در طول مدت ملاقات ساکت بودند  
 و بدون خستگی بفرضیه‌ها و اسئله کشیش محترم گوش میدادند  
 تمام راجع بتاریخ دیانت بهائی و انتشار اولیه و ارتباطش با



علمای اسلام و تعالیم اسلامی بود . جوابهای هیگنل  
 مبارك از يك كلمه تجاوز نمیکرد ابد از اشتیاق خود کم  
 نکردند . تشویق ایشان در باره سائل بود نه مسئله  
 در کمال آرامش و سکون جالس و کف دستها را رو بالا و بر  
 زانوان قرار داده بودند در این حال به مسائل کشیش  
 گوش میدادند و با همان نگاه کاشف خود که هرگز بخطا  
 نمیرفت ، بوی مینگریستند چهره مبارك از شعله های  
 درونی روشن بود . جناب کشیش ادامه نطق و اطاله کلام  
 داد صبر و حوصله من تمام شد حرکت او موجب شرمساری  
 من بود و من بجای او در محضر مبارك خجل و منفصل  
 بودم چرا هیگل مبارك بسطیحی بودن مسئله او توجهی  
 نداشتند آیا نمی دانستند که این شخص فقط در پی آن  
 است که مطالبی را جمع آوری نماید و مقاله ای بجهت  
 مجله ای که مخالف است بنویسد و پولی در مقابل دریافت  
 دارد ؟ چرا صحبت او قطع نمیشد و ملاقات به پایان نمیرسد ؟  
 صبر دیگران با آخر رسید ولی حضرت عبدالبهاء هم چنان  
 آرام و صابر جالس بودند و بلکه وی را تشویق هم میفرمودند  
 که آنچه دارد بگوید . اگر گاهی کمی ساکت میشد یکی دو  
 کلمه بیان میفرمودند و بعد با همان صبر و حوصله عجیب  
 منتظر مسئله و گفته های وی می نشستند . بالاخره کشیش

ساکت شد سکوت برای مدت کمی حکمفرما گردید و سپس آن صوت طنین انداز مجدداً فضا را مهتز ساخت مترجم جمله به جمله ترجمه میکرد ..... در ظرف چند دقیقه سائل کوچک شد و برای لحظه ای اقلاد را پای استاد نشست..... بعد هیکل مبارک از جابر خاستند و همه با او جسام و روحا از جابر خاستیم و او را بنهایت محبت در آغوش گرفتند و تادم در مشایعتش فرمودند . چون بدرگاه رسیدند توقف فرمودند چشمشان بدسته گل زیبائی افتاد که یکی از احباب صبح همانروز تقدیم نموده بود و اقلاد ۳۴ تا ۳۶ شاخه گل رعنا داشت شاخه ها بلند و بقدری گل از هر طرف بر هر شاخه ای احاطه داشت که چون چیز بسیار زیبائی آن گوشه از اطاق را جلوه ای مخصوص بخشیده بود که همه مجذوب جمال و عطر آن گلها بودیم به محض اینکه نگاه حضرت عبدالبهاء بر آن دسته گل دماغ پرور افتاد خنده ای فرمودند و قهقهه ای زدند که تمام فضا را پر کرد سپس خم شده تمام دسته گل را در آغوش مبارک جمع فرمودند و جمیع را در بغل زائر خود جای دادند هرگز موهای سپید و صورت گرد عینک زده آن کشیش را در پس آن خرمن گل فراموش نمی نمایم چهره اش مثل سوزن تمجیب و نور بود و در عین حال سر پای و وجودش تقلیدی نبود و پیر از خموع گشت . حضرت عبدالبهاء خوب میدانستند که

محبت الهی را چگونه تعلیم فرمایند "

از خلال جملاتی که جناب کلبی ایوز در باره نحوه

تبلیغ و برخورد هیکل مبارک مرقوم داشته است مطالب

بسیار آموزنده و جالبی استنتاج میگردد که خوانندگان

محترم بخوبی آنرا در میانند اگر بدستی بمطالب منقوله

از کتاب " درگه دوست " که بنظر این عبد تنها کتابی

است که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء را با این زیبائی

و دقت توجیه کرده است توجه نمائیم متوجه میشویم که

نویسنده محترم بهیچوجه نخواستسته روش تبلیغ حضرت

عبدالبهاء را تدریس نماید بلکه او داستان مشاهدات خود

رانقل کرده و از خلال این داستانها است که هزاران نکته

باریکتر زمو میتوان درک کرد .

بمطلب زیر که در صفحه ۹۰ و ۹۱ همین کتاب درج

شده است توجه فرمائید :

"..... افکار عجیبی سراچه قلبم را فراگرفته بود و بدان

حالت خانه محبوب را ترك گفتم ایشان کی بودند ؟ چگونه

اینقدر رسوخ و نفوذ در ارواح دارند ؟ هرگز تظاهـر

بخوبی ندارند ، هرگز وعظ نمیکنند ، هرگز و ابـدا

نمیفهمانند که بایستی انسان چیزی غیر از آنچه هست بشود

و با وجود این جهانهای جمال و عظمت الهی را بطوری

بما نشان میدادند و قلوبمان را برای وصول بدان عوالم نادیده از شوق ازهم می پاشیدند که نفرتی عظیم بانچه ما را با سم حیات احاطه کرده بود در قلوب احساس میکردیم ..

بازهم در صفحه ۲۶۱ همین کتاب میخوانیم :

..... امتیاز برجسته دیگر هیکل اقدس سکوت بسود اجتماعات و حوزه دانشمندان که من بدان خو گرفته بودم سکوت قابل بخشیدن نبود برای شاگردان مدارس ، قضات ، اطباء ، وعاظ و سیاستمداران حاضر جوابی و شوخی کلام موجب محبوبیت و شهرت است البته هر یک در رشته مخصوصه خود میدانستند که شهرتشان بسته باین وسائل است که در موارد مختلفه بایستی بکار برند ولی طرز ملاقات حضرت عبدالبهاء با طالبین حقیقت و یانفوسیکه برای مکالمه و مفاوضه میآمدند و طرز تلقی هیکل مبارک با حوادث و پیش آمدها بکلی با دیگران فرق داشت . مسائل را ابتدا با سکوت جواب میفرمودند البته سکوت خارجی بود والا دائما در باطن طرف را تشویق بر تکلم مینمودند و خودشان بانهایت ادب و رأفت بهمه گفته ها گوش میدادند غالبا مستمعین برای هر سوالی در دیگران جوابی فوری ساخته و پرداخته میشنوند ولی هیکل مبارک چنین نبودند در محضر مبارک هرگز بطالب حقیقت آن فشار و ناراحتی مخصوصی که برای

جویندگان حقیقت روی میدهد بظهور نصیرسید . هرگز به محضر سؤال جواب خود را نمی شنیدند بسیار پرا شنیده ام که مستمعین خوبی هستند ولی هرگز چون هیکل مبارک مستمعی نیافتم حالت وجود اقدس بمراغب بیشتر از اظهار عاطفه و مجذوبیت بود که نسبت بکلمات گوینده ابراز میفرمودند مانند این بود که گوینده و شنونده یکنفر بودند . ایشان چنان خود را با گوینده یکی میدانستند که گوئی دو روح بیکدیگر اتصال یافته ، نیازمندی به کلمات از بین میبرند . . . عینا همین بود ، حضرت عبدالبهاء گوئی با گوشهای خود من به گفته های من گوش میدادند . . . در اثر تشویق هیکل مبارک زائر آنچه داشت ابراز میداشت و هرچه در بطون روح و قلبش برای مدتها پنهان مانده بود ظاهر میساخت و همینکه از کلمات خالی میگردید حضرت عبدالبهاء فوراً بجواب بر نمی خاستند سکوت میفرمودند و عطف نمیکردند ، نصیحت نمی نمودند ، کمی چشمهای مبارک را می بستند گوئی از جهانهای پنهان الهی منتظر تائید و هدایت ربانی هستند و سپس در اعماق روح گوینده تفحص میفرمودند و با لبخندی که قلب را آب میکرد بچهره سائل مینگریستند و بالاخره وقتی کلامی میفرمودند و یا جمله ای ادا مینمودند کلمات بقدری غیر منتظره و گاه بکلی

غریب و خارج از موضوع بنظر میرسید که سائل ابتدا حیران میگردد ولی همه وقت خود من احساس مینمودم که اینگونه اجوبه مبارک با عمیق روح و دل می نشست و بلکه عمیق تر از حد و فهم ظاهر اثر و نفوذ میکرد....."

ص ۱۹۱۳ صفحه ۲۹۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 "..... در مراجعت برای جمعی از دوستان فرمایشات مبارک در شرائط تبلیغ امرالله از جمله این بود که : " انسان اول باید خود را تبلیغ نماید خود منجذب و منقطع باشد تا نفس او در دیگران تأثیر کند و دیگر آنکه بقدر طلب و استعداد و عطش هر نفسی با او تکلم نماید ، هر وقت تشنه ئی یافت سلسبیل هدایت رامبذول دارد ماهاگران خریدار ایم این جواهر ثمینه را ارزان نمی فروشیم احببای الهی این امر عظیم را بجانفشانی قبول نمودند در زیر زنجیر و شکنجه و عذاب افتادند لذا سلسبیل هدایت را به تشنگان دهند چه اگر کسی تشنه نباشد ولوهر قدر آب گوارا یابد ابد لذت نبرد . انتہی "

صفحه ۵ کتاب درگه دوست :

..... روزی حضرت عبدالبهاء و مترجم من در یکی از

اطاقهای پذیرائی تنها بودیم هیکل مبارک در باره یکی از احکام مسیحیت صحبت میفرمودند و تعبیر ایشان بقدری با تفاسیر معموله فرق داشت که نتوانستم جلوی خود را بگیرم بطوریکه زبان گشوده اعتراض خود را عرض کردم . خوب بخاطر دارم که با کمال حرارت گفتم چگونه ممکن است اینقدر مطمئن بود هیچکس نمیتواند پس از قرنهای سوء تفسیر و مجادله بگوید مقصود اصلی حضرت مسیح این است . آرامی فرمودند : " کاملاً ممکن است " این البته نشانه ای از اضطراب روحی من و کوری من بمقام ایشان بود که با وجود آنهمه استحکام و متانت و لهجه مطو از قدرت و سیطره بجای آنکه راحت شوم بدون صبر و با نهایت شتاب بر زبان رانده گفتم نمیتوانم قبول کنم . هرگز نگاه غضب آلوده ای را که مترجم بر من انداخت فراموش نمیکنم زیرا او با نگاه خود واضحاً بمن گفت تو کیستی که اعتراض نمایی و یا حتی قابلیت سؤال از هیکل مبارک را داشته باشی ؟ ولی حضرت عبدالبهاء این چنین نفرمودند و چقدر سپاسگزارم که همچنان نبود پیش از آنکه باز رشته سخن را در دست گیرند لحظه ای طولانی بر من گذشت ، نگریستنند ، چشمهای زیبا و آرامشان در پی روح من میگشت و با چنان محبت و عرفانی در پی آن گوهر گمشده بود که تمام حرارت

اعتراض در من افسرده شد ، بعد همانگونه که عاشقی  
 لبخند فاتحانه به معشوق خود میزند بر من نگریستند ،  
 لبخندی زدند و گوئی دستهای روحشان باز شده و مرا  
 در آغوش گرفتند و در آن حال بمن فرمودند : " من از راه خو  
 کوشش میکنم و تو از طریق خودت " این بیان مانند دست  
 سردی بود که بر پیشانی تب داری گذارده شد و یا چون  
 شربت آب گوارائی بود که بلب سوخته ای عنایت گردید گوئی  
 با مفتاحی غیبی ابواب قلب منجمد و زنگ زده من باز شد ،  
 اشک از دیدگانم فرو ریخت و صدایم می لرزید و آهسته عرض  
 کردم ببخشید .....

در هیچیک از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء هنگام  
 ابلاغ پیام الهی صحبتی از اجکام نیست ، تمام اصرار مبارک  
 در تبیین اصول تعالیمی است که مروج صلح و دوستی و  
 آشتی است و این است اصول روش تبلیغ حضرت عبدالبهاء که  
 در خطابات مبارکه بطور وضوح معلوم و آشکار است . برای  
 مزید اطلاع از مباحثات مبارک شواهد زیر درج میگردد .

۵ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۵۵ - ۳۵۶ سفرنامه جلد اول :  
 "..... پس از چند محطه در ترن دکتري که نزدیک  
 کرسی مبارک نشسته بود اجازه تشرّف خواست و مقصد از سفر



مبارك را جویاشد فرمودند : " مقصود من الفت بین احزابست  
وترك تعصب و ضغینه و بغضاء تا ملل و امم عالم با یکدیگر  
برابر شوند ، جمیع خیرخواه جنس بشر گردند نه آنکه بجننگ  
و جدال پردازند و مصیباتی مثل بالکان پیش آید خونها  
ریخته شود خانه ها خراب و ویران گردد ، تا ایمن  
وقوعاتست عالم انسانی آسایش نیابد ، خیمه صلح عمومی بلند  
نشود وحدت عالم انسانی حصول نجوید . ماهمه اغنام الهی  
دستیم و جمیع نوع انسان و بندگان یزدان و خداوند بجمیع  
مهربان و فیوضات او نسبت بهممه . شصت سال پیش حضرت  
بهاء الله در ایران اساس چنین تعالیبی نهاد ، ترویج  
صلح عمومی و وحدت عالم انسانی فرمود . پادشان ایران  
و سلطان ترکی ما را بحبس انداختند بیست هزار نفر از ما  
کشتند که شاید این امر محو شود و این تعالیم حضرت  
بهاء الله فراموش گردد ولی با وجود این تعرضات روز بروز  
امر حضرت بهاء الله بلندتر گشت تا امور منقلب و مشروطه  
برقرار شد و من آزاد گشتم و از سجن عکا بممالک افریقا و اروپا  
و امریکا سفر نمودم و نفوس را باین تعالیم مبارکه خواندم و امم  
و احزاب را بوحدت اساس ادیان و ترك تعصب و جدال و تقالید  
و اوهام دعوت نمودم الی آخر بیانه "

۲۲ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۸۵ سفرنامه جلد اول :

"..... از جمله نفوسیکه تازه آنروز عصر بشرف لقای انور

مشرف شد کشیش بسیار منصفی بود که قبل از مجلس در اطاق

علیحده تشریف حاصل نمود عرض کرد تعلیم تازه در این

امر چیست ؟ فرمودند : "اساس اصلی ادیان الهی یکی

است ابتدا اختلاف و تغییر ندارد این است که حضرت

مسیح فرمود من برای محو کردن شریعت تورات نیامدم بلکه

برای ترویج آمدم". عرض کرد باقی را فهمیدم سوال

دیگرم این است که جمیع اهل ادیان پاک و پاکیزه بودند

اما بعد آلوده و غافل گشتند . فرمودند : "اگر تغییر

و تبدیل نباشد تجدید حاصل نمیشود ، تا شب نیاید

روز نخواهد بود ، اگر دین موسوی تغییر نمی نمود حضرت

مسیح - ظاهراً نمیشد " عرض کرد خوب فهمیدم آیا بعد

از دوره بهائی باز دوره دیگر خواهد بود ؟ فرمودند :

" سلطنت خدا بدایت و نهایت ندارد و فیوضات او بی انتهی

است " فوراً عرض نمود که جمیع شكوك من زائل شد دیگر

شبهه ندارم و چنان خاضع شد که قلب مبارك خیلی از او

خوشنود گردید ."

وقتی در نحوه جوابهای هیکل مبارك دقت میشود

ملاحظه میگردد که حضرتش جز زبان سائل صحبت نمی فرمایند

در گفتگوی مختصر فوق ملاحظه فرمائید مشاهده میشود که از راه اعتقادات شخص کشیش بیان حقایق فرموده اند و این خود از مسائلی است که بایستی از روش تبلیغ آن هیکل اقدس پیروی کرد .

هیکل مبارك در باره نطقهای خویش اینطور اظهار نظر میفرمایند :

۱۶ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۴ سفرنامه جلد اول :  
 "..... بعد از آن مجلس مکرر میفرمودند که : نطقهای من همه باقتضای وقت و اندازه استعداد نفوس است

بهر طرفك آن پدرتی تی کنـ  
 گرچه عقلش هندسه گیتی کنـ

داستان زیر نیز بفهم بیشتر مطلب کمک میکند که بنظر دوستان میرسد .

۱۳ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۵ سفرنامه جلد اول :  
 بعضی از خدام آستان در سطوت و نفوذ بیان مبارك حکایت مینمودند که بیانات مبارك چقدر سهل و ممتنع است و دلائل چقدر لامع و قاطع ، فرمودند :

" بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در اداء معانی و کلمات لازم ، فقط حرف زدن نیست . همیشه در عکا میرزا محمد علی بیاناتی را که از من می شنید بعینها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت نبود که هزاران حکم و مصالح لازم است نه تنها گفتن در ایام بغداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک کردها را باین وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات عرفا و صوفیه را بیان مینمودند ، بیچاره شیخ مذکور رفت و کتاب فتوحات مکیه را پیدا و عبارات آنرا حفظ نموده در هر جا ذکر کرد دید هیچکس گوش نمیدهد خیالی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمیدهند . جمال مبارک فرمودند به شیخ بگوئید ما فتوحات مکیه را نمی خوانیم بلکه آیات مدنیه را القا میکنیم فصوص شیخ را نمیگوئیم بل از نصوص الهیه حرف میزنیم .... "

۴۵ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۰ - ۱۴۱ سفرنامه جلد

دوم : پاریس .

..... پس از مجلس چون جناب آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی

را امر بصافرت بسمت سویسرا نمودند بایشان فرمودند :

" امروز اعظم امور مسئله تبلیغ امرالله است که نفوس را نجات

وفلاح بخشد ، حیات ابدیه مبذول دارد ، رضای جمال مبارک در این است و در مقام محویت و فنا که انسان از خود وجودی نداشته باشد ، شما را برای تبلیغ میفرستم — انشاء الله مؤید شوی در کمال شجاعت و شهامت برو و اعتنائی باستکبار و اعتراض نفوس مکن امروز هیچ چیز بکار نمی خورد مگر تبلیغ امرالله این است که من همه امور را گذارده مشغول تبلیغ شده ام وقتی جمال بروجردی بهکام آمد دیدم افکارش پراکنده است باو گفتم از طهران تا اینجا هیچ کس را تبلیغ کرده ای ؟ گفت نه ، پیش نیامد . او را نصیحت کردم که از برای تو امروز تبلیغ امرالله الزمست این برای تو مفید است . واقعا چقدر جاه طلبی انسان را ذلیل میکند و بالعکس محویت و فنا . او همه چیز میطلبید هیچ نیافت برعکس آقا میرزا حیدرعلی هیچ نمی خواست همه چیز را یافت روز بروز هرچه او خواست و نیافت این نخواسته یافت . او صحو بود محوشد ، این صحو بود صحو گردید ."

۱۶ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۲۶ سفرنامه جلد اول :

"..... و آن ایام اکثر احبا را امر بتبلیغ و مسافرت

باطراف می نمودند و می فرمودند : " باید با نهایت خضوع

بتبلیغ امرالله پردازند همینطور که من نزد عموم حتی اطفال  
خاضع شمام باید چنین باشید ..... ”

صفحه ۱۸۳ مکاتیب جلد چهارم :

..... ” امروز تبلیغ تکلیف کل است مثل اینکـــــــــــــــــه  
عبدالبهاء با وجود آنکه تراب تربت پاک روح و جان اوست  
از این فیض عظیم خود را مهجور نموده ، تا آنکه شاید  
بقدر عجز خویش خدمتی باستان مقدس نماید هیـــــــــــــــــهات  
هیـــــــــــــــــهات با وجود این عجز چه توانم نمود ولی مالایدرک  
گله لایترک گله امیدش چنان است که یک حرکت مذبحخانه  
بنماید و از یاران الهی رجای دعا مینماید بلکه بقطره نسی  
از بحر عبودیت موفق شود ..... ”

۶ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۲ سفرنامه جلد دوم :

..... ” از جمله نفوسیکه صبح در مجمع احبباً و محفل لقا  
مخاطب بخطاب مبارک شد کشیشی از کشیشهای استتکارت  
بود که از خواندن کتاب مفاوضات مبارک خیلی منجذب شده  
بود و اجازه ترجمه آن کتاب مقدس از انگلیزی بآلمانی بایشان  
عنایت گردید اما بیانات مبارک باو این بود که :  
” ابرهای تقالید شمس حقیقت را مستور نموده و انوار تمالیم

الهیه را از سطوع باز داشته الحمدلله اصول و اساس  
 ادیان الهی یکی است ماهمه هم افکاریم باید دست  
 بدست یکدیگر بدهیم و این تقلید را از میان برداریم  
 و وحدت ادیان را ترویج کنیم زیرا اساس ادیان الهی  
 یکیست تقلیدی که بمیان آمده است اسباب قتال و نزاع  
 بین بشر گشته امیدوارم موفق بآن گردی که نفوسی را که در  
 خوابند بیدار کنی سبب روشنائی آسمان شوی .....  
 معتدلانه با نفوس صحبت کنید نه شدید و در امور سیاسی  
 ابداً مداخله ننمائید .....

صفحه ۳۱۲ خاطرات حبیب :

..... فرمودند مسائل الهیه مطابقت تام با عقل و علم  
 دارد ولی مسئله در بیان شئی است مبین لازم دارد همان  
 مسئله را میشود چندین شکل درآورد مثلا ما در اروپا و  
 امریکا ابدان گفتیم ای مردم موعود کل ظاهر شده بیایید  
 و ستایش کنید اگر چنین کرده بودیم از اول کلام دوری  
 میجستند و گوش نمیدادند در جمیع مجالس فریاد زدیم  
 در حالتیکه شرق در نهایت ظلمت بود و آتش تمصّب  
 شعله ور و خونهای پاک بیگناه ریخته میشد و جهل در منتهای  
 درجه بود در چنین وقتی حضرت بهاء الله مانند ستاره

صبحگاهی از افق ایران طلوع فرمود و تعالیمی انتشار داد  
 مثلا اول تعلیم این است که خدا شبان مهربان کل است  
 اگر راعی مهربان نبود خلق نمیکرد ، رزق نمیداد ، تربیت  
 نمیکرد ، پس در صورتیکه خدا این سیاست را مجری میدارد  
 آیا خوبست ما پیروی این سیاست بکنیم یا پیروی سیاست  
 بشری ؟ تعلیم دیگر حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی  
 است ، تعلیم دیگر ..... بهمین نحو سایر مسائل بمیان  
 میآید مثلا میگفتیم سلطنت الهی منحصر بشش هزار سال  
 نیست این دنیا دنیای شش هزار سال نیست سلطنت لشکر  
 لازم دارد کشور لازم دارد نمیشود بگوئیم خدا خدائی  
 میکند ولی مخلوق نداشت این حد و حصر شأن انسان است  
 نه خدا ..... هم چنین نمیگفتیم حضرات دست از دین خود  
 کشیده اند و بهائی شده اند بلکه میگفتم در یک مجلس  
 کلیمی ، مسیحی ، مسلم و زردشتی در نهایت روح و ریحان  
 مانند اعضای یک خانواده معاشر و مجالسند اصل مطلب  
 سر بیان شیئی است هارون الرشید خوابی دید که جمیع  
 دندانهایش ریخته معبر طلبید چنان تعبیر شد که جمیع  
 اولاد و احفاد و اقربایش خواهند مرد خودش بعد از آنها  
 میمیرد . هارون الرشید محزون و متغیر شده امر به حبس  
 معبر نمود بعد پرسید آیا معبر دیگری یافت میشود گفتند



بله ، و حاضر نمودند امر بتمبیر رویا فرمود معبر گفت  
 دلیل و نشانی این است که حضرت خلیفه بیش از سایرین  
 یعنی بیش از همه عمر طولانی خواهند داشت . این همان  
 مسئله است ولی بیانش طرز دیگر است . خلیفه سرور شد  
 انعام و اکرام فوق العاده نمود . حال اگر مسائل الهیه  
 را بطور خوشی ادا کنند ابداً مورد دوری و استیحا~~ش~~ش  
 نمیشود بلکه سبب هدایت نفوس کثیره خواهد شد ....."

۹ ص ۱۹۱۳ صفحه ۲۹۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... و چون بعضی از دوستان امریکا تشرف حاصل  
 نموده طلب تائید در تبلیغ امرالله میکردند بایشان  
 می فرمودند که :

"وقتی با بی دین ها صحبت میکنید از مضرات و مفسد  
 عالم طبیعت آنها را آگاه نمائید که این حالات از خصائص  
 عالم حیوانست اما انسان بقواء عقلیه و احساسات وجدانیه  
 از سایر مخلوقات ممتاز گشته تا تعمق در روحانیات کند ،  
 کشف حقایق اشیا نماید ، منجذب ملکوت اعلی باشد ،  
 در خیر نوع انسان و آسایش بشر کوشد ، ترویج وسائل عدل  
 و انصاف نماید آخر بآنها بگوئید که عالم طبیعت و مقتضیات  
 آنرا سیر کردید حال چندی در عالم روحانی و فضای نورانی

بیائید اگر ضوری دیدید برگردید . از این قبیل با آنها  
 صحبت کنید . اما متدینین را به بشارات الهی بخوانید  
 که تاکی مانند امم سابقه در غفلتید آیا در خوابید و یا  
 نابینا ، شمس حقیقت تابیده ، ابواب ملکوت باز شده ، موا<sup>هب</sup>  
 الهیه ظاهر گشته ، فیوضات رحمانیه احاطه نموده تا کسی  
 بیخبرید مثل یهود که هنوز از ظهور مسیح غافلند و از اسم  
 مسیح و ظهور آنحضرت در نهایت تعصب و نفرت ”

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*



## هوالله

..... امید وارم که بتائید طکوت ابهی و مساعی حکیمانسه  
 ود لالت ونفوس مهمه و معاونت اشخاص عظیمیه روحی جدید  
 در جسم ایران دمیده گردد ، انقلاب و اضطراب بسکون  
 واطمینان مبدل شود . حال ایران محتاج حزب صلح  
 و سلام و سکون واطمینان است قبل ازحرب ، ازپیش مرقوم  
 گردید یعنی بصریح عبارت بخط عبدالبهاء که دولت  
 وملت باید مانند شهد و شیر آمیخته گردد والا ایران  
 ویران شود....."

۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... پس از مرخصی ایشان به جهت بعضی از محترمین

ایرانی میفرمودند که :

"..... هرچند استقلال ایران را بباد دادند ولی ایران

روز بروز رو بترقی است ناامید نباید بود زیرا هرکسی

پنج روزه نوبت اوست هیچ چیز بر یک سوال نماند در هر

صورت مستقبل ایران بسیار خوبست "

۲۶ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۹۹ سفرنامه جلد دوم :

..... وهنگام عصر بعضی از سران و سروران ایران  
 بزیارت آستان مبارک فائز و از جمله فرمایشات مبارک بایشان  
 این بود که : " امید است ایران هم سروسامانی یابد  
 صوت و صدائی پیدا کند و تائید شدید جوید ، از قدرت  
 الهی هیچ بعید نیست بتائید او خارزار ، گلشن و گلزار  
 گردد ، موری سلیمانی کند ، ذره ئی حکم آفتاب جهانتاب  
 یابد ، قطره دریا شود و ذلیل عزیز گردد ، فقیر امیر  
 شود و نومید امیدوار و لیس علی الله بمزیز در مکه و مدینه  
 قبل از اسلام عربها سوسمار میخوردند قدرت و تائید ربانی  
 بود که آنها را بر خزائن کسری و قیصر غالب نمود . کار  
 ایران هم دیگر از تدبیر گذشته مگر بقوه تائید الهی  
 و قدرت ممنوی . ایران که در این اواخر دولتش دولت  
 عظیمه ئی نبود ، عثمانی بآن قوت و قدرت و تهیّه عسکر و لشکر  
 به بینید چگونه ذلیل و ضعیف شده اند چرا از تائید  
 الهی بی نصیب گشتند و بخیالات شخصی و منافع ذاتی  
 پرداختند . با وجود همه اینها چنین نمی ماند نه ذلت  
 ایران باقی ماند نه زینت و عزت پاریس زمانی آید که ایمن  
 شهر ویران شود مورث آلام و احزان گردد شبهه ئی نیست  
 که براین منوال نماند جمیع در تحت تغییر و تبدیله و در

عروج و نزول مانند هیکل انسان که از طفولیت رو ببلوغ و ترقی است و پس از بلوغ و کمال رو بانحطاط و تدنی ولی وظیفهٔ انسان سعی و کوشش است و امید واری به تائید الهی نه غفلت و غرور و نخوت و سستی چون احاطه بعواقب امور ندارد لذا همیشه باید راه تذکر و صواب گیرد و از گذشته بجهت آینده عبرت حاصل نماید . در قرآن میفرماید " فانظروا کیف کان عاقبة الظالمین " یعنی : نظر کنید بامین صحرا و تپه ها لشگرهاست که شکست خورده ، افواج است که در هم ریخته با خاک یکسان گشته خرگاه خرابه زار است و بارگاه و تالار لانه و آشیانهٔ زاغان و جفدان لاشخوآ جمع سودها زیان است مگر سودای بندگی یزدانی و خدمت بدیوان الهی و توفیق آسمانی . پس دعا کنید که خدا تائید نماید نظر عنایتی فرماید ، خدائی که خاک سیاه را نزهتگاه دل و جان کند زمین ویران را گلشن و گلستان گرداند بیک توجهی ایران را تغییر دهد و نفوس پریشان را سر و سامانی بخشد مطمور را معمور کند و قلوب محزون را شادمان و سرور فرماید ."

در جواب پرفسور ادوارد برون که با اصرار تمام در

لندن بحضور مبارک مشرف شد میفرمایند :

..... از جمله نفوسیکه آن روز خود در آن مجلس آمده  
 مشرف شد مستربرون بود پس از ختم مجلس نفوسی رجای  
 تشرف خصوصی نموده باز مشرف میشدند من جمله شخص  
 مذکور که تشرف او بطول انجامید و بیانات مبارکه را که خطاب  
 با او بود بمینها ثبت و ضبط نمود و اجمال آن این است  
 که پس از اظهار خضوع اول خواست از ماضی عرض حال دهد  
 و عذر خواهی نماید فرمودند باید صحبتهای دیگر بداریم  
 صحبتی که مورث محبت شود . چون دید میل مبارک از آن مقوله  
 گفتگو نیست لهذا بصحبتهای دیگر پرداخت از وضع  
 ایران و عثمانی پرسید در جواب او بیان مبارک از این قبیل  
 بود " من بدایتا نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهید و شیر  
 آمیخته نگردند نجات و فلاح محال است ایران ویران شود  
 و منتهی بمداخله دول مجاوره گردد . الی آخر بیا نسه  
 الاحلی ....."

صفحه ۲۵۹ مکاتیب جلد دوم :

شوالله

..... اکنون ایران نیز چنین است بحریده وهای و هوی  
 انقلابیون و حسن تدبیر اعتدالیون و کفایت و درایت سیاسیون

از این انحطاط نجات نیابد ولی ملاحظه خواهید کرد  
 که بتائید الهی ایران چنان فوران نماید که سیل  
 جانبخشش اقالیم عالم را سبز و خرم نماید ولی افسوس که  
 ایرانیان از این موهبت کبری در نهایت غفلت و نسیان  
 ( گوهری طفلی بقرص نان دهد ) اما مشیت الهیه تعلق  
 یافته و قوه معنویه در ایران نبعان نموده هذا امر محتوم  
 و وعد غیر مکذوب بحضور سرور معالی موفور این قضیه راعرض  
 نمائید که با وجود این احزاب متخاصمه و آراء مختلفه  
 و مفاسد خفیه و جمعیتهای سرّیه معلوم است که نتایج  
 مفیده مستحیل است .....

صفحه ۱۹۴ خاطرات حبیب :

در سنه ۱۹۲۷ میلادی که بحضور حضرت ولی امرالله  
 ارواحنا فداه مشرف شدم و ذکر ایران بمیان آمد فرمودند  
 شرحی است بخط مبارک حضرت عبدالبهاء معلوم نیست که  
 مخاطب کیست نسخه فتغرافی آنرا بشما میدهم که بایران  
 ببرید تا احبا زیارت کنند و از استقبال ایران مطلع باشند ،  
 اینک سواد آنرا زیلا مینگارم :

ایران بقوای ماده هزارسال میخواهد که مانند  
 دول و ملل اروپا گردد ولی بهاء الله ایران را روشن نموده



و در انظار عمومی عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسود و مضبوط شرق و غرب گردد . خطه حجاز وادی غیر نیزیع بود و قبائل در نهایت جهالت و توحش و نادانسی ولی قوه امرالله چنین قطعه ای را کعبه آفاق کرد و قبله عالم نمود . اهل شرق حال ندانند که نظیر آن شخص جلیل را پنجاه سال در حبس و زندان مقید داشتند اگر این سجن و زنجیر نبود حال حضرت بهاء الله برافکار عمومی اروپا مستولی شده بود و ایران را جنت رضوان نموده بود و ایران را محترم در نزد جمیع ملل و دول و بلکه کسار بجائی رسیده بود که مرجع جمیع ملل و دول گشته بود و از آمدن من چند روز ملاحظه نمائید که در لندن و اطراف چه قیامت است دیگر ملاحظه فرمائید اگر حضرت بهاء الله آمده بود چه میشد اگر امر بهاء الله در اروپا ظاهر شده بود ملل اروپا غنیمت می شمردند و تا بحال بسبب آزادی — جهان را احاطه نموده بود ولی افسوس که با وجود اینکه این امر در ایران ظاهر شد عاقبت اهالی اروپا از دست ایران و ایرانیان خواهند گرفت این را در گوشه دفتر خود ضبط فرمائید و عاقبت خواهید دید افسوس که هنوز ایرانیان بهائیان را میکشند .

۲- درباره عثمانی (ترکیه)

~~~~~

۳ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۶۴ سفرنامه جلد دوم :

..... بمناسبت ذکر انقلابات ممالک عثمانی میفرمودند که من چهل سال پیش همین امور را به عبدالحمید خان اعلام نمودم بیچاره نشنید و بخود مشغول گردید تا کار باینجا کشید ."

۳۰ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۳ سفرنامه جلد دوم :

..... پس از آن جمعی از مشرقیان و بعضی از سفارتخانه ایران فوز بدقا جستند بعضی از بیانات صادره از فم اطهر این بود : " که قبل از تسلط و نفوذ اروپائیها حتی بسطان عبدالحمید نوشتم که چنین خواهد شد او هم اظهار مضمونیت نمود ولی بعد فراموش کرد و در بدایت انقلاب ایران با اسم مشروطه مکرر نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح ممتنع و محالست ایران ویران گردد و عاقبت منتهی بمداخله دول متجاوره شود ..... "

### ۳- دربارهٔ ملل شرق

۴ صی ۱۹۱۲ صفحه ۶۶ - ۷۰ سفرنامه جلد اول :  
..... از جمله شخصی از عواقب امور ممالک آسیا و بلاد  
شرق پرسید خلاصه بیانات مفصله در جواب این بسود که  
جز بقوه معنوی و امر الهی ترقی ننماید هر یک از مظاهر الهیه  
در ملت و مملکتی علم وحدت عالم انسانی بلند نماید و در  
ظل این قوه الهیه وارد شود در آخر مقتدای عالم گردد..."

۲۱ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۲ سفرنامه جلد اول :  
..... بعد سؤال نمود که آیا عزت قدیمه شرق باز عودت  
خواهد کرد فرمودند : "بهتر از پیشتر خواهد شد..."

### ۴- دربارهٔ آمریکا

صفحه ۱۳۵ مکاتیب جلد چهارم :

هو الله

..... البته گریهٔ ابر بهاری خنده چمن گردد و با ران

و بوران رانهايت سبزی و خرمی کوه و بیابان حال الحمد لله  
در شدت طوفان کوه و بیابان امریکا پرگل و ریحان گردید  
البتہ نفعات معطره از این کشور بسایر اقلیم منتشرگرد... ”

۱۹ صی ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۷ سفرنامه جلد دوم :

..... بعد از آنکه چای میل فرمودند مسیس مور مشرف  
شده از جماعه احبای نیویورک و نمایندگان بهائیان بلاد  
آمریکا از هرجا برای مذاکره در امور مشرق الاذکار مجتمع  
بوده اند حکایت مینمود فرمودند : ” در شهرهای امریکا  
ندای الهی بلند است مستقبل آنجا خیلی خوب خواهد  
شد جمیع آمریکا روشن خواهد گشت .

### ۵- در باره اروپا

.....

۱۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۲ سفرنامه جلد دوم :  
..... حال در اروپا بدایت طلوع است عنقریب انوار  
الهی شدید شود آنوقت ملاحظه خواهید نمود که چه خبر  
است ..... ”

۳ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۳۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... وقتی چای میل نمودند میفرمودند : " امروز جنود توفیق و تائید ظهیر نفوسی است که بر خدمت کلمه علیا قیام کنند و با علاء امرالله مشغول شوند قوای آسمانی آن نفوس مبارکه را نصرت نماید بر جمیع قواء عالم غالب و مظفر گرداند اگر مردم اندکی تأمل و تفکر کنند زود حالت انتباه حاصل نمایند و دریابند که آرامگاهی جز در ظلّ کلمة الله نیست و جز تشبّث و توجه بقوه معنویه و تمالیم الهیه هیچ امری سبب مسرت روح و تسلی خاطر و اطمینان وجدان نه ، هیچ کنجی بی در و بی دام نیست غیر خلوتگاه عشق آرام نیست عنقریب خواهید دید که تمدن اروپائیهها نیز منجر بچنگ عالمگیر و منتهی بانقلاب و هرج و مرج شود . جمال مبارک چه صدمات و بلا یائی را تحمل فرمودند چه نفوس مقدسه فدا شدند تا این بنیان سعادت و عزّت ابدی تأسیس شد و این خیمه وحدت عالم انسانی بلند گردید حال باید احبّای جمال مبارک شب و روز مشغول خدمت در فکر حفظ و حراست اساس امرالله باشند ، بخود مشغول نباشند از جمیع شئون و افکار شخصی چشم پوشند و نگذارند این زحمات هدر رود انتهی . "

لندن - بواسطه جناب آقا میرزا یوحنا د اود علیه بهاء الابهی  
( اشتوتگارت )

احبای الهی و اما رحمن علیهم البهء الابهی .  
هو الله

نامه شما رسید و بملکوت ابهی تشرع و ابتهمال  
گردید که آن جمعیت مبارکه در آلمان روز بروز ترقی و توسع  
یابد و سبب شوید که آلمان زنده شود و فیض از عالم  
ملکوت بیابد تا در استقبال سبب راحت و آسایش عموم  
جرمانیا گردد زیرا حوادث مستقبله اروپا قدری شدید  
است بلکه یاران سبب شوند تخفیف یابد و روح و ریحان  
حاصل گردد ..... ع

### ۶- در باره احبای آلمان

۲۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۵ سفرنامه جلد دوم :

خطاب باحبای اشتوتگارت .

..... من در حق شما دعا مینمایم و از احبای اینجا  
خیلی امیدوارم زیرا رویه‌هایشان نورانیست و قلوبشان  
منجذب بملکوت الهی لهذا شماها را وعده بشارت  
میدهم که در درگاه حق مقرب و مقبولید و ابواب ملکوت  
بر وجوه شما مفتوح عنقریب آثارش را مشاهده خواهید نمود ."

۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۰ سفرنامه جلد دوم :

خطاب با حبابی اشتتگارت و اسلنگن :

..... اهل اشتتگارت و اسلنگن خیلی گرمند بسیار

صادق و منجذبند و از سایر اروپائیهها سبقت میگیرند اینها

در اروپا همهمه خواهند انداخت اروپا را بهم خواهند زد

این چه اوغشاعی است این چه دستگاهی است ....."

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۲ سفرنامه جلد دوم :

..... و چون گل وجه مبارک خندان و میفرمودند :

" امرالله در آلمان ترقی عظیم نماید و از همه جا بهترشود

هر چند لندن و نواحی آن بهتر از پاریس است ولی آلمان

بیش از همه جا ترقی خواهد نمود ."

۳۰ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۲۰۸ سفرنامه جلد دوم :

..... من خواستم بیخبر بنیای اشتتگارت را خیلی

دوست دارم همه جا در این سفر میگویم که احباب آلمان

بسیار صادق منجذب و مستقیمند لهذا عنقریب امر در اینجا

قوت خواهد یافت من چون با اشتتگارت وارد شدم نفحه

خوش استشمام نمودم انتهی ."

۷- در باره پاریس  
~~~~~

۱۸ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۷ سفرنامه جلد دوم :  
..... اگرچه پاریس مخمور است ولی عاقبت باهتزاز آید  
زیرا شبهای بسیاری در اینجا من طلب تایید نمودم خواب  
و راحت نداشتم هیچ آرام نگرفتم همیشه بدعا و تضرع  
بسر میبرد م لهذا امید وارم شماها بر اعلای کلمة الله قیام  
نمائید زیرا امروز جنود تائید و توفیق در هجوم و منتظر  
قیام نفوس مخلصینند هر شخصی قیام نماید منصور و مظفر  
شود هر نفس منقطعی مؤید گردد ."

۹ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۵ سفرنامه جلد دوم :  
..... اهالی پاریس خیلی غافلند لذا خطر و زحمت  
عظیمی در جلو دارند ."

۸- در باره صجارستان  
~~~~~

۱۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۰ سفرنامه جلد دوم :  
بوداپست .





ای پروردگار در کتب و صحف بواسطه انبیاء اخبار فرموده <sup>ئی</sup> و اسرائیل را بشارت داده <sup>ئی</sup> و نوید بخشیده که روزی آید اسرائیل نومید امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد ، آن قوم پریشان در ظل رب الجنور در ارض مقدسه سروسامان یابند و ازا قالیم بعیده توجه بصهیون فرمایند . ذلیلان عزیز گردند و مستمندان توانگر شوند کم نامان نام و نشان یابند و مفاوضان محبوب جهانیان شوند حال ستایش ترا که روز آن آسایش آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد . اسرائیل عنقریب جلیل گردد و این پریشانی بجمع مبدل شود ، شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیلی زد تا از راههای دور با نهایت سرور بارض مقدس ورود یابند .

ای پروردگار وعد خویش آشکار کن و سلاله حضرت خلیل را بزرگوار فرما توئی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا و دانای ع

..... و آن نهال بیهمال جمیع بنی اسرائیل را جمع خواهد کرد یعنی اسرائیل در دوره آن در ارض مقدس



باره آینده این کشور مطالبی بنقل از فرمایشات حضرت  
عبدالبهاء ذکر میفرمایند .

این توقیع مبارك در مجله آهنگ بدیع شماره های ۵ - ۴  
سال ۲۶ درج شده است و جناب فریدون سلیمانی آنرا  
ترجمه کرده اند .

قوله العزيز : " برادران و خواهران محبوب من در عبودیت  
حضرت عبدالبهاء .

با وجود اندوه و تاثری که در این ایام ظلمانی مرا احاطه  
کرده است هرگاه انتظارات مولای محبوب را که چنان  
اطمینان خاطر از یاران آن سرزمین در خاور دور داشتند  
بخاطر میآورم امید در وجودم زنده میشود و اندوه فقدان  
حضرتش را زائل میسازد .

بعنوان ملازم و منشی آن مولای بیهمتا برای مدتی قریب  
بدو سال پس از پایان جنگ بزرگ جهانی بوضوح حالت  
شعف و سروری را که از ملاحظه عرایض یاران آن سامان  
و همچنین عریضه های میس اگنس الکساندر در سیمای مبارکش  
مشاهده میشد بخاطر میآورم ، تقریباً پس از اتمام هر  
عریضه ای که در حضور مبارك قرائت میشد بشارتی در خصوص  
آتیه امرالهی در آن سرزمین بیان میفرمودند که اینک برجسته  
ترین  
والهام بخش ترین آنها را همچنانکه بیان فرمود و طنین

صوت مبارکش هنوز در اذان این عبد باقیست در این  
مرقومه ذکر میکنم .

" کشور جاپان مشتعل خواهد شد . خداوند استعداد  
وشایستگی بسیاری جهت انتشار و توسعه امر الهی باین  
کشور اعطا نموده است . جاپان ( وکشور دیگری که نام آنرا  
ذکر ولی امر فرمودند که در حال حاضر از افشائه آن  
خودداری شود ) در هدایت و بیداری مردم و ملتها مقام  
عمده ای بعهده خواهد گرفت و بزودی مردم جهان شاهد  
آن خواهند بود .

مورد دیگری را که بوضوح کامل بخاطر میآورم هنگامی  
بود که همیکل مبارک با چشمان بسته و جسم فرسوده بصندلی  
خود تکیه داده بودند ناگهان دستهای مبارک بحرکت  
درآمد و با شعف و شدت هرچه تمامتر در حضور یاران فرمودند  
ما اکنون در این مکان در نهایت آرامش و سکون و بدون  
هیچ اقدامی جلوس نموده ایم ولکن ید غیبی الهی  
در حرکت است و بفتح و فیروزی در اقالیم بعیده چون  
جاپان مشغول است . . . . . "

۱۱ - درباره دنیا و جنگها  
~~~~~

الف : جنگ اول جهانی :

۱۳ دسامبر ۱۹۱۳ صفحه ۱۹ سفرنامه جلد دوم :  
..... یکی سؤال از جنگ عمومی کرد فرمودند : " من  
در امریکا گفتم که جنگ بالکان مقدمه آن حرب عمومی است "

۱۹ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۹ - ۳۲۰ سفرنامه جلد اول :  
..... چون مراجعت بهتزل فرمودند نفوس کشیده  
منتظر لقای بیمثال بودند و چند نفر وقایع نگاران جرائد  
نیز موجود و از جمله بیانات مبارکه بیکی از آنها این بود :

هو الله

در عالم وجود بود مد نیت موجود مد نیت مادیه و  
مد نیت الهیه ..... اما مد نیت جسمانیه کفایت نکند و کمال  
جسمانی سبب حصول کمالات روحانی نگردد بلکه مزید  
جنگ و جدال شود و علت حرب و قتال با وجود این عجیب  
است که مد نیت الهیه بکلی فراموش شده و جمیع در مادیات  
مستغرقند این است که شب و روز آرام ندارند دائما در

حرب و قتالند هر روز خونریزی و خرابی است و زحمت و پیریشانی  
و تدارك حرب عمومی و تباهی عالم انسانی "

۲۰ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۹ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
..... هم چنین کرارا این بیان از لسان مبارك صادر  
که : " چون دول بالکان از حرب باعثمانی فراغت یابند خود  
بجدال با یکدیگر پردازند . "

۳ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۳ سفرنامه جلد اول :  
..... از آن جمله چون یکی از حرب عمومی بین دول -  
سؤال نمود فرمودند : " لابد خواهد شد ..... در جمیع  
اروپا تشخیرات عظیمه روی خواهد نمود و مرکزیت حکومت  
عظیمه با استقلال و لایات داخله منتهی خواهد شد ..... "

صفحه ۱۱۵ مکاتیب جلد چهارم :

..... در ایام سفر در ممالک فرنگ و آمریکا در جمیع  
کنائس و محافل و مجامع نمره زنان تحذیر و انداز میشد که  
ای جمع محترم گوش باز کنید زیرا خطر عظیمی در پیش  
است و آفتی شدید در آینده رخ بگشاید اقلیم اروپا بتمامها  
جبهه خانه و قورخانه شده و مواد التهابیه مخزون و مکشون

موقوف بیک شراره است فوراً نائره بمنان آسمان رسد و از  
 يك شرر زیرو زیر گردد ای حاضرین بتمام قوی بکوشید  
 تا این آتش را خاموش کنید و این زلزله اعظم را مانع گردید  
 والا آفت مانند صاعقه از هر جهت بر بنیان بنی آدم زرد  
 ممالک ویران گردد و مدائن بی امن و امان شود ، جمیع  
 پریشان و پسیطان گردند ولی از ندامت چه منفعت ....”

صفحه ۱۱۷ مکاتیب جند چهارم :

”..... باری تعالیم جمال مبارک روحی له الفداء  
 نعره زنان در امریک و بریطانیا و فرانسه و آلمان در مجامع  
 عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح گشت لهذا  
 حجت بر کل بالغ گردید چون نپذیرفتند و مجری نداشتند  
 آنچه که در الواح صریحا مذکور بوقوع پیوست امید داریم که  
 بعد از این حرب دیده ها بینا شود و گوشها شنوا گردد ..”

ب : جنگ دوم جهانی :

انقلابات - سلاحهای جدید

غلبه امرالله

در اثنای جنگ اول جهانی جمعیتی از افراد ملل



متخاصم و غیر متخاصم بنام جمعیت مرکزی صلح دائمی  
تشکیل و کمیته اجرائیه آن در شهر لاهای پایتخت  
کشور هلند که مملکت بی طرفی بود برقرار گردید جناب  
احمد یزدانی برای ابلاغ کلمة الله باب مکاتبه را با این  
جمعیت باز نمودند و باتفاق جناب ابن اصدق و جناب  
دکتر ابراهیم پیروزبخت مقالاتی در شرح تعالیم الهی  
جهت این جمعیت تهیه و ارسال کردند - بر اساس این  
سابقه و تقدیم شرح ماجرا بساحت اقدس حضرت  
عبدالبهادر جناب احمد یزدانی باتفاق جناب ابن اصدق  
مأذون بحضور گشتند و از ارض اقدس متفقا مأمور رساندن  
لوح مبارک لاهای که در سال ۱۹۱۹ نازل و توسط  
حضرت شوقی ربانی و جناب دکتر اسلمنت و جناب دکتر  
لطف الله حکیم بانگلیسی ترجمه شده بود به جمعیت  
مذکور گردیدند در لاهای با استقبال سرد اعضای  
جمعیت مواجه شدند لذا جناب احمد یزدانی عریضه ای  
حاکی از شرح مراتب بر خورد ایشان بحضور مبارک عرض  
کردند لوح مبارک ذیل در جواب جناب یزدانی  
صادر شد که حاوی انذارات مبارک از وقوع جنگ جهانی  
دوم است. ( این مطالب از جزوه منتشر تحت عنوان شرح  
نزول لوح صلح لاهای بقلم جناب احمد یزدانی اقتباس -

شده است )

صفحه ۴۴۷ مکاتیب جلد سوم :

لاهای - جناب احمد خان یزدانی علیه بهاء الله .

### هوالا بهی

ای بنده بهاء الله نامه مورخ به ۱۴ جون ۱۹۲۰ رسید  
 و نامه بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید و جوابی مرقوم  
 گردید بایشان تسلیم نمائید ..... باید بدرجه مجلس  
 لاهای قوت و نفوذ داشته باشد که کلمه اش بر دول و ملل  
 نافذ باشد باعضای محترم در مقام صحبت اشاره کنید که در  
 مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضا  
 اعظم رجال ، باوجود این مانع از این حرب مهیب نگشت  
 حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر  
 یقینا واقع گردد قطعیاً در این شبهه نیست مجلس لاهای  
 چه چاره خواهد کرد ولی اساس حضرت بهاء الله روز بروز  
 در انتشار است .....

۲۲ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۶ جلد اول سفرنامه :

..... چون نفوس دیگری مشرف شدند میفرمودند :

لابد حرب و انقلاب عظیمی در عالم ظاهر خواهد شد  
 بدرجه ای که جمیع بشر بر رؤسای ارض قیام خواهند نمود

و خواهند گفت شما در قصرهای خود در کمال سرور و نشینید  
 بانهایت لذت میخورید و با نشاط و انبساط میخوابید —  
 غذاهای بسیار لذیذ دارید در باغهای خوش منظر  
 و باصفا سیر و تفریح میکنید اما برای شهرت و نام خود  
 رعایا را بحرب میاندازید خون ما را میریزید جسمهای ما را  
 پاره پاره میکنید ولی خاری بدست شما نمی نشیند و دقیقه‌ای  
 در آسایش شما فتور حاصل نمیشود .

۶ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۵۷ سفرنامه جلد اول :

..... صبح در مجمع احبا شرحی در باره انتشار  
 امرالله در شرق و غرب دنیا و ارتباط و الفت ملل و فرق مختلفه  
 در ظل کلمه علیا از لسان اطهر صادر و بعد فرمودند :  
 " اوائل صعود مبارك من چنین نوشتم که سوف تری رایة  
 الميثاق تحقّق علی الافاق وهمچنین شرق منور نما غرب  
 معطر نما روح بسقلاب ده نور بافاق بخش بمضی بیخبران  
 استهزاء مینمودند که چگونه شرق و غرب بنور امرالله منور  
 شود و از راحه طیبه کلمه الله مشام آفاق معطر گردد حال  
 ملاحظه نمائید که چگونه ارتباط عظیم حاصل شده و قلوب  
 اهل شرق و غرب از این نور مبین روشن گشته شجره مبارکه  
 در کره زمین ریشه محکم نموده و آثار عظمتش آفاق را احاطه

کرده "

صفحه ۳۸ مکاتیب جلد چهارم :

## هو الله

..... با وجود این هنوز ناس در خواب غفلت گرفتار  
 متمسک به مجاز و از حقیقت بیزار هنوز ناس در شهوات  
 نفسانیه منهک بدرجه غی که صور اسرافیل بیدار نماید  
 البته این غفلت و کفران نعمت وعدم انتباه سبب خسرت  
 ومشقت وجنگ وجدال وحصول خسران و وبال است و اگر  
 اهل عالم توجه با اسم اعظم نمایند خطر عظیم دراستقبال  
 ولی درحق یاران امید چنانست که آثار لطف الهی ظاهر  
 گردد امورشان از جمهور استثناء یابد و عليك البهاء الابهی "

ع ۴

۱۲ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۲۰ سفرنامه جلد اول :

..... ذکر بالون و طیاره را بعرض مبارک رسانیدند  
 فرمودند : " آنچه در زمین اسباب حمل و نقل و اسباب  
 حرب و قتال ساخته اند در هوا نیز چنان خواهند نمود  
 امور و اسبابی بمیان خواهد آمد که اسباب گذشته مانند  
 ملاعب صبیان دیده شود ....."

۵ دسامبر ۱۹۱۳ صفحه ۹ سفرنامه جلد دوم :

..... بعد از آرامی دریا و سکون کشتی مذاکره بمیان آمد فرمودند : " باید در کشتی الهی سوار شد زیرا این عالم دریای پیرانقلاب است جمیع خلق روی زمین که بیش از دو میلیاردند تا صد سال دیگر همه غرق میشوند مگر نفوسیکه در کشتی الهی سوارند آنها نجات یابند آن کشتی کشتی ملکوتی است ، آسمانی است هر کس سوار شود ابدًا غرق نمیشود ..... "

۵ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۸۹ سفرنامه جلد اول :

..... و چون چند عمود مرمر که از زلزله شدید سابق یادگار مانده بود بنظر مبارك رسید ، فرمودند : " تفسیر اوضاع عالم و غلبه امر بهائی بجائی خواهد رسید که از سایر امور جز نمونه ئی مانند این عمودها باقی نخواهد ماند . "

۲۱ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۰ سفرنامه جلد اول :

..... الان من چون نگاه میکنم می بینم جمیع دول و ملل شکست خورده و در بیابانها ریخته و پاشیده اند و امرالله غالب و قاهر و مهیمن بر کل است جمیع وقوعات آینده در نظر مظاهر مقدسه ظاهر و عیانست . "

۲ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۳ سفرنامه جلد اول :  
 ..... و از جمله بیانات مبارکه این بود که : " چنانچه  
 بسبب مدنیت مادی صنایع ترقی نموده علوم و فنون توسعه  
 یافته همین قسم اسباب حرب و قتال و خونریزی و هدم بنیان  
 انسانی و مشکلات سیاسی نیز اشتداد جسته پس ایستادن  
 مدنیت جسمانی بدون قوه معنویه و مدنیت الهیه سبب را  
 تمام و آسایش تام نشود بلکه مشکلات بیشتر شود و شدائد  
 از یاد یابد و همچنین فرمودند : " تازه دولت امریکا  
 پانزده میلیون دلار برای مصارف کشتی جنگی مهیا نموده  
 و لابد بر این است که قبل از صلح عمومی جنگی عظیم واقع  
 شود ..... "

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۲ سفرنامه مبارک جلد دوم :  
 لندن .

..... عصر آنروز از جمله بیانات مبارکه بجهت احبب  
 و مبتدیهائی که مشرف میشدند این بود که :  
 " از بعد لابد نفوسی به مخالفت قیام خواهند کرد و رسائل  
 و مقالاتی در رد امر خواهند نوشت ولی چه فائده و ثمری  
 خواهد داشت جز اینکه بیشتر سبب آگاهی و اطلاع نفوس  
 گردد . در ایران علما و رؤسا کتب بسیاری بر رد این امر  
 نوشتند بلکه این امر را از میان بردارند و این اساس را

بکلی محو و نابود کنند یکی از آن نفوس حاجی محمد  
 کریم خان بود که چند کتاب نوشت ولی جمیع آنها محو و  
 فراموش شد و امرالله گوشزد شرق و غرب گردید و منتشر  
 بین امم و ملل عالم گشت ....."

۱۶ آپریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۱ سفرنامه جلد دوم :  
 بوداپست .

..... وقتیکه چای میل مینمودند از در شیشه به نهر  
 د انوب که در جلو عمارت از تابش آفتاب مانند آئینه متلئلا  
 و برآق بود نظر نموده میفرمودند که جمیع سیلها و  
 طوفانهای عالم را میتوان سد نمود مگر سیل امرالله  
 را ، قوه امرالله بر جمیع قوای عالم غالب است "

### ۱۲- درباره احبباء

صفحه ۱۱۲ مکاتیب جلد دوم :

هو الله

..... عنقریب خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم  
 و فنون سر حلقه دانایان گردند و کوس علم و دانش را در اوج

اعلیٰ زند مرکز اکتشافات عظیمه شوند و مصدر اختراعات  
نامتناهی گردند و لیس ذلك علی الله بعزیز وعلیکم البہاء  
الابہی ۰ عع

### ۱۳- درباره ناقضین

صفحه ۱۲۸ مکاتیب جلد دوم :  
..... فسوف یاتیہم نبأ ما كانوا یعملون .. و تری -  
العلم المعقود بید قدرۃ ربك الودود یرتفع علی اعبالام  
الشہود و یتزوج فوق صروح الوجود و یتشتت الفیوم و  
ینکشف السحاب المرکوم عن نیر میثاق ربك القیوم بشمعاع  
ساطع یحترق بحجاب الضباب و یتشتت شمل طیور الظلام -  
فالثابتون یومئذ لفی حبط عظیم والمتزلزلون لفی عذاب  
الیم ..... "

### ۱۴- درباره مقام اعلیٰ وکوه کرمل

صفحه ۱۲۲-۱۲۳ ملکہ کرمل :  
جناب حسین اقبال در نامہ ثی کہ در اوایل سال  
۱۳۲۶ قمری از ارض اقدس مرقوم داشته اند . خاطرہ زیر را



چنین مینویسند :

حضرت مولی الوری عبدالبهاء روحی لرمسه الا طهر  
فدا در موقعی که بنای مقام مبارك اعلى را تمام فرمودند  
وهیکل رب را بآن مقام مبارك نقل نمودند و صندوق عرش  
را بدست مبارك خود در سرداب قرار دادند در باب  
مقام حضرت باب ایستاده و در حالی که وجه مبارك رو بدریا  
متوجه بود باین بیانات عالیات ناطق گشتند :

" الان می بینم سلاطین عالم را از کشتی پیاده شده اند  
و از برای زیارت مقام مبارك رو بمقام اعلى می آیند تاجهای  
سلطنت فانیه را برخاک افکنده و گلدانهای مرصع بر فرقی  
نهاده رو بمقام می آیند ..... این جبل عظیم در گذشته  
ایام مسمور و آباد بود و هیچ محل خالی از عمران در آن -  
یافت نمیشد ولکن پس از مرور سنین و اعوام باین حال  
دچار گشت که اکنون عمران و آبادی در آن مشاهده نمیشود  
ولی می بینم که در مستقبل ایام بناها و تأسیسات عظیمه  
در آن بنا خواهد شد و بانواع مشعل و نور روشن و آراسته  
خواهد گشت و يك شبر از اراضی آن خالی نخواهد ماند  
..... "

صفحه ۹۹۹ خاطرات حبیب :

..... اما آتیۀ کرمل بسیار درخشان است الان من

می بینم تمام کوه کرمل يك پارچه نور است و هزار کشتی در بندر حیفا لنگر انداخته و می بینم پادشاهان کره زمین با تاجهای گل قدم زنان و تضرع کنان با حالت توجه و مناجات روبروضه مبارکه و مقام اعلی میروند حضرت مسیح وقتیکه تاج خاری بر سر مبارکش گذارند خضوع سلاطین ارض را بچشم بصیرت میدید ولی غیر از آن حضرت کسی نمیدید حالا من علاوه بر چراغهای پر نور که این کوه را غرق انوار میکند مشاهده مینمایم که مشارق از کار و بیمارستانها و مدارس و دارالمحجزه و دارالایتام و کلیه مؤسسات خیریه در کوه کرمل ساخته شده ."

صفحه ۸۱ خاطرات حبیب :

..... در مقام دیگر وقتیکه جلوی باغچه ها قدم میزدند و مشی میفرمودند چشم مبارک مدتی بعدا و دریا خیره شد پس از چند لحظه سکوت فرمودند :

" من خیلی جاها را دیده ام هیچ جا صافی هوا و صفای مقام اعلی را ندارد عنقریب این کوه را آباد میکنند عمارات عالیه ساخته میشود مقام اعلی به بهترین وصفی و مجلل ترین طرزى ساخته میشود تمام باغچه بندی شده با گلهای رنگارنگ مطرز میشود طبقه بندی شده از دامنه کوه تا مقام اعلی

۹ طبقه و از مقام اعلی

تا قلّه کوه نه طبقه از جلو دریا تا مقام اعلیٰ یک خیابان  
 میشود باغچه بندی و گلکاری میشود ، زائرین کسه  
 باکشتی میآیند از دور قبه مقام اعلیٰ را زیارت میکنند  
 سلاطین ارض سربرهنه ، ملکه های جهان از جلو  
 خیابان مقام اعلیٰ با دسته های گل سجده کنان به زیارت  
 میآیند زانو زده بخاک میافتند و تاجها را نثار میکنند ..."

۱۵ - نبوات مبارك در باره

انقلابات کارگري

۷ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹۱ سفرنامه جلد اول :

..... آیا زود این سماعات حاصل میشود .

فرمودند : " چون بمقتضای زمان است لابد جاری میشود  
 ولی بتدریج هر امری را منع و مقاومت میتوان نمود مگر  
 اقتضای زمان را حال باید دول این مسئله را علاج  
 نمایند زنجبران را راحت کنند والا اگر این مرض مزمن  
 شود علاج مشکل گردد و منتهی بانقلاب عظیمی شود ."

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*\*



را بصورت خود خلق کنیم مراد صورت اسما<sup>ء</sup> و صفات الهیست والّا ذات باری از صور مادی مقدس است و از امثال و اشباه منزّه و مبرّا " .

### ۲- امر مهم استقامت میخواد

۱۹ آگوست ( ۱۹۱۲ ) صفحه ۹۷ سفرنامه جلد اول :  
در خیل دوستان خانمی از بروکلین مشرف بوده که اجازه مسافرت بشهر اتیکا باو عنایت نموده . فرمودند توکل به جمال مبارك نما البته بهر امر مهمی انسان قیام نماید بدو مشکلاتی پیش آید و باید در نهایت متانت مقاومت کند پس ما که میخوایم چنین اساسی عظیمی را بلند نمائیم باید بسیار شجاع باشیم مانند سربازهای دلیر که همیشه میخوانند قلعه و حصارهای خیلی محکم و متین را فتح نمایند .....

### ۳- عظمت امر اللّٰه

۱۳ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳ سفرنامه جلد اول :  
..... از اقتدار جمال مبارك بیان میفرمودند و وقتی

با سطوت و هیمنه شی عظیم حکایت او آخر ایام عبدالحمید و مفتریات مخالفین و معاندین مینمودند که با وجود این ظلمها و بلاها امرالله غالب وعهدالله نافذ گردید حتی هیئت و اعضاء تفتیش که در عکا هر ساعتی ظلمی شدید و افترائی عظیم مجری داشتند چون با مخالفین و معاندین در عکا بجهت محو و اضمحلال ما هم صلاح گشتند و رجوع باسلامبول نمودند هنوز بین راه بودند که قهر الهی آنها را گرفت امر تغییر کرد و همه ظالمین ذلیل شدند بعضی از آن هیئت کشته و مقتول و بعضی فراری گشتند آخر یکی از آنها در بر مصر نزد احباب رفت و بجهت قوت لایموت سؤال نمود .....

#### ۴- شان و وفا

۱۸ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۲۸ سفرنامه جلد اول :  
 ..... ما محافل وفا را دوست داریم نه مناظر باصفاء  
 و اما وفا اول باید بخدا و اوامر و عهد او نمود و بصدد  
 به بندگانش اگر هم ما محلات خوش و مناظر باصفائی دیدیم  
 یا محض کار و ملاقات نفوس بود یا حین عبور و مرور .....

۲۶ آگست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۶ سفرنامه جلد اول :

..... این ملاقات دلیل بر وفاست که همدیگر را فراموش ننمودیم در عالم وجود امری اعظم از وفا نیست که طول مدت سبب فراموشی و اخلاص در محبت نشود ملاحظه نمائید در ایران آن نفوس مبارکه چقدر با وفا بودند که در زیر شمشیر جمال مبارک را یاد نمودند و هیچ ستم و بلائی آنها را از وفا منع نکرد در قریانگاه فرهاد یا بهاء <sup>سپاس</sup> از دل و جان برآوردند این است شأن وفا ..

### — پیغمبر خدا —

- ۶ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۰ سفرنامه جلد اول :
- ..... کشیش آن کلیسا در مصرفی طالبت پیمان از جمله عباراتش این بود که " انشب پیغمبر خدا در کلیسای خدا نطق میفرماید و شما بگوش خود میشنوید ..... "
- هیكل مبارك فردای آنشب چنین اظهار نظر میفرمایند :
- ۷ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۱ سفرنامه جلد اول :
- صبح وقتی چای میل میفرمودند حکایت شب گذشته را بیان می نمودند که " کشیش گفت پیغمبر خدا در کلیسای خدا نطق مینماید کسی تا نه بیند قبول

نمیکند و این عبارات را ولو بهر کس بنویسی باز گمان اغراق  
مینماید باور نمیکند که این بیان حقیقت است .

### ۶- اشتراکیون

اول ماه جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۲ سفرنامه جلد اول :  
..... از جمله شخصی از اشتراکیون بود و بعضی از  
بیانات مبارکه با و اینکه " به اشتراکیون بگو اشتراک در اموال  
و اراضی این عالم فانی سبب نزاع وجدال است اما اشتراک  
و وراثت ملکوت سبب یگانگی و وداد شما بجای اینکـه در  
اشتراک ملکی بکوشید اگر در مسائل ملکوت کوشش نمائید  
نشاط و سرور ابدی جوئید زیرا ملکوت الهی وسیعست  
آنچه بخواهید بشما میدهد و هیچ نزاع وجدالی نمی ماند  
آیا این بهتر و خوشتر نیست ؟ .... "

### ۷- ازدواج

۲۸ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۸ سفرنامه جلد دوم :  
اشتوتگارت .

..... از جمله میس هلن ویلند و مستریوجن دیالمد



عرض نمودند که ارا ده عروسی دارند فرمودند : " تأهل بموجب شریعت الله لازم است لهذا خیلی مبارکست در جوانی نتایج و برکاتش معلوم نیست ولی بعد ها انسان می بیند عائله ئی تشکیل نموده خیلی متلذذ میشود و محظوظ دیگر آنکه تأهل برای انسان حصنی میگردد که از شوس و هوی مصون میماند و محفوظ سبب عفت و عصمت انسان میشود چه عند الله امری اعظم از عصمت و عفت نیست این اعظم مقامات عالم انسانیت و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی لهذا تأهل بسیار مبارکست و عند الله مقبول پس این وصلت شما بسیار مبارک و میمون و انشاء الله سبب تشکیل عائله مبارکی گردد ."

### ۸- مجالس رقص

۲۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد اول :  
 .... و شب در تالار هتل بعضی محفل رقص و نوا  
 داشتند فرمودند : " آنگونه محافل و عوائد سبب فساد  
 اخلاق است ....."  
 علم و دین :

۳۱ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۱۰ سفرنامه جلد اول :

.....عصر نظر برجای مستر مکسول برای گردشی در  
 شهر سوار شدند و در کالسکه می فرمودند : " هر شهری که  
 در آن ذکر الهی بلند شود آن شهر الهی است عکا شهر  
 محقری بود چون مرکز انکار و مطلع انوار الهی گشت عالمی  
 را روشن نمود .  
 و چون بعضی عمارات و مدارس از نظر انور گذشت فرمودند :  
 " در اینگونه مدارس چون تنها درس مادیات و حکمت  
 طبیعی خوانده میشود لهذا نفوس تحریری که ذی فنون  
 باشند پیدا نمیشود هر وقت حکمت الهی و طبیعی هر دو  
 خوانده شود نفوس عجیبه و ترقیات عظیمه حاصل گردد سبب  
 ترقیات مدارس یونان همین بود که حکمت الهی و طبیعی  
 را هر دو تعلیم میدادند ..... تا مرکب مبارک بکلیسای  
 بزرگ کاتولیکها ( توتردام ) رسید و خلوت بود ."

### ۹- تکامل

۲۱ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد اول :  
 ..... مسیس تیتیم عرض کرد امروز خیلی محزونم از خود  
 راضی نیستم فرمودند : " این علامت ترقی است آن کس که  
 از خود راضی است مظهر شیطانست و آنکه راضی نیست

مظهر رحمن خود پرست ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در صد اكمال خویش برمی آید و ترقی میکند اگر کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند بلکه در صد دیدن نقص خود باشد مثلا اگر نفسی عمارتی داشته باشد که تمام مزین و محکم باشد ولی در يك دیوار یا سقفش جزئی شکاف باشد البته جمیع را فراموش کرده بمرمت آن يك شکاف میپردازد و علاوه برای انسان کمال مطلق محالست پس هرچه ترقی کند باز ناقص است و نقطه بالاتر دارد به محض آنکه بآن نقطه نظر نمیشود از خود راضی نمیشود این است که شخصی بحضرت مسیح عرض کرد ای استاد نیکو حضرت فرمود نيك يگست و آن خدا است....."

### ۱- چگونگی روش مبارك در خرج

دوم سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... شب چون از هتل به مجمع ( منزل مستر و مسس مکسول ) تشریف میبردند سوار تراموای شدند عرض شد کالسکه بطلبیم فرمودند : " حالا مسئله نمیست صرفه در این است تفاوت کرایه يك دلار میشود " این طور

مصارف شخصی را ملاحظه میفرمودند اما چون بمنزل مستر مکسول رسیدند بخدام خانه هر يك يك ليـره عنایـت فرمودند ."

### ۱۱- شتاب مبارك برای اعلاء

#### كلمة اللـه

۱۵ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۳ سفرنامه جلد اول :  
 ..... مسس پارسنز عرض نمود که جمعیت در روز شوق و سرور عظیم داشتند امروز از خبر تشریف بردن مبارك خیلی فمگین هستند و آرزو دارند که چندی باز در دلیـن اقامت فرمایند فرمودند من هم میل اقامت بیش از این داشتم لکن لابد باید بگرین عکا و نقاط اخری هم بروم همه جا ندای ملکوت را بلند نمایم چیزی از ایام عرم باقی نمانده لهذا باید در هر بوم و بر عبور کنم فریاد برآرم و بشارت بملکوت ابهی دهم ."

### ۱۲- وظیفه مطبوعات

۱۷ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۲ سفرنامه جلد اول :

..... بصاحب روزنامه پولیس میفرمودند که " روزنامه باید اول وسیله الفت بین نفوس باشد این اعظم وظائف صاحبان جرائد است که سو<sup>ت</sup> تفاهم بین اریان و اجناس و اوطان رازائل نمایند و وحدت عالم انسانی را ترویج کنند . "

### ۱۳ - بیت عدل

۱۶ سبتمبر ۱۹۱۲ ۱ صفحه ۲۵۰ سفرنامه جلد اول :  
 ..... در بین راه در اتوبیل اظهار تأثر شدید فرمودند که " این مدمات سفر و حضر را برای این تحمّل مینمایم که بلکه امرالله از بعضی رخنه ها محفوظ ماند زیرا هنوز من مطمئن از بعد خود نیستم اگر مطمئن بودم در گوشه ای راحت میشدم ابد ازار نمی مقدسه وجوار روضه مبارکه بیرون نمیآمدم یک دفعه امرالله بعد از شهادت حضرت اعلی در حکایت یحیی و چارلر نامه شدید شد مرتبه دیگر پس از صعود جمال مبارک صدمه عظیم دیدم مترسم باز نفوس خود خواه اخلاص در الفت و اتحاد احباء نمایند اگر وقت مقتضی بود تاسیس بیت عدل میشود .  
 بیت عدل محافظه مینمود . "

### ۱۴ - عالم خادم امرالله است

۱۴ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۵ سفرنامه جلد اول :  
 ..... و چون شرحی از حالات خیرالله بی خیر فرمودند  
 ذکر کتاب مبارک اشراقات که بلسان آلمانی ترجمه و طبع  
 شده بحضور انور مذکور آمد فرمودند جمیع امور و اوضاع  
 عالم خادم امرالله است چه خوب بود مرا از ایالات متحده  
 بیرون میگردند یا از اول راه نمیدادند در حالتیکه منع  
 مروج امرالله است دیگر امداد چه خواهد کرد....."

### ۱۵ - سلطنت الهی

۱۲ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۳ سفرنامه جلد اول :  
 ..... تا نظر انور بمسترفیو جتای جاپانی افتاد  
 فرمودند : " احوال افندی جاپانی ما چطور است این ایام  
 تازه سلطنت جاپان تبدیل شده امپراطور جدید گشته  
 سلطنت میکادو تمام شد جمیع هیاهو و عربده ها بانتهی  
 رسید یک مشت خاك او را پوشانید و جمیع بساط امپراطوری  
 را پنهان نمود این بود سلطنت میکادو همچنین است

حال جميع ملوك لكن چون تو مؤمن بالله هستی سلطنتی  
 داری که بهم نمی خورد والی الابد برقرار است شکر کن  
 خدا را که چنین سلطنتی را بتمو عنایت فرمود که  
 اعظم از سلطنت میکادوست بنا پارت اول شخص شهیـــــر  
 و جنرال عظیم بود واغلب ممالک اروپا را فتح نمود  
 امپراطور فرانسه شد بر جمیع اروپا حکم کرد عاقبت چیز  
 جزئی سلطنتش را محو نمود و در نهایت ذلت اسیر شد  
 و در جزیره سنت هلنا ناله کرد تا عمرش با آخر رسید ستاره  
 سعادتش چنان غروب نمود که او را طلوعی در پی نـــــه  
 روزی با جنرالهایش صحبت میداشت گفتند مسیح دم مثل  
 ناپلئون شخصی بود عاقل خود او در جواب گفت چنین  
 نیست شما خطا کرده اید در میانه خیلی فرق است .  
 باری ناپلئون به مجرد مردنش سلطنتش تمام شد  
 لكن سلطنت مسیح ابدی است او بشمشیر و خونریزی —  
 تاسیس سلطنت فانی نمود اما مسیح بنفثات حیات بخش  
 روح القدس تاسیس سلطنت الهی فرمود ناپلئون بقـــــوه  
 جبریه تاسیس نمود مسیح بقوه محبت الهیه لهذا سلطنت  
 صد هزار مثل ناپلئون محو میشود اما سلطنت مسیح باقی  
 است چنین است سلطنت الهیه .

---

۱۶- حضرت بهاء الله نه شرقی است

نه غربی

۱۵ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۸ سفرنامه جلد اول :  
 ..... از جمله بیانات مبارکه اینکه امرالله همیشه از شرق  
 ظاهر شده اما آثارش در غرب شدیدتر بوده وقتی بدری  
 پاشا در مجمعی گفت که حضرات ، هرچه ما داشتیم اهل  
 غرب از ما گرفتند علوم و صنایع و قوانین جمیع را از مشرق  
 بردند حال میترسیم امر حضرت بهاء الله راهم از ما بگیرند  
 این قول او است ولی حضرت بهاء الله نه شرقی است و نه  
 غربی نه جنوبی نه شمالی مقدس از جهات است آسمانی  
 است و ربانی ."

۱۷- مشرق الانکار

۳ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۵۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... در بالا خانه نفوس عدیده مشرف شدند بعضی  
 از مهندسین از وضع مشرق الانکار استفسار نمودند و جواب  
 میفرمودند که " مشرق الانکار مدور و دایره شکل است



۹ خیابان ۹ باغچه ۹ حوض ۹ فواره های آب و ۹  
 دروازه در اطراف دارد و هر خیابانی به محلی می‌رود  
 مثل محل ایقام و دارالشفاء - مدرسه ابتدائی و کلیه  
 و امثال اینها که از لوازم مشرق الاذکار است داخل  
 مشرق الاذکار ارغنون و غرفات خواهد بود و کرسی خطابه  
 مخصوص مناجات و عبادت ولی خطابه هم در آنجا میتوان  
 داد "

۱۴ نوامبر ۳۷۳ سفرنامه جلد اول ۱۹۱۲ :

..... بعضی از نغمات و اصوات در مشرق الاذکار  
 پرسیدند فرمودند " نغمات و اصوات در تلاوت آیات و  
 مناجات نظام و نشر باید باشد ولی در امور غیر منصوص من  
 مداخله نمی‌کنم هر وقت و هر چه بیت العدل عمومی حکم  
 نماید آن میزان است "  
 ۱۸ - پول زور :

۱۲ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۰ سفرنامه جلد اول :

..... ولی چون بایستگاه خط آهن ورود فرمودند  
 اتومبیل چی خواست زیادی کرایه بگیرد با و اعتنا ننمودند  
 فرمودند " انسان هزار دولا رمی بخشد نقلی نیست اما  
 یکد لار تعدی کسی را قبول نمی‌کند زیرا اینگونه تعدی  
 منافی عدل و نظم عالم است "

۱۹ - خطاب به محصلین بهائی ایرانی

در پاریس

۱۹ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... و از جمله بیانات مبارکه بایشان این بود .

محصلین مشهور سابقین که کاری از پیش نبردند بلکه  
انشاء الله شما خدمتی بایران نمائید علمی تحصیل کنید  
که مفید بحال ایران باشد تا چون مراجعت نمائید سبب  
حیات شوید وسیله انتشار امرالله گردید تعدیل اخلاق  
نمائید و ترویج تقدیس و تنزیه کنید و در مراتب ترقی و نجاح  
تأیید الهی و توفیق آسمانی یابید و در فلاح و صناعت  
و تجارت مهارت حاصل کنید بلکه بتائیدات الهیه تلافی  
مافات شود و عزت قدیمه جلوه نماید "

۲۰ - رعایت بهداشت میفرمودند

۲۳ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۳ سفرنامه مبارک جلد دوم :

..... و نیز هر روز رسم و عادت مبارک این بود که

قبل از ناهار و شام پیاده یا سواره برای رفع خستگی و حفظ

صحت گردش میفرمودند .

۲۴ - شیر الهی  
 ~~~~~

۲۷ آوریل ۱۹۱۳ ( صفحه ۲۶۶ ) سفرنامه جلد

دوم : اشتکارت .

..... در آن میان نظر مبارك بمسترگو دلیب فونسند افتاد که خیلی همیکل قوی و سبیلهای بزرگ داشت و سابق او را شیر خطاب فرموده بودند باز باو فرمودند این مرد شیر است یعنی شیر همیشه محبت الله فرق است بین شیر نیستان و شیر یزدان هر دو شجاعند اما آن درنده است و این روح بخشنده حال تو شیر الهی هستی شجاعت انسان بقوه قلب است که از هیچ خائف نشود و در میدان جانفشانی در سبیل الهی کامرانی نماید عرض کرد در ظل تعالیم مبارکه حالا من شخص دیگر شده ام . فرمودند : باید چنین باشد والا محض اسم انسان بهائی نمیشود در ایران نفوسی در نهایت آلایش و درندگی بودند لکن چون بهائی شدند بدرجه مقدس و مظلوم گشتند که آنها را اذیت و قتل مینمودند ابد دست نمیگشودند .



بنویسید که هر چه واقع شود سبب اعلا کلمة الله و نصرت  
 امرالله است و لو بظاهر کمال زحمت و ذلت باشد دیگر ن<sup>کت</sup>  
 و یاس و بلائی بدتر از آنوقت نمی شود که جمال مبارك را از  
 طهران بخارج فرستادند دل سنگ میگذاخت جمیع  
 خویشان نالان و پریشان و بکلی مأیوس بودند اما آن هجرت  
 سبب اعلاء کلمة الله و بروز بشارات انبیاء و هدایت امم  
 دنیا شد اگر آن هجرت نبود این امور ظاهر نمیشد و این  
 وقایع عظیمه هیچیک تحقق نمی یافت ..... ”

۲۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۵ جلد دوم سفرنامه :  
 ..... لهذا سوار شده بپارک بزرگ شهر تشریف بردند  
 و در وسط باغ کنار دریاچه پیاده شده قریب یکساعت مشی  
 میفرمودند ..... در اینجا شرحی از مکافات اعمال ایرانیان  
 و بر باد نمودن شوکت و استقلالشان بدست خویش فرمودند  
 که ” هرچه بطرفین نصیحت شد و راه صواب نمود و بمداخله  
 همسایه ها انداز گشت مفید نیفتاد لهذا بکلی احببا  
 از مداخله در امور ممنوع شدند و از فساد در کنار گشتند  
 البته نفوسیکه باغراض نفسیه و ظلم باولیاى الهی مشغول  
 هیچوقت توفیق نیابند و جز خسران مبین نتیجه نمی حاصل  
 نمایند یقین بدانید که آنچه واقع شود سبب اعلاء امرالله

و ترویج کلمه الله و حفظ احباء الله و در آن حکم الهی مستور"

۲۴ - محبت بهاء الله

۱۹۱۳ دوم فوریه صفحه ۱۱۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... مستر بارنارد و خانمش از قلت استعداد خود  
 اظهار اسف نمودند فرمودند " محبت بهاء الله در هر  
 قلبی باشد استعداد مییابد زیرا محبت الهیه بمنزله  
 روح است مادام روح در جسد هست استعداد حصول  
 هر امری حاصل میشود امروز از کلیسائی عبور مینمودیم که  
 بر اصول ابنیه یونان بنا شده بود گفتند این کلیسای مریم  
 مجدلیه است مریم مجدلیه بظاهر چه استعدادی داشت  
 زنی دهاتی بود زندهای اعظم از او بسیار آمدند که همه  
 در عالم ملك از سلاله ملك بودند یا از مشاهیر عباد و بلاد  
 لکن چون مریم محبت مسیح در قلبش بود به محبت مسیح  
 هر استعدادی با و داده شده تا آنکه چنین کلیسائی  
 در فرنسا با اسم او ساختند پس هر کس محبت بخدا پیدا کند  
 هر استعدادی مییابد لهذا شما مگوئید ما استعداد  
 نداریم مادام محبت بهاء الله در قلب شماست هر استعداد  
 ولیاقتی دارید ."

## ۲۵ - فضای نامتناهی

~~~~~

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... بعد بمناسبت گرفته گی هوا فرمودند :

" در طفولیت هر وقت از قواعد بطلمیوس میشنیدم که افلاک سبعه مانند هفت دایره هر یک در دیگری و هر دایره محیط دایره دیگر است دلم میگرفت از طفولیت فضا و هوای محدود را دوست نمیداشتم تا روزی در مناجاتی که از قلم اعلی صادر شده بود ذکر فضای نامتناهی شنیدم فوراً از زیارت آن چنان مسرور گشتم که بوصف نیاید ."

## ۲۶ - آزادی

~~~~~

آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۴۳ سفرنامه جلد دوم : بوداپست.

..... از جمله نطقهای مبارکه در جواب یکی از حضار

( در خصوص آزادی ) این بود .

هو الله - آزادی سه قسم است يك آزادی الهی است که آن مخصوص ذات باریست چه که اوست آزاد مطلق در هیچ شانی از شئون کسی او را مجبور نمیتواند نمود

باراده مطلقه او هر عصری شرایع مقدسه تجدید یافت و احکام  
 متفرعه باقتضای هر زمانی تبدیل شد و این مقام بظهور  
 مطلع امر و مظهر علم و اراده او در عالم امکان ظاهر میشود  
 چنانچه جمال قدم جل اسمه الاعظم میفرماید :  
 " انه لو يحكم على السماء حكم الخمر ليس لاحد ان يقول لم وبم "  
 يك آزادی سیاسی اروپائیهها است که انسان هرچه  
 میخواهد میکند بشرطیکه بدیگری ضرری نرساند این حریت  
 طبیعی است و اعظم درجه آن در عالم حیوان است این  
 شأن حیوان است این طیور را میبینید که بچه آزادی زندگان  
 مینماید انسان هرچه بکند نمیتواند بقدر حیوان آزاد باشد  
 زیرا نظام مانع آزادی تام تمام است اما آزادی سوم در  
 تحت سنن و احکام الهیه است این حریت عالم انسانی  
 است که چون در ظل کلمة الله تربیت شود قطع علاقه قلبی  
 از جمیع اشیا میکند از جمیع مشقات و احزان آسوده نه ثروت  
 و قدرت ظاهره او را از اعتدال و عدل مانع شود و نه فقر  
 و فاقه از سرور و سکون باز دارد هر قدر انسان وجدانش  
 بیشتر ترقی میکند بیشتر آزاد تر میشود و روحش مستبشرتر ،  
 در دین الله حریت افکار هست زیرا هیچکس حاکم بر وجدان  
 نیست غیر از خدا ولی بدرجهئی که خارج از آداب نباشد  
 اما در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی انسان



نمیتواند تجاوز نماید ولو ضرری بفقیر نرساند چه گناه مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر است زیرا عندالله ضرر غیر و خود یکسانست هر دو مذموم است باید در قلوب خشية الله باشد انسان باید آنچه را عندالله مذموم است مرتکب نشود لذا آن حریت اعمالیکه در قانون اروپاست در دیانت الهیه نیست و اما حریت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرون به خشية الله و رضای الهی باشد امید وارم شماها سبب روشنائی این معالک گردید و وسیله تعدیل اخلاق نفوس شوید . انتهى

### ۲۷ - مخالفت با امر در امریکا

~~~~~

همیشه هم جلسات کنفرانسهای مبارك بی اعتراض یا لا اقل بدون تظاهراتی که دلیل اعتراض اهل تعصب بود ختم نمیشد نمونه های زیر شاهد این مطلب است .

۷ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۵۹ سفرنامه جلد اول :

..... و اشنگتن از اینگونه مجامع در کنائس و ایمن

نحو نفوذ و تأثیر بیانات مبارکه در بعضی از کشیسه های

متمصبی که بساحت اطهر مشرف نشده بودند يك نحو

حسدی احداث نمود که بعضی اوراق اعتراض و مذمت را

هنگام بیرون آمدن از کنائس بمردم میدادند ....."

۸ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۶۶ سفرنامه جلد اول :

..... قوت بیان مبارک چنان بود که بعد از ختم مجلس جمعیت احباب و اغیار همه می گفتند که ما یقین داشتیم که بعضی بمعارضه قیام خواهند نمود اگر یهودیان ساکت شوند مسیحیان سکوت نخواهند کرد حتی در صحنه خطابه یکدو نفر یهود به مترجم اشاره مینمودند که وقت خیلی گذشته است معذک اعتنا فرموده مشروح و مفصل و مرتب با بلاغ حقیقت دیانت مسیح و حقیقت اسلام و اقامه دلائل باهره و حجج بالغه پرداختند بعد از خطابه مبارک که رئیس مجلس که از نفوس مهذب و خاصه های بی تمصب اسرائیلیان بود پس از اظهار شکر از نصایح و مواعظ مبارک جمعیت را بسکون و تأمل دلالت نمود که نباید از آنچه مخالف رأی ماست پریشان شویم بلکه در جمیع امور باید نهایت متانت و تعمق و تحری حقیقت کنیم تا بحقیقت هر امری بی بریم مختصر بیرون کنیسه آنشب ذکر همه از شهامت و استقامت حضرت عید البهاء و هیمنه بیان مبارک بود ."

۲۸- پیغمبر زن

۱۱ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۵۳ سفرنامه جلد اول :  
 ..... جمعی از احبابی امریکا را برای صرف شام  
 احضار فرمودند آن وقت سئوال خانمی بحضور مبارك عرض  
 شد که گفته بود تا حال از جانب خدا زنی مبعوث نشده  
 و همه مظاهر الهیه رجال بوده اند فرمودند : " هر چند  
 نساء با رجال در استعداد و قوا شریکند ولی شبهه  
 نیست که رجال اقدمند و اقوی حتی در حیوانات مانند  
 کبوتران و گنجشکان و طاوسان و امثال آنان هم این امتیاز  
 مشهود ."

۲۹- الواح زبرجدی

۱۰ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۵۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی  
 الواح زبرجدی در کلمات مکنونه بود فرمودند : " مراد لوحی  
 از الواح مبارکست و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید  
 بر سنگهای گرانبها نقش نمود اما اصطلاحات شرق است

که لون بیضا را بمشیت و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را بمقام تقدیر و صفرا را باجرای امور تعبیر مینمایند....."

### ۳: آداب مبارک

۱۴ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۵۶ سفرنامه جلد اول :  
صبح به نیویورک مراجعت فرمودند و یکسر بخانه  
میسس سگلر بدیدن مادرش تشریف بردند که بواسطه علت  
پا عاجز افتاده و آرزوی تشریف مینمود و خیال آن داشت که  
بنحوی خود را بحضور مبارک برساند چون بسمع اظهار رسید  
فرمودند من باید بدیدن او بروم آنروز آن علیل از تشریف  
بلقا چنان واله و شیدا شد که ثمره عمر خود یافت و حیبات  
تازه جست....."

### ۳۱- شهر الهی

۲۵ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۰ سفرنامه جلد اول :  
در مراجعت به هتل نفوس دیگر مشرف شدند بیکسی  
از آنها فرمودند من بشهر شما آمدم دیدم عمارات عالییه  
دارد در مدنیت ماده ترقی نموده حالا شما را بشهر خود

دلالت مینمایم که در عالم بالالذات ( نظامش و وحدت عالم انسانی  
 و قوانینش صلح عمومی است قصورش دائما از انوار ملکوت روشن  
 است و موسمش بهار است اشجارش مدام سبز و خرم و اثمارش -  
 تروتازه آفتابش دائم طالع ماهش همیشه بدر لامع انجمش  
 شماره درخشان و اکوابش در دوران این است شهر ما و بانی  
 این شهر بهاء الله است ما از سیر این شهرها سیر شدیم  
 لهذا شما را بآن شهر دلالت مینمایم امید است این دعوت  
 را قبول نمائید ."

### ۳۲- زبان بین المللی

۲۳ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۵ جلد اول سفرنامه :  
 .... سؤال از لسان عربی نمودند که آیا ممکن است  
 زبان عمومی شود فرمودند خیر در خصوص زبان اسپرانتو  
 پرسیدند فرمودند چند هفته پیش نامه ای از نیویورک بیگی  
 از روسای اسپرانتو نوشتم که اگر جمعی از وکلای اجناس و ملوک  
 فراهم کنند و این لسان را در تحت مذاکره و ترویج گذارند  
 آنوقت عمومیت پیدا میکند .....

## ۳۳- تائیدات الهیه

—————

۲۷ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۳۶ سفرنامه جلد اول :  
 ..... جمعیت اتحاد و ترقی در اسلامبول خوبند ولی  
 مفسدین خارج و داخل میخواهند چون من بارش اقدس رسم  
 دوباره مرا مسجون نمایند . عرض شد . اقامت مبارک در بر  
 مصر بهتر است فرمودند : مبداء و مآب من آستان مقدس  
 است آنچه داریم از آن درگاهست و عودمان باو اگر عبوس  
 و عنایت او نبود این نفوس که در زمین و یسار شما نشسته اند  
 کجا بمن و شما اعتناء مینمودند باید انصاف داد و راست  
 گفت ما کجا و این عنایات کجا ایران کجا و آمریکا کجا ....."

۳۰ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... از جمله بیانات مبارکه در منزل مسس پارسنز این  
 بود که تائید غیر از استعداد و علم و عقل است چه بسیار  
 نفوس غیر مهمه که امور مهمه را کشف نمودند چه قدر نفوسی  
 که سالها زحمت کشیدند برای کشف نقطه شمالی اصلا  
 مستر اد میرال پری رسید ولی کشف نقطه مقصود باید نمود  
 کلمبوس چون تائید پیدا کرد بزحمت جزئی امریکارا کشف کرد

حواریان حضرت مسیح با آنکه بظاهر ذلیل بودند کاری کردند که ناپلئون نکرد هیئت عالم را منقلب کردند از این ثابت میشود که امور بتائید الهی است ....."

۱۰ ژانویه ۱۶۱۳ صفحه ۷۵ سفرنامه جلد دوم :

در ترن بین راه ادین بورگ و لندن در واگون میفرمودند که " آنگونه انقلاب نفوس بصرف قدرت تائید ملکوت ابهتی است که ما اشخاص ایرانی در مجامع این شهر وانگهسی در خانه رئیس اساقفه باین عزت و اقتدار بانتشار آثار پردازیم در منزل بزرگترین قسیسها باثبات اسلام و نشر عزت وعظمت محمد رسول الله ناطق شویم بقسمی که همه خاضع شوند و تمظیم واحترام نمایند چشم امکان چینیان تائیدی ندیده باید قدر این تائیدات بدانیم و بشکرانیه برخیزیم .

در حالیکه کشتی سلتیک از بندر نیویورک دور میشد

و آه وانین مشتاقان دلبر میثاق باوج آسمان بلند بسود طلعت میثاق باین بیانات ناطق :

۵ دسامبر ۱۶۱۲ صفحه ۴۱۵ - ۴۱۶ سفرنامه جلد اول :

" ..... به بینید چگونه اقتدار امرالله ولوله در دلها

انداخت و چه انقلابی در نفوس افکند چه طور عون و عنایت

جمال ابهی بی دربی رسید و انوار نصرت از افق اعلی  
 رسید این از تائیدات موعوده ملکوت الله بود و توفیقات  
 جبروت غیبیه الهی چنانچه جمال مبارک بصریح عبارت وعده  
 فرموده که نریکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصره  
 امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین .  
 ....”

### ۳۴- من برای تفرّج نیامده ام

۱۰ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۶ سفرنامه جلد اول :  
 .... در باغچه گردش میفرمودند خدام حضور عرض  
 نمودند خوبست چند روزی در اینجا توقف فرمایند فرمودند  
 ” نیم روز هم ممکن نیست ما وقت تفنن و تفرّج نداریم باید  
 مشغول کار باشیم ....”

۲۱ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۴ سفرنامه جلد اول :  
 .... تا ساعت ۱۱ که از لنکن مرکب مبارک حرکت نمود  
 هر قدر آنشب مقربین رکاب رجا نمودند که در ترن محل خوا<sup>بی</sup>  
 بجهت آسایش هیکل اقدس کرایه نمایند اجازه ندادند  
 فرمودند ” ما باید همه باهم باشیم این سفر محض خدمت



امرالله است مقصد دیگر نداریم همه روی کرسی میخوابیم .  
و آنشب روی کرسی تکیه فرموده گاهی خواب و گاهی بیدار  
بدینمنوال اوقات مبارك گذشت ."

۲۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۸ سفرنامه جلد اول :  
شخصی از صحت و راحت مبارك پرسید فرمودند :  
" من بجهت راحت و تفریح نیامدم بلکه بجهت نرد ای  
ملکوت ابهی تا نجات الله را منتشر نمایم اگر میخواستم  
راحت کنم در شرق خیلی بهتر ممکن بود حال باید در مدن  
وبلاد سفر نمایم نداکنم مردم را بملکوت الهی بخوانم  
بر فرض چند سال هم راحت نمودم چه ضرر دارد ....."

۲۹ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳۶ سفرنامه جلد اول :  
..... و اظهار مسرت کرده فرمودند : " حال دیگر رو  
بشرق میرویم در آمریکا دیگرکاری نداریم " آنشب هم در ترن  
تخت خواب نگرفتند و فرمودند هر خوابگاهی را يك دلار  
دادن نقلی نیست لکن ما میخواستیم تقیدی براحات تن  
نداشته باشیم مرد سفر باشیم و سرباز راه حق شویم نه  
مقید باسایش و آسودگی جسم علی الخصوص که این ترنهای  
آمریکا در نهایت پاکیزگی و صفاست و امتیازی جز محل خواب

در اغلب راه‌ها و ترنهای امریکان نیست .

### ۳۵- اگر امرالله در کشور دیگر ظاهر

شده بود

۲۳ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۲ سفرنامه مبارک جلد دوم :  
 ..... عصر آنروز چون بعضی از محترمین ایرانیان  
 و منشی سفارت از حضور مبارک مرخص شدند پیاده در بعضی  
 از خیابانها گردش میکردند و میفرمودند : " جمیع این اهالی  
 غرق دنیا هستند و عمارات شهر مثل خانه های زنبور و مردم  
 متصل مشغول ساختن و برهم نهادن و اسباب آسایش  
 جسمانی فراهم نمودند بعینه مثل زنبور عسل آنشب ذکر  
 کفایت و درایت قائم <sup>مقا</sup> قزاقانی و خطای محمد شاه در قتل ایشان  
 و بیانات مفصله در تاریخ ایران میفرمودند از جمله کلمات  
 مبارکه این بود که " اگر قائم مقام را نگشته بودند ایران  
 ویران نمیشد و اگر نصائح الهیه را شنیده بودند عزت قدیمه  
 بیاد نصیرفت بعد فرمودند : ما که در امور سیاسی ایران  
 ابدًا مداخله نداریم اما اگر این امر در میان هر یک از مملکت  
 و ممالک غرب ظاهر شده بود آن ملت بر عالمیان افتخار  
 مینمودند . "

قلم اعلیٰ چنین شہادت میدهد . صفحه ۱۱۴ -  
 مائده آسمانی جلد هشتم : "..... اگر این امر در مدن  
 خارجه نشر میشد هر آینه اکثر اهل آن دیار مقبل مشاهده  
 میگشتند....."

### ۳۶- گا و فیلسوف اعظم

۱۵ آگست ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۷ سفرنامه جلد اول :  
 ..... در اکثر مجامع دبلین علی الخصوص آنروز پس از  
 بیان تعالیم و پیام الهی ذکر فلاسفه را بمزاح میفرمودند که  
 میگویند " اگر عالم روحانی یا ملکوتی میبود ما احساس  
 مینمودیم با وجودیکه عدم احساس شأنی نیست هرگاه عدم  
 احساس کمالی باشد باید بگوئیم گا و فیلسوف اعظم است که  
 بدون زحمت درس و تحصیل ابد احساس غیر عالم حیوانی  
 ندارد....."

### ۳۷- من ۴۵ سال زندانی بودم

۱۸ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۴ سفرنامه جلد اول :  
 ..... حاخام اسرائیلی مشرف و رجای نطق و خطابه

مبارکه در کنیسه اسرائیلیان نمود و از جمله بیانات مبارکه با و در بدایت این بود که من از وطن اصلی شما اورشلیم میآیم چهل و پنج سال در فلسطین زندگانی کردم اما محبوس بودم " عرض کرد . در اینعالم ما همه محبوسیم فرمودند " ولی من درد و حبس بودم " عرض کرد همه پیغمبران خدا مسجون بوده اند حال هم حضرت عبدالبها گزیده خدا محبوس شده اند فرمودند " من بنده خدا هستم ولی قاعده چنین است که همیشه خواه انبیا خواه نفوس مقدسه را ازیت مینمودند اما بعد با اسم آنها ساجد میشدند " آخر چون احاطه اظهار نهایت اخلاص وانجذاب نمود و اذن مرخصی خواست او را در بغل گرفتند فرمودند من میخواهم جمیع ادیان با هم برادر باشند همدیگر را دوست بدانند با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند و بزرگان یکدیگر را عزت و احترام نمایند ."

### ۳۸- دام الهی

۱۵ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۷۷ سفرنامه جلد اول :

..... عصر در بدایت محفل عمومی خانمی با نهایت

انجذاب عرض نمود که یکی از دوستان من چون دانست

بحضور مبارك میآیم بشدت مرامنع کرد که مباردا آنجا بروی  
 که بدام میافتی فرمودند : " همیشه این داب غافلین  
 بوده که مخلصین را از امرالله منع می نمودند اما دام ،  
 الحمدلله شصت سال است در این دام خوشیم و ابدا  
 فکر فراری نداریم این دامی است که نفوس را از قید اوهام  
 و تعصبات آزاد مینماید و از حبس نفس وهوی نجات میدهد  
 ولی اسیر محبت الله و خدمت بوحدت عالم انسانی میکند... "

### ۳۶ - صلح

۱۲ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۶ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
 .... پس از خطابه مبارکه باز سرریچارد استفلنی  
 برخاسته بیان ممنونیت و تشکر از خطابه مبارکه نمود و اجازه  
 خواست هرکس سؤالی دارد بمرئ مبارک رساند تا بصدور  
 جواب مفتخر شود پس از حصول اذن و اجازه اول شخصی  
 عرض نمود آیا در شرق افکار صلح تا چه درجه انتشار  
 یافته فرمودند " بدرجه ئیکه جمیع بهائیان شرق بجهت  
 ترویج صلح جان میدهند بیست هزار نفر خود را فدای  
 صلح نموده اند زیرا اول تعلیم و امر حضرت بهاء الله صلح  
 عمومی است و ترویج این صلح نزد بهائیان فریضه دینی " .

### ۴۰- دفاع

دیگری پرسید اگر کسی تعدی کند و برمال مردم - دست دراز نماید چه باید کرد فرمودند : " این مسئله مختصرش این است حفظ حقوق بشر و رفع شر غیر از جنگ است البته بشر حق انتقام ندارد اما هیئت جامعه باید محافظه و مدافعه نماید مثلا اگر کسی فرزند شما را بکشد شما نمی‌توانید فرزند او را بکشید شخصی چشم کسی را کور کند آن کسی نمیتواند چشم آن شخص را محض انتقام کور نماید اگر نفسی مال شما را بدزد شما نمیتوانید مال او را بدزدید لکن هیئت بشریه باید مدافعه نماید و حفظ جان و مال نوع خود کنند و بحسن سیاست مانع ظلم و تعدی گردند والا درج و مرج شود ."

### ۴۱- ضرب اطفال

..... از ضرب اطفال شیر سوال کردند فرمودند :  
 " ضرب برای حیوان هم جائزه حسن تربیت حیوان را در - تحت تعلیم در آورد شاخ کج را راست و خارستان را گلستان

نماید عربها در وقت تربیت اسب را نمیزنند میگویند از زدن اسب بد رفتار و سرکش میشود . "

### ۴۲ - دفاع از حقوق جامعه

پرسیدند قوه محبت را بین ملتی که محض ظلم بر ملت دیگر حمله مینماید چگونه میتوان ظاهر نمود فرمودند :  
 " این بحث بین افراد بود چنانچه ذکر شد بشر قوه انتقام ندارد اما اگر ملتی تعدی کند بر قتل و غارت برخیزد هیئت اجتماعی مکلف بدفاعند زیرا این تعدی راجع بمعوم است اگر کسی بشما تعدی کند باید او را عفو کنید اما اگر تعدی بمعوم نماید شما حق عموم را نمیتوانید عفو نمائید لهذا هیئت اجتماعی بمدافعہ برخیزند و محافظه نمایند . "

سؤال نمودند اگر در مملکتی نهایت اغتشاش باشد و اهالی بیکدیگر تعدی نمایند آیا اهل مملکت دیگر محافظه و مدافعہ میتوانند نمود فرمودند : " در این امر جمعیت بشر یک عائله و کره ارشیک وطن است باید تعاون و تعاضد داشته باشند و این اقتضای محافظه مینماید ولی بیغرضانه باید به نصیحت و اصلاح برخیزند . "

۳۴- منوچهرخان معتمد الدوله

وامین السلطان

۲۵ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 بمناسبتی ذکر معتمد منوچهرخان فرمودند و حکایت  
 از عدالت و کفایت او در ایام حکومتشان در اصفهان و میفرمودند  
 که من بیاد ذکر آن نفوس مبارکه خوشنودم و خورسندم هر وقت  
 ذکر ایشان یا ذکر میرزا ابوالقاسم قائم مقام می شنوم با هتزاز می آیم"  
 وقتی در مجلسی معتمد از حضرت نقطه اولی پرسیدند  
 که آیا قرآن تنها برای حاضرین حجت بود یا خطاب بفائین  
 هم بود جواب فرمودند نزد خدا حضور و غیابی نیست  
 پسر کلباسی گفت مرحوم آقا " پدر من " در رساله خود چنین  
 فرموده اند از گفته او و بی انصافی سایر ملاحا در مقابل  
 جواب قاطع حضرت اعلیٰ فوراً معتمد منقلب و مؤمن شد  
 ملاحظه کنید که او چه حیاتی بسبب عدل و انصاف یافت  
 و دیگران چه هلاکت و ممتاتی بسبب ظلم و اعتساف جستند  
 او کجا و میرزا آقاخان یا تقی خان کجا .  
 بعد فرمودند : من بسیار سعی کردم بلکه امین السلطان  
 میرزا اعلیٰ اصغر خان موید شود ولی نشنید چون در ایام



سجن جناب ملاعلی اکبر و جناب حاجی امین کلمه خیری گفته بود لهذا جمال مبارك فرمودند برای او پیامی بفرستید آن بود که من این پیام را فرستادم که هر بنیانی عاقبت ویران شود مگر خدمت باستان یزدان پس خدمتی در دیوان الهی نما تا بایوان رحمانی راه یابی و چون در زمان ناصرالدین شاه معزول شد من جمال افندی را از عکا بقم فرستادم و او را وعده نصرت و تائید دادم و خط مرا هم با کمال احترام گرفت و بوسید اما باز چون بریاست بطهران برگردید از جهتی پیرکفتار سبب خمودت او شد و از طرفی خود غافل و مضرور گشت لهذا تائید نیافت و در خطرات عنایم افتاد ."

#### ۴۴- کارگران اعتصاب میکنند

۱۰ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۵ سفرنامه جلد دوم :  
 از اجرت و مواجب خدام و اجزاء سؤال فرمودند عرض کردند  
 از شانزده تا بیست دلار مواجب ما است فرمودند :  
 " کم است نسبت با آمریکا هر چند مصارف انگلند کمتر است  
 ولی باز اجرت مزدوران کم است این است که اعتصاب  
 میکنند و عمله جات همیشه متحد شده دست از کار میکشند

و اشتراکیون باعث انقلاب میشوند لابد در امور مزدوران و رنجبران باید قرار و قانون کاملی گذارد . " وقتی دیگر فرمودند : " اگر کمپانیها سهمی بر رنجبران بدهند سهم اعتصاب رفع میشود و هم سبب ترقی عموم " .

### ۴۵ - ملاقات با پادشاه انگلیس

۱۶ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۸۷ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
 ..... شب از جمله مطالبی که لیدی بلامفیلد بعرض  
 اقدس رسانید ورقه‌ئی بود شامل بعضی از تعالیم امریه  
 و مسائل مهمه و ورود موکب اقدس بلندن و ترغیب امپراطور  
 انگلستان بشرف حضور طلعت انور پیمان و لیدی مشارالیه  
 استیذان مینمود که آنورقه را بدربار امپراطوری فرستد  
 و اسباب حصول بمثل و استفاضه اعلیحضرت از فیض حضور  
 فراهم آرد بسیار مضامین آنورقه را تمجید فرمودند که  
 " موثر و مفید است ولی ما بجهت ملاقات فقرا آمدیم نه  
 دیدن ملوک و امرا با هر طالبی بکمال محبت صمیمی ملاقات  
 مینمائیم ولی خواهش و میل ملاقات رؤسا نداریم و علاوه براین  
 چنین عنوانها سبب وحشت نفوس گردد و سوء ظن و افهام  
 بمیان آید لهذا شما اینورقه را نفرستید ابدا لزوم ندارد . "

### ۴۶ - حرارت محبت الله

۲۴ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۰ و ۴۱ سفرنامه جلد دوم :  
 ..... بعد با شخصی ما گفت بصحبت مشغول شدند  
 که حرارت در جمیع اشیا موجود است اما قوه بی لازم که  
 آنرا ظاهر کند همچنین در عالم دیانت قوه حضرت  
 بهاء الله است که حرارت محبت الله یعنی قوه مستوره  
 در قلوب را ظاهر میکند و دایره افکار را وسعت میدهد . . . . ."

### ۴۷ - ملاقات مریم مجدلیه با امپراطور روم

~~~~~

۲۲ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۷ سفرنامه جلد دوم :  
 ..... پس از شام در سالون جلوس نموده شرحی  
 از مریم مجدلیه و خدمات نمایان او فرمودند که " بعد  
 از شهادت حضرت مسیح از جمله خدماتش این بود که  
 بواسطه بی با امپراطور رومان ملاقات نمود و آن ملاقات در  
 وقتی واقع شد که پیلاطس و هیروودس دانسته بودند که یهود  
 محض افترا تحریک بر قتل مسیح نموده اند و حضرت عیسی  
 بیگناه بوده لهذا متعرض یهودیان بودند چون امپراطور از

حال و خیال مریم پرسید جواب گفت که من از طرف مسیحیان آمده ام و استدعای مسیحیان شفاعت از قاتلین مسیح و بذل آسایش یهود است زیرا پیلاطس و شیروودس متعرضین یهود نبودند هر چند یهودیان سبب قتل مسیح شدند لکن حضرت مسیح ابداً راضی نیست که از آنها انتقام کشیده شود و امپراطور از این بیان مریم بسیار خوشنود و متأثر شد و امر عدم تعرض بیهودیان را صادر کرد ....."

#### ۴۸ - صوت تموج هوا است

۱۱ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۶ و ۱۷ سفرنامه جلد دوم :  
 چون دسته موزیک در ایوان مشغول ساز و نواگردید  
 از جمله بیانات مبارکه این بود که : " در عالم وجود عجیب  
 روابطی است نشئه و صوت عادی با آنکه عبارت از تموج هوا  
 است و کیفیات مادی معیناً چون بمصوب سمع رسد سبب  
 اهتزاز روح گردد ."

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

۴۹ - جنگ با شیطان هم جاز نیست

دفاع چیست ، شیطان کیست ،

لزوم تربیت

۲۵ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۱ سفرنامه جلد دوم :

..... د یروز نظر بخواندش مدیر جریده کرسچن کامن

ولث من برای آن روزنامه چیزی نوشتم که بسبب منازعه

با شیطان حضرت آدم از بهشت بیرون شد پس منازعه

با شیطان نیز جازنه و نزاع وجدال با دشمن هم ممنوع

است و سبب محرومی از فیض رب و دود انسان باید که طرف

مخالف را بخود واگذارد .

عرض کردند دفاع چگونه است فرمودند : " این مسئله دیگر

است و مجاز است و مکافات سبب نظام عالم مثلا اگر کسی اینجا

بیاید و بخواند شما را بزند یا بکشد من نباید ساکت

بنشینم البته باید دفاع کنم .

عرض کردند شیطان چیست فرمودند : نفس اماره انسان اگر

اطفال را بحال طبیعی بگذارند اخلاق جمیع مذموم و

شیطانی میشود مثل اهالی اواسط افریقا که جامع جمیع

زنازل هستند خون یکدیگر را میریزند این مقتضای طبیعت

است و این مفاسد همه از طبیعت است و لازمه آن منازعه بقا ، مضافاً هر مقدسه الهیه بجهت آن آمدند که نفوس را از ظلمات طبیعت نجات دهند چه که انسان بدون معلم عالم نشود از کجا دانستند که صدق خوبست از تعلیم و تربیت والا مقتضای طبیعت دروغ است الا تفاوت بین شما و اهالی اواسط افریقا تربیت است بلی انسان یک زاجر یعنی مانع داخلی در وجود خود دارد ولی آن بواسطه تربیت و دیانت حاصل میشود .

۵۰ - داستان ضبط صوت مبارك  
 ~~~~~

۲۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... و چون خسرو بمان مکرر از پونه هندوستان رجاء و استدعای آن نموده بود که در چند صفحه فونوگراف صوت مبارك گرفته شود و مکرر هم رجاء ایشان بحرین اطهر رسیده بود لهذا آنروز این مسئلت بطراز قبول فائز و در کمپانی مخصوص تشریف برده شد و صفحه صوت مبارك را با بیانات اصلی فارسی و ترکی گرفتند و بسیار خوب و خیلی واضح برداشته شد .

و وعده روز دیگر را هم فرمودند که بجهت گرفتن

د و صفحه دیگر باز روزی تشریف برند و این عنایت منّتی  
بود که بر خلق قرون آتیه و نفوس آینده گذارند ....."

صورت مناجاتیت که در بوداپست ضبط

فرموده انند

الهی الهی انی اتضرع الیک بقلب خافق  
بحبک و ادعوک فی جنح اللیالی یا الهی ادرکنی بفضلک  
و رحمتک و انطقنی به ثنائک بین خلقک . الهی الهی  
هولاً عباد توجّهوا الی یمین عنایتک و اجتمعوا و انجذبوا  
لذدائک اقرّوا بوحدانیتک ربّ اجعلهم آیات رحمتک بین  
خلقک و رایات موهبتک بین عبادک ربّ ربّ انزل علیهم  
برکتک و نور قلوبهم بانوار معرفتک و اشرح صدورهم بآیات  
عز قدسک و اجعلهم سرّجاً لامعة بنور محبتک انک انت  
الکریم الرحیم .

رب رب هذه مدينة اجتمعت فيها عظاماء العباد و کبرآء من  
فی البلاد اهدهم الی صراط المستقیم و قرّ اعینهم بمشاهد  
نورک المبین و اجعلهم خادمین لوجه الا انسانیه ناشرین  
الویه الموهبة الكبرى بین الارض و السماء ساعین فی الصلح  
و الصلاح طالبین لمزة الابدیه للانام انک انت الکریم انک

انت الرحيم انك انت العظيم .

این مناجات را از دفتر خطی متصاعدالی الله جناب  
امین الله لامع استنساخ نمودم و مستند این عبد نوشته  
ایشان است . متأسفانه آنچه از صوت ضبط شده مبارك  
باقیمانده یکی دو مورد است که اکثر احبباً اصفاء نموده اند و  
آنچه در این قسمت ذکر شده معلوم نیست کجا است .

### ۵- سبزی خـواری

شبی که هیکل مبارك در خانه مهاراجه پوتانـا  
( ملکزاده ) با عده از خدام بشام مدعو بودند .  
۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
..... چون فکر پرهیز از حیوانات و نخوردن گوشت بمیان  
آمد فرمودند : " اگر انسان بتواند در غذا به نباتات  
قناعت کند بهتر است زیرا خوراك انسان نباتات ولی از کثرت  
عادات ممکن نیست مردم حیوانی نخوردند وقتی در بغداد  
شخص هندوستانی را دیدم چون بسیار در نخوردن گوشت  
اصرار داشت لهذا با او گفتم شما خود حیوانات بسیار میخورید  
گفت نه گفتم آب میخوری گفت بلی پنیر میخوری بلی زره بین  
بگذار ببین در آنها چه قدر حیوانات می بینی آب را میجوشانی



ببین چقدر میکروبها را میکشی گفت اینها حیوانات کوچکند گفتم همه احساس زجر مینمایند جوش آب و خروش گوسفند و گاو هر دو احساس زجر و قتل است سابق تفهیم اینگونه مسائل مشکل بود اما چون حال قرن ترقی و تربیت است سهل و آسان است .....

صفحه ۳۶۸ خاطرات نه ساله :

..... معایب گوشت خوارگی و فوائد گیاه خوارگی را با

دلائل طبیعی و مزاجی و همچنین برآشین عقلی بطور واضح

بیان میفرمودند که چگونه جسم انسانی استمداد مصرف

میوه جات و حبوبات و سایر نباتات را دارد و همچنین

میفرمودند چون بمرور زمان اعتیاد گوشت خوارگی حاصل

شده و احتیاج طبیعت به اکل مواد حیوانی پیدا شده

لهذا نهی آن جاری نشده است هیکل مبارک شخصا

مواد حیوانی کمتر مصرف مینمودند یکنفر از احبای انگلستان

راجع بحزب گیاه خوار از بنده خواسته بود که مطلبی

بصرح برسانم وجواب مبارک را بنویسم فرمودند :

" حقیقتش این است که خوردن حیوانی شایسته نیست اما

انسان خود را بی جهت مبتلا کرده و عادی شده است این

است که نهی آن عجالتا ممکن نیست ....."

۲۶ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۲ سفرنامه جلد اول :

..... سؤال از خوردن گوشت نمودند فرمودند : "

خدا بر حسب ایجاد برای هر ذی روحی رزقی مصین کرده  
 طیور را منقار داده تا دانه را غذای خود نمایند و حیوانات  
 مثل گاو و گوسفند را دندان مانند داس خلق کرده تا علف  
 خوار باشند اما حیوانات درنده را چنگال و انیاب داده که  
 شکار نمایند زیرا نمیتوانند علف خوار باشند گوشت غذای  
 آنها است ولكن خوراك انسان گوشت نیست چه که در ایجاد  
 آلات گوشت خوری با و داده نشده خدا او را احسن صور  
 داده و مبارك خلق فرموده نه درنده و خونخوار الی آخر  
 بیانہ الاحلی "

۱۶- ص ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... از جمله سؤال از خوردن گوشت و ذبح حیوانات

نمودند فرمودند : " وقتی بیان جمال مبارك این بود که اگر  
 کسی حیوانات ذبح نکند و به نباتات قناعت نماید البته  
 بهتر است ولی نهی نفرمودند زیرا ممکن نیست که انسان  
 حیوانی نخورد چه که در هر آب و گیاه و میوه بی حیواناتی  
 که انسان از خوردن آن ناگزیر است موجود نهایت ضعف  
 و شدت دارد . "

۵۲ - روش تبلیغ در ابتدای ظهور

### در ایران

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۲ سفرنامه جلد دوم: لندن .  
 ..... عصر آنروز از جمله بیانات مبارکه بجهت احباء و  
 مبتدیهائی که مشرف میشدند این بود که ..... لذا گوش  
 ما از این زمزمه ها پراست بلکه از بهائیان ایران در هر  
 بلاد و قریه می یافتند و مخصوصا به تبلیغ مشغول میشدند  
 تا وقتیکه مردم همه خبردار میگشتند و هیجان و هجوم حاصل  
 میکردند و بدگویی و غیوضا می نمودند و چون بهائیان مطمئن  
 میشدند که همه خلق از امر خبردار شده و باهتزاز آمده اند  
 آنوقت از آن قریه و بلاد بدیار دیگر میرفتند و در شهر دیگر  
 مشغول تبلیغ میگشتند .....

۵۳ - فلاسفه و ماده اشیریه

یازدهم دسامبر ۱۹۱۲ ص ۱۷ سفرنامه جلد دوم:  
 در آن شدت طوفان بیش از سائر اوقات صحبت و مزاح  
 میفرمودند از آنجمله بیان مبارک این بود که دیشب در خیال

فلاسفه بودم که این نفوس چه قدر غافلند با وجود یکی —  
 خطایای فلاسفه سابقین و لاحقین مسلم دانستند باز  
 احساسات خود را میزان میگیرند فلاسفه سابق بنچهار عنصر  
 معتقد بودند و عنصر نار را فوق فلك اشیر میگفتند اما حال  
 میگویند که هیچیک این عناصر مفرد نیست بلکه مرکب  
 است و فلك اشیر غیر محسوس است و محیط بر کائنات با آنکه  
 اینها خود معتقد غیر محسوس بودن قوه اشیریه اند باز قواء  
 غیر محسوس را انکار نمایند در حالتیکه انذار و عدم احساس  
 دلیل بر فنا و فقدان قوه کمالی نه .

#### ۴۵ — آزادی و تائید الهی

۲۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... عرض کردند با وجود حبس و زندان هم کارهایی  
 کرده اید که نتایج مهمه آن بشرق راجع است و همه سبب  
 عزت و سعادت شرقیان . فرمودند : با بودن آزادی و حصو  
 اسباب هم بدون تائید الهی هیچ کاری از پیش نمیرود اما  
 با تائیدات او بدون اسباب کامیابی حاصل میشود دشمنها  
 دوست میگردند و نفوس مستکبره با اعناق خاضعه ساجد  
 میشوند ....."

### ۵۵ - عبادت ، توجه بظواهر نصوص

~~~~~

۱۴ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۱ سفرنامه جلد دوم :

..... نظر بسؤال یکی از حضار فرمودند بلی در آیات

بدیعه نازل که کار و شغل حکم عبادت دارد ولی ایمن

دلیل بر آن نیست که عبادات و اذکار منصوصه را ترک

نمایند زیرا عبادات منصوص کتاب الله است و سبب تذکر

قلوب و روحانیت نفوس و اهتزاز ارواح و انشراح صدور و ظهور

محبت الله و توکل و تبطل در درگاه کبریا بخیر این سائس

افکار سبب اختلال اذهان و انجماد و انخمد نفوس گردد

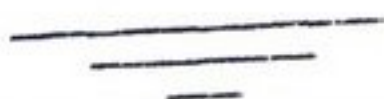
همیشه اینگونه مذاکرات بمیان آمده و در هر عصری ایمن

مقالات سبب تخدیش اذهان و تفرقه اشخاص شده و احبباء

باید همیشه بظواهر نصوص الهیه عامل باشند و جمیع متحد

و متفق والا بعرفنی آیات الهیه را بروفق مرام خود معنی

نمایند و سبب اختلاف گردد ."



۵۶- رهبانیت

۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۱۹ سفرنامه جلد دوم :

..... خطا ب بیکی از دوستان که در اداره رهبانان بود " در این امر رهبانیت نیست لکن انسانی که میخواهد اوقات را حصر در تبلیغ امرالله و خدمت بنوع خویش نماید میتواند از جمیع شئون در کنار باشد البته اوقات را صرف خدمت ملکوت الله نمودن بهتر است اما نه رهبانیت نیت<sup>د</sup> باید وقف حیات در خدمت امرالله باشد ولی هر وقت بخواد ازدواج نماید میتواند . همشیره من ( حضرت ورقه علیا ) حیات خود را وقف امرالله کرده اما نه بخیال رهبانیت و انزوا بلکه محض خدمات آستان جمال ابهی حیات خود را وقف نمود مقصد این است که انسان آزاد است اگر بخواد حیات خود را وقف ملکوت الله میکند و یا در ضمن اشتغال بامور سائره بخدمت امرالله میپردازد لَهـذا امید وارم تو به تبلیغ امرالله مشغول شوی انسان بهر وسیله می تواند خدمت بکلمه الله نماید "

۵۷- هر بيتی که در آن ذکر بهاء الله

بشود مبارك است

~~~~~

۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۱ سفرنامه جلد دوم :

..... الحمد لله بفضل و عنایت حضرت بهاء الله

بخانه شما هم آمدم هر بيتی که در آن ذکر بهاء الله بشود

مبارك گردد و برکت یابد موهبت الهیه بر آن خانه نازل

شود نور الهی بر آن بتابد نفثات روح در آن دمیده شود

لهذا اميدم چنان است که خانه تو مبارك شود خانسه

آسمانی گردد همیشه در اینخانه ذکر بهاء الله بلند باشد

و تعالیم بهاء الله از این خانه بسایر خانه ها انتشار یابد

اميدم چنین است "

۵۸- نور علی شانه

~~~~~

۶ ژانویه ۱۹۱۳ حین طی طریق بسوی ادین بورگ واقع

در اسکاتلند خطاب به ملتزمین رکاب . صفحه ۶۱ سفرنامه

جلد دوم :

..... طرف عصرکه مرکب مبارك نزدیک بارین بورگ میشد

خدّام را احضار و شروع بنصیحت و گفتار فرمودند که :  
 " حال ما بادینبورگ میرویم و در آنجا بدایت نشرنفحات  
 الهی است باید با انجذاب و اشتعال و روحانیتی با  
 نفوس معاشر شوید که کل شهادت دهند که ملکوتی هستیید  
 بندگان متوجه بملکوت ابهی هستیید قلبی پر انوار دارید  
 و جانی از اسرار غبطه گلشن و گلزاره بعد حکایتی  
 از نورعلی شاه فرمودند که : مطرود دولت و ملت شد و آواره  
 غربت گشت و در عتبات نیز از تعدی علما زیست کردن نتوانست  
 تا آنکه در بغداد بسرای جاوید شتافت چند نفر از خدّام  
 او که با نهایت فقر و فلاکت بودند از صدمات و آوارگی  
 او بسیار متأثر گردیدند و با نهایت خلوص بنشر زکورش  
 پرداختند چون باکمال تأثر و انجذاب برخاستند لهذا  
 هر یک شهرتی تمام و عزتی کامل بین انام حاصل نمودند  
 جمیع نفوس را حیران کردند حتی اکثر وزرای سلطان و علمای  
 اسلام را دوست یگانه و مرید فرزانه ساختند با آنکه با الهی  
 قائم نبودند پس ما که بندگان آستان الهی و پاسبان  
 ملکوت باقی هستیم اگر با تأثر تمام و تعلق قلب و انجذاب  
 وجدان برخد مت این آستان برخیزیم چه خواهیم کرد . "



## ۵۹ - فقرا و هیکل مبارک

۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۱ سفرنامه جلد دوم : بمد از مراجعت از مجلس سالانه سرور و تفنن فقراء ..... چون بسیار اصرار نمودند و خیلی مایل بر رفتن آن محفل بودند لهذا همراهی فرمودند و در نظر مبارک بسیار مقبول افتاد بعد از مراجعت فرمودند : " خوب مجلسی بسود فقراء را بسیار مسرور دیدم فی الحقیقه قلوب فقرا خیلی رقیق است زود متأثر میشوند وقتی در بغداد فقیری در منزل ما آمد قالیچه ئی را که آنجا افتاده بود دید دستی بروی آن کشید وگفت خیلی نرم است اگر کسی روی این بخوابد بیشتر خواب میرود و راحت میشود گفتم این قالیچه برای تو باشد بعد از چندی او را دیدم گفتم من گمان میکردم روی قالیچه بیشتر خواب میروم بعد دیدم هیچ فرق نمیکند روی قالیچه بخوابم یا حمیر من هم قالیچه را فروختم دل فقراء زود میشکند لهذا هرچه انسان اسباب سرور آنها بشود جا دارد من در عکا مکرر فقرا را دعوت میکردم اما نمیدانید که فقرای شرق چگونه در عسرتند بیچاره ها چه کنند . "

۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۰ سفرنامه جلد دوم :

.....عصر بجهت بعضی حکایت از فقرای پاریس از جمله می فرمودند که : "دیروز بدیدن اطفال فقرا رفتم جای بسیار محقری داشتند ولی چون مراجعت میکردیم در بین راه دیدم مردم دسته دسته از بعضی عمارات بیرون میآیند گفتم اینها کجا بوده اند گفتند در تیاتر در هر گذری عمارتی مفصل برای تمیّش و تماشای خود دارند اما فقرا را در چنان حال پرعسرت و ملال گذارند ."

#### ۶۰ - خدمت فقرا

۲۳ صی ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۱ سفرنامه جلد اول :

..... از جمله بیانات مبارکه سر سفره این بود :

"خوشا بحال شما که بخدمت فقرا مشغولید بزرگترین سعادت من این است که از فقرا محسوب شوم ."

#### ۶۱ - مقام فقرا

۱۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۸۵ - ۱۸۶ سفرنامه جلد اول :

..... فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از

امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته با آنکه  
 شکر سبب از دیار نعمت است ولی کمال شکر با نفاق است  
 و مقام انفاق اعظم مقامات این است که میفرماید " لن تنالوا  
 البرّ حتى تنفقوا مما تحبّون ..... " یکی از پادشاهان وقت  
 مردن آرزوی مقام فقرا را مینمود و میگفت کاش من فقیر بودم  
 که اولاً بئالم نمنموم و ثانیاً دم آخر حسرتی نداشتم  
 فقیری شنید و گفت الحمد لله ملوک وقت موت آرزوی فقیر  
 بودن مینمایند ولی ما فقرا وقت مردن هیچ آرزوی اینکـه  
 کاش پادشاه بودیم نمیکنیم .

### ۶۲ - علامت بلوغ عالم

۱۳ صی ۱۹۱۲ صفحه ۳۶ سفرنامه جلد اول :  
 ..... هندوستان در زمان قدیم خیلی ترقی داشت  
 از قطعه آسیا مدنیت بمصر و سوریه سرایت کرد و از سوریه  
 بیونان و از آنجا بحرستان و از اسپانیا بقطعات سائره  
 اروپا انتقال نمود با این حال هنوز عالم انسانی بدرجه  
 بلوغ نرسیده وقتی این مدنیت مادی با مدنیت الهی توأم  
 شود و صلح عمومی جاری گردد و نفوس بمنزله ملائکه رسند  
 آنوقت زمان بلوغ عالم است الی آخر بیانیه الاحلی .

البته احبای الهی میدانند که در الواح و آثار مبارکه دو علامت بطور مشخص بعنوان علائم بلوغ عالم ذکر شده است یکی ایجاد خط و لسان عمومی و دیگر قبول نکردن مردم مقام ریاست و سلطنت را .

### ۶۳- کثرت در وحدت

۳ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۳-۱۱۴ سفرنامه جلد اول :  
 ..... وفي الحقیقه این انصاف نیست که ممالک واسعه بواسطه يك نقطه واحد حکومت شود زیرا هر قدر عدالت و کفایت و کیاست اعضای آن مرکز زیاد باشد باز احتیاجات لازم هر بلد و محلی اطلاع تمام ندارند و در ترقی اطراف ونواحی منصفانه نمی کوشند مثلا حالا جمیع آلمانیا برلین را خدمت کنند و جمیع فرانسه پاریس را خدمت مینمایند جمیع ممالک مستعمره يك پایتخت عظیمی رازینت میدهد اما حکومت شما ترتیباتی دارد الی آخر بیانہ الاحلی ."

### ۶۴- تمرین راه رفتن

۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۳ سفرنامه جلد دوم :  
 ..... پس از مشی مفصلی در ایوان کشتی جالس شده

فرمودند :

" چهار هزار و شصت و سه قدم راه رفتم بطول راه عکا تا روضه مبارکه میخوام مشق راه رفتن کنم بلکه پیاده بروضه مبارکه بروم و در اثر اقدس او و آخر ایام چنان ضعف مستولی شده بود که از این فیض محروم بودم پیاده نمیتوانستم بزیارت بروم .. "

### ۶۵ - همه معترف بفضائل بودند

سوم اکتبر ۱۹۱۲ سفرنامه جلد اول صفحه ۲۸۶ :

..... و در بین راه در اتومبیل از عظمت ظاهور جمال مبارک بیان میفرمودند که نفسی منکر فضائل مبارک نبود و جمیع عقلاى شرق اول شخص عالم میدانستند ولی میگفتند حیف که ادعای الوهیت فرمودند حتی در باره من اغلب اهالی شرق گفتند و نوشتند که فلانی در علم و فضل و نطق و بیان منکر ندارد حیف که مروج آئین تازه ئی است توقع آن داشتند که ما خادم و مروج عقاید و رسومات قدیمه آنها بشویم دیگر خبر ندارند که باید بمالمانسانی خدمت نمود و مروج الفت یگانگی عمومی شد .....

۶۶- آقا و خانم مکسول

مهمانداران هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در کانادا پدر و مادر حضرت روحیه خانم حرم مبارک حضرت ولی امرالله بودند آقا و خانم مکسول این معنی در سفرنامه مبارک، جلد اول بدین شرح آمده است .

۳۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۱۰ سفرنامه جلد اول :

..... ولدی الورد در آستیشن مونتریاال مستر مکسول از دور پیدا شد فوراً با دو کالسکه طلعت پیمان و ملتزمین رکاب مبارک را بمنزل خود برد آنجا جمعی از دوستان بایگی از صاحبان جرائد که قدوم مبارک را منتظر بودند سرور و انبساطی فوق العاده یافتند سر میز مسیس مکسول عرض کرد از بس امروز مردم با تلفن و مراسلات استفسار از نزول قدم اطهر نموده اند و من جواب داده ام بسیار خسته شده ام و این خستگی را اعظام آسایش ایام حیات خود میدانم  
....."

۶ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۰ جلد اول سفرنامه :

..... مسیس مکسول آنروز عرض مینمود وقتی که در عکاشه مشرف شدم از اولاد بکلی مایوس بودم الحمدلله رجای من

ودعای مبارک در روضه مبارکه مستجاب شد خیلی در باره او و طفل او عنایت نموده فرمودند : " اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که چراغ ندارد ..... "

### ۶۷- حضرت ابوالفضائل

۲۶ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... آخر شب لسان عنایت در باره دوستان شرق -  
 گشودند و تلگرافی بجناب آقا محمد تقی اصفهانی بمصر  
 فرمودند مضمون تلگراف مبارک اینکه " اسباب راحت ابوالفضائل  
 را مهیا نمائید او عبارت از نفس من است " .  
 و لوحی باز بافتخار ایشان در خصوص معالجه و حصول  
 صحت حضرت ابی الفضائل روحی لرسه الفدا صادر : .....

۲۹ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۷۰ سفرنامه جلد دوم :

اشتوتگارت .

..... ذکر ترجمه بعضی از کتب امرالله را بعرض اقدس  
 رسانید و بسیار تمجید از برهان لامع رساله حضرت  
 ابوالفضائل فرمودند . من او را خیلی دوست میدارم این  
 شخص بجهت اینکه در خدمت امرالله آزاد باشد تأهل

نمود همیشه مشغول خدمت کلمة الله است در ایام حیاتش  
 آنی راحت نداشته یا تبلیغ امرالله مینموده یا تصنیف و تألیف  
 میکرده یا در سفر و حبس بوده بسیار وجود مبارک کیست که  
 من او را خیلی دوست میدارم .

گرچه فضل حضرت عبدالبهاء عام بود و بر هر کس  
 شامل میشد حتی دشمنان ولی اظهار لطف و عنایتی که  
 طلعت پیمان به جناب ابوالفضائل فرموده است بی نظیر  
 و بی مثل است مثلاً در هیچ خطابی کسی را نفس عبدالبهاء  
 ذکر نفرموده است و در رثای هیچکس از مؤمنین سه بار نطق  
 نفرموده است بهمین دلیل هر سه نطق مبارک را که  
 در جلسات تذکر متصاعد الی الله حضرت ابوالفضائل ایستاد  
 فرموده اند از نجم باختر نقل مینماید ولی قبل از آن بعنایت  
 مخصوص دیگری نسبت به جناب ابوالفضائل توجه فرمایند .

۱۹۱۳ صفحه ۳۶۴ - ۳۶۵ سفرنامه جلد دوم مصر :

..... و دیگر از اول ورود وجود اقدس همیشه بنفوس

مبارک در حصول صحت حضرت ابوالفضائل سعی و رسیدگی  
 و امر بر جوع بطیب حاذق و معالجه میفرمودند و مخصوصاً خانه  
 خوش منظر و هوایی را نزدیک منزل مبارک را ایشان اجاره  
 نمودند که از اسکندریه بر مله آمده در جوار عنایت مأوی و



مأمن جستند و هر روز و هفته و ماه شدت ضعف و کسالتش  
روی به خفت و بهبودی مینمود ..... ”

نجم باختر مورخ ۲۱ مارس ۱۹۱۴ شماره يك صفحات  
۳-۴-۵-۶ :

### میرزا ابوالفضل

بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء در باره متصاعد الی الله  
حضرت ابوالفضائل علیه رحمة الله ورضوانه بتاریخ  
۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ :

امروز يك خبر بسیار محزنی رسید خیلی محزن -  
فی الحقیقه بسیار شخص جلیلی بود از جمیع جهات ناد ر  
بود نمیشود نفسیکه از جمیع جهات کامل باشد جناب آقا  
میرزا حیدرعلی باید ترجمه حال او را بنویسد فی الحقیقه  
در نهایت انقطاع بود در نهایت ثبوت و استقامت بر امر الله  
بود ابدًا تعلق بر چیزی نداشت از روزیکه این شخص مؤمن  
شد تا یومنا هذا همیشه مشغول خدمت امر الله بود یا  
تبلیغ میکرد و یا تحریر مینمود هیچ تعلقی باین عالم  
نداشت چه قدر فاضل و متبع در کتب بود از هر ملتی آگاه  
بود از آئین هر دینی مطلع بود سهیم و شریک من در عبودیت

آستان مقدس بود در وقت احزان سبب تسلی من بسود  
 نهایت اطمینان را از هر جهت از او داشتم هر نفسی ردی  
 بر این امر مینوشت حواله با و میکردم جواب مینوشت چقدر  
 خاضع و خاشع بود آنچه کردیم که این شخص يك خادمی  
 برای خود بگیرد قبول نمیکرد الا آنکه خودش خدمت احباء را  
 بکند خودش چای درست میکرد جمیع احباء و جمیع اغیار  
 وقتیکه در منزلش میآمدند خودش خدمت میکرد باضعف جسم  
 و ناخوشی و ناتوانی و تب با وجود اینها برمیخواست و چای  
 درست میکرد و خدمت مینمود جمیع فکرش این بود که حضرات  
 راضی و مسرور باشند بهرنحوی که باشد در این مدت کلمه  
 من از او نشنیدم من گفتم یا من نوشتم میگفت خدمت ایشان  
 عرض کردم خدمت احباء عرض کردم ابداء کلمه از او صادر  
 نمیشد که من علمی دارم یا اطلاعی دارم فی الحقیقه محسو  
 و فانی بود در آستان مقدس جانفشان بود ابداء رایحه  
 وجود از او استشمام نمیشد دیگر حکمت بالفه چنین اقتضا  
 کرده است چاره جز صبر نیست "فُكْمُ رَجُلٍ یَعْدُ بِالْفِ".  
 باری فردا صبح زود جمیع احبای الهی در بالا  
 جسع شوید و مناجات بکنید من هم در اینجا مشغول  
 خواهم بود .

ایضاً :

نطق مبارك در بيت مبارك در روز ۲۲ ژانويه سنه ۱۹۱۴ :

في الحقيقه مصيبت جناب ابوالفضائل مصيبت  
 عظيمه است هر چند انسان ميخواهد خودش را تسلي بدهد<sup>تسلي</sup>  
 نميابد چه قدر خوب است كه انسان چنين باشد تا آنكه  
 قلوب جميع احباء از هر جهت منجذب باو گردد در اسكندريه  
 هر وقت كه بسيار دلتنگ ميشدم ميرفتم با او ملاقات ميكردم  
 فوراً زائل ميشد بسيار صادق بود خيلي صادق بود ابداً  
 غل و غش نداشت آثار عجيب هم گذاشت تماشا در استدلال  
 امر مبارك فكرش و ذكرش و قلمش لسانش جميع باثبات امر  
 مبارك بود قاعده اش اين بود كه از صبح تا ظهر مشغول  
 بتحرير بود کسی را قبول نميكرد بعد از ظهر هر كس ميرفت  
 قبول ميكرد خانمهای فرنگی ذكر ميكردند چون اين زنهای  
 فرنگی بسيار مصر ميشوند و خيلي سوالات ميكند اما  
 ميرزا ابوالفضل مشغول تحرير بود از سوالات اينها بتنگ  
 آمده بود نمیتوانست تحمل كند چند نفر از زنهای فرنگی  
 گفتند ما رفتيم آنجا در بخانه اشان در زديم جواب  
 نشنيديم اصرار كرديم فهميديم كه داخل است هي در زديم  
 هي در زديم آخر بانگليسي فرمودند " ابوالفضل نوت هير"  
 گفتند ما از خنده غش كرديم خودشان هم بنا كردند بخنديد<sup>ن</sup>

برگشتیم از وجهش نور میبارید چه قدر نورانی بود قلبش روشن بود حکمت الهی عجیب است انسان حیران میماند انسان حیران میماند با وجود اینکه اینگونه نفوس مثل دریا قند معلوم است از برای او این غایت قصوی است منتهای مراتب وجود است این موت از برای او حیات عظمی بود از برای انسان موهبتی اعظم از این نیست گه از عالم وجود برود ولی کسا نیکه با او انس داشتند محبت داشتند محزون میشوند انسان صمیمی بود آنچه بود صمیمی بود ابداً هیچ زوایدی نداشت همه اش صمیمی بود مثلاً اگر با انسانی محبت داشت در قلبش بیشتر محبت میکرد اگر انسانی را وصف مینمود در قلبش بیشتر وصف میکرد اگر با انسانی الفت مینمود در قلبش بیشتر الفت مینمود صمیمی بود شوخی نبود اگر از انسانی مکرر میشد نمیتوانست با او حرف بزند میلرزید غریب است یکی از پاشاوات مصر مشتاق شد که او را ملاقات کند قبول نکرد بعد از آن واسطه رفت نزد ایشان گفت چرا قبول نمیفرمائید جواب دادند از او خوشم نمی آید لابد این آرزوی او حدود ندارد زیرا اگر آرزوی حقیقت بود خدا در قلب من محبت او را میانداخت هرچه هست نمیتوانم با او از روی محبت و صدق ملاقات کنم بهتر است که او را نبینم هیچ آلوده باین عالم نبود بهیچ

چیز آلوده نگشت نه بخیات دل بستگی داشت نه بچیـز  
دیگر مجرد بود مجرد بود منقطع ساطع ملکوتی روحانی  
بود شیخ الاسلام قفقازیه ردی براین امر نوشته بود بعضی  
از احباب جواب نوشتند شیخ الاسلام رد ثانی نوشت بعد  
از آن آقا میرزا ابوالفضل جواب شافی وافی نوشت نفسش  
قطع شد خیلی با مزه بود مزه اینجاست که یحیائیهها خیلی  
طالب کتاب او بودند آخر یکی از احباب بآنها گفتند که  
خوب شماها بابی هستید چرا این کتاب را اینقدر میخواستید  
گفتند خوب استدلالهایی در حق حضرت اعلی کرده است  
ما بجهت این استدلالها میخواهیم .

ایضاً

نطق مبارك در جوار مقام اعلی در محفل تعزیت جناب  
میرزا ابوالفضل که احبای امریکا مهیا نموده بودند عصر  
۱۳ فوریه سنه ۱۹۱۴ :

فی الحقیقه صمود حضرت ابی الفضائل بلیه ئی بود  
از برای اهل بهاء در جمیع ممالک دنیا هر جائی که اهمل  
بهاء اقامت دارند از این مصیبت متأثرند تأثیر غریبی در  
نفوس احبباء نمود زیرا جمیع بدل و جان او را دوست  
میداشتند روح کل با و منجذب بود فی الحقیقه سزاوار این

است مع هذا نفعه وجود در او نبود چه قدر در سبیل جمال مبارك صدمات بلایا و رزایا دید هیچ آرامی نداشت در طهران همیشه در زیر تهدید بود تا آنکه بسجن افتاد در ایام ناصرالدین شاه با وجود آن تهور ناصرالدین شاه و نائب السلطنه در نهایت استقامت و ثبوت اعتراف کرد و آنچه باید و شاید بیان نمود صدمات شدید خورد تا ید قدرت او رانجات داد و لکن من ابد از او ذکر این مصائب را نشنیدم جز اینکه روزی ذکر میکرد که انصاف این است که بیان شیخ رغای یزدی سبب اطمینان قلوب شد بعد از آنکه هر یک از ماها سؤال کردند هر کدأ بحکمت صحبت میکردیم جواب میدادیم نائب السلطنه قبول نمیکرد لهذا اطمینان حاصل نمیشد تا آنکه آقا ملا رضا آمد و بیانی فصیح و بلیغ تمام عقاید ما را ذکر کرد و گفت تعالیم جمال مبارك این است نماز ما این است — برخاست نماز کرد بعد گفت من حقیقت را برای شما گفتم جمیع امور بر این منوال است که میگویم ولی ما از فساد ممنوعیم جمال مبارك ما را منع کرده است .

باری چون ما بحکمت صحبت میداشتیم و آقا شیخ رضا بدون پرده لهذا نائب السلطنه از او اطمینان حاصل نموده یقین کرد که اگر فساد در میان بود خود آقا شیخ

رضا میگفت این سبب نجات ما شد .

روزی که جناب ابوالفضائل زکریا حبس مینمودند این را گفتند دیگر بهیچ وجه از حبس خود صحبت نکردند همین قدر گفتند جناب ملا رضا چنین صحبت نمود نه آنکه من زحمت کشیدم یا صدمه ای خوردم فقط در ستایش آقا شیخ رضا این حکایات را میگفتند .

باری او اول کسی بود که قلب احباء جمیع باو تعلق داشت سراج این امر بود نورهدی بود کوکبی بود لامع نجمی بود بازغ بحری بود مواج دیگر حکمت الهی چنین اقتضا کرد لیس لنا الا ان نرضی برضائه و نصبر علی بلائه طوبی له ولکل من اخلص وجهه لله رب العالمین .

### ۶۸- تبلیغ در امریکا

۲۰ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۹ جلد اول سفرنامه :

آنروز در خصوص تبلیغ امرالله در ممالک امریکا میفرمودند که : " به جهت این بلاد مبلّغ منجذب منقطع وعالم بسیار واجب است مثل بعضی از مبلّغین جانفشان ایران باید ندای امرالله در این صفحات تمکن تام حاصل نماید و مبلّغین بی دریغی از شهری بشهری دیگر سفر نمایند

و ندای الهی را بلند کنند آنوقت تائیدات ملکوت ابهی احاطه خواهد نمود و قیامتی بر پا خواهد شد هنوز آن نحو که من میخوامم تحقق نیافته بسته بتائیدات ملکوت ابهی است و انفس پاک احبّاء . خدای واحد شاهد است که اگر نفسی نفس پاکی در حالت انقطاع بکشد ولو هزار سال باشد تأثیراتش ظاهر خواهد شد .

#### ۶۹- نقش آمریکا در صلح و جنگ

۲۱ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۶۰ سفرنامه جلد اول :  
 اگر دول جمهوری آمریکا جمعیت مینمودند در مسئله صلح متحد میشدند و جمیع به محفل لاهای رجوع میکردند . سایر دول اروپا هم پیروی این افکار مینمودند اما از جهتی دیگر اگر جنگ عمومی در اروپا واقع شود زودتر صلح بین ملل تحقق یابد و همچنین باید این افکار صلح بین عموم منتشر شود ، و بعد مالیون از قرض دادن برای حرب و کمپانیهای راه آهن از حمل و نقل آلات حربیه و افراد لشگر از جنگ و خونریزی ابا و امتناع نمایند و همچنین حد و <sup>مبین</sup> شود .



## ۷۰ - روح و ماده

۱۷ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۷ سفرنامه مبارک جلد اول :  
 ..... بعد بعضی از فلاسفه و روحانیون و رؤسای  
 شهر یکی بعد دیگری مشرف و از مسائل منجذب و با خلوص  
 تمام مرخصی میشدند یکی از آنها سؤال از کیفیت روح و ماده  
 نمود فرمودند : دو جواب دارد یکی جواب فلسفی و یکی  
 ملکوتی . جواب فلسفی آسان است چه که روح در فلسفه  
 عبارت از قوه است که هر ماده ای قوتی دارد که آن قوه از  
 ماده انفکاک نیابد ."

مثلا قوه الکتریسته یا بعبارة اخری روح آلات او ماده  
 است ولی از تخییر ماده فنای آن قوه لازم نیاید زیرا تبدیل  
 و انتقال از لوازم مادیات است ولی حقایق و ارواح مجرد  
 محفوظ و مصون و قواء اصلیه باقی و بتخییر اجساد و اجسام  
 ظهور و بروز روح مختلف میشود نه آنکه روح فانی گردد ....."

## ۷۱ - عمل بموجب تعالیم

۲۴ سپتامبر ۱۹۱۲ سفرنامه جلد اول :

..... یکی از حضار عرض نمود چکنم تا بنده حقیقی باشم فرمودند : "بموجب تعالیم حضرت بهاء الله عمل نمائید نه آنکه فقط بخوانید بلکه عمل بموجب کلمات مکنونه و سایر وصایای الهیه نمائید هر چه من بگویم نصی از بحور قلم اعلی و قطره از بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهسی نمیشود من تعالیم حضرت بهاء الله را باین مملکت آورده ام که باید تخری حقیقت نمود و بعالم انسانی خدمت کرد در ترویج صلح عمومی کوشید و بجهت هدایت خلق جانفشانی نمود بجمیع خلق مهربان بود ندای ملکوت را بلند نمود انسان باید بصفات الهیه متصف باشد و در زمره علیین در آید این تعالیم قطره از بحور مستوره در کلمات مکنونه است ما باید در حق یکدیگر دعا کنیم اگر بموجب تعالیم الهی عمل کنیم فواله الذی لا اله الا هو مانند سراج روشن شویم اما اگر عمل نکنیم وای بر حال چنان نفوسیکه بر تعالیم بهاء الله مطلع شوند و بدانند که سبب نجات ابدی است و تقرب الهی با وجود این عمل نکنند بسیار جای تأسف است پس باید شب و روز بکوشیم تا بموجب تعالیم الله عمل نمائیم این است عزت ابدی این است موهبت الهی این است شرف عالم انسانی این است حیات سرمدی ."

### ۷۳- وفای مبارك

۱۸ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۸ سفرنامه جلد اول :

..... وعده خواهی از هیکل انور نمودند فرمودند :

" اهدا وقت و مجال ندارم محض زیارت قبر مستر چئس و ملاقات  
احباء یکد و روزی اقامت نموده مراجعت خواهم کرد . "

۱۹ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۹ سفرنامه جلد اول :

پس از او را و از کار عزم دیدار مزار حضرت مستتر  
چئس فرمودند جمعی از احباء نیز در رکاب مبارك حرکت  
نمودند طولی کشید تا تراصوای چند میل دور از شهر  
بکنار قبرستان رسید هیکل اطهر پیاده شدند رو بقبور  
مستر چئس با نهایت سکون و سکوت مشی میفرمودند و چون  
بآن مزار پر انوار رسیدند بدون سؤال ایستادند و از آن  
محل و سبزی خرمی اشجار و چمن تعریف فرمودند چند دقیقه  
بدرختی که نزدیک آن تربت بود تکیه کردند بعد مقابل  
تربت آن نفس نفیس ایستاده و دسته های گل گرفتند و روی  
آن خاک پاک چیدند بمهر و محبتی که ناظرین حیران ماندند  
پس در مقابل آن مرقد رو باریش مقدسه ایستاده مشغول

بتلاوت زیارت نامه جمال ابهی شدند و جمیع احباً در عقب متوجه و متبتل بودند پس از زیارتنامه مبارکه شروع بمناجات عربی در طلب مغفرت آن متصاعد الی الله فرمودند و آخر شرح ایام حیات و خدمات و ثبوت و استقامت آن مؤمن بالله بیان نمودند و حین مراجعت جبین مبین را بر آن قبر معنبر گذارده بوسیدند بحالتی که دیده صادقان گریان شد و کمر محبان رو بآن تربت پاک خمیده گردید مقبل عشاق شد و هر نفسی آرزوی آن مقام ارفع نمود ..... "

در موقع وداع با احبای لاس انجلس از جمله بیانات مبارکه این بود :

۲۱ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۴ سفرنامه جلد اول :

..... امیدوارم روز بروز تائید جدید جوئید و بر اعلاء کلمة الله قیام نمائید و هر سالی بزیارت مسترچئیس از قبل من بروید زیرا نفس مقدمی بود مقام او بعد معلوم خواهد شد ."

کتاب قرن بدیع " قسمت سوم " صفحه ۲۳۸ :

..... دیگر منظاره زیارت مرقد ثرن تون چیس در قبرستان اینگلوود و حالت انجذاب و تضرعی که برای دوستان دست داد در آن حین که مرکز میثاق الهی بجانب مرقد حواری محبوبش

خم شده جبین بر آن رس مطهر قرار داد و ببوسید و نفوسی  
 که در خدمت مبارک بودند کلا بهمین قرار رفتار نمودند .

### ۷۳ - ملاقات با اغنیا

۱۲ نوامبر ۱۹۱۲ سفرنامه جلد اول صفحه ۳۶۹ :

..... و همچنین در نیویورک بعضی از نفوس اصـرار

مینمودند که شخصی از اغنیا ی نمره اول امریکا <sup>فرما</sup> ~~اظهار~~  
 اشتیاق بتشرف نموده و استدعای آن کرده که بمنزل او تشریف

شوند در هر مرتبه بی شدت آنها را منع فرمودند که

من با فقرا کار دارم و به محل فقرا میروم نه اغنیا جمیع را من

دوست دارم علی الخصوص فقرا را و زهر قبیل نفوس اینجا

میآیند و کل را بجان و دل محبت صمیمی ملاقات میکنیم و لکن

در صد رفتن منزل اغنیا نیستیم . انتهى

همچنین اعتنا فرمودند اما وقت دیگر شخص جلیل کار نیگی

چون بخصوع و خشوع استدعای تشریف نمود و با آنکه از میلیونها

بود قبول فرمودند و آن تشریف در محضر اطهر مقبول

و در آثار مبارکه مذکور ....."

## ۷۴ - اهل بهاء چه کسانی هستند

.....

۱۶ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... اما بعضی از بیانات مبارکه با و این که مکرر  
 فرمودند : " امرالله از قوای ملکی و امور دنیوی مقدس  
 است و از جمله تعالیم الهیه بنفوس امانت و انقطاع و تقدیس  
 است پس اگر کسی را دیدی که نظر بمال و طمع در اموال  
 ناس دارد بدان که او از اهل بهاء نیست اهل بهاء کسانی  
 هستند که اگر بوادى ذهب و فضه رسند چون برق درگذرد  
 و ابداء اعتناء ننمایند ."

## ۷۵ - شرحیات

۲۰ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 صبح در وقتیکه چای میل میفرمودند خیلی هیکل اقدس  
 خسته بودند و میفرمودند :

" دیشب من ابداء شام میل نکردم و شب هیچ خوابیدم  
 تا نزدیک صبح پیز می نوشتم پیش از صبح خوابیدم قدری  
 بخواب رفتم این خواب صبح با حال خستگی بسیار لذت

داشت قدری راحت شدم واقعا خواب خیلی سبب آسودگی  
جسم است انسان را راحت میکند خوابی که مانند موت  
است و بیخبری از عالم است سبب آسایش تن و حفظ صحت  
جسمانی است ملاحظه نمائید حیاتی که سبب آسایش  
آن چنین خواب و بیخبری است چه اهمیتی دارد باز خواب  
بهتر از خوراک است خیلی راحت است زیرا غذا انسان را  
سنگین میکند افسرده مینماید اگر نتیجه حیات این خورد و  
خواب باشد فی الحقیقه این همه ایام حیات بی نتیجه میماند

۲۵ فوریه ۱۶۱۲ صفحه ۱۵۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... و آنروز مکرر احبای الهی مخصوص مسس سند رسن

را بر نشر نجات الله تشویق و تائید میفرمودند گناه در  
مجامع صحبت کنید مانند شعله نار شوید مثل ستاره درخشنده  
گردید تا این شهر را روشن نمائید من شب و روز کار میکنم  
که شماها پروبال باز کنید دیگرانرا ترقی دهید و برنطق  
و تبلیغ دلالت نمائید والا اگر انسان در امر الله مؤید  
و منصور نشود ثمری ندارد و حیات او بی اثر ماند هر سراجی  
عاقبت خاموش شود و هر نغمه و آوازی فراموش گردد .

۵ دسامبر ۱۶۱۲ در کشتی صفحه ۶ جلد دوم سفرنامه :

خانمی در کشتی از حضور مبارک پرسید :

" حال مبارک در سفر دریا چگونه است فرمودند کاریکه خدا در جلو انسان میگذارد لابد طاقت هم میدهد ما نباید همیشه با سایش تن ناچار باشیم بلکه باید طلب مقصود و مقصد عالی نمائیم ولو منافعی راحت تن باشد . عرض کرد من از زحمت و موت میترسم فرمودند : " پس کاری بکن که هرگز نمیری بلکه روز بروز زنده تر شوی حیات ابدیه جوئی نفوسیکه داخل ملکوت الهی میشوند بفرموده حضرت مسیح نمی میرند پس تو داخل ملکوت الهی شو تا از مردن نترسی انسان باید حیاتی جوید که انتهائی نداشته باشد این حیات جسمانی چند روزی است این خواب و خور منتهی میشود و اهمیتی ندارد حیاتی باید جست که فنا نداشته باشد و روزی که شب ندارد و سروری که او را غم از بی در نیاید همت را بلند کن باین حیات و راحت جسمانی قناعت منما " .

عرض کرد . آیا این نفوس غیر عاقل فانی میشوند . فرمودند :  
 " بقای آنها نسبت به نفوس مقدسه مانند فناست مثل این چوب که وجود دارد ولی نسبت به عالم انسانی حکمی ندارد پس حیات و بقای اشخاص ناسوتی بالنسبتة ببقای و حیات ملکوتی حیات گفته نمیشود اگر این حیات جسمانی



اهمیتی داشت حضرت مسیح قبول صلیب نمی نمود این حیات پنج روزه همه غم و غصه است هر روز غم آملی یا داغ عزیزی یا حادثه عجیبی این چه حیاتی است حیات حیات ابدیه است در فکر امری باش که پاینده است تا از مردن نترسی و خود را همیشه زنده بینی قوت قلب داشته باش — انسان باید قلبش زنده باشد و روحش مستبشر و ادراکش وسیع باشد والا مانند حیوان است بلکه دلیل تر از آن اگر شرف در زندگانی عنصری باشد طیور خیلی مهتر از انسان زندگی می نماید انسان چقدر باید زحمت بکشد و بجهت زندگانی قبول مشقت نمایند اما مرغان کوه و صحرا بدون زحمت در بلندترین قله های کوهها یا شاخهای درختها منزل دارند و جمیع صحرا منظر آنها است و همه خرمنها و دانه ها ثروت آنها هیچ انسان چنان آسایش ندارد اگر راحت جسمانی باشد البته آنها زندگانی شان اعظم از زندگی انسان است . انتهى ."

۱۱ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... دیده عبرت باید اگر انسان چشم عبرت باز نماید  
 چه فایده دارد هر روز د و کور نفوس بدنیا می آیند و از دنیا  
 میروند لکن باید مال و نتیجه را دید که از مزرعه حیوانات

چه حاصلی میبرند و چه خدمتی بعالم حقیقت میکنند .  
 باری وظیفه انسان خدمت بعالم انسانی و عبودیت  
 درگاه الهی است تبطل و تذکر است حالت انقطاع است اگر  
 باین فضائل موفق شویم بسیار خوب و الاّ جز دست خالی  
 چیزی نخواهیم داشت جمال مبارك اساسی برای ماتأسیس  
 فرمود که جمیع اسبابهای عالم نسبت با و ملعبه صبیان است  
 زیرا آن اساس روح عالم است و سائر شئون و امور بمنزله  
 جسد البته حیات جسم بروح است ."

### ۷۶- آفات و بلیات

۱۶ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ سفرنامه جلد اول :  
 ..... خانمی محترمه که دکتر بود سؤال نمود که  
 سبب این آفات و بلیات در عالم خلقت چیست ؟ فرمودند :  
 " و قسم آفاتست یکی را سبب اعمال و اخلاق غیرمدوحه  
 است مانند کذب و نفاق و خیانت و ظلم و امثال آنها البته  
 عمل بد نتیجه سوء دارد و دیگر از مقتضیات عالم حدود  
 و قانون کلی الهی در روابط عمومست که باید باشد مثل  
 تغییر و تبدیل حیات و ممات پس ممکن نیست درختی خشک  
 نشود حیات منتهی بممات نگرند ."

۷۷ - نتیجه سرور

۲۴ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۰ سفرنامه جلد اول :  
 ..... و قلب انور بسیار مسرور و مشعوف بود فرمودند :  
 " دیدید چه آتشی بقلوب زد م انسان باید اول خود  
 مسرور و منجذب باشد تا بتواند دیگران را منقلب نماید  
 اول خود متأثر باشد بعد سایرین را متأثر سازد شما  
 کاری کنید که من مسرور باشم آنوقت می بینید چه میشود ."

۷۸ - ممتحن را امتحان کردند

د ونفر بهوس آزمایش هیکل مبارک حضرت  
 عبدالبهاء افتادند یکی مؤمن و دیگری غیر مؤمن شرح  
 این داستان چنین است : حاجی محمد اسمعیل  
 گلپایگانی که از مؤمنین بوده نامه سفیدی بحضور انور ارسال  
 میدارد و سئوالاتی را نیت میکند این لوح بصرف فضل  
 و عنایت از قلم ملهم مرکز عهد و میثاق الهی بافتخارش  
 نازل میشود.

صفحه ۱۲۲ مکاتیب جلد دوم :

## هو الله

يا من امتحن عبد البهاء هل يليق لمثلك ان يمتحن  
عبدًا خاضعاً خاشعاً لله لا والله و لمركز الميثاق ان يمتحن  
اهل الافاق و ليس لهم ان يجعلوا عقولهم موازين الحق  
و يزنوا بها انوار الاشراق اما سمعت بان عليا عليها السلام  
كان واقفا على شفا جرفها ومرتفع فخاطبه رجل من اهل  
الاهام و قال يا ابا الحسن هل تومن بصون اله و عونـه  
و حفظه و كلاته فقال نعم هذا حق بمثل ما انتم تنطقون  
فقال الغافل عن ذكر الله يا على اذا فارم بنفسك من الموقع  
الرفيع الى اسفل الحضيض حتى او من انك مطمئن النفس  
بحفظ الله و حراسته فقال على عليه السلام من الجواب ليس  
لى ان امتحن الله بل لله ان يمتحنى و هذا ذنب لا يغفر  
منى . اذا فانتبه يا ايها الخائف فى غمار الامتحان من قوله  
عليه السلام و انت تمتحن غيرك من لا تحيط به علما . ثم  
اعلم بان التثليث عين التربيع و التربيع عين التثليث و هذا  
بمعرفة من يعلم لحن القول و يطلع بالاسرار المرهوزه فى  
سطور الكائنات و الرسائل المنزلة من القلم الاعلى و تنكشف  
عن قريب لك ما سئلت عنه انكشافا كسطوع الشمس فى كبد  
و تنقلب الامور و تقول سبحان مضحك النفوس من بـ

مبکاهها ومحى العظم الرميم بعد بليها . سبحان ميسر  
 المعسور والشارح للصدور عند تفرغ النفوس و حشرجة  
 النفوس . سبحان من اضاء الظلام الديجور بالنور اساطع  
 من افق رحمة الرب الغيور . سبحان من رفع الوضيع  
 ووضع الرفيع و اطمس النجوم و جعلها رجوما لاهل الفجور  
 والبها عليك اذا فافهم هذا الاشارات المصروفة للعبارة  
 و اطمنن بذكر ربك في كل الاحوال و لا تمتحن احداً من  
 بعد هذا فان الامتحان سنن الرحمن فليس لانسان  
 الا الازعان بما نزل في القرآن و لنبلونكم بشئى من  
 الخوف والجوع و نقب من الاموال و الانفس والثمرات والبهاء  
 عليك . ع ع

مطالب ذيل از كتاب درج لثالى گوهر دوم صفحات ۲۲۰ تا  
 ۲۲۳ تأليف جناب اشراق خاوری اخذ شده است :  
 در کتاب بهجت الصدور جناب حاج ميرزا حيدر  
 على اصفهانی شرح جالبی در باره شخصی بنام جناب  
 آقاسيد صادق نقاش اصفهانی معروف به بروجردي شوهر  
 فائزه خان شیرزنی که در عهد میثاق شهره بود میدهد  
 و در صفحات ۴۴۱ - ۴۴۳ میفرماید .

جناب آقاسيد صادق نقاش شوهر جناب فائزه خانم  
 عليها بهاء الله مکذب چچود لجوجی بود ولی متدين و

جناب فائزه بسیار بسیار برای هدایتش میکوشید فانی  
میخواست سفر و حرکت کند از فانی دعوت نمود که شب  
برود منزلش و با آقا سید صادق صحبت کند و اگر تصدیق  
نمود فانی چون طهران نیست از ضرر و فسادش محفوظ  
و مصون است اجابت نمود و رفت و بقدر دو ساعت  
صحبت داشت و او افروخته و آثار غل از جمیع جوانح و ارگان<sup>نش</sup>  
ظاهر و چای که بفانی میدهد فغانش علیحده است زیرا  
فانی را نجس میدانند و چون بر صدق مدعی خود از آیات  
قرآن و اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم تلاوت نمود نتوانست  
ساکت شود و گفت ولو اکرام ضیف واجب است ولی نه بحدی  
بخدا و رسول تهمت و افترا زند و طرف مقابل ساکت شود  
و گفت آنچه گفت و یک آیه و حدیث را انکار نمود که  
در قرآن چنین آیه نیست و در کتب اخبار این دو حدیث  
نیست فانی میتواندست همانوقت در خانه خودش هم آیه  
مبارکه را از قرآن نشان دهد و هم حدیثین را ولی با کمال  
حدت و جرئت و جسارت و درشتی مقابلی مینمود ترسیدم  
که اگر ثابت کنم عاجز و مقهور و مفلوب شود و بر اعراض  
ولجاج بیفزاید لذا با کمال محبت ذکر نمود از خدا <sup>هم</sup> میخوا  
که بصرف فضل شما را هدایت فرماید و خود شما آیه مبارکه  
را زیارت نمائید و در حدیث را در کتب بخوانید و با اینکه

دعوت داشتم و وقت هم گذشته بود اللهمیت را دربرخاستن  
و مرخص شدن دانست و اذن خواست و برخاست همینقدر  
آقا سید صادق تعارف نمود که ماندنت امشب اینجا  
بر من زحمت نیست منتهی فردا ظروف و فروش را تطهیر  
میکم و فانی بیرون آمد و نزد یکی آن خانه خانه جناب  
استاد حسن صباغ بود و آنجا رفت و اهالی و ابناء  
و اصهارش روحی فداهم حاضر شدند و آن شب را بمبارکی  
ذکر حضرت مقصود روز نوروز شد و فردایش فانی حرکت  
نمود و جناب آقا سید صادق آن آیه مبارکه را که تکذیب  
و انکار نمود زیارت مینماید و كذلك حدیثین را و بر علم  
فانی ستایش مینماید و از معارضه و بدگوئی و طرد فانی  
در آن وقت شب خجل و پشیمان و پریشان میشود و بزطلب  
و مجاهده و تحقیق موفق میگردد و هر قدر با او صحبت  
مینمایند و عاجز میشود اذعان نمی نماید و بالاخره کاغذ  
سفیدی را در پاکت گذاشته لاک و مهر نموده تقدیم مینماید  
و کشف ضمیر خود را سرا مسئلت میکند و پاکت و کاغذ  
سفید چون بحضور مرآت من لا یفرب عن علمه من شیء باز  
میشود لوح منیع قلیل اللفظ عالم معنایی فوراً نازل میفرمایند  
که حق تعالی خلق را امتحان میفرماید خلق را جسارت  
امتحان حق نیست ."

ولی چون اهلت بخلوص نیت خدمت و اقبال ترا بسیار  
 مسئلت نمودند اینست قلب تو و ضمیرت را کشف میفرمائیم  
 و جواب سئوال ضمیر او را صراحة میفرمایند و امر میفرمایند  
 باعیالش عازم عتبه بوسی مطاف اعلی شوند و چون لوح منیع  
 را زیارت نمود مؤمن و موفق و منجذب و مطمئن شد و باعیالش  
 محرم حرم مقصود شدند و باعالمی جذب و شور جبین را  
 بتراب عتبه مقدسه نورانی و قلب را بهشت برین نمودند  
 و در مرخص شدن عیال جناب آقا سید صادق را فائزه فرمودند  
 انتهى .

صورت لوح مبارکی که در جواب آقا سید صادق مزبور  
 نازل شده این است قوله تعالی شانه .

### هو الا بهی

ان الفيوضات الالهیه والاشراقات الرحمانیه علی  
 قسمین ، منها ما هو بوسائط المجالی والمظاهر والمویسا  
 والدلائل والثقات من الهدایة ان لولا الواسطة لذهب  
 الموسوط ، ومنها ما هو بلا واسطة تتوسط و دلیل یدک یل  
 انجناب الهی بحركة شوقیه الی جمال اشراق بنور الافاق  
 وارتفعت رایة الوفاق و ثبتت آیه الاشراق والیهاء علی کسل  
 من عرف اشارة هذه العبارة بعینی بالله و علیه صدق



نسال الفیاض من ریاض ملکوت الابهی یهدیکم  
 نسمة سرات و نفحة حیات کیف شاء و شیئت والبهاء  
 علیک . ع ع

این لوح مبارک باعزاز آقا سید صادق مزبور از قلم مبارک  
 مرکز پیمان جل ثناء نازل گردیده است :

### هو الابهی

ای بنده موفق بالله حمد کن خدا را که از معین  
 هدایت تسنیم نوشیدی و از مشرق الطاف انوار شمس  
 حقیقت مشاهده نمودی از قافله گمشدگان رستی و بشاهرا  
 ارشاد پیوستی دستی از آستین در آوردی و لئالی  
 استغناء بر جهان و جهانیان افشاندی تا بحال چنین  
 واقع نشده که نفسی در مقام امتحان از بنده از بندگان  
 چیزی بطلبد و یا سئوالی بنماید جواب بشنود در آیات  
 قرآن ملاحظه نمائید اما این عبد نظر بزحمات ضجیع  
 آن جناب و همت بلندش در خدمات بمسجونین و اسراء و  
 تحملش انواع بلاها و شماتت اعداء با وجود سئوال از روی  
 امتحان جواب مرقوم نمود از همین باید بدانی که زحمات  
 او در نرفته است بلکه در ساحت قدس ملکوت الابهی  
 و در نزد این عبد و عباد رحمن مذکور و مشهور والبهاء

عليك وعلى كل راسخ في عهد الله و ميثاقه . ع ع

با ورقه موقنه ضلع اذن زیارت روضه مطهره دارید . ع ع

این لوح مبارک نیز باعزاز فائزه خانم است :

ای امة الله زحمات تو در آستان الهی مقبول  
است و مشقات تو مذکور و مشهور همچو گمان منما که چیزی  
مستور و مجهول است و امری غیر معلوم بماند مکتوب مهور  
ساده ننگاشته و نقطه در او نگذاشته از طهران ارسال  
شد و آنچه منوی ضمیر کاتب و نامق بود و مطلب را قم ،  
جواب مرقوم گردید در این صورت واضح است که زحمات  
شما مشهور و مقبول شده مطمئن باش و مسرور و البهائم  
عليك . ع ع

و این است لوح مبارکی که در جواب نامه سفید آقاسید  
صادق نقاش اصفهانی معروف به بروجردی از قلم مرکز میثاق  
نازل شده است .

صفحه ۱۹۸ مکاتیب جلد چهارم :

هو الله - یا من یمتحن عبد البهاء لیس لك ان یمتحن  
عبدا متضرعا الی الله اما قرئت فی کتاب القدم من اعظم

العرفاء انه لا يجوز لطالب الحقيقة ان يمتحن المطلب من يدعوه الى الله مع ذلك اقول لك الحق والتفت الى الاشارة بكنايته العبارة وهو السراج نور يتلأء على الافاق ولا يتقيد باحد سواء كان بصيرا او اعمى لان شان النور التجلي والظهور فابحر موج والسفينته منهاج وركوبها معراج والقمام بفيض الريا غير يتبسم والنسيم لطيف مع ذلك هل يجوز الرب في التجلي من الغيب لا وربك الرحمن اما ترى ان العصى ابصرت والصم سمعت والبهكم نطقت والاموات قامت والحجة كملت فهل بعد هذا شك ام ارتياب لا والله عليك التحية والثناء . ع ع  
صفحه ٥٥٤ خاطرات حبيب :

### ٧٩- نمايش مسيح ونمايش كاردينال

در نيويورك ، دنور ، مديريكي از مهمانخانه ها خلوص پيدا ميكند بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بكمال التماس استدعا مينمايد كه حضرت عبدالبهاء به مهمانخانه او نزول اجلال فرمايند ولو اينكه بطور مجاني باشد بنابه تقاضا و اصرار او قبول مي فرمايند و تشریف ميبرند در اين بين پطرك كاتوليك هم وارد ميشود و تلقيناتى

میکنند که حال مدیر عوض میشود حضرت عبدالبهاء هم مهمانخانه راترک فرموده بواشنگتن مسافرت میفرمایند در کنیسه و مجمع یهود اثبات حقانیت حضرت مسیح و حضرت محمد را میفرمایند بطوری کشیشها عصبی میشوند که او را قی منتشر مینمایند و نسبت دجال و ضد مسیح میدهند حتی شخصی کار دینال بدینال حضرت عبدالبهاء تا شهر دنور میرود ظاهراً قصد گشایش کنیسه و باطناً مخالف امری بوده چون تظاهراتی میکند حضرت عبدالبهاء این بیانات را میفرمایند قوله الاحلی :

” از قرار مسموع نمایش عظیم دینی در اینجا داده اند يك نمایش مثل و مانند نداشته این نمایش حضرت کار دینال بنظر نمایشی است که در اورشلیم حضرت مسیح داد فقط يك فرق جزئی در میان است در آن نمایش الهی بر سر حضرت مسیح تاجی از خار بود لکن در این نمایش بر سر حضرت کار دینال تاج مرصع در آن نمایش البسه حضرت مسیح پاره پاره بود در این نمایش البسه حضرت کار دینال حریر در آن نمایش کسانی که همراه حضرت مسیح بودند همواره در مصیبت و بلا بودند در این نمایش کسانی که با کار دینال بودند در نهایت عزت و احترام و افتخار در آن نمایش جمیع مردم سب و لعن میکردند در این نمایش جمیع

نفوس صلوة و سلام و تعریف و توصیف مینمودند ..... حالا  
 حضرات در نهایت حشمت و عزت درد پیرهای بزرگ کسه  
 بهترین قصور است کیف میکنند و میگویند ما شاگرد مسیح  
 هستیم شاگرد باید پیروی از معلم بکند تا جمیع اطوار و  
 رفتار او مطابق تعالیم استاد باشد ولی اینهادستگاهی  
 دارند اوقاف و واردات بسیار دارند و شب و روز رجمیع  
 شهوات منهمك هستند کو آن نغمات انقطاع حضرت مسیح  
 کاردینال مذکور دست از معارضه بر میدارد و سکوت اختیا  
 میکند .

### ۸- عکس مبارک

صفحه ۲۳۹ خاطرات حبیب :

..... مستر روچلد آلمانی نقاش مائری است شمایل  
 مبارک را با قلم نقش در آورده و بحضور مبارک آورد و استدعا  
 نمود چند کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمایند  
 تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود لهذا بیانات مبارکه  
 ذیل را مرقوم فرمودند .

"خلق الانسان على صورة الرحمن أى الصفة الرحمانية  
 فالشمایل الجسمانية تفنى والإخلاق الرحمانية تبقى الروح

فیض الہی والجسد ترکیب تراپی فعلیکم بالصورہ الرحمانیہ  
عبدالہیاء عباس .

### ۸ - شفا و دعا

۴ صی ۱۹۱۳ صفحہ ۲۸۴ . سفرنامہ جلد دوم : پاریس .  
..... بعضی سئوال از شفای بدعا نمودند فرمودند :  
"شفا دو قسم است جسمانی و روحانی خدا دوا راہی  
سبب خلق نکرده در اشیاء تأثیرات گذارده پس برای امراض  
جسمانی دوا لازم است و در امراض روحانی و سوء اخلاق  
و احوال دعا " بعد شرحی از مدخل امراض فرمودند  
چون در اجزاء بدن مانند جزء شکر یا نشوی از دیار  
و نقصانی حاصل شود مرضی عارض گردد پس بواسطہ  
ادویہئی کہ سبب تعدیل آن اجزاء میشود باید معالجہ  
نمود والا ہر قدر انسان ذکر بخواند یا فکر کند رفع  
عطش نمیشود شبہہئی نیست کہ گاہی سرور قلبی مصد  
صحت و سبب تخفیف الم میشود اما نہ در ہمہ جا و ہمہ  
وقت حال ما در شفای الہی و علاج روحانی مذاکرہ مینمائیم  
کہ نسبت بان معالجہ جسمانی اہمیتی ندارد . امید  
چنانست کہ شما از توجہ بملکوت اللہ و انتشار معرفت اللہ

هر دو صحت و شفا را حاصل نمائید چه بسیار نفوسی که جسمشان علیل است لکن روحشان در کمال قوت و قدرت است بالعکس بعضی جسمشان در کمال صحت است اما روحشان در نهایت ضعف و کدورت ."

### ۸۲ - نصیحت مبارك بدوستانش

۵ صی ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۵ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
چون جمعی از اعیان ایرانی در محفل فضل و عطا بودند خطاب بآنها لسان بنصیحت گشودند میفرمودند : "حیات انسان خیلی عزیز است انسان باید این حیات عزیز را در امری عظیم صرف نماید اشتغال بصناعت و تجارت و امثال اینها لازم و نیکوست لکن انسان نباید قناعت باین شئون نماید باید اوقات را صرف اموری نمود که نتایج باقیه بخشد و سبب انتشار فضائل و کمالات انسانی گردد نه آنکه حصر در امور جسمانی و شئون فانی شود ساکت نباشید افسرده ننشینید صامت نگردید پژمرده نشوید باید جان باشید روح داشته باشید در دنیا کمتر کسی ممکن که مثل مارگان که از ملیونرهای امریکا بود راحت باشد آخر چه شد پس شما باید مشغول تبلیغ امرالله باشید بلی انسان باید

کسب و کار داشته باشد تا کلی بردیگری نشود ولی برای  
 رفع لزوم مقصد اصلی انسان باید ترقی در کمالات عالم  
 انسانی باشد تا هر روزش بهتر از روز پیش باشد و الا خائب  
 و خاسر است باید هر روز فکر کند که امروز چه کرده چه  
 گفته نتیجه عی از حیات حاصل نموده ؟ اگر نتیجه حصر  
 در خوردن و خوابیدن است بدانند که این خسران است  
 چقدر انسان باید پست باشد که باین شعون کفایت و قناعت  
 نماید باید خدمتی بمالم انسانی نمود عبودیتی در آستان  
 الهی کرد و شجری نشانید و اساسی نهاد که ثمر و اثر باقی  
 بخشد گمان نکنید که ممکن است انسان جز با امر الهی  
 اطمینان و فرح صحیحی حاصل کند یا سکون و سرور اصلی  
 یابد دائما غلوب مکر است و همیشه نفوس مضطرب نهایت  
 این است که گاهی جایی زنند و وقتی رقصی کنند و یاد می  
 خنده عی نمایند و اما دم دیگر بحزن شدید افتند و مبتلای  
 حزن و الم گوناگون گردند انتهی ."



برای تبدیل هوا و گردش بقصر فونتن بلو که نزدیک پاریس است تشریف ببرند فرمودند : " نفوس خاکی درقید قصرند اما دوستان الهی درخیال قبر خداوند برای شماها قصری ابدی ساخته که هیچ انهدام نیابد تفرجگاه ماها در آنست و آن قصر برمدی ترویج امر الهی است نشر آثار رحمانی است غرفاتش آیات سلطان نور است غلمان و حورش فضائل و اسرار یوم النشور بنیانش کلمة الله است و ایوانش معرفت الله علمش صلح عمومی بین ملل و امم دنیا است پرچمش اسم اعظم الهی حدائقش مزین بگلهای معانی و حقائق است و اشجارش پراز ثمرات رموز و دقایق کنگره اش تاعرش اعلی است فضای جانفزایش محیط ارض و سماء خادمانش اهل ملکوت الهی و دربانانش عبدالبهاء مادر فکر چنین قصری هستیم دیگر الحمد لله نه قصری داریم و نه لانه و آشیانه ای خواهیم هر جا برویم مأوی داریم درویش هر کجا که شب آید سرای اوست .

۴۸ - پاریس، گل پاریس، جنگلستان

پاریس

۷ صی ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... چون مسیو و مادام اسکات با جمعی از احباب مشرف

شدند فرمودند :

” دیشب خیلی میل داشتم به مجلس بیایم افسوس که نتوانستم الحمد لله شما گل پاریس هستید و بهائیان با تقدیس جمیع اهل این شهر در فکر تجارت و صناعت و عیاشی و عشرتند مگر شما چند نفر که بفکر و ذکر خدا هم هستید در این جنگستان پاریس فقط شما چند درخت بارورید که بشرحیات پی برده اید لهذا خیلی نمودارید و بزرگوار ایامیکه از ایران به بغداد میآمدیم در راه یکنفر احباب را ندیدیم تا بدار السلام رسیدیم در آنجا دوسه نفر از احباب بودند چون آنها را ملاقات نمودیم خیلی در نظر ما جلوه کرد ولی حال که در هر شهر و قریه بی احباب الهی هستند انقدر جلوه ندارند این است که شما هم در پاریس حالا جلوه و نمایش دارید .

### ۸۵- محفل سری

۱۳ صی ۱۹۱۳ صفحه ۲۹۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... و چون بعضی از عرائض امریکا ترجمه و تقدیم شد  
 و از نظر انور گذشت فرمودند : ” در امرالله محفل سری نباید  
 باشد ولو امروز نفوسی بیخبرش و خالص این محفل را تأسیس

مینمایند لکن آینده سبب رخنه در امرالله و عنوان و بهانه  
 ترویج اغراض شخصیه میشود و مانند کور اسلام ظاهر و باطن  
 درست مینمایند و بنظر او هر و اسرار قائل میشوند در میان  
 اهل بهاء باین عنوانها اختلاف و تفرقه می اندازند . انتهی .

### ۸۶- غذای سالم

۱۴ صی ۱۹۱۳ صفحه ۲۹۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 پس از اوراد و ازکار چون تشریف فرمای سالون شده  
 چای میل مینمودند میفرمودند نان و شیر از هر غذائی  
 سالم تر است جمال مبارک میفرمودند در ایام سلیمانیه غذای من  
 اغلب شیر و گاهی شیر برنج بود .

### ۸۷- چگونگی قیام احبباء

۱۶ صی ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... اگر احبای الهی چنانچه باید قیام کنند و  
 بحالتی آیند که هر يك مصداق و اجمل اورادی ورداً واحداً  
 و حالتی فی خدمتک سرمداً گردد و یکی در امرالله محو وفانی  
 دلولی نمیکشد که جمیع امم را منقلب مینمایند و لودر شهر شهری

دو نفر مؤمن مخلص یافت شود که بکلی از خود بگذرنند  
کفایت است .

۸۸ - من میخواهم تو بر اثر قدم

من مشی نمائی

۱۶ می ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... بعد شخصی از دوستان مشرف ورجای اذن  
تشریف بجهت جوانی که خود را نسبت بامر میداد نمود  
فرمودند : " نگاه کن من اگر کسی صد خلاف بکند که ضررش  
بشخص من راجع باشد چشمهایم برهم می نهد با او بطور  
محبت سلوک میکنم بدرجهئی که امر بر خود او مشتبه میشود  
اگر خیانت عمالی بمن کرده باشد چنان با او رفتار مینمایم  
که گویا امین ترین نفوس است اما اگر ضرری بامرالله رسد  
صبر نمیکنم شخصی خانه امر را خراب میکند من ایستاده  
می بینم و اوقاتش تلخ میشود که چرا در خرابی با من همراهی  
نمی کنی مرد که تو خانه امر را خراب میکنی توقع داری ابد ا  
قلوب مگرد نشود من میخواهم تو بر اثر قدم من مشی نمائی  
دلی میآزاری باکل در صلح باشی اهل اغراض شوی سبب  
سرور نفوس گردی به بین من چه میکنم صبر مرا اگر سائری

نمیدانند تو میدانی با من بوزه ئی می بینی و میشنوی  
چیزیکه انسان را خراب میکند هوی وهوس است همیشه  
دعا کنید که از آن دور باشید اگر مرا کشته بودند بهتر بود  
که تا مال مردم را بخورند زیرا این ضرر با من نصیرسانند  
و آن میرساند .

### ۴ - نیکوکار غیر مؤمن

۱۷ صی ۱۹۱۳ صفحه ۴۰۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... آخر مجلس شخصی سئوال در باره اشخاص  
نیکوکار کرد که آیا اگر مؤمن نشوند بکلی از رحمت الهی  
بی نصیبند یا نه : " چون این شهر ظهیر فضل است  
لهذا اشخاص نیکوکار خوش رفتاری که مؤمن نیستند از فضل  
الهی بی نصیب نخواهند بود یقین است شخص غیر مؤمن  
که دارای عطل صالح است بهتر از آن کسی است که مدعی  
محبت و ایمان است و اعمالش حاکی از وساوس شیطان ولی  
کمال وقتی حال شود که عطل و ایمان توأم باشد و شخص  
نیک کردار ساعی در نشر وحدت عالم انسانی و ترویج صلح  
و یگانگی بین امم و ملل عالم گردد البته این مقام اعظم  
است ولو شخصی خود امین باشد ولی باز محتاج قوه

قاهره و کلمه نافذه ایست که ترویج مراتب امانت و وفا  
 و مقامات و کمالات اخیری در طبقات فرقی و احزاب دنیا نماید  
 قوه عی باید که تأثیرش خارق العاده باشد کلمه مبارکه عی  
 که نفوذش شدید باشد نفوس را خلق جدید نماید تقلیب  
 ماهیت کند و لا بد از برای هر امری مرکزی است مرکز این  
 قوه قاهره مظهر کلمة الله المطاعه و امر الله الخالیه است که  
 بدون حبس و ستیاست نفوس را از قید ظلم و خیانت آزاد نماید  
 هر کسی در ظل آن کلمه مبارکه مستظل شود از صمیم قلب  
 خیر خواه نوع بشر گردد نه از خوف سیاست و زجر و ضرر اگر  
 جاهل باشد در عمل با عالم برابری نماید و فوائد اعمالش  
 از نتایج رفتار اکثر عقلا در نظم عالم و تحسین اخلاق اصم  
 برتری یابد و اینگونه تقلیب قلوب بهیچ قوه عی حاصل نشود  
 جز بدیانت الهیه و تعالیم روحانیه . انتہی

۶ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۳۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... در آخر مجلس یکی از منجذبان جمال مشهور  
 از چگونگی حال نفوسی سؤال نمود که دارای اعمال و اخلاق<sup>ق</sup>  
 پسندیده اند ولی مؤمن نیستند فرمودند :  
 چون این ظهور ظہور فضل است لهذا کسانی که اعمال  
 طیبه و اخلاق حسنه دارند هر چند مؤمن نباشند از رحمت

الهی بی نصیب نخواهند بود لکن از برای اعمال و فضائل  
انسانی درجاتیست يك عطی است که فایده آن راجع به  
شخص انسان است عمل دیگر ثمرش راجع بعائله انسان  
یا بقوم و قبیله او اما يك عمل است که فایده و ثمرش راجع  
بمجموع اهل عالم است و نتایجش غیر محدود و اثراتش باقی  
ببقا<sup>۱</sup> عالم وجود موفقیت باینگونه عمل کمال عالم انسانی است  
و این کمال بتمسک<sup>۲</sup> بتهالیم الهیه و قوه معنویه حاصل شود  
این است که در ادیان الهیه قبول عمل انسان بعرفان  
مشرق امر رحمن منوط است و علم عرفان بعمل بوصایای  
ملیک منان معلق و مربوط علم و عمل چون باهم باشند و  
اطاعت با عرفان توأم گردد نتیجه عالم وجود مشهود شود و  
سر<sup>۳</sup> موهبت رب و دود در عزیز شهود جلوه نماید . انتهى .

### ۹۰ - ریاضت

۳۰ ص ۹۱۳ ۶ صفحه ۳۲۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

صبح در جمع بمناسبت سؤال یکی از حاضرین

نطقی در خصوص حالت انزوا و ریاضیات شاقه فرمودند :

که سابق بعضی باین ملاحظه بر ریاضت مشغول می شدند که  
ترك لذائذ نفسانی نمایند و منع غضب و شهوت بلی چون

از ریاضت و قلت اکل و شرب در جسم ضعف حاصل میشود  
ظهورات شهوت و غضب کمتر میگردد ولی این يك نوع  
سکون غضب و تخفیف در شهوت عارضی است نه ذاتی زیرا  
که هرگاه باز باکل و شرب پردازد بحالت اولیه عودت نماید  
اگر کمال تقدیس انسان از ضعف جسمانی حاصل شود  
در این صورت باید هر شخص ضعیفتر کاملتر باشد پس مقصود  
از ریاضت ترك نفس و شهوی است با وجود مرزوق بودن نعماء  
نه ممنوع شدن از آلاء خدا این نعمتها را برای انسان  
آفریده و صحت و بنیه جسم را وسیله ظهور قوت روح قرار  
داده با وجود قوه جسمانی اگر نفس انسانی سالم باشد  
و در حالت اقتدار عادل این کمال است ورنه . . .

نفس ازدهاست اوکی مرده است  
از غم بی آلتی افسرده است

۹۱ - چشم انسان هم کور است هم

ذره بین

۲۱ صی ۱۶۱۳ صفحه ۳۱۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... از آن جمله یکی از اهالی امریکا از تشرف حضور



بوجد و شور آمده بود عرض میکرد چکنم که این تعالیم مبارکه را بتوانم عمل نمایم عیوب را نه بینم و حالت تحصیل داشته باشم فرمودند : " همیشه ملتفت حال خود باش به بین چه نقصی داری کوشش نما تا آن را اصلاح کنی چشم انسان هم کور است و هم زره بین . کور است از دیدن نقائص خود بینا و دور بین است در خطاهای دیگران . "

### ۹۳- معلم ، نحریر ، عالم

۲۰ صی ۱۶۱۳ صفحه ۳۰۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... و شرحی در خصوص مدرسه نظامیه سابق  
 بغداد و بیانی در خصوص معلم و نحریر و عالم فرمودند  
 که معلم را شخصی میدانستند که در جمیع فنون عصر خود  
 ماهر و جامع باشد و نظیری نداشته باشد .  
 و نحریر را شخصی که در جمیع علوم عصر خود ماهر  
 باشد ولو نظیر داشته باشد و عالم را نفسی که در یک یا  
 دو علم ماهر باشد . "

### ۳۱ - ابلاغ خبرهای خوب و بد

۱۹ صی ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۸ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... وقتی از مجلس خدام آستان مراجعت نمودند  
 و خبر انجذاب احباب و نطقی پرفسوری از دوستان پاریس  
 بمرض اقدس رسانیدند قلب انور بسیار مسرور شد فرمودند :  
 " همیشه خوش خبر باشید اخبار خوشی را همیشه  
 زودتر منتشر نمائید و سبب سرور و انتباه قلوب گردید اما  
 اگر بجهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ  
 و مذاکره آن عجله ننمائید و سبب حزن طرف مقابل نشوید  
 من وقتی خبر بدی برای شخصی دارم صریحا با او نمیگویم  
 بلکه نوعی با او صحبت میکنم که چون آن خبر را شنید  
 صحبت من تسلی او میگردد . "

### ۴۹ - تفکر

۱۹ صی ۱۹۱۳ صفحه ۳۰۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... در یکی از باغچه های داخل شهر روی نیمکت  
 تکیه نموده فرمودند : " تفکر در نعماء الهیه چقدر سبب

تذکراست و تذکر وسیله تبصر چه هوا و نسیم لطیفی است  
 چه قواء و استعدادات عجیبی چه خوبست انسان قدر این  
 نعمتها را بداند و بشکرانه قیام نماید با داء وظایف عالم  
 انسانی و ترویج صلح و صلاح و رفاهیت و نجات عموم  
 بندگان الهی پردازد ."

### ۶۵ - صرفه جوئی

۳۱ می ۱۹۱۳ صفحه ۳۲۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 شخصی صبح از حضور مبارك وجهی درخواست  
 نمود با و عنایت شد فرمودند : " ولی ول خرجی مکن زیرا  
 اسراف همیشه انسانرا ملول و سرگردان نماید من اگر  
 می بینی بعضی تعاونات و مخارجات مینمایم جمیع محفرا داء  
 وظایف دینیه و ملاحظات امرالله است بعد نتایج آنها  
 معلوم خواهد شد در ایام بغداد و ادرنه من کلاه و لباس  
 چند ساله می که تار و پودش از هم گسسته بود داشتم و ابد  
 را ضعیف بقرض نمیشدم حال هم اگر نظر ببعضی امور و ملاحظا<sup>ت</sup>  
 نبود محقرتر و ارزان تر محلی از محلات این شهر میگرفتم  
 هر چیزی برای رفع احتیاج است حتی خوراک ولی زیاده از  
 احتیاج سبب افسردگی و کسالت و منتهی بمرض و علت گردد

چقدر انسان باید پست باشد که باین شئون قناعت نماید  
و خود را باین زوائد آلوده و مشغول سازد فضیلت انسان  
بکمالات الهی و معرفت اوست و غلبه جنبه روحانی بر جنبه  
حیوانی . انتہی .

### ۹۶ - لباس مسیح

۴ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۳۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... در مراجعت بر سر چند گذر به محض اینک  
چشم اطفال بجمال انور میرسید از دور بحضور مبارک  
میدویدند و همیشه در اینمواقع بهر يك از اطفال وجهی  
عنایت مینمودند و میفرمودند : " که اطفال دوستان منند  
من آنها را خیلی دوست میدارم " و با آنها بنهایت شفقت  
گفتگو و صحبت میکردند در راه حکایتی فرمودند که دیروز  
دکان میوه فروشی رفتم دیدم نگاه به لباسها و وضع من  
میکنند و اظهار تعجب و بعضی تبسم مینمایند اتفاقاً  
عکس حضرت مسیح با لباسهای بلند در آنجا بر دیوار  
نصیب شده بود او را بآنها نشان دادم که به بینید این  
لباس من مثل لباس مسیحست هیچ فرقی ندارد خیلی  
خاضع شدند و بسیار احترام نمودند .

۷۹ - نیت خیر

۴ جون ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۳ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 صبح در مسائلی که راجع بمدرسه تربیت بود گفتگو  
 میفرمودند تا آنکه فرمودند : "حسن نیت بجهت اعمال  
 حسنه لازم است تا نیت خیر که بمنزله ریشه و اصل محکم و  
 متین نباشد شجره عمل بار و برکت و نتیجه حاصل ننماید  
 و ثمرات طیبه نبخشد اساس اعظم برای حصول نتایج حسنه  
 اعمال اهل عالم حسن نیت است نیت خیر ریا و نفاق قبول  
 ننماید چه بسا میشود که نفسی عمل خیری مینماید ولی  
 نیتش خالص نه یا برای شهرت است یا بجهت عزت یا  
 آرزوی فرور و نخوت است یا محض ریا و ریاست اینگونه  
 اعمال نتایج باقیه ندارد و سبب فواید عمومیه نگردد عالم  
 انسانی را روشن نکند و آسایش و سعادت ابدی نبخشد  
 ولو بظاهر اساس متین داشته باشد ولی اگر باحسن نیت  
 و طویبت مقرون شود عالم انسانی زنده نماید ناسوت را نمونه  
 ملکوت سازد روی زمین را آئینه بهشت برین کند چون درست  
 ملاحظه نمائید یقین کنید که این قسم نوایای صادقانه  
 و نیات خالصه از قوه کلمه الله و نفوذ دین الله حاصل

گردد و محبت صمیمی و خلوص قلبی و خدمت به عالم انسانی  
از روحانیت ایمان و عرفان الهی از نفوس بشری ظهور و بروز  
نماید زیرا قوه روحانیه دیانت است که حاکم بر قلوب  
ارواح است محبة الله و خشية الله است که نافذ در عروق  
و اعصاب است و حافظ ضمائر و سرائر است باین قوه قدسیه  
بنی آدم خادم و عاشق یکدیگرند و بنیان نظام عالم و اساس  
آسایش امم محکم و مستحکم گردد ..... "

#### ۹۸ - مشغول کار باشیم

۱۳ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۸ سفرنامه جلد دوم : در کشتی  
بسوی شرق از بندر ماریسی .

..... بعد از آن ملتزمین رکاب و خدام حضور  
مبارک را امر بنشر نفعات الله بین رکاب و مسافرین کشتی  
فرمودند که باید مشغول کار باشیم اول خود وجود مبارک  
باشخصی دهند و ستانند، که در درجه اول در جوار عنایت  
منزل داشت طرح صحبت و الفت انداختند از او و وطن او  
احوالپرسی کردند و چون ذکر فرقی و اجزای مختلفه هند را  
بحضور مبارک عرض نمود لذا شرحی در لزوم قوه نافذه و امر  
جامع که جمیع ملل و امم عالم را در ظل کلمه واحد کشاند

۹۹ - سرور الهی

۴ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۳۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
 ..... و چون جمعی از احباب بشرف لقا مشرف گشتند  
 نطق و بیانی از سرور الهی و مسرت روحانی فرمودند که :  
 " این سرور دائمی است و سبب انبساط دل و جان در جمیع  
 عوالم الهی چون انسان سرورش بفیوضات الهیه باشد در  
 شیخ حالی محزون و مغموم نشود ولو حوادث دنیا بر وفق  
 مرام او نباشد و گردش روزگار ترویج آمال و افکار او ننماید  
 بلکه توکل و اعتماد باراده و مشیت الهی انسانرا بجائسی  
 رساند که با وجود سعی و اهتمام در امور آرزویی جز  
 آنچه واقع میشود ندارد و خواهشی غیر از آنچه پیش میآید  
 ننماید در آن حالت جمیع امور را موافق میل و اراده خود  
 بیند و مروج عزت و آسایش خویش شمرد جز اطمینان اضطرابی  
 نیابد و غیر از صلح و صفا جنگ و جفائی نجوید .  
 چنین سرور دائمی است و چنین مقامی سبب حیات  
 ابدی من از برای شما این مقام را میخواهم باین مقام نجساح  
 و فلاح حاصل شود نه سروری که قابل تغییر و تبدیل باشد

سروری که از امور جسمانی است لابد او را انقلاب اخذ نماید چه که انسان روزی سالم است روز دیگر مریض و قشعی غنی است و وقت دیگر محتاج زمانی راحت است و زمان دیگر مبتلای زحمت همیشه فکرش مشوش است و هرآنی روحش بهذابی معذب و لکن چون قلبش متوجه بملکوت الله باشد و سرورش بفیوضات افق اعلی از هر حزنی آزاد شود . دل بجهان الهی بندد غمخوار عالم انسانی گردد و مروج آثار و اسرار رحمانی . انتہی .

### ۱۰۰- سهم کردن کارگران

در کشتی در حال حرکت به سوی شرق از بندر ماریسی .

۱۳ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۹ سفرنامه جلد

دوم در کشتی :

..... کارکنان جہاز را ملاحظہ مینمودند و میفرمودند

چگونه زحمت میکشند رؤسای اداره ها و کارخانه جات باید

بجهت مزد و روان در کمپانیها سهمی معین نمایند تا قدری

این فقرا راحت شوند و بدل و جان خدمت کنند و اعتصاب

نمایند .....



### ۱۰۲ - صحت جسمانی

۶ می ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس .  
..... یکی از بهائیان جنوب افریقا دوست میسیس

گودال بود از صحت مبارک جويا شد فرمودند :

" من بصحت جسمانی اهمیت نمیدهم همینقدر باشد که انسان در بستر نخواست باید راضی باشد اصل صحت روحانی است که پاینده است روح انسان باید قوی و سالم باشد اهمیت در آنست والا هر چه بکنی این جسد آخر متلاشی میشود هر چه محافظه نمائی این بنیان آخر خراب و ویران گردد مستر مارگان ( آمریکائی ) میلیونها ثروت داشت چه قدر خود را محافظه میکرد عاقبت کجا رفت آخر چه شد روح انسان که جلوه الهی است فیض ابدی است آن اهمیت دارد در فکر آن باید بود که نور الهی است این زجاج را چه شانی است ....."

### ۱۰۳ - جبر و اختیار

۷ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۳۹ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... سؤال از مسئله جبر و تفویض نمودند فرمودند :  
 " انسان در اموریکه راجع به تحسین صفات و تعدیل اخلاق  
 است و سبب علو و صعود بمقامات عالیه متعالیه مختار است  
 این است که استعدادات فطری و مواهب قدرتی در عالم  
 انسانی به تربیت کامل گردد خارزار جهل و جفا گلزار علم  
 و صفا شود و ظلمتکده عداوت و بغضها آتشکده محبت و وفا  
 گردد . اما در امور کلیه و قانون قدرت انسان مداخله  
 نتواند و اختیار ندارد مثلا نمیتواند بنویسد چرا پیر شده ام  
 و قادر بر این نیست که همیشه زنده باشد و هرگز نمیرد  
 در اینگونه امور البته مجبور است و لکن در تحصیل فضائل  
 عالم انسانی و اکتساب کمالات روحانی مختار است و بر تبدیل  
 اعمال و اطوار و قبول تربیت و حصول علم و معرفت قادر .... "

### ۳۰۱ - دریاچه طبریّه

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۷ - ۱۹ ژانویه ۱۹۱۵ -  
 اطراف دریاچه طبریّه مورخه ۱۳ ماه جون ۱۹۱۴ :  
 حضرت مسیح در اطراف این دریاچه اغلب شبها  
 مشی مینمود و تنها ب فکر روشنائی عالم انسانی بود دقیقه‌ئی  
 راحت نکرد و روزی آزاد نبود سرگردان و بی سروسامان در

این کوهها و بیابانها ایام خود را میگذرانید جایی که  
 حواریون را دعوت بدخول در ملکوت نمود در همین اطراف  
 است حضرات مشغول ماهی گیری بودند و حضرت مسیح در  
 کنار ساحل تنها مشی میکرد چون نظرش بوجود آنها افتاد  
 و آثار قبول مشاهده نمود گفت بیایید تا من شما را صیاد  
 انسان بنمایم آنها فی الفور هر چیزی را رها کرده پیروی آن  
 نور مجسم را نمودند سبحان الله همیشه در بدایت امر  
 نفوس عادیه که در انظار ناس ابداء اهمیت نداشتند  
 اقبال بمظهر امر نموده اند مثلا در قرآن نازل شده که  
 جهال ناس بحضرت رسول میگفتند که تو را متابعت نکرد  
 الا ارزل ناس فضلا و سروران و بزرگان تو را مجنون پنداشتند  
 اما هر کس شهادت میدهد که جمیع علما و فلاسفه و سروران  
 هرملتی در حضور جمال مبارک خاضع بودند و جمعی کثیر  
 از این طبقات ایمان آوردند .

۱۰۴ - جمال مبارک مرا تربیت

کردند

۸ ص ۱۹۱۳ صفحه ۲۹۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... در آخر مجلس میفرمودند : " جمال مبارک مرا چنان  
 تربیت و تعلیم فرموده که بار دیگران را بردارم نه آنکه بسار

خود را بدوش سائیرین گذارم انتہی "

۱۰۵ نصب اولین سنگ بنای ام المعبود

### غرب

درباره این واقعه تاریخی مستنداتى چند آورده شده است که گرچه در جزئیات با هم اختلاف دارند ولى در مطالب اصلی با هم تطبیق مینماید .

اول ماه مى ۱۶۱۲ صفحه ۶۳ سفرنامه جلد اول :

صبح در حالتیکه سواد بعضی از عمارات شهر و فضای باغ مقابل را از درب بالا خانه ملاحظه میفرمودند شرحی از ایام اوائل سجن اعظم و مصائب جمال قدم بیان مینمودند تا آنکه آمد و شد احباب شروع شد و تلگرافات بشارت و نصرت جمال ابهی به مجامع شرق از فم اطهر صدر و دریافت . پس بگفتگو و اظهار عنایت باحباب پرداختند و ساعتی بعد بزمین مشرق الانکار بیرون شهر که برای این بناء عظیم خرید شده بود عازم شدند و آنروز احباب جمیع در آنجا مجتمع بودند و خیمه ئی برای محفل لقا و تشرّف احباب زده بودند اول سواره دور آن زمین گردشی فرمودند و حدود را ملاحظه نموده بعد زیر خیمه ایستادند و جمعیت

احبا همه حلقه زده طائف و متوجه وجه انور بودند در آن حالت  
 نطقی فصیح در قوه خارق العاده امر حضرت بهاء الله  
 واجتماع نفوس شرق و غرب در ظل کلمه الله و ذکر  
 مشرق الانکار عشق آباد و آمریکا فرمودند و بعد به محل  
 سنگ بنا تشریف بردند و امة الله مسس هلمزا آلتی از طلاکوه  
 به جهت آنروز از پیش ساخته بود تقدیم نمود کد با آن  
 آلت اول بدست مبارك جای سنگ بنا را کردند بصورت  
 ملتزمین رکاب مبارك يك يك بحفر زمین مشغول و مفتخر  
 گشتند آنگاه وکلای مجامع آمریکا را حسب الامر صلاح زدند  
 و هر يك تیشه بی زد و خاک پاکی برداشت بعد از قبل طبل  
 شرق نفوسی را نیابت عنایت فرمودند که هر يك بالنیابه از  
 جمعی بخدمت مفتخر آمد منجمه ارد شیر بهرام سرورش از  
 قبل احبای پارسیان جناب سید اسد الله از قبل دوستان  
 فرقانیان جناب دکتر ضیاء بالنیابه از دوستان عرب و امة الله  
 قدسیه خانم اشرف ایرانی از قبل امة الله شرق هر يك بحفر  
 مشغول . چون نیابت کل با تمام رسید سنگ بنا را بدست  
 مبارك گذاردند پس از آن يك يك احبای را نوازش فرموده  
 حرکت کردند ..... ”

اینک آن قسمت از مقاله ای که جناب جلیل محمودی

تحت عنوان ” ۵۰ سال قبل ” با استفاده از آرشیو محفل

مقدس ملی امریکا مرقوم فرموده اند و مربوط به مسئله  
نصب اولین حجر مشرق الاذکار آمریکا است، نقل میگرد .

قسمتی از مقاله ( پنجاه سال قبل ) بقلم جناب جلیل  
محمودی از بیروت آمریکا که در دوشماره آهنگ بدیع  
۱۰ و ۹ سال ۱۷ درج شده است این مقاله طبق توضیح  
جناب محمودی با استفاده از آرشیو محفل مقدس ملی آمریکا  
نوشته شده است .

حوالی غروب بود که حضرت عبدالبهاء بشیکاگو نزول  
اجلال فرمودند و همان شب در جلسه ای که لجنه مشرق  
الاذکار ترتیب داده بود و صدایها نفر حضور داشتند بیاناتی  
فرمودند که مضمون خلاصه آن این است :

" معبد واقعی کلمه الله است که باید من علی الارض بدان  
توجه داشته باشند چه که اساس وحدت عالم انسانی کلمه الله  
است ..... معابد مظهری هستند از آن نیروی عظیم  
اتحاد و اتفاق تا نفوس بهنگام اجتماع متذکر گردند که  
کلمه الله برای آنها تشریح شده تا آنها را متحد و متفق سازد  
..... این است که حضرت بهاء الله بنای معبد را مقرر  
داشت ..... تا جمیع ادیان و نژادها و فرق در ظل آن مجتمع

گردند ..... و آن مشرق الاذکار ..... هزاران سال نفوس انسانی با یکدیگر در نزاع وجدال بودند ..... هزاران سال ملل یکدیگر را تحقیر نمودند و اجنبی و پست و بیگانگان خواندند بس است ..... و بیانات خود را با مناجاتی خاتمه دادند و برای ملت آمریکا طلب تائید فرمودند که توفیق ارتفاع علم وحدت انسانی یابند و صلح عمومی تأسیس نمایند .

### در محل مشرق الاذکار

بامداد روز بعد که باد نسبتاً شدید هم در ساحل دریاچه میشیگان میوزید در محل زمین مشرق الاذکار خیمه بزرگی که پانصد نفر در آن جا میگرفت برپا شده بود و مدخل و جاده مخصوص هم ساخته بودند که کالسکه حامل حضرت عبدالبهاء تا جلوی چادر بیاید ولی حضرت عبدالبهاء خیلی جلوتر از مدخل زمین پیاده شدند و پیاده آمدند در حالیکه گروه انبوهی در پشت سرمبارک بودند . دور تا دور چادر صندلی گذاشته شده بود ولی محوطه نسبتاً وسیعی در وسط باز بود مقارن ظهر حضرت عبدالبهاء در وسط چادر قرار گرفتند و فرمودند :

" آن قوه عظیمی که شماها را در این باد شدید

و سرما باینجا آورده و مجتمع ساخته عظیم است و بی نظیر  
 .... آن نیروی الهی است و عنایت ملکوتی حضرت بهاء الله

که موجب این اجتماع گردیده ..... ”

” هزاران مشرق الاذکار در شرق و غرب بنا خواهد شد ولی  
 این اولین مشرق الاذکار غرب است و دارای مقام و اهمیت  
 عظیم ..... ”

در خارج از چادر در وسط جنگل و در کناره دریا چاه  
 میشیگان محلی که باید حجر زاویه مشرق الاذکار گذارده —  
 شود تعیین شده بود حضرت عبدالبهاء بدان محفل  
 تشریف فرما شدند و جمعیت حلقه وار اجتماع نمود . در این مو<sup>قع</sup>  
 خانم ایرین سی . ولمس تیشه ای طلا در جلد چرمی بحضور  
 مبارك تقدیم داشت حضرت عبدالبهاء آنرا گرفتند و مجددا  
 در جلد چرمی جای دادند و فرمودند که بیل و کلنگ  
 معمولی بیاورید و اولین کلنگ را بنام جمیع اهل عالم  
 بر زمین زدند و مقداری هم خاک برداری فرمودند سپس  
 نمایندگان ملل و اقوام مختلف عالم که حاضر بودند هر يك  
 بنوبه خود در این امر شرکت جستند و از حفره ای که جای  
 نصب حجره زاویه معبد بود خاک برداری کردند و هر يك که  
 برای این منظور جلو میآمدند نام و ملیت و نژاد او بر صدای  
 بلند گفته میشد .



شرکت کنندگان در این مراسم عبارت بودند از اهالی ممالک ایران ، سوریه ، مصر ، هندوستان ، ژاپن آمریکای جنوبی ، دانمارک و همچنین نماینده مذاهتاب مختلف و سرخ پوستان آمریکائی .

پس از آنکه خاک برداری تمام شد حضرت عبدالبهاء سنگ زاویه بنا را باز هم بنام جمیع اهل عالم نصیب فرمودند و فرمودند : " معبد ساخته شد " .

از یادداشت‌های موسی امة الله سرکارخانم قدسیه اشرف .

خوشترین روزهای زندگی یا

کیمیای حیات

..... گرچه اثرات قدم مولی الوری برخاک امریکا خود نوری است که افق تاریخ آن کشور را روشنی دائم بخشیده و اساس ایمان را در قلوب روشن دلان آن استوار نموده ولی نشانه محسوس و اساس مشهودی نیز در ایمن ایام گذاشته شد که باعتراف اهل فن نمونه اعلاى هنر و فن ساختمان بتونی در نیمه اول قرن بیستم میلادی است و شرح آن چنین بود :

در این ایام احباء فرصت را غنیمت شمرده تصمیم گرفتند ترتیبی دهند که سنگ بنای مشرق الا زکار بدست حضرت عبدالبهاء گذارده شود لذا بجمیع ایالات اعلام واحباء را دعوت کردند که روز اول ماه می سال ۱۹۱۲ در ویلمت برای انجام این مقصد حضور بهم برسانند خانمی بنام میس هلمز ( Miss Holmes ) بیلچه ای از طلا تهیه کرد و خانم دیگری قطعه سنگی با تراش بسیار ظریف از مسافتی نسبتا بعید در درشکه بچه اش حمل کرد بانجا آوردند . در محلی که امروز این معبد زیبا و گل و گیاه و سبزه و طراوت را عینا پدر تصاویر میبینید در آنروز قطعه زمین سنگلاخی بیش نبود مندلی برای جلوس حضرت عبدالبهاء در کنار نقطه ای که بنا بود سنگ زاویه گذارده شود قرارداد یاران الهی همچنانکه در عکسها تا اندازهای مشهود است گرد شمع انجمن خویش حلقه زده بودند آفتاب ملایم و هوا بسیار خوب و امواج شادی و سرور جو آن فضا را بهیجان آورده بود .

بیلچه طلا را مرحوم ترنتن چیس Tornton Chase

اولین بهائی آمریکا تقدیم نموده و بدست مبارك حضرت مولی الوری اکلیل افتخار برفرق سرزمین امریکا نهاده شد پس از آنکه مقداری از خاک را جابجا فرمودند ملازمین

رکاب و نمایندگان مجامع امریکا را نیز رخصت شرکت در آن  
 خطیر عنایت شد . سپس چند نفر را به نیابت احبای شرق  
 انتخاب فرمودند من جمله ارد شیر بهرام سروش بنمایندگی  
 احتیای پارسی جناب آقا سید اسد الله از طرف احبای  
 شیمی نسب ایران و جناب دکتر ضیاء بالنیابه از بهائیان  
 عرب در آن اثناء نظر زره پرور مصلی مصطوف این ناچیز  
 شد که گوشه ای ایستاده در نشئه خود سیر جنان بیگران  
 میگردد فرمودند : " بیاتوهم بنمایندگی زنهای ایران بیلی  
 بزن " و بیلچه را بدست من دادند .

خواننده عزیز آیا میتوانید حالیکه در آن دقیقه  
 بمن دست داد حس کنید ؟ آری بیلچه را از دست مبارک  
 گرفتم و لابد بر زمین هم فرو برده و خاککی بیرون ریختم اما  
 این من بودم که الان دارم این خاطرات را بروی کاغذ  
 میآورم ؟ در آن لحظه از آنچه نامش حس است گوئی در من  
 وجود نداشت . این همه لطف و مرحمت نه چنان خرد و  
 نابودم کرده بود که بتوانم شرح و وصفی بر آن بنویسم " تو  
 خود بچشم دل آن صحنه را تماشا کن .

سنگ زیبا بدست مبارک در محل خود نصب شد افراد  
 احباء هر يك بنوبه از نوازش و عطا وقت حضرتش برخوردار شد  
 نهار در خیمه صرف شد و موکب گرامیش بشهر مراجعت فرمود .

۱۰۶ - اهرام مصر

۱۹۱۳ صفحه ۳۶۵ - ۳۶۶ سفرنامه جلد دوم : مصر .  
..... از جمله حکایاتی که مکرر در باره اهالی بر مصر

از لسان مبارك شنیده شد این بود که :

” وقتی در یکی از مجالس مهمه اسکندریه بودم شخصی  
از وطن خواهان بستایش و حمایت وطن خود برخاسته  
منظومه‌ای خواند و بیانی که بانهایت افتخار مکرر اداء نمود  
و بیش از سایر نطقها سبب هیجان حضار شد این بود که  
نحن امة بنا للهرا ما . یعنی ما امتی هستیم که از علو  
همت اهرامی بنا گردیده .

به شخص پاشائی که نزدیک من نشسته بود گفتم  
عجبا مسلمین بر مصر قبطنی نیستند که به بناه سه اهرام  
( مقبره فرعون ) افتخار میکنند و باین افتخار می‌خواهند  
ترویج حب وطن نمایند اگر این بنا مایه افتخار باشد باید  
قوم فرعون فخر کند نه اهل اسلام زیرا اهرام را فرعون  
بنا کرد و علاوه بر این آن بنا بظلم ساخته شد پانزده سال  
هر روزی شانزده هزار نفر رعایای بیچاره را مشغول کار نموده  
با هزارها زحمت و مشقت این اهرام را ساختند تا فرعون

جسد خود را در آنجا مخفی کند این است مدار افتخار  
این خلق به بینید مردم بچه چیزها افتخار مینمایند....."

### ۱۰۷ - عضویت در پارلمان

۱۹۱۳ صفحه ۳۷۰ سفرنامه جلد دوم مصر :

..... و دیگر از جمله تلگرافات مهمه ئی که در ایام  
اقامت مبارك در رمله اسکندریه صادر شد تلگرافی در  
جواب احبای طهران بود که عرائض شتی در خصوص انتخاب  
اعضاء پارلمان ایران بساحت انوراعلی میرسید و جمیع  
استدعای آن مینمودند که استیذان عضویت حاصل نمایند  
تا بهائیان نیز بانتخاب نفوس پردازند ولکن بکلی احبای  
رامنع فرمودند و عین تلگراف مبارك در جواب ایشان بواسطه  
جناب میرزا غلامعلی دوافروش این بود که " رضایت الهی  
خواهید نه عضویت پارلمان "

و همچنین در این خصوص شفاها میفرمودند که  
بعد از انقلاب تا حال مکرراهل ایران بانتخاب نفوس  
وتشکیل دارالشوری پرداخته اند ونتیجه ئی حاصل نشده  
جزآنکه اختلال امور وانقلاب نفوس بیشتر گشته این مرتبه  
هم مثل سابق در اینصورت هر قدر احبای از این آشوبها

در کنار باشند و مشغول خدمت امرالله و نشر نفعات الله  
 آسوده ترند انسان باید در امور وقتی اوقات عزیز را صرف  
 نماید که منتج نتیجه‌ئی گردد و خدمتی به عالم انسانی نماید  
 و سبب ترقی در اتحاد ملت شود نه باعث اختلال امور  
 و ترویج اغراض نفوس....."

۱۰۸ - حضرت عبدالبهاء برای ویلسن

رئیس جمهور آمریکا دعا کردند

نجم باختر شماره دوم ۹ آپریل ۱۹۲۱ صفحه ۴۶ :  
 ..... و قتیکه حضرت عبدالبهاء در آمریکا تشریف  
 داشتند در سال ۱۹۱۲ ایام انتخاب بوده مستر برایین  
 سکرتر سابق دولت آمریکا از حضور مبارک دعائی از برای  
 مسترویلسن خواهش نمود و استدعایش قبول شد و دعائی  
 در حق مسترویلسن مرقوم فرمودند بعد ملت و دولت  
 آمریکا مستر ویلسن را انتخاب کردند بعضی از دوستان  
 خواستند که همیکل مبارک با مستر ویلسن ملاقات فرمایند  
 ولی قبول نفرمودند....."

ویلسن رئیس جمهور آمریکا کسی است که بعد از دول

را تشویق کرد تا جامعه ملل را بوجود آوردند که اساس

تشکیل سازمان ملل متحد میباشد و هم او است که با کمک  
دختر بهائی خود اساسنامه این سازمان جهانی  
را نوشت که هنوز هم ملاک عمل این سازمان است "

آهنگ بدیع سال شانزدهم شماره ۸-۹

آبان و آذر ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۸-۱۹۶

از کتاب عالم بهائی :  
ترجمه فریدون سلیمانی :

۱۰۶- تصویر حضرت عبدالبهاء

اخیرا در مرکز بهائی شهر نیویورک تابلویی  
از تصویر حضرت عبدالبهاء را بمعرض نمایش گذاشتند که  
توجه جمع کثیری از بینندگان را بسوی خود جلب کرد و مورد  
تحسین و تمجید فراوان قرار گرفت این تابلو نفیس  
بنا بد درخواست خانم فرانسس استی Frances Esty  
از اهالی بافالوی نیو یورک توسط زیگیسموند ایوانوسکی  
Stigismond Iuancuski ترسیم شده است .

باوجود اینکه این اثر از نظر رنگ آمیزی و تکنیک نقاشی  
بسیار عالیست ولی بیشتر اهمیت آن از این جهت است که

شمایل حضرت عبدالبهاء بطور کامل در آن ترسیم شده و بیننده در مقابل آن خود را در حضور حضرت عبدالبهاء احساس میکند .

نقاش مذکور پس از مدتی مطالعه و تمرین تصمیم گرفت که در تابلو خود حضرت عبدالبهاء را در فضائی نشان دهد که مناظر آن متعلق بمحل مشخص از جهان نباشد و جنبه شرقی یا غربی را نتوان بر آن اطلاق نمود زیرا معتقد بود که وجود حضرت عبدالبهاء متعلق بتمام عالم بوده و نفوذ معنوی ایشان در سراسر جهان گسترده است . بنابراین زمینه این تابلو را در يك قسمت دریای آبیروننگ تشکیل میدهد و در قسمت دیگر بوته زاری مطو از گلها مختلفه و يك درخت تنومند منقوش گشته که حضرت عبدالبهاء در زیر آن جلوس فرموده اند .

ایوانوسکی هیچگاه در فلسطین نبوده و هرگز افتخار تشریف بحضور حضرت مولی الوری برایش حاصل نشده بوده و تنها آشنائی او بانحضرت بهائی از طریق پاره ئی تعالیم مبارکه بوده که موجب انجذاب وی گشته است خانم استی یکروز از این هنرمند عالیقدر سؤال میکند آیا شما که هرگز حضرت عبدالبهاء را ملاقات ننموده اید میتوانید شمایل ایشان را ترسیم نمائید نقاش پس از لحظه ئی تردید جواب میدهد



در صورتیکه مقام و شخصیت واقعی ایشان را بخوبی درک کنم  
از عهده انجام اینکار برخوردارم آمد خانم استی مقصداری  
از آثار مبارکه راکه تصور میکرد برایش مفید واقع خواهد بود  
با و داد و نامبرده با این آثار وارد کار نقاشی خود شد .

هنرمندان بزرگ با نیروی معنوی خود میتوانند

حقایق زیبایی را که با چشم برون قابل روئیت نیست با چشم  
درون مشاهده و آنها را در ذهن خود مصور کنند . چنین  
نیروئی در هنرمندان نامتناهی است فقط با آرامش خاطر ی -  
احتیاج دارند تا در پرتو پرواز اندیشه بعالیترین حقایق  
معنوی دست یابند .

ایوانوسکی شش ماه تمام وقت خود را صرف کرد

تا توانست در پایان این مدت طرح خود را بپایان رساند  
او بخوبی میدانست که دست بکار بزرگی زده است و بایستی  
شخصیت کسی را ترسیم کند که در سراسر جهان پیروانی  
دارد که ایمانشان با و در سرحد عشق ورزیدن است و این  
تابلو در خانواده او برای ذریه اش بیادگار خواهد ماند .

در اینصورت بایستی اثری از خود بیادگار گذارد

که مقام عظیم روحانی حضرت مولی الوری در حد امکان در آن  
منعکس باشد و با این فکر و آرزو شاهدکار بی نظیر خود را بوجو  
آورد مخصوصا حالت فراموش ناشدنی چشمها و سیمای حضرت

عبدالبهاء را بقدری طبیعی و مطابق واقع ترسیم نمود ه  
 است که بیننده احساس میکند هیکل اطهر هر لحظه ممکن  
 است لب بسخن بگشایند و بالاخره تمام این کیفیات  
 شاهکاری را بوجود آورد که بندرت ممکن است نظیر آنرا  
 در آثار هنری یافت بعلاوه ایوانوسکی بانیروی تخیل  
 اعجاب انگیز خود حضرت عبدالبهاء را در محلی ترسیم  
 نموده است که شباهت کامل بدیوار کوتاهی دارد که حد  
 فاصل باغچه ایشان و شاهراه حیفا میباشد و حضرت  
 عبدالبهاء هنگامیکه بکوه کرمل تشریف فرما میشدند چند  
 لحظه بر روی آن جلوس میفرمودند و در وقت بازگشت  
 در همان نقطه مشتاقان آن روی دلجوی حضرتش را احاطه  
 میکردند و برای مدتی مانع عبور ایشان به بیت مبارک میشدند  
 و در واقع نقاش بدون اینکه قصدی داشته باشد يك لحظه  
 واقعی از زندگی حضرت عبدالبهاء را ترسیم و آنرا برای  
 ما بیادگار گذاشته است .

ایوانوسکی درباره این اثر خود گفته است " این  
 شاهکار من است و بعد از این هرگز قادر نخواهم بود  
 چنین اثری از خود بجا گذارم "

زیگیسموند ایوانوسکی هنرمند ممتازی از امریکاییان  
 لهستانی الاصل میباشد که آثار او مورد توجه بسیاری از

هنرشناسان در دوسوی اقیانوس قرار گرفته است .

### ۱۱۰- مجال انکار برای احدی نبود

۳ می ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۲ سفرنامه جلد دوم پاریس :  
 ..... بعد ذکر انقلاب یکی از خویشان خود را عرض  
 کردند که به مجرد استماع خطابه مبارکه در کلیسا منقلب  
 شد فرمودند :

” در کنائس صحبت‌هایی شد که مجال انکار برای  
 احدی نبود و نفسی ادنی اعتراضی ننمود عرض کردند  
 در غیاب هرکب مبارک بعضی از متعصبین منتها ایرادشان  
 این بود که در اینجا بعکس سابق بیشتر روسا و اغنیای  
 بهائی میشوند فرمودند اگرچنین است این اقتدار اعظم  
 است زیرا ایمان اغنیا و بزرگان مشکل تراست از ایمان  
 فقرا کار مشکل نمودن البته اعظم است در هر حال معترض  
 بهانه جوست خود شهادت بر عظمت امر میدهد و مشعر  
 نیست ” .

## ۱۱۴ - صلح حتمی است

.....

اول دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۹۷ سفرنامه جلد اول :

..... و این مسئله صلح در امر حضرت بهاء الله حکم قطعی و فریضه دینی است نه رأی انجمن و مشورت هیئت ملت و دولتی که مملک باغراض باشد یا قبول تغییر و تبدیل نماید و چون از فرائض دینیه است حتمی الوقوع است مثل اینکه در اصطلاح دیانت انکار و مخالفت مسیح کفر است انکار صلح هم در امر حضرت بهاء الله چنین است و دیگر هیچ امری بدون جانفشانی نمیشود تا بحال بیست هزار نفر در این امر فدا شده اند و بهائیان قبول هر بلا و ابتلائی نموده من چهل سال در حبس بودم بجهت ترویج صلح عمومی و وحدت عالم انسانی زیرا این مسئله مخالف منافع و منافی استبداد پادشاه ایران و سلطان عثمانی بود لهذا برمنع و زجر برخاستند و بتمام قوی بر محو و اضمحلال امر الله قیام کردند ولیکن آخر امر حضرت بهاء الله غالب و آوازه ظهورش جهانگیر شد و هر مخالفی مغلوب و ذلیل زیرا این امر مؤید بشدید القوی بود و تمالیم مبارکه به مقتضای این عصر مؤسس سعادت بشر و مروج هدایت کبری ....."

۱۳- میدان این امر را چه قسم

اداره میکند \_\_\_\_\_ ؟

صفحه ۲۴۶ خاطرات نه ساله :

..... در مدت توقف چندین ساله خود در آن ساحت همواره متحیر و متفکر بودم که آن وجود مبارك در هنگام هجوم این بلا یا و محن و مشکلات کمر شکن کوه افکن با چه اسبابی ( نه میگویم با چه قوه ای ) این مشکلات را بر طرف نموده و در هر امری از امور چه جزئی و چه کلی که اقامت میفرمودند با کمال متانت و خون سردی و حواس جمعی مثل کسی که هیچ کار دیگر نداشته باشد بایک مهارتسی که گوئی متخصص در آن فن باشد بخوبی انجام میدادند در حالیکه سیلاب قضا حائل طوفان بلا در مقابل سفینه امرالله در غرقاب چهارموجه دریا مضطرب و متزلزل و حتی در هر آنی احتمال مخاطرات جانی برای آن محبوب روحانی مهیا بود مدتها در بحر این فکر غوطه ور بودم و میخواستم بدانم که علاوه بر قوت و قدرت ملکوتی چه رویه و چه اسلوبی در رفتار مبارك موجود گه

حلال مشکلات بود تا اینکه وقتی با احلی بیان مبارک این نکته را تبیان فرمودند و این مطلب در نظر این عبد که سالها متحیر و طالب فهم آن بودم بقدری با اهمیت و ذیقیمت است که اگر صد کتاب از فرمایشات مبارک بنگارم هنگام جلوه این يك نکته بنظر بنده از تمام مطالب مشهورتر و مطلوبتر است و بهمان ارزانی که بمن اعطا فرمودند بقارئین محترم تقدیم مینمایم .

يك شب تاريك که در جلو خان دراز بیرونی مبارک مشی میفرمودند و برای رفع خستگی مشاغل روزانه قدم میزدند این عبد تنها مشرف بودم و بقدر یکساعت با صلحاء بیانات رحمانیه فائز و در ضمن آن بیانات میفرمودند میدانی من این امر را چه قسم اداره میکنم ؟ ( باطننا عرض کردم منهم همین را میخواهم ) فرمودند من شعاع کشتی را محکم میکشم و طنابها را خوب میندم و نقطه مقصود را در نظر میگیرم آنوقت سکان کشتی را با اراده قوی محکم نگاه میدارم و براه میافتم دیگر طوفان هر قدر شدید باشد و سنگلاخ و کوهستان مخاطره هر قدر در مقابل من خط مشی خود را تخییر نمیدهم و مضطرب نمیشوم تا بمقصد برسم و اگر بنا بود در مقابل هر مخاطره خط مشی خود را تخییر دهم سفينه امرالله غرق میشد و بمنزل نمیرسید .

پایان  
 ~~~~~

اورا قی که بنام محبوب عالمیان با خاطرات آن هیکل  
 نازنین تدوین کردم اینک با آخرین تمنایش خاتمه میدهم  
 باشد که از ملکوت ابهی نظری بر حال این افتادگان  
 کویشانندازد و بمعبودیت باستان مقدسش موفق فرماید .

از بیانات جانسوز ایام اخیر حیات  
 مبارك حضرت عبدالبهاء ارواحنا  
 لمظلومیتہ الفیداء

”ای احباء وقتی میآید که از بین شما مفارقت  
 میکنم آنچه باید بکنم کرده ام تا اندازه ای که قسوه  
 داشتم با مر حضرت بهاء الله خدمت کردم شب و روز در  
 مدت حیات آرام نگرفتم بی نهایت آرزومندم به بینم احبای  
 عزیز مسئولیت امر مبارك را بعهده میگیرند . هنگام ندا  
 بملکوت ابهی است امروز روز روح و ریحان احباء الله  
 است تمام قوای جسمانی خود را صرف نموده ام و روح حیا<sup>ت</sup>

من بشارت وحدت اهل بهاست . آذان خود را بخاور و  
 باختر بجنوب و شمال متوجه داشته ام تا از آهنگ محبت  
 و الفتی که در مجامع احبا بلند میشود لذت ببرم ایام  
 حیات من معدود است و دیگر سروری از برای من نمانده  
 خیلی آرزو دارم به بینم احباء مانند سلسله لئالی درخشند  
 و نجوم منیر و اشعه ساطعه شمس و غزالان يك مرغزار متحد  
 گردند عندلیب غیبی از برای آنها متغنی است گوش دهند  
 طیر بهشتی مترنم است از آن غفلت ننمایند ندای ابهتی  
 بلند است باستماع بشتابند منادی میثاق دعوت میکند  
 اطاعت نمایند خیلی مترصد و مشتاق حصول بشاراتم که  
 بشنوم احباء مجسمه خلوص و صداقت و محبت و دوستی و روح  
 و ریحانند .

آیا بدینوسیله احبا قلب مرا سرور نمیدارند ؟

آیا آرزوی قلب مرا متحقق نمیسازند ؟

آیا بمیل من رفتار نمینمایند ؟

آیا اشواق قلبیه مرا بموقع اجرا نمیگذارند ؟

آیا بندای من گوش نمیدهند ؟

من منتظرم و با کمال صبر منتظرم .



## توجه

دوستان عزیز بهائی :

پس از اینکه کتاب برای چاپ حاضر شد  
چندین جلد مجلد نجم باختر بدست آمد که  
درای مطالب بسیار جالبی در باره هیکل اطهر  
حضرت مولی الوری بود در پیغم آمد که احبای  
عزیز از قرائت این مطالب جالب و جاذب محروم  
شوند لذا با مشکلات فراوان موفق گردید که این  
مطالب را بصورت متمم کتاب با آخر جلد دوم اضافه  
نماید .

برای اینکه خواننده گرامی بداند که هر مطلب  
مربوطاً بکدام قسمت کتاب است لذا پیش از  
مطالب راهنمایی لازم بعمل آمده است .

دنباله فصل پنجم مربوط به سفرثانی : آمریکا مراجعت از اروپا

نجم باختر جلد سوم صفحه اول شماره ۲۱۰ مارچ ۱۹۱۲ :  
مژده عظیم :

در این یوم عید نوروز که عالم طبیعت سر از بستر  
خواب زمستان برداشته و در دایره بهار جانبخش داخل  
گشته هیئت جامعه بهائیان عالم را بشارت میدهیم که  
حضرت عبدالبهاء بر حسب حکمت بالفه در ششم ماه  
ربیع الثانی ۱۳۳۰ مطابق ۲۵ ماه مارچ ۱۹۱۲ باکشتی  
سد ریک متعلق به کمپانیه ستاره سفید از اسکندریه یکسر  
عازم مملکت امریک شده و در ۲۳ ربیع الثانی موافق ۱۱ آوریل  
وارد بندرگاه نیویورک خواهند گشت این مژده روحانی  
گوئی روح جدید در ابدان دمید یار و اغیار منتظر این  
سعادت کبری در هر شهری مجامع عظمی و ضیافت مهم  
مهیّا گردیده و کل حاضر گشته اند که بقدر لیاقت و سزاواری  
خود از این بحر محبت بنوشند در سایه این شجر سماوی  
آسایش یابند از این مائده ملکوتی قسمتی برند شهناز  
حمامه قدس را بگوش جان بشنوند و از تهالیم مسیحائی  
بهره وافر گیرند فی الحقیقه چون انسان نظر باین حوادث  
مهمه عالم مینماید متحیر میگردد که چگونه مشیت رحمانی  
و اراده سبحانی در جمیع اوان بر کل من علی الارضی -  
غالب بوده و در هر مورد مغلوبیت را تبدیل به فتح و ظفر

نموده و علم نصرت امر مبارك را بر اعلا قلل آفاق زده مدتی است که بهائیان امریک منتظر این فخر اعظم بوده و اگرچه در سال گذشته حضرت مولی الوری سفر خود را بافاق اروپا محدود فرمودند ولی امسال بافتوحات روحانی جدیدی به ممالک امریک می شتابند و مسلم است که دوازده هزار نفوس این موقع را غنیمت شمرده در طکوت ابهی داخل خواهند گشت .

دنباله فصل پنجم قسمت ۳ شدف مبارك از سفر باروپا و آمریکا

### بیانات مبارك

بیانات مبارك حضرت عبدالبهاء بجهت چند نفر از بهائیان  
 ۱- جاه نوا مبر  
 آمریکا که برای تشریف بحضور تازه وارد شده اند : ۱۱۳ رمله  
 اسکندریه  
 بسیار خوش آمدید : ماندن ما در اینجا مانند عبادت  
 است امیدوارم که نتایج عظیمی حاصل نماید جمیع نفوس  
 خوابند و شما بیدار همه مشغول بدنیا هستند ولی شما  
 مشغول بخدا این موهبت عظیمه است از برای هرکس ممکن  
 نیست اینست که حضرت مسیح میفرماید :

” دعوت شدگان بسیارند ولی منتخبین قلیل

اما حالا معلوم نیست بعد ظاهر می شود مؤمنین بحضرت  
 مسیح مجتمع میشوند ولی کسی اهمیت نمی داد بعد معلوم

گشت که چه قدر اهمیت دارد حالا هم اجتماع ما بحسب  
ظاهر اهمیتی ندارد ولیکن بعد معلوم خواهد گشت .

این سفر با امریک که من نمودم و این مسافت بمیـده  
راکه طی کردم مقصودم این بود که نفوس خارج تبلیغ شوند  
وصیت امرالله بگوش همه برسد و احبباً الهی تربیت شوند  
اخلاق روحانی پیدا کنند نورانی شوند رحمانی گردند  
انوار ملکوت در قلوب آنها بتابد تا در همه چیز ممتاز از  
دیگران شوند بحسن اخلاق از همه ممتاز شوند بصدق از  
همه ممتاز گردند و به مخالفت نفس و هوی متخلّق و متصف  
شوند جمیعشان آرزویشان رضای الهی باشد بکلی از خود  
فانی شوند تا آنکه حیات ابدی یابند و بهائی حقیقی  
گردند . مقصود من این بود که تحمل این سفر پرمشقت  
کردم بکلی این جسم من آب شده مثل آنکه جمیع اعضا  
از همه دیگر پاشیده گشته امیدوارم که از این زحمات من  
ثمری حاصل گردد .

در نباله فصل پنجم قسمت ۸ تأثیر شخصیت حضرت عبدالبهاء  
در اطرافیان

نجم باختر جلد پنجم شماره ۴ : دوازده آپریل ۱۹۱۳ -

حضرت عبدالبهاء عباس رئیس امر بهائیان در شب

در تالار پارلمان هنگاری خطابه‌ای ادا فرمودند در آن  
محفل جلیل که مخصوص ایشان مهیا شده بود ورود حضرت

این جای اسفاست ما باید در صلح و صلاح کوشیم  
 و سبب راحت و سعادت عالم انسانی شویم .  
 مردم آنقدر از خرابی ایشان شادمان شدند که بسیار  
 دست زدند و اظهار سرور نمودند . مستر الکسندر روایس  
 که شخصی از کشیشهای محترم کاتولیکهاست بصباراتی  
 شیرین این مهمان محترم را معرفی نمود و آخر مجلس بازاز  
 جانب خود و حضار اظهار تشکر و ممنونیت صمیمی از تعالیم  
 عالیّه صادره از فم این معلم جلیل شرقی نمود .

نجم باختر صفحه اول شماره هشتم اوگست ۱۹۱۴ :  
 از پاریس :

لوح مبارک به قارئین محترم جریده اسپیک تلویز پتبرگ امریکا .

سوالله

ای قارئین جریده اسپیک تلویز عبدالبهاء هزاران فرسنگ  
 طی نمود و در محیط اعظم سیر کرد تا با قلم آزادگان کشور  
 امریک رسید و در جمیع شهرها نداء بملکوت ابهی نمود و بیان  
 وحدت عالم انسانی کرد و نمره بصلح عمومی زد و بشارت  
 بطلوع شمس حقیقت داد فی الحقیقه مملکتی معمور یافت  
 وطنی پرشوش و جوش و خروش و دولتی عادل و مهربان آن ملت

این جای اسفاست ما باید در صلح و صلاح کوشیم  
 و سبب راحت و سعادت عالم انسانی شویم .  
 مردم آنقدر از خدابۀ ایشان شادمان شدند که بسیار  
 دست زدند و اظهار سرور نمودند . مستر الکسندر وایس من  
 که شخصی از کشیشهای محترم کاتولیکهاست بصباراتی  
 شیرین این مهمان محترم را معرفی نمود و آخر مجلس بازاز  
 جانب خود و حضار اظهار تشکر و ممنونیت صمیمی از تعالیم  
 عالیۀ صادرۀ از فم این معلم جلیل شرقی نمود .

نجم باختر صفحه اول شماره هشتم اوگست ۱۹۱۴ :  
 از پاریس :

لوح مبارك به قارئین محترم جریده اسپک تلویزیتبرگ امریکا .

#### حواله

ای قارئین جریده اسپک تلویز عبدالبهاء هزاران فرسنگ  
 طی نمود و در محیط اعظم سیر کرد تا با قلم آزادگان کشور  
 امریک رسید و در جمیع شهرها نداۀ بملکوت ابهی نمود و بیان  
 وحدت عالم انسانی کرد و نصره بصلح عمومی زد و بشارت  
 بطلوع شمس حقیقت داد فی الحقیقه مملکتی مضمور یافت  
 و ملتی پرشوش و جوش و خروش و دولتی عادل و مهربان آن ملت

استعداد اکتساب بشر منقبتی دارد زیرا تشنه حقیقت است و بجهت ترقی میدان واسعی دارد زیرا لهذا امیدوارم که علم صلح عمومی بدایت در آن مملکت موج زند و باطراف جهان سرایت کند در این قرن نورانی صبح موهبت انسانی طلوع نموده و شمس حقیقت بر آفاق پرتوانداخته باید ملل عالم مانند آئینه گردند تا انوار ساطعه در نهایت قوت جلوه نماید قرون ظلمانی گذشت امیدوارم که از شدت حرارت نیر اعظم تعصبات دینیه و تعصبات جنسیه و تعصبات وطنیه و تعصبات سیاسیه مانند برف آب گردد و چون حقیقت در نهایت سبزی و خرمی طراوت و لطافت یابد تا جهان غبطه جان گردد عالم ناسوت جلوه گاه مواهب لاهوت شود و شرق و غرب دست در آغوش گردد و شمال و جنوب حبیب و محبوب شود نوع انسانی امواج یک دریا گردد و گلها ی یک گلستان شود و درختان یک بوستان گردد ظلمت بیگانگی زایل شود و نورانیت یگانگی جلوه نماید سیاسیون ربانیون شوند و فیلسوفان سراجهای ملکوت گردند سروران سلطنت ابدیه تأسیس نمایند و جهانیان مانند ستاره آسمان بدرخشند این است نهایت آرزوی عبدالبهاء جانتان خوش باد شادمان و کامران باشید .

نجم باختر جلد پنجم شماره ششم ۱۹۱۴ :

صدا از اروپا :

ترجمه روزنامه نیوپسترجرنال ۱۰ ماه آپریل ۱۹۱۳ : نمره ۱۰  
 شخصی جلیل ایرانی عبدالبهاء عباس بیای تخت  
 هنگاری نزول اجلال فرمودند عبدالبهاء عباس شخصی  
 جلیل و فاضل و عالم و معلم روحانی و رئیس امر بهائی هستند  
 و تعالیشان الفت و محبت و صلح بین نوع انسان است  
 این ایام برای ترویج تعالیم این امر مسافرنده و اکنون از  
 مملکت آلمان باینجا تشریف آورده اند در ممالک عدید سفر  
 کرده تا باستو تگارت تشریف فرما شده همه جا خطابه  
 داده اند و نفوس در نهایت طلب و اشتیاق استماع نموده اند  
 تا حال بپداپست تشریف آورده اند برای نفوسیکه طالب  
 فلسفه و علوم شرقی هستند حال غنیمت است که باستماع  
 خطاب ایشان مشرف شوند ایشان بلسان فارسی صحبت  
 میفرماید و بواسطه د و مترجم ترجمه میشود و ایشان بظاهر  
 نیز شخصی جلیل هستند از سن طفولیت عمر خود را وقف  
 این امر نموده سالهای راز در حبس عبدالحمید بوده اند  
 صرف محض ترویج این تعالیمیکه موافق این عصر است در  
 اتحاد ادیان و مذاهب بجهت این مقصد عزیز بلائیای  
 شدیده دیده اند و در مملکت عثمانی اسیر و مدتها



در حبس و زجر بوده اند تا آنکه علم آزادی در ترکیه بلند  
 شده و ایشان از حبس نجات گشته بدون ملاحظه راحت  
 و صحت خود سفر نمودند این امر را بهزاران نفوس گوشزد  
 فرمودند چه ایام حیات خود را فدای نشر این تعالیم  
 نموده اند پدر ایشان حضرت بهاء الله از خاندان نجبا و  
 بزرگان ایران بودند و مؤسس این امر بودند پس از صدمات  
 زیاد این امر انتشار یافت اهل ایران بعضی مؤمن و بعضی  
 منکر شدند حضرت بهاء الله در قرن نوزدهم مبعوث شدند  
 و مبشر ایشان باب در شهر تبریز شهید شد امروز بعد از  
 ظهر نویسندۀ این جریده در هتل دیتسه که بهترین  
 هتل های این شهر است مشرف شد و باستماع بیاناتشان  
 فائز و قتی انسان وارد ایشان میشود شخصی مجلل مننی  
 را می بیند که از قوه عظیمه اش حیران میشود با این سن در  
 اطراف عالم مسافرت نمودند و این تعالیم بقوت جوانی در  
 سن پیری ترویج کردند محاسنشان سفید و عمامه سفید  
 دارند و گفتگویشان با شیمنه از اساس این امر فرمودند امری  
 است روحانی سبب ازاله تقالید و اوهام مذهبی و مروج صلح  
 عمومی و وحدت عالم انسانی و اتحاد ادیان و الفت بین  
 اقوام و تساوی حقوق رجال و نساء و تحصیل علوم و فنون  
 و تشکیل محکمه کبری که اساس صلح بین ملل و امم دنیا است

که کل باید یکمرتبه ترك جنگ نمایند و فرمودند مختصراً  
 اساس ادیان الهی محبت است و الفت .  
 و برای تشریفات ورودشان جمعی مجتمع از جمله  
 دکتور اگناس کونس که از اعضای پارلمان است و مستر ایگل  
 منشی سفارت و پروفیسر جرما توس جولیس و امثال ذلک .  
 در نیاله فصل پنجم قسمت ۹ نفوی مهمه ایکه در آمریکا و اروپا مشرف  
 شدند در نیاله تشریف پرفیسور چینی .  
 نجم باختر صفحه چهارم شماره ۱۶ دسامبر ۱۹۱۳ :

عریضه :

عریضه پروفیسر چین از اکسفر د انگلستان که به حضور مبارک  
 حضرت عبدالبهاء تقدیم نموده :

مورخه ۲۳ اکتوبر سنه ۱۹۱۳ :

### الله ابهی

دوست، محبوب و همادی من در هیچ وقت شرامشوش  
 نخواندم کرد وقتی که در خانه عزیز قدیم ما شما مراد رنهای<sup>یت</sup>  
 نوازش در آغوش گرفتید همیشه در نظر بوده و مورث قوت  
 قوه حافظه است و بکلی معتقد به آنم که این مبنی بر مشیت  
 الهی بود لازم نبود برای من که معتقد بر این امر مبین  
 گردم زیرا حقائق را که شما تعلیم و شرح می دادید بر حسب  
 آنها زندگی نموده ام آنچه که من می خواستم و شما عنایت

نمودید حیات شخصی بود ( مثل حیات خودتان ) که  
 جمیع آمالش را فدای حقیقت نموده است و در خدمت محبت  
 به نوع انسان میکوشید مانند حیات خارق العاده حضرت  
 بهاء الله محبت سرعالم است و من سعی میکنم که در این  
 حیات محبت زندگی نمایم و شما مرا دائما تائید میبخشید  
 همچنین شما را تشکر میکنم بجهت اینکه جناب آقا میرزا  
 علی اکبر را ملاقات نمودم زیرا بسیار در تحری حقیقت مرا  
 کمک نمودند بینهایت مرا تائید نموده اند و چه شخصا و چه  
 عموما تشکرات صمیمانه خود را نسبت بایشان ظاهر نموده و  
 خواهم نمود .

همچنین خیلی مورث سرور است که حشمت الله نزدیک  
 من است .

صحت من نمیگذارد که بامردم زیاد معاشرت کنم  
 ولی گاه گاهی چند نفر از دوستان را ملاقات میکنم . من  
 گمان میکنم که انجمن های دارالفنون بنوعی که باید و شاید  
 هنوز حاضر نشده اند که نباء امر بهائی را قبول کنند ولی کسی  
 منتظر بود که نفسی سنت پولس گردد . من خیلی تعالییم  
 سنت پولس را برای مسائل روحانیش دوست میدارم او هم  
 " خاری در گوشت " داشت و لکن صدائی شنید که میگوید  
 " قوت من در ضعف کامل میشود " من میدانم که در قوت

درون شما ابداً فتوری حاصل نمیشود و لکن در این ایام  
جسد خود را بی حد بکار باز داشته اید .

در نهایت دلسوزی دعائی که برای مستر ثورنتون چیس  
نازل نموده بودید خواندم و گاه گاهی کتاب الواح مبارك  
را میخوانم فی الحقیقه شما بار عالم را بدوش من برید  
امید وارم همان نوع که شما سبب تائید و توفیق دیگران —  
میشوید خداوند شما را تائید نماید با نهایت محبت در امر  
بهاء الله که در آن عیال من شریک است . روحانی .

پروفسور چین

دنباله فصل پنجم قسمت ۱۸ الواح مبارك در باره سفر تاریخی  
مبارك بغرب :  
نجم باختر جلد چهارم صفحه اول شمره پانزدهم ۱۲ دسامبر ۱۹۱۳  
الواح مبارك :

الواح مبارك حضرت عبدالبهاء به بعضی از مجامع بهائیان  
شرق در باب سفر به غرب :

هوالله

ای یاران نورانی عبدالبهاء سه سال است که در  
بادیه های وسیع مانند باد باده پیما هستم و در گوشسار  
مانند مرغان بی لانه و آشیانه شب و روز رهسپار گهی در  
دریا سیر طوفان نمایم و گهی در صحرا وسعت بیابان  
مشاهده کنم من نیاسودم و آنی راحت نجستم در جمیع

شهرهای باختر بشارت بظهور آفتاب خاور دارم و در جمیع  
کنائس نصره یا بهاء الابهی بلند نمودم و در جمیع مجامع  
عظمی فریاد یا علی الاعلی زد م لکن زحمت و مشقت بد رجعه  
بود که قالب ترابی تحمل آن خستگی و ماندگی متوالی ننمود  
و بنیه جسمانی تاب مشقات یوم و لیالی نکرد لہذا در نہایت  
ضعف و ناتوانی است با وجود این عبدالبہاء فتور نیاورد بمجر  
خفت علل بیاد یاران افتاده و در این اوج بی پایان بال و  
پرگشود و بذکرشان دل و جان تروتازہ کرد .

الحمد لله که حضرت وحید فوید بصنایت رب مجید است  
آن تشنه گان را ساقی سلسبیل است و مژده دهنده جدید  
والمنة لله انوار شمس حقیقت بر شرق و غرب تابیده و لیالی  
ظلمانی را ایام نورانی فرمودہ از ہر کنارہ نصرہ یا بہاء الابهی  
بلند است و از ہر ناحیہ فریاد یا علی الاعلی بمنان سماء  
میرسد اگر نفوسی در پیرست نبودند و جمیع از بارہ محبت  
سرمست و مد ہوش رائجہ کریبہ نقض عفونتی در آفاق انداخت  
تا رائجہ طیہ مشک جان از نفس رحمن مفقود گردد ولی  
نه چنان است این روائج کریبہ رو بزوال و نفس رحمن  
بر قرون و اعصار مشکبار .

باری بعد از مشقات عظیمہ از باختر رجوع بہ خاور گشت  
حال در اقلیم مصر ایامی استقرار یافتہ تا اندک راحتی حاصل

گردد و این اعضا و اجزاء متلاشی التیام و قوتی یابد  
 بلکه انشاء الله باستان الهی خدمتی شود و در بارگاه  
 جمال ابهی مؤید بعبودیتی گردد . اگر یاران زیان به  
 تبلیغ گشایند شبهه نیست در اندک زمانی جهان جهان  
 دیگر شود و انوار نیر اعظم بتابد و ظلمت بدل بنورانیت  
 شرق و غرب گردد و علیکم البهاء الابهی .

و در لوح دیگر میفرمایند :-

ناله و فغان از عدم ارسال مکاتیب عبد البهاء نموده  
 بودید چهل سال عبد البهاء در سجن متوقف ولی نهایت  
 آرزوی آن داشت که در جمیع بلاد فریاد زنان اعلان کلمه الله  
 نماید و زیان به تبلیغ بگشاید چون از بند و حصر آزاد شد  
 بی اختیار بهر دیار شتافت در هر کوئی هوئی زد و باهر  
 خوشخوئی گفتگوئی نمود در هر چمنی بنغمه و ترانه ئسی  
 پرداخت و مانند مرغ سحر گلبانگ یابها ابهی بلند نمود  
 و در هر انجمن آهنگ یا علی الاعلی بنواخت و در جمیع بلاد  
 غرب سیر کرد و صیحه بزد ..... "

در لوح دیگر میفرمایند :-

" از طول سفر در بحر و بر و مشقات عظیمه شام و سحر  
 و عدم راحت و بی خوابی و خطابه های مفصل در مجامع عمومی  
 ضعف و انحلال جسمانی حاصل از طلوع آفتاب تا نیمه

شب در آمریکا یا سؤال و جواب و یا نطق و خطاب از عدم موافقت هوا و تب عصبی هر روز این قالب تراپی تحمل ننموده و بنهایت ضعف و انحراف رسید لهذا از ورود پورت سعید تا بحال صحت بکلی مختل و قوی زائل ولی چند روز است در رمله قوتی حاصل و تحریر ممکن گشته لهذا مشغول بنوشتن گشتم جمیع احبای الهی را از قبل عبد البهاء نهایت محبت و اشتیاق ابلاغ دار شب و روز بیاد دوستانم و سرآستانم و طلب تائید ملکوت ابهی من نمایم امید چنانست که من بعد مکاتبات مسلسل شود و بعون و عنایت جمال مبارک قلم بحرکت آید و با یاران مکاتبه شود و تلافی مافات گردد...."

و در لوح دیگر میفرمایند :-

"چندی بود که عبد البهاء بسبب تقریر از تحریر بازمانده بود زیرا متصلاً صحبت میداشت هر بامدادی فریاد میزد و هر شامی آرام نداشت و در شبانگاه و صبحگاه در عبادتگاه <sup>اغیار</sup> پارو بشارت به ظهور ملکوت اسرار من داد پس اگر مسامحه در جواب شده از عدم فرصت و مهلت بوده والا همیشه در نظریتم از الطاف حی قدیر امید و طمید که این مدت مدیده شما منتهی بجلوه جدید شود یعنی شوق و ولهی تازه بیابی و شعله بی اندازه زنی تا آوازه محبت تو بجمیع آفاق رسد....."

در لوح دیگر میفرمایند :-

" بعد از مدتی سیر کوه و بیابان و سفر در محیط و دریا  
از غرب بشرق مراجعت نمودم و وارد اقلیم قدیم قدیم یوسف کنعان  
گشتم ولی هزار افسوس که در این سفر مفصل بخد متی موفق نه  
و جز حسرت راحتی نیافتم هر عنایات جمال مبارك روحی لا حبا<sup>سه</sup>  
الفداء دریای بی پایان بود ولی من در خدمت بقطره موفق  
نشدم لهذا جز شرمساری و خجلت باستان مقدس مدیه  
و ارمغانی نیاوردم بلکه عون و عنایت او در آینده بعبودیتسی  
موفق فرماید ..... "

در لوح دیگر میفرمایند :-

الحمد لله از باخت رسوی خاور شتافتم هر چند در غرب  
توفیق خدمتی حاصل نشد امید وارم که در شرق شاید نفسی  
در عبودیت آستان برآرم پرتو شمس حقیقت در نهایت اشراق  
است ولی آئینه قلب این آواره گان پر زنگ و غبار با وجود این  
چگونه اشراق چنانکه باید و شاید جلوه در آفاق کند و لسی  
قوه حی قدیر در کار است و نصرت ملاء اعلی پیاپی میرسد  
و جنود ملکوت ابهی فتوحات عظیمه میکند ..... "

در لوح دیگر میفرمایند :-

" در این سفر بی پایان چون یاد یاران بخاطر میگذشت  
سفر حضر میشد سرور عجیبی حاصل میگشت رحمت و خستگی



براحت و آسودگی مبدل میشد و تضرع بملکوت جلال میگشت که ای دهر مهربان یاران را مونس دل و جان باش در هر دمی از بحر الطاف شبی بفرست و در هر نفسی باده تازه بنوشان و می پرست بگردان تا جام صهبای الهی بدست گیرند و طالبان را سرمست کنند و عاشقانرا نشئه باده است بخشند مقصود این است که در این سفر جمیع باعبد البهاء موجود بودید و در مقابل دیده مشهود در این مدت آواره گی و بی سروسامانی نصره این مرغ ناتوان بعنان آسمان بی رسید و فریاد یا بهاء الابهی گوشزد جهانیان میگشت حال دیگر نوبت باحبا آمد من خواموش شما مانند سروش در جوش و خروش آئید تا غافلان را به هوش آرید....."

در لوح دیگر میفرمایند: —

"بعد از مراجعت از اروپا از شدت مشقت و الام سفری و بی سروسامانی نقاهتی شدید دست داد حال بفضول و عنایت جمال مبارک شفقتی حاصل لهذا بتحریر این نامه پرداختم تا بدانی که یاران الهی در هیچ حالتی فراموش نشوند چه در ایام اعتلال مزاج و چه در ایام اعتدال حال باید احبای الهی روش و سلوک عبد البهاء گیرند و شب و روز به تبلیغ امرالله کوشند ولی بحالتی که عبد البهاء در امریکا بود زیرا خود مبلغ باید در وقت تبلیغ متأثر باشد بیانش مانند

شعله آتش تا کلامش تاثیر کند و پیده حجابات نفس و هوسوی بسوزاند و باید در نهایت خضوع و خشوع باشد تا دیگران متنبه گردند و باید در نهایت صحویت و فنا باشد تا باهنگ ملا اعلی تبلیغ کند و الا تاثیر ننماید....."

در لوح دیگر میفرمایند :-

" الحمد لله بفضل و موهبت جمال ابهی از اقلیم اروپا - مراجعت بکشور افریقا کردم ایامی چند در این صفحات مکث نمودم زیرا از طول سفر و طوفان دریا و هوایهای مختلف کوه و صحرای امریکا و مسافرت در اقلیم اروپا روزی در لندن وقتی در پاریس ایامی در آلمانیا اوقاتى در ویانه روزهایى در بوداپست هرساعت در جائى و متصلا نطق و خطایى با و جوی علیلی مزاج شب و روز مشغول بندا و ضجیح در محافل عظمی و کناهن کبری لهذا جسد تراى تحمل این مشقات نامتناهی ننموده علیلی وضعیف گشته ولی بفضل و عنایت جمال ابهی این دوروزه بهتر است قدری خفت یافته چون موانع زیاد در تحری بود لهذا قصور گردید ولی باران نورانی هر دم در ساحت وجدانی جلوه می داشتند و همواره بخاطر میگذشتند حال چون اندک فرصت حاصل شد بنگذارش این نامه پرد اختتم تا از هر جهت بعبودیت احبای الهی پردازم و سبب سرور قلوب مردم این است نهایت آرزوی عبدالبهاء .

باری در این سفر در هر کشور استعداد استماع کلمه حاصل در ممالک وسیعه خاور بیشتر از پیشتر صیت الهی بلند گشته لهذا باید احبای الهی روش این عبد فانی گیرند در می نیاسایند آرام نجویند همواره در نهایت بشا شست و شارت باشند و به تبلیغ امرالله پردازند از هیچ واقعه محزون نشوند و از هیچ مصادمه طول نگردند بفرح الهی حوادث اعظمیه را مقاومت نمایند در ایام راحت و امنیت و ترفه حال و عدم آفات هر نفسانی خیرالناس گردد البته مسرورا<sup>ست</sup> خشنود است مضمون است صبور است و قوراست زیرا از هر جهت معمور است ولی بنده صادق بهاء الله ثابت عهد و راسخ میثاق است در محیط اعظم در طوفان بلا و شدت بلایا مانند گل شکفته و مانند بلبل نغمه و ترانه سراید احبای الهی را سلك این باید .....

در لوح دیگر میفرمایند :-

" نامه شما رسید ولی عبدالبهاء از شدت آلام و محن سفر صحرا و دریا و عدم راحت و سعی و کوشش شب و روز خطا<sup>ی</sup> بها مفصل و جواب مسائل غامضه و عدم راحت لیل و نهار گرفتار امراض شدید شده روحی و ذاتی و قلبی و جسمی فی سبیل البها فداء این است فضل پروردگار این است موهبت بی شمار این است عنایت جمال مبارک این است توفیقات حضرت احدیت

ولی کالبد ضعیف و بنیه نحیف تحمل چنین تعب شدیدی  
 ننموده بعد از ورود باقلیم مصر ضعف و ناتوانی مزدا  
 گردید از تحریر باز داشت ولی بفضل و موهبت جمال‌القدر  
 روحی لا حباه الفداء چند روزی است بهتر....."

در لوح دیگر میفرمایند :-

" در این سفر شب و روز مشغولیت بدرجه بی بود که  
 ابداً فرصت تحریر نبود لهذا قصور حاصل یافت حال باوجود  
 نقاہت چون فرصتی هست بنگارش جواب پرداختم.....  
 جمال مبارک روحی لا حباه الفداء ما را تربیت فرمودند  
 و پرورش دادند که راحتی کنیم تا بنعمتی رسیم یا شادمانی  
 کنیم یا کامرانی نمائیم در زندان ایام بسر بردند و ما را  
 تربیت فرمودند که از یادۀ ناکامی سرمست گردیم تحمل هر  
 مشقت و بلا نمائیم تا در طینت ما نیت صادقہ خدمت  
 باصرا لہ سرشته گردد و در جانفشانی بی اختیار گردیم  
 درمی نیاسائیم و راحت نجوئیم....."

جمیع یاران الهی را تحیت ابدع ابہی برسان و عذر  
 مکاتیب منفردہ بخواہ زیرا نقاہت مزاج مانع است از طول  
 سفر جسم را تحمل نماندہ است دیروز و امروز احوالم بہتر  
 است با وجود این تحاریر مفصلہ ممتنع است .

در نیاله فصل پنجم قسمت ۹ . گزارشی از جناب محمود زرقانی  
از آمریکا .

نجم باختر صفحه اول جلد سوم شماره ۳ و ۴ و ۵ جون ۱۹۱۲ :

خلاصه وقایع سفر حضرت عبدالبهاء :

چون از یوم ورود حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعظمه  
وقدرته فداء مدیر جریده دایما در حضور مبارک باطراف  
امریک مشغول بسفر بود لهذا در نهایت خجالت و شرمساری  
از جمیع یاران عذر میطلبید که نه فقط فرصت چاپ و انتشار  
آن نگردید بل در جواب صدها مکاتیب که از اطراف  
شرق و صول یافته احوال نموده ولی در این موقع امید  
است که یاران الهی دامنه عفو و غفران را پهن نموده این  
قصور را خواهند بخشید زیرا در این ایام نه آنقدر  
مشغولیات موجود که قلم و بیان شرح آنرا بتواند سفر  
حضرت عبدالبهاء چنان هیجانی در عالم ادیان و افکار  
انداخته که تصور آن خارج احصاء بشر است افق تاریک  
جهان مادی در سطح امریک را بانوار شمس حقیقت روشن  
فرموده اساس اتحاد عالم بشر را مستحکم نموده و صلاح  
بین الطلی انتشار داده آیات باهره ملکوت ابهی را چون  
عقد های مروارید انتشار نموده انجم اتحاد و اتفاق را در  
آسمان اخلاق و آداب متعللا ساخته روح جدیدی در بدن  
دین مسیحیت جاری نموده اشجار مرابطات شرق و غرب  
را آبیاری فرمود قوانین محبت و مودت را بالفعل بعمل

آورده نفضه روحانی در کنائس و انجمن های امریک  
 داخل فرموده بشارات بهار وجدانی را بگوش دور و نزدیک  
 رسانیده افق امریک را بانوار کوکب درّی مرکز میثاق روشن  
 نموده انهار حکمت و درایت الهی را بقوه الهامات رحمانی  
 در قلوب حاضره جاری نموده قرن اخوت و یگانگی را تعلیم  
 داده لسانی نیست که بهحمد و ثنای او مشغول نه و قلمی  
 نیست که به تمجید و تحسین او مألوف نه عظمت امر و قدرت  
 ملکوت ابهی مانند شمس فی راعه النهار ظاهر و باهر  
 گردیده دیگر مجال انکار برای کسی نمانده و دائره بفضی  
 و کینه بیحد تنگ گردیده دشمنان بعد از چند دقیقه  
 ملاقات در <sup>ست</sup> و بیمهوشان چون از حضور بیرون آیند هموشیار  
 ابواب کنائس و معابد از هر طرف مفتوح و کشیش ها و اساقفه  
 در نهایت خضوع و خشوع بزرگان امریک مقرّ به عظمت وجود  
 و تعالیم و فلاسفه فرید عصر در خدمت حضرت عبدالبهاء  
 مانند تلامیذ بحر علم و عرفانش در جوش است و امواج محبت  
 و مودتش در خروش رحمتش واسع است و قدرتش کاملاً  
 از بیوصی که وارد این بلاد شده بسیاری از کنائس بزرگ از  
 هر فرقه دعوت گرفته و حضرت عبدالبهاء در حضور هزاران  
 خطابه های غراء ادا فرمودند و قلوب را بملکوت جانان  
 جذب نموده اند شکی نیست که در این دو ماه و نیم که

حضرت مولی الوری در ممالک امریک در سفرند صد هاهزار  
 نفر بیانات مبارک را شنیده و چند مقابل بر این نفوس در  
 جرائد مجلدات مقالات امری را قرائت نموده اند چون  
 طبیب حازق برقع از چهره مبارک بر انداخت مریضها از هر  
 جهت بباب طبیب شتافته و میشتابند چون چشمه ماء حیات  
 بجوش آمد جمیع تشنگان بی اختیار بحرکت آمدند چون  
 مائده آسمانی چیده گشت کل گرسنگان بدور میز الهی  
 نشستند چون نسیم ملکوت ابهی بمرور آمد پژمردهگان سبز  
 و خرم گشتند چون محبوب روحانی ظاهر گشت جمیع معشوقین  
 والد و شیدا گشتند .

در این شماره بد رج خلاصه از وقایع اکتفا نموده  
 انشاء الله در شماره های آینده مفصلا از چگونگی احوالات  
 و اسفار مبارک نوشته خواهد شد .

قریب دو سال بود که احبای امریک شب و روز دعا مینمودند  
 و منتظر ورود قدم مظهر حضرت عبدالبهاء بودند بنوعیکه  
 دیگر صبر از دست رفته و بی اختیار جمیع عیون متوجه  
 ممالک شرق بود و برلندن و پاریس غبطه میخورد تا آنکه پس  
 از اینهمه انتظاری ها شمس امید از افق غرب طالع گشت  
 و کشتی سد ریک که دایه ای هیکل مبارک بود نزدیک به بندر  
 نیویورک گردید و هنوز سه روز به ورود کشتی مانده بود که

احبای امریک از هر جهت تلگرافات بی سیم تحیت و تبریک  
 میفرستادند و از کالیفورنیا و شیکاگو و اداره نجم باختر  
 و واشنگتن و انجمن ارتباط شرق و غرب و نیویورک و بستن  
 تلگرافات بی سیم نبأ سرور و اشتیاق را به حضور مبارک در  
 دامنه دریا می‌رسانید و چون در همین مسئله کمی دقیق  
 گردیم قوت و عظمت امر را از همه چیز بهتر واضح مینماید که  
 اگرچه دولت شرق در نهایت استبداد بر اطفا این  
 نور الهی قیام نمودند ولی ملت امریک هنوز به حضور مشرف  
 نگشته و از کأس کان مزاجها کافورا ننوشیده ولی چون به  
 بندرگاه مملکتشان نزدیک میگردند از شدت وجد و شرف  
 بی اختیار شده جو نا متناهی را از تلگرافات خوش آمدید  
 خوش آمدید خوش آمدید پر میکنند این است یکی از  
 علامات عظمت و جلال امرالله که تا بحال چشم انسان نظیرش  
 را ندیده و مثل و مانندش را نشنیده است روز یازدهم آوریل  
 کشتی سد ریک یکساعت بظہر مانده وارد بندرگاه نیویورک  
 گردید و جمعی از احباء و اماء الرحمن که از اطراف امریک  
 محض استقبال آمده بودند در حالتیکه دسته های گل دست  
 داشتند قریب چهار ساعت در اسگله منتظر ورود کشتی  
 بودند و بمحض آنکه کشتی نزدیک شد جناب دکتر امین  
 فرید جناب آقامیرزا محمود زرقانی و جناب آسید اسدالله قمی



و از بهائیان امریکائی مستر و مسیس و دکاک و مستر و میسیس  
 اشتن و میسیس طیتو از دوردیده میشدند و در روی سطح  
 کشتی ایستاده بودند و یاران الهی که در روی اسکله بودند  
 محض اظهار خوش آمد دستمال ها و کلاه ها و دسته های  
 گل را متصل در هوا بحرکت می آوردند صاحبان جرائد  
 عظیمه امریک چندین ساعت قبل از ورود کشتی با قائق ها<sup>ی</sup>  
 مخصوصه باستقبال رفته و در وسط دریا حضور حضرت  
 عبدالبهاء مشرف گشته و سئوالهای زیاد نموده بودند  
 علی الخصوص مستر و نادل داج که از احبای معروف و از  
 مشاهیر وقایع نگاران امریک است بحضور مشرف گشته و همان  
 روز بعد از ظهر مقالاتی در جرائد امریکا نشر یافت .

باری حضرت عبدالبهاء ارواحنا لاجبائه الفداء بواسطه  
 جناب دکتر فرید پیغامی به یاران الهی فرستادند که  
 جمیع بمنزلهای خود رجعت نمایند و در مجلس مخصوصی  
 ساعت چهار جمع شده ملاقات کنند و مدیرین جریده را در  
 کابین مبارک احضار فرموده بحضور مشرف گشت و بعد بیرون  
 تشریف آورده در روی سطحه چندین عکاس عکس مبارک را  
 انداختند تا صفحات جرائد را بآن مزین نمایند و باین  
 افتخار مینازیدند و میبایدند جناب شوکت مآب مستر  
 مک دی وزیر امور مالیه محض احترام خصوصی مکتوب سفارش<sup>نامه</sup>

برئیس گمرک نوشته بود که چنانچه قانون است اسبابهای مبارک را تجسس نمایند لهذا در نهایت ملاحظه فقط به صندوق و اسبابها نظری انداخته در چند دقیقه با تمام رسید پس از آنکه احباء رفتند حضرت عبدالبهاء با جلالی روحانی و عظمتی آسمانی و وجهی نورانی و قوتی ملکوتی از کشتی پائین آمده زمین امریک را بقدم مطهر مبارک فرمودند و گویا در همان وقت تاریخ روحانی امریک ابتدا گردید عالم جدید فی الحقیقه عالم جدید گشت چه که تجدید کننده اشیا با طلعت پر نور ظاهر گردید شخصی بصیر پس از قلیل تأملی میدید که در سنوات آتیه اهالی امریک این تاریخ را بقلم طلا خواهند نوشت و آن نفرسیکه باستقبال آمده بودند بر سایرین افتخار خواهند نمود .

جناب مستر منتفرد میلز که از احبای ثابت و مستقیم و از وکلاء محترم و دانای نیویورک است اتومبیل خود را حاضر نموده و حضرت عبدالبهاء تشریف فرمای هتل امسونیا که در خیابان "برادوی" نزدیک بکوچه هفتاد و چهارم است شدند اول قدری استراحت فرموده بعد دسته از جرائد نگاران زن و مرد حضور مشرف گشتند و سئوالات از مقصد مبارک از سفر با امریک و تعالیم امری نمودند و فردای آنروز جوابهای مبارک را بر حسب مذاق خود کم و بیش در صفحات روزنامه ها انتشار

دادند . ساعت چهارمجلس بسیار مفصلی که جمیع بهائیان در آنجا جمع شده بودند در بیت مستر و میسز کنی که از یاران خصوصی هستند منعقد شد و حضرت مولی الوری در آنجا حاضر گشته خطابه مختصری از سرور خود از مشاهده وجوه نورانیه احبا بیان فرمودند از اینکه محبت شما سبب تطیع بحر اتلانتيك شد اشنیاق ملاقات شما سبب تحمل زحمات و مشقات سفر گردید . حال ملاحظه نمائید که چقدر محبت شما دارم . در وقت ورود مبارك گل در نهایت احتشام و آرامی قیام نمودند و اینقدر جمعیت بود که بسیاری روی زمین نشستند بعد در اطاق دیگر رفته چای و شیرینی صرف شد و همه دست داده مراجعت به آپارتمان فرمودند یکی از مسائل مهمه آنکه یکی از کمپانیه های بزرگ عكس متحرك نمایندۀ خود را بعد از دوسه روز اقامت بحضور فرستاده که اذن عكس انداختن عنایت فرمایند لهذا اذن داده در جلوی همان هتل باجمعی از ایرانیان که در ركاب مبارك بودند عكس انداخته شد و در همان ایام در جمیع اطراف امریکا در هر شهری و قریۀ درتالارهای عموم در حضور هزاران هزاران معرض گردید و نفوسیکه ابد امید بزیارت نداشتند بشرف لقای مولای عالمیان مشرف گشتند و حتی احبای الهی که چهارهزار میل از نیویورک دورند نوشته که ما بحضور

حضرت عبدالبهاء مشرف گشتیم و از عکسهای متحرکه بسیار تعریف کرده بودند و حال هفته گذشته در باغ باصفای جناب مستر مکنات یک دوره مفصلتر که تماشای آن به بیست دقیقه یا نیم ساعت میکشد انداخته شده است و بسیار مفصل است بسیاری از یاران حاضرند و شکی نیست که این دستگاره دوم بشرق فرستاده خواهد شد .

باری پس از ورود مردمان دسته دسته از هر صنف حضور مشرف میگشتند از جمله درندگان کیش کلیسای اسنشن پس از ملاقات فی الفور دعوت نمود که اول خطابه خود را در کلیسای او ادا فرمایند و حضرت مولی الوری قبول فرمودند لهذا صبح یکشنبه در آن کنیسه عظیم که بیشتر از هزارویانصد نفر جمعیت دارا بود خطابه غرائی ادا فرمودند که سبب انتباه و ایقاز قلوب کل مستمعین گردید همچنین تلگراف های تهنیت آمیز از جمیع شهرها میرسید و یکی از اعظم علامات این امر اعظم آنکه بمحافل ورود حضرت عبدالبهاء در همان ایام تلگراف های مفصل که بیشتر از صد عدد میشود از مجامع بهائیان شرقی از ایران از هندوستان از چین از سوریه از مصر از روسیه و غیره و وصول یافت و عالم غرب را بانوار محبت و الفت بهائی روشن فرمود . و حضرت مولی الوری هم جواب های پر عنایت میفرستادند و قلوب را

از این بشارات کبری مسرور و محظوظ میداشتند و انشاء الله  
 سواد های این تلگرافها و جواب های مبارک بوقتش در صفحا  
 ت  
 نجم باختر درج خواهد شد اقامت حضرت عبدالبهاء در  
 نیویورک ۹ روز بود و هر ساعتی شب و روز مشغول يك روز در  
 در الفنون کلمبیا روزی یگرد جمع تئوزوفیها شب در یگرد در مجلس  
 فقراء در ائمه صحبت میفرمودند او را دعوت از کنائس مثل باران  
 میرسید بزرگان بحضور مبارک مشرف میشدند و منجذب و مشتعل  
 رجعت میکردند در کنائس که خطاب میدادند بدست  
 مبارک مبالغ قابل ملاحظه عنایت میفرمودند و در مجلس فقرا  
 قریب دو بیست دلار در میان حضرات انفاق نمودند و این  
 مسئله بیحد سبب حیرت و تمجید جریده نگاران میگشت  
 زیرا همیشه معلمین روحانی از هندوستان و سائر نقاط شرق  
 آمده و بوسائل مختلفه پول از مردم گرفته و میگیرند در صورتیکه  
 این شخص بزرگوار هر کجا میروند انفاق مینماید فی الحقیقه  
 این بزرگترین دلیل حقانیت این امر است و حتی خود کشیشها  
 در وقتیکه حضرت عبدالبهاء را معرفی مینمودند شرح این  
 وقایع را میدادند که ای مردمان بدانید که عبدالبهاء محص  
 هدایت در میان ماها سر مینماید نورانیت قلوب شماها را  
 طالب است و بس ترقی شماها را خواهان است تا بحال کسی  
 با این روح محبت و اخوت عمومی از شرق نیامده است ای مردما<sup>ن</sup>

قدر این نعمت را بدانید تعالیم نورانیهٔ او را در حیات خود مجری دارید عبدالبهاء خیر خواه کل است بیانات او را گوش دهید یکی از کشیش‌ها فریاد زد ای حاضرین ملکوت الهی در جلوی چشم شماست چشم‌های خود را باز و گوش‌های خود را شنوا نمائید زیرا این اعظم ساعت حیات شماست .

جناب دکتر امین الله فرید فی الحقیقه در ترجمه بیانات مبارک نهایت سعی و جهد را مینمایند و در مجامع کبری بنوعی خطابه‌های الهی را با فصیح و ابلغ لغات انگلیزی ترجمه میفرمایند که سبب حیرت و عبرت یار و اغیار است و کل از ترجمه‌های ایشان بی نهایت تمجید و توصیف مینمایند .

باری چون ایام اقامت نیویورک بسر آمد روز شنبه ۲۰ آوریل یکساعت و ۳۲ دقیقه از ظهر گذشته وارد واشنگتن گردیدند بامر مبارک احباء محض استقبال در محطه نیامده بودند مگر سه چهار نفری مستردیلیم هورو مسترجوزف همن سرماری لیتل مستر و میسیس درم و مستر ری می اتوموبیل مادام باری و کالسکهٔ دواسبه میسیس پارسنز حاضر لهذا در اتوموبیل نشسته بخانهٔ ائمهٔ الله میسیس پارسنز کنسه از احبای بسیار روحانی و از نجبای امریک است تشریف فرما

شدند جنابان آقامیرزا محمود و آقاسید اسد الله و دکتر  
 گتسنگر در آپارتمان مخصوص و حضرت عبدالبهاء و دکتر  
 امین الله فرید در بیت میسپس پاسنژ. انشب آنروز را در  
 محفل سالیانه انجمن ارتباط شرق و غرب خطابه در باب  
 مرابطات ما بین ایران و امریک اداء فرمودند و حاضرین  
 را بر الفت دول و اتحاد ملل تشویق و تحریص نمودند  
 آنقدر جمعیت بود که مردم دور تا دور آن تالار بزرگ ایستاد  
 و جای انداختن سوزن هم نبود و بمحض ورود جمیع از کرسیهای  
 خود بلند شده ایستادند تا حضرت مولی الوری به صحنه  
 صحبت رسیده و اذن نشستن دادند صاحبان جرائد از این  
 احترام فوق العاده بینهایت تعجب نموده و مینمایند زیرا  
 حضرات امریکائیها اینقدر مستقل الرأی هستند که برای  
 پرزیدان های خود بلند نمی شوند تا چه برسد به شخصی ایرانی  
 که او را ندیده و اغلب اسم او را هم نمی توانستند تلفظ کنند  
 چون قدری در این مسئله تدقیق نمائیم اینرا باید معجزه  
 و خارق العاده پنداشت زیرا چندین دفعه این واقعه در  
 کنائس عظمی اتفاق افتاده است که حضار بدون اختیار بر پای  
 خواسته و دست زنان و هلهله کنان خوش آمد میگویند مثل  
 محفل کشیش های شهر بستن که يك دفعه هشتصد  
 کشیش و هشتصد نفر حضار قیام نموده بدون اذن نه نشستند

خلاصة القول در ایام توقف در واشنگتن معافل و مجالس و ضیافات بسیار شد در کنائس و دارالفنون سیاهان که هزار نفر محصلین حاضر بودند در خانه مستر بل مخترع تلفون در سفارت ایران در سفارت عثمانی در خانه میسیس پارسنز در تالار بهائیان خطابه های مفصل ادا شد که جمیع بتدریج نشر خواهد یافت علی الخصوص ضیافت شایانسی که حضرت سفیر عثمانی ضیاء پاشا بافتخار حضرت مولی الوری در سفارت داد که خلاصه از شرح آن در این شماره نشر می یابد .

بعد از ۹ روز توقف در واشنگتن که اعلاء امر الله یک برصد گردید شمس آسمان تقی عازم شهر شیکاگو گشتند که در مجمع کنفرانس مشرق الا زکار حاضر گشته و قلوب نمایندگان گاه از جماع امریک جمع شده بانوار تعالیم الهی روشن و بنده ائح رحمانی رشک گلزار و چمن فرمایند . در رکاب مبارک نفوس ذیل بشیکاگو سفر کردند جناب دکتر امین الله فرید جناب آقامیرزا محمود جناب آقاسید اسد الله دکتر گتسنکر مستر جون بوش میسیس مایتو میسیس مرضیه مس از قبل احبای شیکاگو در هتل پلازا که در جلوی دریاچه میشیگان واقع است و منظره بسیار باشکوهی دارد آپارتمان گرفته و پس از ورود مستقیماً تشریف به منزل میبرند همیشه اطاقهای مبارک در هر شهری



که در امریک سفر نموده اند مانند گلستانی است معطر زیرا  
 یار و اغیار انواع واقسام گل‌های رنگارنگ آورده نهدات آنها  
 مشامها را معطر مینماید مثلا در آپارتمان نیویورک اطاقها<sup>ی</sup>  
 مبارک بنوعی پر از گل‌های قشنگ شده بود که بوصف نیاید  
 بهمان نوع واشنگتن و حال شیکاگو . بیانات مبارک در محافل  
 مشرق الا زکار در وقت گذاردن اساس بید مقدس در کنفرانس  
 انجمن نسوان و ضیافت زنان بهائی در محفل تئوزوفیها در  
 انجمن مشورت سیاهان و غیره و غیره با شرح آنها کل بانگلیسی  
 چاپ و نشر یافته و میراث روحانی قرون آتیه است و امید داریم  
 که فارسی آنها هم محض توسیع افکار شرق انتشار یابد . در  
 شیکاگو عکس‌های مبارک را با اطفال انداخته بسیار خوب  
 درآمده است و فی الواقع عکس‌های زیاد در هر شهری انداخته  
 شده چه تنها چه با ملازمین ایرانی و چه با احبای امریکا و  
 چه در محافل عظمی یک روز قبل از حرکت از شیکاگو که روزیکشنبه  
 باشد صبح و شب در دو کنیسه بزرگ در حضور هزاران خطا<sup>به</sup>  
 اراء فرمودند و پس از رجعت از شهرهای بزرگ پترزبرگ  
 و کلیولند عبور نموده و در هر یک یک روز مانده خطابه های  
 روحانی اراء نمودند و دوباره رجعت بواشنگتن فرمودند  
 و بعلاوه ملازمین جناب اخوی عزیز دکتر ضیاء بغدادی علیه  
 بهاء الله همراه بودند ایندفعه را برخسب مشیت الهی

در آپارتمان منزل گرفتند ولی مجالس در خانه میسین پارسنز بود و در این وقت محفلی بسیار مهم در بیت مشارالیهها تشکیل یافت از ادباء قضاة و وکلای پارلمان و پرفسرها و نسوان عالمه کل بحضور مبارك مشرف شدند و سئوالات شتى نمودند و نوعی از جواب های شافی کافی وافى منجذب شدند که علامات سرور در جبینشان هویدا بود یکی از قضاة مشهور سئوالات بسیار در مسائل قانون اشتراکیون سیاسات علوم و فنون نمود و فقط کوش داده ادا اظهار رد و قبول نمى نمود و خیلی ساکت بود بعد از او سئوال فرمودند که آیا این جواب ها قبول افتاد یانه فی الفور از جای خستود برخاسته و صدای بلند گفت " ( Gil Right ) بسیار خوب پس از سه چهار روز اقامت در واشنگتن سفر به نیویورک فرمودند در سفر بشیکاگو نویسنده در رکاب مبارك نبود زیرا پس سه روز کنفرانس انجمن ارتباط شرق و غرب کارهای زیاد بود که بجهت رتق و فتق آن امور در واشنگتن ماند ولی چون در این سفر عزم نیویورک فرمودند امر بسفر حقیر گردید و از آنوقت تا بحال در اسفار باطراف همراه بوده .

باری در نیویورک در جلوی رود هدسن آپارتمانسی کرایه نموده بسیار باصفا بود و چون در جلوی آن پارک سبز و خرمی بود هر روز صبح و عصر حضرت مولی الوری در خیابان

آن یا تنها یا با ملازمین رکاب مشی میفرمودند . در این وقت دو مجلس بسیار مهم منعقد گردید یکی مجلس صلح نیویورک که در هتل استر تشکیل یافت و دیگری در یکی کنائس عظیم در مجلس صلح نیویورک بیشتر از هزار نفر زن و مرد از بزرگان و عقلا و پروفیسرها حاضر بودند و نفوس مهم مثل پروفیسر جاکسن و شاخام و آیزدقونسول جنرال ایران و یکی از زنان عاقله امریک معرفتی نمودند و در بیانات خود تمجید لامحد از حضور مهمان ممتاز عزیز محبوب عالمیان نمودند و اگر چه در آن روز وجود مبارک قدری ضعف داشت ولی خطابۀ پرروح در مسئلۀ صلح بین الطلی جان به حضار داد غسقله و همهمه راه انداخت حاضرین از شدت سرور از جای برخواسته دست زنان خندان با وجوه تبسم و قلوب نورانی چندین دقیقه کف زدند و بعد حضرت مولی السوری در جلوی صحنه خطابۀ ایستاده جمیع صف زده یک یک دست میدادند و از صمیم قلب انشهار سرور میکردند و امتنان و تشکر مینمودند در این ایام جناب آقامیرزا ولی الله خان ورقا علیه بهاء الله الابهی وارد گشته طحقیق به ملازمین حضور گشتند و از حضور ایشان قلوب ایرانیان سرور و درمسئله ترجمه کمک میفرمایند پس از ماندن چند روزی در نیویورک و خطابۀ دادن در مواقع مختلفه عازم لیک موهوتک گشتند و در

حضور حضرت مولی الوری جمیع ایرانیان حاضر بودند و مستر منتسفر میلز و امة الله لوائتسنگر و لیدی راستن و میس افی بویلن هم در رکاب مبارک حاضر گشتند چنانچه بارها اشاره شده کنفرانس صلح بین الملی لیک موهوتک از بزرگترین اساس های صلح عالم غرب است و دعوت نمودن حضرت عبدالبها<sup>۹</sup> که در این انجمن خطیر خطابه در باب حقائق صلح و صلاح اداء نمایند مهمترین دلیل نفوذ و رسوخ امرالله در امریکا است و روز در آن کنفرانس اقامت نموده و شب اول اعظم ترین خطابه صلح در حضور بیشتر از چهارصد نفر رؤسای ملت امریک اداء گردید خطابه مبارک گویا شعله آتش بود که قلوب را مشتعل نمود و یا اقیانوس مطلاطم بود که خاروخاشاک تقالید را از میان ببرد نسیم جانبخش بهشت بود که ارواح میت را سرزنده و پرفرح نمود و یا شراب الست بود که نفوس را مست و بیعقل ساخت از شدت نفوذ بیانات رعشه باند ام ها افتاد و چون عبارات پرقوت باختتام رسید آن جمیع عظیم مانند شعله های سوزان و کوه های آتشفشان شده دیوانه وار کف بکف میزدند مجنون صفت هلهله و دمهمه مینمودند و اینقدر کف بکف زدند که حضرت مولی الوری دوباره از مقام خود برخاسته بر حسب رسومات اینها اظهار امتنان فرمودند و عنایات خود را بر آن جمع نازل فرمودند

و در حق جمیع دعا و مناجات کردند رئیس کنفرانس بیحد و سرور شد و خود و برادر و زنش بحضور مشرف اظهار خلوص حقیقی نمودند و حضرت مولی عالمیان يك قالی ایرانی با و پیشکش فرستادند در وقت آمدن بسمت ليك موهونك و در وقت رجعت اینقدر از مناظر طبیعت و کوه ها و دره ها و چمنها و جنگلهای سرور شدند که اشعار با آوازه دلریا خوانده قلوب کل را واله و شیدا میفرمودند در رجعت بشهر نیویورک خطا<sup>به</sup> غراء در حضور هزار نفر زنها که حق رأی سیاسی میطلبند اداء نموده و وحدت حقوق مردان و نسوان را بدلائل عقلی ثابت و مبرهن ساختند و باز دوسه روزی مانده بر حسب دعوتها<sup>ی</sup> مهم که از بستن رسیده بود عازم آن شهر شده و این سفر نقطه جناب دکتر امین الله فرید و نویسندة در رکاب مبارك مانده سائرین در نیویورک ماندند و همچنین امر مبارك شد که جناب دکتر ضیا<sup>۱</sup> افندی رجعت به شیکاگو نموده و در خدمات امرالله مشغول گردند و با قوتی عظیم آثار ملکوت ابهی را نشر دهند .

در بستن در چارلز گیت هتل آپارتمانی گرایه نموده و فی الفور احبای الهی بزیارت جمال جانان آمدند و دستة گلها آوردند شب اول در مجلس سالیانه کشیش های فرقه وحدت مسیحی که ضیافتی بود با افتخار حضرت مولی السوری

صحبت فرمودند در این مجلس عظمی که بیشتر از هشتصد نفر کشیش نماینده از کنیسه های این فرقه بود حضور حضرت مولی الوری بسیار پر معنی بود روپهم رفته بیشتر از هزارویا <sup>نصد</sup> نفر جمعیت بود و قیام آنها یکدفعه اثر عظیمی در عالم جرائد امریک نمود . بعد خطابه های دیگر در دارالفنون و ستر در حضور پانصد نفر فلاسفه و متحصّلین در باب علم خطابه مبارک در خانه مسیس برید مادر زن جناب علیقلیخان و خطابه دیگر در جلوی انجمن آزادی ادیان امریک و خطابه های دیگر در هن تین تن هال و در آپارتمان مبارک کل مورث انجذاب قلوب و ارتفاع امرالله گردید .

پس از مراجعت از بستن دوسه روزی موقتا در بیت ستر و مسیس کنی رحل اقامت فرموده بعد از آن بیت بزرگی کرایه نموده از آنوقت تا بحال در آنجا بوده اند .

از نیویورک هفته قبل سفری به شهر فیلا دلفیا فرمودند و در روز یکشنبه صبح و عصر در دو کلیسا خطابه ها اداء فرمودند دوسه روز قبل از این سفر جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی <sup>لله</sup> علیه بهاء الله وارد شهر نیویورک شده و آقای آقا سید اسد ا و این نویسند ه به اسکله رفته استقبال نمودیم و چون حضرت مولی الوری در منزل امة الله مسیس نیوتن ر دن شهر بروکلین بنهار میهمان بودند ایشانرا هم آنجا برده دفعه اول در

امريك بحضور مبارك مشرف گشتند فرمودند آيا گمان مينمودى  
 كه در آمريكايى و عبدالبهاء را در اين بلاد ملاقات نمائى  
 بارى در سفر فيلادلفيا آقاى آقاميرزا على اكبر و آقاى  
 دكتور امين الله فريد و اين نويسنده در ركاب بوديم و شب در  
 مسجد باب تيست كه بزرگترين كنائس امريك است و سه هزاروپا  
 نفر زن و مرد حاضر بودند خطابه بس جانفزا اداء فرمودند  
 حال در اين چند روزه در اين شهر بيلاقى كه به منت كلر  
 مشهور محض راحت و آسائش آمده اند با وجود اين احببى الهى  
 هر روز و هر شب جمع شده گوش به بيانات مبارك ميدهند ولى  
 چون بسيار باصفاست وى نهايت سبز و خرم است اميد است  
 قدرى راحت فرمايند چند روز ديگر دوباره مراجعت بس  
 نيويورك نموده و در آنجا خود حضرت من اراده الله ضيافتى  
 بجهت جميع ياران ميدهند و اين ضيافت در ۲۹ ماه جون  
 اين بود خلاصه از احوالات و گذارشات و حال چند عدد از  
 خطابه هاى مبارك را در اين صفحات درج نموده و دوباره از  
 جميع ياران عذر اين تعطيل را در نهايت خجالت و شرمسارى  
 ميخواهد .

فصل پنجم قسمت ۲۰ - از لندن ن آقامیرزالطف الله حکیم :

نجم باختر شماره سوم ۲۷ آوریل ۱۹۱۳ :

از لندن : آقامیرزالطف الله حکیم نوشتند .

از وقتیکه هیکل آن طلعت نورانی عبدالبهاء در انگلستان تشریف داشتند شبانه روز مشغول بودند بطوریکه بحسب ظاهر از قوه انسان خارج است یا در مجالس و محافل بیانات میفرمودند یا اینکه مردم میآمدند که چند دقیقه تنها مشرف بشوند اشخاص مختلف در این ایام از هر قبیل مشرف شدند و کسب فیض از آن طلعت نورانی نمودند بهتر است جزئی از کلیفتن عرض کنم روز پانزدهم ژانویه در رکاب مبارک باترن اکسپرس به کلیفتن رفتیم که از لندن سه ساعت راه است شب را در منزل مستر تود وریپول ( البته اسما ایشان رامیشناسید ) .

نجم باختر : بقول حضرت نهمیم " میشناسیم یار از اغیار صوت زاغ از هزار میدانیم " مجلسی بود قبل از وقت مستر تود وریپول دعوت نامه فرستاده بودند قبل از مجلس خبرنگار یکی از جرائد معتبر آنجا آمده تنها بحضور مبارک مشرف شد پیام بسیار مبارکی برای خوانندگان جریده خود گرفت بعد از رفتن او خبرنگار جریده دیگری آمد یک مژده برای اهل کلیفتن عنایت فرمودند که آن خبرنگار فریفته شد هیچ میل نداشت برود خیلی باو عنایت فرمودند بعد يك دانه



گل به او عنایت فرمودند و عرض کرد این گل تبرک است  
 برای من این را خشک میکنم و در نزد من خیلی عزیز است  
 و برای یادگاری نگاه میدارم بعد وقت مجلس شد ساعت  
 هشت از شب در حالتیکه در اطاق میهمان خانه جمعیت  
 کثیری بود در آن بین هم جمعی از اهل شرق بودند  
 بسیاری از عدم جا ایستاده بودند جمعی را مانع شده  
 بودند که وارد شوند از شدت ازدحام و از نبودن جا بعد  
 آن شاه نورانی آن طلعت آسمانی آن پیغمبر صلح پرور  
 از بالا خانه اطاق مبارک خود به اطاق میهمان خانه  
 تشریف آوردند تا از دور وارد شدند جمعیت یکمرتبه بلند  
 شده نهایت احترام را نمودند بعد اجازه فرمودند همگی  
 نشستند و آن جلال حشمت سلیمانی در صدر مجلس جالس  
 بعد صاحب خانه جناب مستر تودور پول جزئی از تاریخ  
 امر صحبت نموده و آن شاه جهان را معرفی نموده بعد  
 آن حضرت در حالتی که جالس بودند بیانات میفرمودند و  
 بیانات مبارکه جمله جمله بواسطه آقا میرزا احمد سهراب  
 ترجمه میشد در بین بیانات بلند شدند و در صدر مجلس  
 مشی میفرمودند .

باری از تعالیم حضرت جمال قدم جل ذکره الاعظم  
 میفرمودند و بیانات مبارکه چنان موثر بود که در بین صحبت

چندین مرتبه حضار از روی سرور دست میزدند بعد که صحبت مبارك تمام شد تشریف آوردند بیرون شنوندگان بقدری مسرور شده بودند که بینهایت میل داشتند که دست بدهند و اظهار سرور قلب خود را بجا بیاورند بحضور عرض شد بعد در اطاق پائین تشریف بردند جمعیت آمده يك بيك دست میدادند از روی سرور اغلب را شنیدم که میگفتند ما بصر خود چنین بیانات را هیچ نشنیده بودیم یکی میگفت من مدت عمرم را مسیحی بودم و همیشه به کلیسا میرفتم و بیانات بهترین علمای دین را میشنیدم اینقدر که امشب به من خوش گذشت و بیانات این بزرگوار بر من اثر کرد ابداً چنین بیاناتی نشنیده بودم در حالتیکه داشت گریه میکرد از نهایت سرور این صحبت را می نمود خبرنگاران جرائد بیان مبارك را می نوشتند اینها تماماً ماندند تا آخر خصوصاً آن یکی که گلی با و عنایت فرموده بودند .

باری حضرات می آمدند و دست میدادند این شخص جریده نگار همین طور ایستاده بود در جلو مبارك و تماشا میکرد بی اندازه حالتش منقلب شده بود بعد جمعیتی از خانم ها آمده دست دادند و اظهار محبت خود را رسانیدند در آخر حضرات اهل شرق آمده دست دادند

فرمودند شماها باشید من میخواهم شما را به بینم  
حضرات ماندند از اهل مصر و ترکستان و غیره بودند  
بآنها گهی عربی و گهی ترکی صحبت میفرمودند متجا و زاز  
یک ساعت حضرات مشرف بودند الحمد لله امرالله در این  
صفحات در نهایت ترقی و نمو است .

نجم باختر : نیز به جناب حکیم بشا رت میدهد که  
الحمد لله امرالله در جمیع صحفات در نهایت ترقی  
و نمو است فی الحقیقه جریده نگاران غرب چون از برای  
تحری حقیقت میآیند و بدون غرض استفسار و تفحص  
مینمایند لهذا راضی و مرضی هستند .

مربوط به فصل ۵ گزارشی از بوداپست و وین - پاریس :

نجم باختر جلد چهارم شماره چهارم ۱۹۱۳ :

اخبار جهان :

از بوداپست بقلم آقا میرزا احمد سهراب .

بتاریخ ۱۵ آوریل سنه ۱۹۱۳ .

حال هفت روز است که شمس مرکز میثاق از افق بوداپست

پای تخت مجرستان طالع و لائح و مجالس و محافل عظیمه

هر شب و هر روز منعقد مجلس چند شب قبل منعقد شد

در تالار پارلمان مجرستان و اعضای انجمن اسپرانتو

و انجمن صلح و انجمن حقوق نسوان و انجمن شرقیون و نفوس

کشیره حاضر بودند و بینهایت از خطابه مبارک در این مسائل اظهار سرور و فرح نمودند و دست بدست زدند رئیس مجلس کشیش محترم دین کاتولیکی بود و حضرت مولی<sup>لوری</sup> را در نهایت احترام استقبال و معرفی نمود بصباراتی که فصیح تر از آن امکان نیست و همچنین مجالس دیگر بواسطه انجمن تورانیان و شیوزوفیها منعقد گردید که بینهایت آثار عظمت و قدرت مرکز میثاق واضح و نمایان بود . حال فردا بعد از ظهر عازم وینه پای تخت مملکت اطریش هستیم چند روزی در آنجا توقف نموده بعد د وینساره باشتوت کارت و بادن بادن محل بیلاق مشهور آلمان رفته رجعت بپاریس نموده پس از چند روز توقف در آنجا عازم شرن خواهند شد .

از وینه بتاريخ ۲۰ آوریل سنه ۱۹۱۳ :

الحمد لله والمنة که دیشب مرکز میثاق ارواحنا لصنایاته الفداء در نهایت صحت و سلامت از شهر بودا<sup>پست</sup> وارد وینه گشتند و در این هتل ( گراند هتل ) منزل گرفته امروز رئیس و منشی انجمن تئوزوفیها بحضور مبارک مشرف شده امشب را وعده گرفته اند که در محفل آنها خطبه اداء گردد و همچنین شب دوشنبه حضرت مولی<sup>لوری</sup> چند روزی در این شهر توقف خواهند فرمود تا نفحات

جنت ابهی بخوبی و خوشی در میان ناس انتشار یابد زیرا  
 در این شهر مانند بوداپست انوار ملکوت ابهی نتابیده  
 بود فی الحقیقه در شهرهاییکه جامع بهائی نیست از جنهتی  
 نفوذ امرالله واضح تر و عظیم تر است زیرا آنچه تهیه و تدارک  
 میشود و آنچه تصریف و توصیف میگردد بواسطه خارجه ها  
 است پس از چند روزی در این شهر توقف اعزام اشتوتگارت  
 خواهند گشت .

از اشتوتگارت بتاريخ ۱ صی سنه ۱۹۱۳ :

الحمد لله يك هفته که در شهر اشتوتگارت مانده مجالس  
 عظمی برپا شد و امرالله منتشر گردید و نفحات قدس بمشام  
 دور و نزدیک رسید الان ساعت ده صبح است و بقدر صد و  
 پنجاه نفر از احباء در هتل آمده که خدا حافظ بکنند .  
 همهمه و غلغله ایست . نجم باختر بنازم ببازوی عبدالبهاء

## من کلام المسکین

اشعار آبدار جناب نایب رخماطی ابن وکیل قمبرانی :

عالم شد در پرغوغا	برخیزو تماشا کن	غوغاست در آمریکا
	برخیزو تماشا کن	
بردار سرازبستر	بر اوج فلک بزرگ	هان بیرق یا ابهی
	برخیزو تماشا کن	
ای خفته در غفلت	ای سست می حیرت	هنگامه شده برپا
	برخیزو تماشا کن	
رفت آتشه با احسان	در ملک فرنگستان	جشن است در آمریکا
	برخیزو تماشا کن	
بزرگ شاه ازادیان	آورده بر او ایوان	بانغمه یا بشری
	برخیزو تماشا کن	
در جسم جهان جان	واجب بود را مکان	در لفظ نگر معنی
	برخیزو تماشا کن	
در صومعه ترساها	در دیر و کلیساها	قسیس کشش هورا
	برخیزو تماشا کن	
ای مرده دل مخمور	ها عابد بها بنمور	در نیای جدید احیا
	برخیزو تماشا کن	
آئین بهائیی را	درین کبریائی را	تعلیم دهد آنجا
	برخیزو تماشا کن	

دلها همه شیدا شد ز اعجاز مسیحا شد کوران جهان بینا  
برخیزو تماشا کن  
تا کی نشوی مقبل بگذرتو ز آب و گل ای زاهد بو تقوی  
برخیزو تماشا کن  
مصلح بنی آدم میکند در این عالم خود صلح ملل اجرا  
برخیزو تماشا کن  
بگشای در چشم و بین خدمت که کند برد جز عبد البها تنها  
برخیزو تماشا کن  
زد کوس عبودیت ناقوس عمومیت اندر همه دنیا  
برخیزو تماشا کن  
آن جان جهان آمد و آن کشف امان آمد چند مانده برجها  
برخیزو تماشا کن  
ای منتظر دیدار پرده برگرفته ببار خود ز طلعت نورا  
برخیزو تماشا کن  
باز بنده مقصود با ترانه داود جلوه گردش از عکا  
برخیزو تماشا کن  
نور عدل تابان شد نارحب فروزان شد همان ز سینه سینا  
برخیزو تماشا کن  
در بحر غنای حق مسکین شده مستغرق الکن بد و شد گویا  
برخیزو تماشا کن

### مکتوب از پاریس

بتاریخ ۲۷ شهر جانویه سنه ۱۹۱۳ :

جناب آقا صیرزا احمد سهراب نوشته اند که :

امروز بعد از ظهر مجلسی در خانه مستر اسکت بود جمعی از یاران الهی در آنجا جمع بودند حضرت من اراده الله خطابه مفصلی اداء نمودند که بینهایت مؤثر واقع شد همه حاضرین اظهار سرور و فرح نمودند ، شاید تا بیستم ماه آینده در پاریس تشریف داشته باشند و از اینجا عازم اشتوتگارت ( یکی از شهرهای معتبره آلمان ) گشته بعد بطرف مصر و ارضی مقصود مراجعت نمایند امروز ظهر یمناسبی حضرت مولی الوری ذکر ابوی آن اخوی مهربان ( آقا محمد مصطفی ) را نمودند و فرمودند که " فی الحقیقه شجاع بود از نفوس نادره عصر بود " .

### مکتوب ثانی

~~~~~

از پاریس مورخه ۹ فبرایر سنه ۱۹۱۳ :

الحمد لله شمس عهد و میثاق در نهایت اشراق از افق پاریس بر عالم و عالمیان میدرخشد و قلوب بواسطه انوار





رضای مبارك مشی و سلوك مينمائيد شكر خدا راکمه در هفدهم همین ماه کشتی موسوم به " حمالا یا " وارد به پورت سعید شده و کوکب میثاق از آفاق شرق رو بد رخسیدن گذارد بعد بامر مبارك تلگرافی به حیفا زده شد تا جمیع مسافرینی که در این مدت در آنجا انتظار ورود قردوم مبارك را می کشیدند بودند و بعد از دوسه روز حضرات با يك سرور و ولهسی روحانی وارد شدند چون عدۀ نفوس زیاد و اطاقهای هوتل کم لهذا بالای بام خیمه سلطانی بلند شد و هر روز و هر شب محافل و مجالس آسمانی در زیر آن خیمه منعقد میشد در همین ایام شماره چهارم نجم باختر و صول یافت و قلوب کل یاران را به بشا رات الهسی مستبشر نمود و هریک از زحمات شما اظهار امتنان مینمودند و از اثرهای نجم باختر در شرق حکایاتی تعریف میکردند که اگر شما و سائر مدیران می شنیدید دل و جانتان شاد و خرم میگشت بینهایت مسرورم که آن برادر عزیزتر از جان موفق بانجام این خدمات شده اید . آثار سفر مبارك در امریک و اروپا در شرق مانند شمس ظاهر و نمایان است روح جدیدی به قلوب بخشیده و امتزاز عجیبی در دلها افکنده بالهای ضعیف را قوی نموده و نفوس پژمرده را سبز و خرم کرده روز اول که احبای سیسان در حضور انور مشرف



نمائید و این ایرانیان را بیدار کنید بگوئید ای ایرانیان  
 ای ایرانیان هیچ میدانید که چه کوکبی از افق ایران  
 طالع ای ایرانیان ای ایرانیان هیچ میدانید که چه  
 شجره مبارکی در میان شما غرس شده ای ایرانیان ای  
 ایرانیان شیخ میدانید که چه بحری در میان شما موج  
 زده است بیدار شوید بیدار شوید تا بکی غافلید  
 تا بکی خواموشید تا بکی از این موهبت بی خبرید  
 حالا دیگر وقت بیداری است وقت هوشیاری است .

\* \* \*

باری از این قبیل بیانات تشجیع آمیز و عبارات روحانی  
 هر روز از فم مبارک نازل و سبب اشتعال و انجذاب قلوب  
 میگردد تا آنکه دیروز امر مبارک بر آن صادر که مسافرین  
 مرخصند بعضی مراجعت به بمبئی و دیگران از راه اسلامبول  
 به روسیه و ایران رجعت نمودند جمیع به خدمت آن برادر  
 حقیقی تحیت ابدع ابهی میسرانند .

| <u>صفحه</u> | <u>فهرست</u>                                         |
|-------------|------------------------------------------------------|
|             | فصل ششم:                                             |
| ۵۴۱         | حضرت عبد البهاء بارئ اقدس باز میگرددند               |
| ۵۴۱         | حیات مبارک پس از مراجعت از سفر غرب                   |
| ۵۴۴         | اولین لوح مبارک بعد از مراجعت از سفر غرب             |
| ۵۴۶         | سالهای (۱۹۱۲-۱۹۱۳) از حیات حضرت عبد البهاء           |
| ۵۵۵         | مسافرت ثانی                                          |
| ۵۶۳         | فرامین تبلیغی                                        |
| ۵۷۵         | فصل هفتم: ولی امرالله مخلوق طلعت پیمان               |
| ۵۸۹         | فصل هشتم: صعود حضرت عبد البهاء                       |
| ۵۹۲         | یک نامه                                              |
| ۶۰۰         | مطالب خواندنی درباره صعود مبارک                      |
| ۶۰۵         | شرح صعود                                             |
| ۶۱۴         | انتشار خبر صعود مبارک در عالم بهائی                  |
| ۶۲۲         | حضرت ولی امرالله از صعود حضرت مولی الوری آگاه میشوند |
| ۶۳۴         | یکسال پس از صعود                                     |
| ۶۳۹         | فصل نهم: حضرت عبد البهاء کیست                        |
| ۶۳۹         | جسم حضرت عبد البهاء                                  |
| ۶۴۳         | اکل و شرب مبارک                                      |

| <u>صفحه</u> | <u>فهرست</u>                                 |
|-------------|----------------------------------------------|
| ۶۴۴         | لباس همیکل اطهر                              |
| ۶۴۵         | ترتیب صد وراواح                              |
| ۶۴۸         | سرورقلب حضرت عبد البهاء                      |
| ۶۵۱         | خنده ها و مزاحهای حضرت عبد البهاء            |
| ۶۵۵         | توصیف حالات مبارك                            |
| ۶۶۳         | تبسم مبارك                                   |
| ۶۶۴         | آرامش همیکل مبارك                            |
| ۶۶۶         | نگاه مبارك                                   |
| ۶۶۷         | مشی و رفتار مبارك گفتنی نیست                 |
| ۶۶۹         | آرزوهای حضرت عبد البهاء                      |
| ۶۷۴         | اطفال و حضرت عبد البهاء                      |
| ۶۸۷         | خاطرات                                       |
| ۷۲۶         | آثار و مکاتیب حضرت عبد البهاء                |
|             | فصل دهم : نظر مبارك نسبت بمدن و دیار و اهالی |
| ۷۷۴         | آن و احبای نقاط مختلف جهان                   |
| ۷۷۴         | درباره ساکنان پاریس                          |
| ۷۷۸         | درباره احبای آلمان                           |
| ۷۷۹         | درباره احبای هونولولو                        |
| ۷۸۰         | درباره اهالی آمریکا                          |
| ۷۸۱         | درباره احبای شرق                             |

| صفحه | فهرست                                   |
|------|-----------------------------------------|
| ۷۸۲  | درباره احبای ترکیه                      |
| ۷۸۳  | درباره ایران                            |
| ۷۸۷  | درباره ژاپن                             |
| ۷۸۸  | فصل یازدهم : عبودیت ، خدمت ، فداکاری    |
| ۷۹۶  | فصل دوازدهم : روش تبلیغ حضرت مولی الوری |
| ۸۱۷  | فصل سیزدهم : نبوات                      |
| ۸۱۷  | درباره ایران                            |
| ۸۲۴  | درباره عثمانی                           |
| ۸۲۵  | درباره ملل شرق                          |
| ۸۲۵  | درباره امریکا                           |
| ۸۲۶  | درباره اروپا                            |
| ۸۲۸  | درباره احبای آلمان                      |
| ۸۳۰  | درباره پاریس                            |
| ۸۳۰  | درباره مجارستان                         |
| ۸۳۱  | درباره بنی اسرائیل                      |
| ۸۳۳  | درباره ژاپن                             |
| ۸۳۶  | درباره دنیا و جنگها                     |
| ۸۴۵  | درباره احبا                             |
| ۸۴۶  | درباره ناقضین                           |
| ۸۴۶  | درباره مقام اعلی و کوه کرمل             |
| ۸۴۹  | درباره انقلابات کارگری                  |

|     |                                           |
|-----|-------------------------------------------|
| ٨٥٠ | فصل چهاردهم - متفرقه :                    |
| ٨٥٠ | شش روز خلقت                               |
| ٨٥١ | امر مهم استقامت میخواهد                   |
| ٨٥١ | عظمت امرالله                              |
| ٨٥٢ | شان وفا                                   |
| ٨٥٣ | پیغمبر خدا                                |
| ٨٥٤ | اشتراکیون                                 |
| ٨٥٤ | ازدواج                                    |
| ٨٥٥ | مجالس رقص                                 |
| ٨٥٦ | تکامل                                     |
| ٨٥٧ | پیگونگی روش مبارک درخرج                   |
| ٨٥٨ | شتاب برای اعلاء کلمة الله ، وظیفه مطبوعات |
| ٨٥٩ | بیت عدل                                   |
| ٨٦٠ | عالم خادام امرالله است ، سلطنت الهی       |
| ٨٦٢ | حضرت بهاء الله نه شرقی است نه غربی        |
| ٨٦٢ | مشرق الاذکار                              |
| ٨٦٤ | خطاب به محصلین ایرانی درپاریس             |
| ٨٦٤ | رعایت بهداشت میفرمودند                    |
| ٨٦٥ | شیر الهی                                  |
| ٨٦٦ | نحوه نطق مبارک                            |
| ٨٦٦ | آنچه اتفاق افتد علت پیشرفت امرالله است    |



محبت بهاء الله

۸۶۸

فضای نامتناهی ، آزادی

۸۶۹

مخالفت با امر در امریکا

۸۷۱

پیغمبر زن

۸۷۳

الواح زبرجدی

۸۷۳

آداب مبارك ، شیر الهی

۸۷۴

زبان بین الطلی

۸۷۵

تائیدات الهیه

۸۷۶

من برای تفرج نیامده ام

۸۷۸

اگر امر در کشور دیگر ظا هر شده بود

۸۸۰

گاو فیلسوف اعظم ، من ۴۵ سال زندانی بودم

۸۸۱

دام الهی

۸۸۲

صلح

۸۸۳

دفاع ، ضرب اطفال

۸۸۴

دفاع از حقوق جامعه

۸۸۵

منوچهر معتمد الدوله و امین السلطان

۸۸۶

کارگران و اعتصاب

۸۸۷

ملاقات با پادشاه انگلیس

۸۸۸

حرارت محبت الله

۸۸۹

ملاقات مریم مجدلیه با امپراطور روم

۸۸۱

|     |                                                          |
|-----|----------------------------------------------------------|
| ۸۹۰ | صوت تموج هوا است                                         |
| ۸۹۱ | جنگ با شیطان هم جاز نیست .....                           |
| ۸۹۲ | داستان ضبط صوت مبارك                                     |
| ۸۹۴ | سبزی خواری                                               |
| ۸۹۷ | روشن تبلیغ در ابتدای ظهور در ایران ، فلسفه و ماده اشیریه |
| ۸۹۸ | آزادی و تائید الهی                                       |
| ۸۹۹ | عبادت - توجه بظواهر نصوص                                 |
| ۹۰۰ | رهبانیت                                                  |
| ۹۰۱ | هربیتی که در آن زکریه الله شود مبارك است                 |
| ۹۰۱ | نور علی شاه                                              |
| ۹۰۳ | فقر او هیکل مبارك                                        |
| ۹۰۵ | علامت بلوغ عالم                                          |
| ۹۰۶ | کثرت در وحدت - تمرین راه رفتن                            |
| ۹۰۷ | همه معترف بفضائل بودند                                   |
| ۹۰۸ | آقا و خانم مکسول                                         |
| ۹۰۹ | حضرت ابرو الفضائل                                        |
| ۹۱۸ | تبلیغ در امریکا                                          |
| ۹۱۹ | نقش امریکا در صلح و جنگ                                  |
| ۹۲۰ | روح و ماده - عمل بموجب تعالیم                            |
| ۹۲۲ | وفای مبارك                                               |
| ۹۲۴ | ملاقات با اغنیا                                          |

- ۹۲۵ اهل بهایچه کسانی هستند ، ثمره حیات ، از مرگ میترسم  
 ۹۲۹ آفات و بلیات  
 ۹۳۰ نتیجه سرور ، متحن را امتحان کردند  
 ۹۳۸ نمایش مسیح و نمایش کار دینال  
 ۹۴۰ عکس مبارک  
 ۹۴۱ شفا و دعا  
 ۹۴۲ نصیحت مبارک بدوستانش  
 ۹۴۳ قصر ابدی  
 ۹۴۴ پاریس - گل پاریس - جنگلستان پاریس  
 ۹۴۵ محفل سری  
 ۹۴۶ غذای سالم - چگونه قیام اجباء  
 ۹۴۷ من میخواهم تو را اثر اقدام من مشی نمائی  
 ۹۴۸ نیکوکار غیر مؤمن  
 ۹۵۰ ریاضت  
 ۹۵۱ چشم انسان هم کور است هم زره بین  
 ۹۵۲ معلم - تحریر - عالم  
 ۹۵۳ ابلاغ خبرهای خوب و بد - تفکر  
 ۹۵۴ صرفه جوئی  
 ۹۵۵ لباس مسیح  
 ۹۵۶ نیت خیر  
 ۹۵۷ مشغول کار باشم

|      |                                                         |
|------|---------------------------------------------------------|
| ۹۵۸  | سرور الهی                                               |
| ۹۵۹  | سهیم کردن کارگران                                       |
| ۹۶۰  | صحت جسمانی - جبر و اختیار                               |
| ۹۶۱  | دریاچه طبریه                                            |
| ۹۶۲  | جمال مبارک مراتبیت کردند                                |
| ۹۶۳  | نصب حجر زاویه ام المعباد غرب                            |
| ۹۷۱  | اهرام مصر                                               |
| ۹۷۲  | عضویت پارلمان                                           |
| ۹۷۳  | حضرت عبد البهاء برای ویسلون رئیس جمهور آمریکا دعا کردند |
| ۹۷۴  | تصویر حضرت عبد البهاء                                   |
| ۹۷۸  | مجال انکار برای احدی نبود                               |
| ۹۷۹  | صلح حتمی است                                            |
| ۹۸۰  | میدانی این امر را چه قسم اداره میکنم                    |
| ۹۸۲  | پایان                                                   |
| ۹۸۵  | دنبال فصل پنجم مراجعت از اروپا                          |
|      | " " " قسمت سوم هدف مبارک از سفر باروپا                  |
| ۹۸۶  | و آمریکا                                                |
|      | " " " قسمت هشتم تأثیر شخصیت حضرت                        |
| ۹۸۷  | عبد البهاء در اطرافیان                                  |
| ۹۹۵  | " " " هیجدهم الواح مبارکه در باره ...                   |
|      | " " " بیستم از لندن میرزا لطف الله                      |
| ۱۰۲۳ | حکیم                                                    |
| ۱۰۲۹ | اشعار                                                   |
| ۱۰۳۰ | مکتوب از یاریس                                          |
| ۱۰۳۱ | مکتوب ثانی                                              |
| ۱۰۳۲ | مربوطه بفصل ششم - بشارت از پرت سعید                     |